



# نزهة القلوب

تأليف  
عبدالمستوفى

بیتام  
مطبعة سیدانی

۱۹۶۱  
۱/۹

حق چاپ محفوظ است

---

» چاپخانه حیدری «

۱۳۳۶

## مقدمه مصحح

~~~~~

نزهة القلوب حمدالله مستوفی قزینی که بسال ۷۴۰ هجری تألیف شده در شمار چند کتاب نادر گرانمایست که درباره جغرافیا بزبان سیرین فارسی تألیف شده و در میان آن چند کتاب انگشت شمار نیز مزیت جامعیت و تفصیل و بسط و شرح دارد . از این کتاب نفیس از همان زمان تألیف بسبب نیازمندی و اهمیت فراوان ، نسخه ها برداشته اند و بهمین دلیل با وجود گذشت زمان هنوز نسخه های خطی و نسبتاً کهن این کتاب بسیارست و از زمانی قریب یک قرن پس از تألیف تاکنون نسخ متعددی که از آن برداشته اند می شناسیم و برخی را در اختیار داریم . اما از همه این نسخ خطی بعلت فنی بودن مطلب و اشتغال بر اسامی بسیارامکنه و بقاع و شهرها و دیدها استفاده تی چنانکه باید بر نمی آید زیرا یسواد و تصرفات کاتبان نسخ کتاب را بسی دگرگون ساخته و بکلی مسخ کرده است و بدینجهت باهمه فراوانی نسخه های خطی ، تمامی کتاب بیش از یکبار . آنهم در کشور هندوستان بسال ۱۳۱۱ هجری قمری چاپ نشده است ، و این چاپ سنگی نیز چنانکه خواهیم گفت از خطاها و لغزشهای نسخ خطی رکاب زیست و رویهمرفته نسخه قابل استفاده تی بشمار نمی آید

مرحوم ر . لسترنج G Le Strange خاورشناس نامی در سال ۱۹۱۵ میلادی بشرحی که در ترجمه مقدمه او خواهیم دید براساس نسخه چاپ بمبئی و چندین نسخه خطی باارز و چند نسخه خطی دیگر که در ارزش متوسط الحال بوده است متنی انتقادی تهیه و بنقشه او فاف گیب (شماره ۲۳) چاپ کرده و متعاقب آن نیز متن مزبور را بانگلیسی ترجمه کرده و بطبع رسانیده است .



اما لسترانج همه کتاب نزهة القلوب را بچاپ نرسانده، بلکه کار وی منحصر بمقاله سوم کتاب یعنی قسمت جغرافیایی آنست.

قسمت دیگری از این کتاب یعنی بخش مربوط به حیوان آن نیز بسال ۱۹۲۸ میلادی توسط آقای لیوت کلنل ژ. استفانسون (Lieut Colonel. J. Stephenson) درلندن بچاپ رسیده است.

اینجانب در تهیه کتاب حاضر نسخه چاپ لسترانج را اساس کار قرار دادم و با چند نسخه خطی جدید سنجدیم و اختلاف نسخ را در حاشیه قید کردم. در چاپ لسترانج برخلاف دیگر کتب چاپ اروپا اغلاط چاپی کم نبود و این را جز بر کم بینی دیدگان روشن بین لسترانج که خود متذکر آن شده است نتوانستم بر چیز دیگری حمل کنم. اما در چاپ حاضر از ذکر آن اغلاط چاپی چشم پوشیدم تا نتیجه آن اطالة کلام نباشد.

در تصحیح عبارات کتاب چنانکه روش اینجانب در تصحیح متونست، ضبط اصح و کهن را متن قرار دادم و برای آنکه اختلاف نسخه حاضر با نسخه چاپ اروپا بکلی معلوم و متمایز باشد هر جا که عبارت متن حاضر جز از ضبط چاپ اروپاست در حاشیه متذکر شدم که ضبط آن چاپ چیست.

در تصحیح اسامی امکنه که بتصریح خود لسترانج در مقدمه، قریب بیک سوم آن اسامی را تصحیح نکرده و بر 'و' مجهول مانده است. خوشبختانه توانستم این تعداد را به یک دهم و کمتر تقصیر دهم و این توفیق را گذشته از مراجعه دقیق بمنابع صلی که در متن نزهة القلوب بدان تصریح شده است و صرف نظر از کتاب معجم البلدان یاقوت، مرهون مجملات دهگانه فرهنگ جغرافیایی ایران هستم.

لسترانج از کتاب یاقوت حموی استفادت برده است<sup>۱</sup> نه بالتمام. من برای اینکه موارد استفاده لسترانج از آن کتاب مشخص گردد و آنچه اینجانب دیگر بار سنجدیده ام ممتاز باشد، در ذیل صفحات، هر جا مصالبی را لسترانج از آن کتاب متذکرست، بنام مؤلف

۱ - لسترانج را بیشتر عادت برای جریت که منبع را بنام مؤلف آن منبع یاد میکند، مثلا میگوید: این خردود به نویسد یا این حول آورد. و جز آن

یعنی یاقوت آوردم و هر جا مطلبی را خود بر داشتم ، بنام کتاب ، یعنی معجم البلدان ذکر کردم .

نکته دیگری که ناگزیر از ذکر آنم اینست که در فهرست مفصل اماکن جغرافیایی که در پایان کتاب آورده‌ام آن تعداد از اسامی اهکنه را که توفیق تصحیح نیافتم تمامی نسخه بدلها را داخل هلالین ، و باعلامت «ح» ، اختصار کلمه حاشیه ، قرار دادم . مثلاً چون کلمه «جرو د» بر من مجهول ماند ، در فهرست صور مختلف ضبط کلمه را در نسخه‌ها بصورت ذیل نشان دادم :

جرو د - (ح : حسرود ، خرود ، جیرود ، جود) .

صور مختلف ضبط هر کلمه راهنمای خوانندگان عزیز برای یافتن صورت صحیح کلمه تواند شد . و راه تحقیق پژوهندگان را گشوده خواهد داشت .

مطلب دیگری که گفتن آن ضرور می نماید اینست که متن حاضر را بنیمی از آنچه لسترنج چاپ کرده است منحصر ساختیم ، چه مقاله سوم کتاب نزّهة القلوب شامل دو قسمت است : یکی جغرافیای بلاد و دیگری ذکر طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن و عجایب بحر و بر و جز آن . چاپ حاضر شامل جغرافیای بلاد است . نگارنده در صدد بودم که تمامی کتاب نزّهة القلوب را از ابتدا تا انتها چاپ کنم ، اما بسببی بهمین قسمت از کتاب که اهم قسمت‌های آنست بسنده کردم و ناامید نیستم که چاپ تمامی این متن گرانهای فارسی را هر چه زودتر منتشر سازم .

از اشکالات کار اینجانب یکی هم این بود که در نسخ خطی کتاب علاوه بر اغلاط کتابتی و تحریفات و تصحیفات نسخ ، مؤلف در بسیاری از موارد بدنبال اسامی شهرها و دهها و غیره مقداری نانوئیس گذارده است و ظاهر اینست که وی در صدد بوده که برای آن نانوئیس‌ها بعدها از منابعی که در نظر داشته است مطالبی برگیرد و بکتاب بیفزاید . این کار بعدها توسط خود مؤلف یا دیگران ظاهر آشفته است ، اما پیداست نسخه‌هایی که از روی نسخ نانوئیس دار کتابت شده ناقص و غیر کامل است و حال بهمین منوالست در نسخه‌هایی که از روی نسخه‌های اخیر نوشته شده . لسترنج معتقدست

که حمدالله مستوفی کتاب نزهة القلوب را اصولاً از سواد بیان نبرده است، اما در قایسه نسخه های کهن از قبیل نسخه « الف » ( که مشخصات آنرا قریباً خواهیم گفت ) و جز آن<sup>(۱)</sup> بانسخ دیگر معلوم میگردد که نانویسها را خود مؤلف بعدها کتاب افزوده است یعنی کتاب وی از سواد بیان رفته و باصطلاح امروز پاکنویس نده است .

در چاپ بمبئی از این نانویسها و مواضع آن نشانی نیست و عبارات متصل یکدیگر آورده شده است و حال چنین است در چاپ اروپایی ذکر آن مواضع نانویس . اینجانب موارد نانویس را در چاپ حاضر ذکر کرده ام و نگفته پیداست که تا آنجا که نسخه های خطی آن نانویسها را داشته است بمتن حاضر افزوده ام .

در این مقدمه مختصر جز بیان سیاستداری از دوست ارجمند دانشمند آقای حمد افشار شیرازی که نسخه بارز خود را مدتها در اختیار اینجانب گذاردند و همچنین آقای محمد رمضان دارنده خیر و کوشای کلاله خاور که دو نسخه خطی بلکی خویش را برای استناد به بامانت سپردند و همچنین درست دانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی که نسخه از این کتاب را در اختیار بنده گذاردند و دوست فاضل، آقای مهرین که مقدمه انگلیسی لسترانج را بفارسی گردانند، گفتنی دیگری دارم و امیدوارم که توفیق چاپ تمامی کتاب مورخ و جغرافیا دان اهل دیار خویش را مرچه زود تر بیابم و از ارباب دانش چشم پوشی از لغزشهای خویش را چشم میدارم . اینک مشخصات نسخ مورد استفاده من در چاپ حاضر :

۱- نسخه متعلق به آقای احمد افشار شیرازی که اقدم نسخه های خطی مورد استفاده من بود . تاریخ کتابت نسخه پنجم ماه ذی القعدة سنه ۹۰۹ هجری است و نانویسهای آن استثنای مواردی که تکمیل شده است، مشخص و نمایان است . این نسخه علامت اختصاری « الف » دارد .

۲ - نسخه خطی نسبتاً قابل استفاده متعلق آقای محمد رمضان مدیر کتابخانه

۱ - استاد فروزانفر را طاهرا نسخه است کهن که در آن از موارد نانویس، چیزی بر جای نیست و آنرا تحریر کامل کتاب توان دانست اما از سوء حادثات آن نسخه بدست ما نرسید .

خاور با تاریخ تحریر محرم ۱۰۷۲ هجری . این نسخه بنشانی اختصاری «ر» نموده شده است .

۳ - نسخه دیگر از آن آقای رضانی که جدید ترست و علامت اختصاری «خ» دارد .

۴ - نسخه چاپ هند که علامت «ه» دارد و مستقیماً بسیار نادر از آن استفاده شده چه آن نسخه از منابع و مراجع چاپ اروپا بوده است .

۵ - نسخه چاپ اروپا که نشانی «ج» دارد و برای نسخه بدلهای ذیل صفحات آن چاپ که از نسخ متعدد خطی (بدون ذکر علامت اختصاری) گرد آمده علامت «نج» برگزیده شده است .

برای آنکه خوانندگان ارجمند بر مندرجات تمامی کتاب نزهة القلوب واقف شوند، مقدمه آن کتاب و فصول و ابواب آن را در پایان این مقال نقل می کنم و نیز احوال مؤلف را از آنچه دیگران نوشته اند و یا خود از کتاب نزهة القلوب و تاریخ گزیده بیرون کشیده ام اینجا می آورم و ترجمه مقدمه لسترانج بر چاپ اروپا را نیز پایان این بحث می افزایم . بر چاپ حاضر فهرست مفصلی از اسامی خاص افزوده ام و نیز در پایان مقدمه جدولی شامل اغلاط چاپی طبع حاضر ترتیب داده و برخی نکات مبهم را که پس از چاپ روشن شده است بعنوان استدراک نگاشته ام (هرچند پاره ای از استدراکات در فهرست اعلام اشخاص و امکنه نقل و تصحیح شده است) و از خوانندگان عزیز خواستارم که متن خود را بر حسب این دو جدول تصحیح فرمایند .

کتاب نزهة القلوب را چنانکه گفتیم از کتب مهم زبان فارسی باید دانست و صرف نظر از جنبه فنی آن کتاب یعنی مطالب جغرافیایی از لحاظ مطالب تاریخی و سبک نویسندگی نیز شایان توجه است و در چاپ تمامی کتاب از این جنبه مفصلاً صحبت خواهد شد . نمونه را بعضی مطالب مفید اشارت می کنیم :

درص ۹۸ س ۴ آن کتاب مصرحاً عبارتی آذری آمده است .

در ص ۱۰۰ س ۱ گوید: زبان مردم مراغه در قرن هشتم هجری پهلوی  
مغیرست .

در ص ۱۰۷ س ۶ آرد که: زبان مردم گشتاسفی پهلوی به جیلانی باز بسته است.  
در ص ۱۴۴ س ۱۳ و بعد: وصفی زیبا و دقیق از تخت جمشید مذکورست .  
در ص ۱۱۴ س ۱۳ به حمامی که با چراغی گرم میشده است در شهر قیصریه اشاره  
میکند که از آثار نادر است .

و نیز آن کتاب را لغات و ترکیباتی اصیل و باارجست چون:  
غله بوم (ص ۱۴۹) - مرکب = پرتقال (ص ۱۹۸) چو خاکر (ص ۹۵) - شهر  
جنگ (ص ۱۹۷) - آب خیز (ص ۶۳) - یخاب (ص ۶۵) - شاهول (ص ۹۳) -  
موزه دوز (ص ۹۵) زیلوقالی (ص ۱۱۲) - چشمه - دهانه پل (ص ۱۳۲) - غله کده  
(ص ۴۹) - سنگ لاشه (ص ۴۶) - دو هوایی (ص ۵۳) و جز اینها .  
و نیز دارای مقدراری اصطلاحات حساب و تقویم و غیره است .

تهران: اول اسفندماه ۱۳۳۶ خورشیدی .

محمد دبیرسیاقی

## ترجمه مقدمه لسترانج بر چاپ اروپا :

کتاب حاضر ، متن قسمت سوم و یا قسمت جغرافیائی نزهةالقلوب میباشد که حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) آنرا تألیف کرده است .

من ازفصول مختلف این قسمت که راجع بایران و بین النهرین بود ، خلاصه ای در روزنامه پادشاهی انجمن آسیائی سال ۱۹۰۲ انتشار دادم و اثر خود را بر پایه نسخه چاپ سنگی این کتاب که در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۱ هجری) تحت مدیریت میرزا محمد شیرازی ملقب به ملک الکتاب در بمبئی انتشار یافته است ، قراردادام .

این نسخه حاوی ۲۶۰ صفحه و تمام مطالب کتاب ، در آن مندرج است .

این کتاب بیک مقدمه و سه بخش منقسم است : مقدمه آن راجع به کرات سماوی ، سیارات ، عناصر و یادداشت هایی درباره قسمت های مسکون زمین است و توضیحی نیز راجع به طول و عرض جغرافیائی و تقسیم کشورها به هفت اقلیم دارد .

مقاله اول راجع به عالم معدنی ، نباتی و حیوانی است . و مقاله دوم درباره انسان و طبیعت و استعدادها و صفات انسانی است . و مقاله سوم قسمتی است که اینک مورد مطالعه ماست و همانطوریکه گفته شد درباره جغرافیا بحث میکند .

نسخه چاپ بمبئی اگرچه مفیدست اما از لحاظ صحت نقائصی دارد و چندین جای آن خالی است و اسامی اماکن ، گاه با ذکر نشانهای ممیز و مشخص و گاه بدون آن به حدس و گمان داده شده است .

مثلاً «توج» ، بازار بزرگ تجارتی معروف قرون وسطی در فارس ، بصورت «نوح» آمده و شهر «اردبیل» واقع در آذربایجان پیوسته با «اربیل» واقع در بین النهرین مشتبه گشته است . درباره رودخانه های ایران (که قسمت اعظم آنها را می بردیا ندارند) . نسخه بمبئی گویاست که هر کدام داخل «مقاره» میگردد در حالیکه ما باید آنرا «مفازه» بخوانیم و این نام ، نام قرون وسطائی صحرای بزرگ

ایران میانه است که امروز معمولاً آنرا کویر میخوانند. نمونه‌های دیگر نیز میتوان ذکر کرد. خلاصه آنکه نسخه چاپ سنگی بمبئی باچنان سهل انگاری و بیدقتی تأسف آوری چاپ شده بود که چاپ جدید آن مطلوب و لازم بنظر میرسید.

ولی این نکته را ناگفته نگذاریم که متن دو بخش از فصول قسمت اول قبلاً بطرز رضایتبخشی به چاپ رسیده است. این قسمت‌ها بخشهایست که در آن ذکر عراق عجم، عراق عرب، آذربایجان، مغان، اران، شیروان، گرجستان شده است و میتوان آنرا در ضمائم سیاستنامه چاپ «Schefer» (پاریس ۱۸۹۷ ص ۱۴۱ تا ۲۳۰) یافت. و قسمت‌های مربوط به هازندان، قومس و گیلان نیز توسط «Dorn» در جلد چهارم کتاب Muhammedaniche Quellen چاپ سن بطرز برگ بسال ۱۸۵۸ ص ۸۱ تا ۸۷ بطع رسیده است.

چاپ فعلی از روی نسخه چاپ سنگی بمبئی تهیه شده و سرتاسر آن با چهار نسخه خطی که بزودی ذکر آن خواهد آمد، مقابله شده است. بعلاوه يك بخش این کتاب با چهار نسخه خطی دیگر که در «بریتیش میوزیوم» لندن پیدا شده و پنج نسخه خطی بودلین در اسکس‌فورد و سه نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج و يك نسخه خطی کتابخانه «وینه» که خوشبختانه بوسیله «ایندیا آفیس» توانستیم آنرا بعاریت بگیریم، مقابله شده است. بعلاوه در کتابخانه ملی پاریس شش نسخه خطی وجود دارد که همگی مطالعه شده و از بین آنها نسخنی اساس کار قرار گرفته است، چه این نسخه يك قرن از نسخ مورد استفادت من کهنه ترست.

در بریتیش میوزیوم (موزه بریتانیا) قدیمترین نسخه خطی (add 16736) است که بنابر ذکری که در فهرست دکتر ریو Dr. Rieu رفته قبل از ۹۶۹ هجری (۱۶۵۲) میلادی نوشته شده است.

برای تکمیل مطالعات و تدفیق در مقابله و تطبیق، نسخه (Add. 7708) بسیار بهترست و سراسر این کتاب با نسخه عکس برداری شده از آن مقابله و تطبیق شده است. نسخه خطی پاریس که من بآن عطف توجه کرده‌ام (Anciens Fonde 139)

نسخه‌یست که اصلاً توسط کلبر Colbert وزیر دارائی فرانسه خریداری شده بود، و بر اثر اظهار لطف آقای بلوشه M. Blochet توانستم تصویری از این کتاب بدست بیاورم. این نسخه در سال ۸۵۳ هجری (۱۴۴۹ میلادی) یعنی کمی بعد از يك قرن پس از اینکه مستوفی کتاب خود را تحریر کرد، استنساخ شده است. سرانجام دوست من گراهام (که اکنون در اصفهان قونسول است) <sup>(۱)</sup> توانست دو نسخه دیگر از کتاب در ایران بخرد و برایم بفرستد و من این دو نسخه را (که یکی بقطع کوچک «4t0» و دیگری قطع «8V0» میباشد) در موقع آماده کردن متن زیر دست داشتم. نسخه «8V0» که بعض صفحاتش افتاده. در پایان تاریخ ۱۱۱۹ هجری (۱۷۰۷ میلادی) داردامان نسخه «4t0» بسیار کهن ترست هر چند تاریخ تحریر ندارد ولی از روی نوع کاغذ و خط آن بنظر میرسد که در قرن دهم هجری (۱۶۰۰ میلادی) استنساخ شده باشد. این دو نسخه سرانجام در کتابخانه دانشگاه کمبریج جای خواهند گرفت.

حمدالله مستوفی اثر جغرافیایی خود، نزهة القلوب را در ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) پس از اتمام تاریخ معروف خود «گزیده» نوشته و اگر از روی شکل و صورت فعلی این کتاب قضاوت شود، بنظر میرسد که مؤلف آخرین مسوده نزهة القلوب را تکمیل نکرده است. (برای کلیه نسخ قدیمی آن، علاوه بر محلهای نا نویس مکرر و جاهای خالی که جهت فواصل شهرها و سنوات وقایع باز گذاشته شده، عنوانهای بسیاری از مقالات است که نام شهر آن با مرکب سرخ نوشته شده ولی وصف آن نیامده است. در نسخ بعدی و آچاپ سنگی بمبئی، این قسمت‌های نا نویس دیده نمیشود، و متن بهم پیوسته است، مقالاتی که شرح اماکن مذکوره را فاقد بوده بدون تذکر از قلم انداخته شده و ذکر از آن بمیان نیامده است. باید باین حقیقت اذعان کرد که تنها با داشتن نسخ خطی بعنوان راهنما، اگر چه آن نسخه‌ها متعدد بودند و برخی از آنها هزیت فوق العاده و

(۱) در سالی که مقدمه کتاب را استرانیج می‌نکاشته است.



استثنائی داشتند ممکن نبود اسامی اماکن را با قطعیت ذکر کرد. در بسیاری از موارد بکتهبی چون: *Arabicorum Bibliotheca Geographorum* تألیف دخویه De Goege و کتاب یاقوت حموی که توسط ووستنفلد *Wiistenfeld* طبع شده مراجعه شده است. همچنین به متن ترکی چایی کتاب جهان نما نوشته حاجی خلیفه و بکتاب فارسی دیگری که به حافظ ابرو (منشی مخصوص تیمور) نسبت داده شده که از آن نسخه‌نسخستین مییاشد و در «ایندیا آفیس» مضبوطست، مراجعه کردم.

در فصلی که راجع بفارس نوشته شده حمد الله مستوفی مطالب را کلمه بکلمه منتهی با حذف و تفسیر و برهم زدن نظم و ترتیب از متن قدیم کتاب ابن البلخی که نام فارسنامه دارد برداشته است (من ترجمه تفسیر شده قسمت جغرافیائی کتاب اخیر رادر J R A S روزنامه پادشاهی انجمن آسیائی بسال ۱۹۱۲ انتشار داده‌ام). در بسیاری از موارد نیز از کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی اسامی اماکنی را که ضمن توصیف نبردهای تیمور آمده است با اسامی اماکن مذکور در نزهة الفلوب سنجیدم و از آن بهره ور شدم.

در جایی که حمد الله مستوفی از قزوینی نقل میکند متن عربی نسخه را که ووستنفلد نشر کرده است برای دریافت صحت مطلب منقول مورد استفاده قرار دادم. در حقیقت مستوفی تمام قسمت فصل آخر کتاب را که در ذکر عجایب و غرائب است از کتاب قزوینی همشهری خود بترجمه آورده است. اما در ترجمه رعایت اختصار کرده و گاهی نیز چنانکه اشاره شد دچار اشتباه در ترجمه از اصل گردیده است و نمونه‌یی از اشتباهات بیشمار وی مطالبی است که در باره قصر شیرین و نهریکه در آن شیر جریان داشته آورده است.

حمد الله مستوفی را همچنین در ترجمه و نقل از منابع دیگر عربی لغزش دست داده و نمونه بارز آن مطالبی است که از ابن خرداد به در توصیف یاجوج و

مأجوج و از ابن حوقل در شرح مختصر دریاچه تنیس مصر آورده است .... (۱).

خواندن اسامی امکنه برای من غالباً همانند اختلاف نسخی بود که در دست داشتم برای مثال خوانندگان میتوانند رجوع کنند با اسم محلی که آنجا شاهراههای اصلی در چهار فرسنگی جنوب قزوین بهم تلاقی میکنند، جایی که جاده اصفهان و شیراز از شاهراه شرق بمر و منشعب میشود. همچنین من نام محلی را «سومیقان» خواندم ولی در این مورد لا اقل بده اسم دیگر مشابه آن بر خورد کردم که هر يك از لحاظ تلفظ بدیگری شباهت داشت و نیز حال بهمین منوالست در شرح دههای عراق و آذر بایجان. در پاره‌ای موارد بآسانی میتوان تشخیص داد که منابع اصلی اطلاعات حمدالله مستوفی کجاست اما شرحی که در باره روم (آسیای صغیر) آورده ظاهراً از اطلاعات شخص مؤلف بوده است و در هر حال کوشش ما برای پیدا کردن منابع فهرست شهرهایی که مستوفی آورده است به نتیجه‌ای نرسید و بدین دلیل يك سوم اسامی امکنه و شهرها برای من روشن نشد.

محتملاً این فهرست بسبب شغل استیفاء مؤلف و خاندان وی در عهد سلاجقه تهیه شده باشد. فهرست مذکور بدوره قبل از تسلط عثمانیان مربوطست.

حاجی خلیفه جغرافیدان و کتابشناس ترك که در قرن هفدهم میلادی میزیسته است جهت تألیف کتاب خود (جهان نما) مقداری کثیر از نزهت القلوب را ترجمه کرده است اما مع الاسف فصل ایالات آسیائی امپراطوری عثمانی را در کتاب خود نقل نکرده تا باب مقایستی با آنچه مربوط بدوره قبل از امپراطوری عثمانی و عهد سلاجقه است بگشاید. . . (۲) ژ - لسترانج.

(۱) اینجا لسترانج بناسبت اختلاف مندرجات نسخ خطی و ابهام مطالب و عدم اشاره بنایب اصلی در نسخه‌ها اشاره بدستانی از سن و روم و پاپ و امامسوس دارد که اختصار را حذف گردید (مترجم).  
(۲) دنباله مقدمه لسترانج که فصلی بس کوتاهست، به تشکر از همکاری ادوارد براون و تذکر فراهم آمدن ترجمه انگلیسی این قسمت از کتاب نزهة القلوب که چاپ و نشر نیز شده، مقصودست.

## اینک شرح زندگانی مؤلف :

ادوارد براون در جلد سوم کتاب تاریخ ادبیات خود<sup>(۱)</sup> مینویسد :

از ترجمه زندگانی حمدالله مستوفی قزوینی که یکی از نمایانترین متابعان خواجه رشید الدین فضل الله صاحب تاریخ رشیدی است حتماً آنچه بر سبیل اتفاق از مندرجات کتاب او بدست میآید اطلاع دیگری در دست نیست ، همانگونه که خود وی اشاره میکند تازی نژاد است و به خرّ بن یزید رباحی هم پیوندد ام خاندانش سالیان دراز در قزوین سکونت داشتند .

جداعلای وی امین الدین نصر<sup>(۲)</sup> نخست مستوفی عراق بوده و سپس در زندگانی بزه گراییده و عزلت پیشه کرده و سرانجام بدست مغول کشته شده است . برادرتر زین الدین محمد بفرمان خواجه رشید الدین وزیر بخدمت می برداخته و خود حمدالله مستوفی نیز در حدود سال ۷۱۱ هجری قمری به حسب فرمان همان وزیر پیشکار امور مالی قزوین و زنجان و ابهر و طارمین گردیده است و گوید از آغاز جوانی همواره صحبت دانشمندان را مشتاقانه آرزو میکرد و در می یافت و بالخصوص بدرك مجلس رشید الدین نائل میآید و غالباً در مباحث علمی خاصه تاریخ شرکت میجست و بدین علت با آنکه علم تاریخ زیاده داشته بود بر آن شد که در اوقات فراغت بتألیف و تصنیف تاریخ عمومی ، تاریخ سالنامه و محققه پرداند .

از مؤلفات وی سه کتاب : تاریخ گزیده و ظفرنامه و نزهة القلوب بدست ما رسیده است که دو کتاب نخست در تاریخ و کتاب سوم در جغرافیا است .

تاریخ گزیده - کتاب تاریخ گزیده در سال ۷۲۰ هجری تألیف گشته و بناد وزیر خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشید الدین فضل الله وزیر موشح است

(۱) ص ۱۰۶ تا ص ۱۲۰ ترجمه فارسی آن بنام « ارسطوی ساجدی » (۲) در بعض نسخ

مؤلف منابع اطلاعاتی را که برای جمع آوری تاریخ خود بکار برده قریب ۳۲ کتاب تعداد میکند . .<sup>(۱)</sup> مؤلف پس از ذکر منابع تاریخ خود از ادوار مختلفه که طبقات مختلفه برای شروع تاریخ حساب نکرده اند سخن میگوید . کتاب تاریخ گزیده مشتمل بر يك مقدمه (فاتحه) و شش بابست و هريك از ابواب بفصولی چند منقسم است و خاتمه ای نیز دارد<sup>(۲)</sup> .

ظفر نامه - حمد الله مستوفی در مقدمه کتاب تاریخ گزیده بيك منظومه بزرگ تاریخی اشاره میکند که در آن زمان بنظم کردن آن اشتغال داشته است و در ۷۳۰ هجری از آن مثنوی که کل آن بیش از ۷۵ هزار بیت میشود متجاوز از ۵۰ هزار بیت برشته نظم کشیده بوده است این منظومه موسوم به ظفر نامه است و پنج سال پس از تاریخ فوق یعنی در ۷۳۵ پایان پذیرفته و آن در حقیقت دنباله شاهنامه فردوسی است و از این کتاب نسخه منحصر بفردی در موزه بریتانیا بشماره Or - 2833 محتوی ۷۷۰ ورق موجودست که در شیراز بسال ۸۰۷ هجری استنساخ شده است .

این کتاب از زندگانی بهمنبر اسلام شروع و بزمان ناظم ختم میشود یعنی تا سال ۷۳۲ که ابو سعید سلطنت میکرده است حواصت را بنظم در آورده و چنانچه گفتیم تقریباً ۷۵ هزار بیت است که مؤلف ده هزار بیت آنرا بهريك از هفت قرن و نیم هجرت بر طبق تقسیمات سال شماری تخصیص داده است - و بیست و پنج هزار بیت آن راجع بعرب است و بیست هزار آن راجع به عجم و سی هزار بیت خاص هفول . ناظم در آغاز نظم چهل سال داشته و پانزده سال در نظم آن عمر گذارده و باین حساب ظاهراً در سال ۶۸۰ هجری از مادر بزاده است .

ظفر نامه را قدر و قیمت تاریخی بسیارست و در بیان وقایع تاریخی ناظم آن دقتی بکار برده خاصه جلد سوم آن که مشتمل بر تاریخ دوره مغولست بس گرانبهاست . اطلاعات ناظم غالباً مأخوذ از جداعلای وی امین الدین نصر مستوفی است که در آن

(۱) رجوع شود به ص ۱۰۷ کتاب از سعدی تاجامی . (۲) برای اطلاع بشرح ابواب صفحات

تاریخ<sup>(۱)</sup> نود و سه سال داشته است.

منظومه ذیل که از آن کتاب اخذ و نقل شده برای بیان مقصود کافی و وافیست :

|                                            |                                |
|--------------------------------------------|--------------------------------|
| وزین رو بقزوین سبتای بجنک                  | در آمد بکردار غران پلنگ        |
| بدانگه که شد شهر دریای خون                 | ده و هفت بودی ز ششصد فزون      |
| ز شعبان گذر کرده بد هفت روز <sup>(۲)</sup> | که پیدا شد آن محنت و درد و سوز |
| در آنوقت بد حاکم آن دیار                   | مظفر لقب مهتری نامدار          |
| بحکم خلیفه درین شهره شهر                   | ز کار حکومت در او بود بهر      |
| چولشکر درین مرز آمد بجنک                   | بیستند دروازه ها همچو سنگ      |
| بر آمد بیارو بسی جنگجو                     | بسوی مغول کرد در جنگ رو        |
| سه روز اندرین کس ندیدند راه                | چهارم بشهر اندر آمد سپاه       |
| مغول اندر آمد بقزوین دلیر                  | سر همگان آوردند زیر            |
| ندادند کس را بقزوین امان                   | سر آمد سران را سراسر زمان      |
| هر آنکس که بود اندر آن شهر پاک             | همه کشته افکنده بد در هفاک     |
| ز خرد و بزرگ و زیور و جوان                 | نماندند کس را بتن در روان      |
| زن و مرد هر جا بسی کشته شد                 | همه شهر را بخت برگشته شد       |
| بسی خو برویان ز بیم سپاه                   | بکردند خود را بخیره تباه       |
| ز تخم نبی بیکران دختران                    | فرو زنده چون بر فلک اختران     |
| ز بیم بد لشکر رزمخواه                      | نگون در فکندند خود را بچاه     |
| همه شافعی مذهبند آن دیار                   | حنیفی نباشد یکی در هزار        |
| در آن قتل بود از حنیفی شمار                | که بودند کشته ده و دو هزار     |
| بهم بر فکنده بهر جایگاه                    | تن کشتگان را به بی راه و راه   |
| نماند اندر آن شهر جای گذر                  | ز بس کشته افکنده بیحد و مر     |

(۱) ظاهراً هنگام قتل.

(۲) هفتم شعبان ۶۱۷ هجری قمری مطابق با ۷ اکتوبر ۱۲۲۰ میلادی.

|                                |                            |
|--------------------------------|----------------------------|
| ز بیم سپاه مغول هر کسی         | گریزان برفتند هر جا بسی    |
| برفتند چندی بجامع درون         | پر اندوه جان و بدل پر زخون |
| چو بودند از آن دشمن اندیشه ناک | فراز مقرنس نهان گشت پاک    |
| بمسجد مغول اندر آتش فکند       | زمانه بر آمد بچرخ بلند     |
| بآتش سقوف مقرنس بسوخت          | وزان کار کفر و ستم برفروخت |

نزهة القلوب - حمد الله مستوفی را جز دو کتاب مذکور در فوق کتاب دیگر است در علوم جغرافیا و هیئت که نزهة القلوب نام دارد و نزد همگان معروف است و آن پنجمسال پس از ظفر نامه و ده سال پس از تاریخ گزیده تألیف و تدوین شده یعنی مقارن با اوقات اختلال و هرج و مرجی که پس از مرگ سلطان ابوسعید روی داده است و مؤلف غالباً بدین احوال اشارت دارد بنابر آنچه میگوید : بعض از یاران او درخواست کردند که چون در زبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع و اماکن (جغرافیا) تألیف نشده است و غالباً اینگونه کتب بزبان عربیست او کتابی بزبان فارسی تألیف کند . از جمله منابعی که در تألیف نزهة القلوب مورد استفادت قرار داده است و خود تعداد میکند کتب ذیلست :

صور الاقالیم تألیف ابوزید احمد بن سهل البلخی .

التیان تألیف احمد بن عبدالله .

المسالك و الممالك تألیف ابوالقاسم عبد الله بن خردادبه .

نیز کتابی موسوم به جهان نامه .

طبقات همدانی تألیف ابو عبدالله محمد بن سعد الواقدی .

عجائب المخلوقات تألیف زکریا بن محمد الکمونی القزوینی .

آثار البلاد تألیف قزوینی .

فارسنامه ابن البلخی مستوفی در زمان سلطان محمد سلجوقی .

ذکر ولایت کرمان - تألیف خواجه ناصرالدین المنشی الکرمانی .

عجائب البحر - تألیف امام علی بن عیسی الحمرانی برای المقتدر بالله خلیفه .

آثار الباقیه ابو ریحان محمد البیرونی الخوارزمی .  
 کتاب التفهیم تألیف ابوریحان بیرونی .  
 کتاب ارشاد - در ذکر قزوین تألیف حافظ خلیل قزوینی .  
 رساله ملکشاهی - در وصف ممالکی که ملکشاه در نظر آورده است .  
 تاریخ اصفهان تألیف حافظ عبدالرحمن بن محمد بن اسحق اصفهانی .  
 رساله السنجریه فی الکائنات العنصریه تألیف امام عمر بن سهلان الساجی .  
 عجائب الاخبار .  
 معجم البلدان از ابو عبدالله یاقوت الحموی .  
 تحفة الغرائب .  
 صورالکواکب از شیخ ابو الحسین صوفی . برای عضدالدوله دیلمی .  
 تاریخ مغرب .  
 اخلاق ناصری - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .  
 تنسیق نامه ایلخانی - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .  
 کتاب نزهة القلوب مشتملست بر یک مقدمه (فاتحه) و سه مقاله و یک خاتمه .  
 مقاله سوم مهمترین قسمت کتاب میباشد ، در قسمتهای دیگر که قبل از آن واقعست  
 از علم افلاک و اجرام سماویه و ربع مسکون و موالید ثلاث و نوع بشر بحث میکند .  
 در مقاله سوم که قسمت جغرافیایی آن کتابست از شرح حرین شریفین و بیت المقدس  
 سخن میگوید آنگاه جغرافیای بلاد اردن و عراق عرب و آسیای صغیر را شرح  
 میدهد و ضمیمه ای نیز از جغرافیای طبیعی ایران بآن الحاق شده است سپس یمن  
 ممالکی است که در جوار ایران واقع ولی تحت سلطنت ایران نبوده اند . خاتمه  
 کتاب در شرح عجائبی است که در عالم و بالاخص در ایران وجود دارد . این کتاب  
 از لحاظ علم جغرافیا و اوضاع و احوال ممالک ایران در قرون وسطی دارای قدر و  
 قیمت شایانست و آقای ل . استرانج پیش از آنکه قسمتی از آنرا بطبع برساند  
 در تألیف دیگر خود بنام « ممالک خلافت شرقی » از آن استفاده بسیار برده است .

با اینکه نسخ خطی کتاب نزهة القلوب فراوان است تا سال ۱۳۱۱ هجری این کتاب بطبع نرسیده بود. در سال مذکور تمام کتاب در بمبئی بچاپ سنگی مطبوع گردید و سپس در سال ۱۹۱۵ میلادی مقاله سوم کتاب مذکور بچاپ انتقادی توسط آقای ل. استرانج . G. le Strange در سری کتب گیب (XX111) بطبع رسید و ترجمه انگلیسی آن نیز چاپ شده است.

این بود مطالبی که ادوارد براون در کتاب خود درباره حمدالله مستوفی و آثار او آورده بود و اینک برای مزید استفادت مطالبی که از کتاب تاریخ گزیده گلچین شده است و بخصوص مقدمه آن کتاب را که روشنگر زندگانی مؤلفست در ذیل میآوریم:

آغاز تاریخ گزیده چنین است:

«چنین گوید مقرر این کلمات بنده حمدالله بن ابی بکر بن حمدالله بن نصر مستوفی قزوینی اصلح الله ماله واحسن حاله که چون واجب الوجود تعالی و تقدس بر مقتضی و لقد کرهنا بنی آدم این بنده را از قوت صبا بمرتبه تمیز رسانید بکرامت محبت اهل علم و اکتساب فضیلت و هنرمندی مشرف فرمود، همگی همت بر ملازمت خدمت این طایفه که بحقیقت خلاصه مکونات اند و بر اعتراف از بحر فضایل ایشان مشعوف می بود و خود را خوشه چین خرمن آن قوم میساخت تا سعادت حقیقی مساعدت نمود و بنده را بشرف ملازمت بندگی حضرت مخدوم سعید شهید خواجه براستی سلطان سلاطین الوزراء آیه الله فی الوری مولا قضاء مقضیا کاد ان یکون نبیا المؤید من رب الارض والسما و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء رشید الحق و الدین عماد الاسلام و المسلمین فضل الله اسکنه الله جنانه و افاض علیه مغفرته و رضوانه مکرّم گردانید و در زمره دیگر بندگان منتظم شد، اکثر اوقات شریفه آن جهان معدلت و دولت و آسمان فضل و رأفت را بمجالست اهل علم و مباحثت علوم خصوصاً علم تاریخ که فواید آن نا محصورست از تفکر در امور گذشتگان و اعتبار از احوال

(۱) این مطالب از نسخه خطی کهن مورخ شعبان ۸۵۹ هجری متعلق بدوست دانشمند ارجمند آقای سلطان القرامی رونویس شده است.



ایشان و تجارب در مهمات و مصالح ایشان ملك و آثار هر طایفه‌ای و سبب نکبت هر قومی و ثمرت نفس از مصایب دینی از قرون ماضیه و اہم سالفہ و غیر ذلک مما لایحصی مستغرق یافت و الحق زمان دولتش کارنامہ فضل و افضال گشت و آستان رفیعش مقبل دولت و اقبال و ملتزم اہل علم و کمال شد این بندہ دولتخواہ نیز در ذوایای آن مجلس باستماع فواید آن مباحث مستفید میشد و این معنی محرض مطالعہ و مراجعہ با کتب تواریخ می‌گشت بعد المطالعات و الاستفادات آن فن را طویل الذیل یافتیم و مجال سخن را در آن وسعتی هر چہ تمامتر دیدیم با خود گفتیم :

فقد وجدت مكان القول ذاسعة

فان وجدت لساناً قاتلاً فقل

و لهذا افاضل جهان درین علم مجلدات را از بیاض بسواد و از سواد ببیاض رسانیده اند و داد سخنوری داده هر چند شغل این بندہ آن فن نبوده و اسلاف و اقرباء او بصناعت تحریر و سیاق موسوم گشته اما در خاطر می‌گذشت کہ اگر فعلاوی مضامین علم تاریخ تاریخ (؟) شکلی بر شیوہ سیاق منها و من ذلک محرر گردانیده و مفصل آنرا بحسب ادوار روزگار و تعاقب لیل و نہار نامتناہی شدہ مجملاً در سلاک سیاق منتظم کنند جامع مفردات توجیہات آن فن گردد و وضعی بر اصل باشد کہ در هیچ دفعہ بر حرف آن انگشت عیب نتوان نہاد و بافہام نزدیکتر باشد و چون بواجبی قانون آنرا رعایت رود رغایب مردم بدان بیشتر گردد ولیکن شروع آن موقوف بود علی خاطر و قاد و ذہن نقاد و رفاعت بال و فراغت حال . . . . و چون احیاناً شعر شکستہ بستہ اتفاق می افتاد درین شعر هوس نظامی می بود کہ از اول عہد مصطفی صلعم مبارک تاریخی منتظم مرتب گرداند و از آن پنجاہ و چند ہزار بیت گفتہ شد و اگر توفیق رفیق باشد بہفتاد و پنجاہ ہزار خواهد رسید . . . . .

و نیز در خلال کتاب بمناسبت ، مطالب ذیل آمدہ است :

در ذکر شعراء عجم گوید کہ ماکی قزوینی کہ اشعاری روان و سخنان بیشمار داشتہ ، مداح عمزادہ اش خواجہ فخرالدین مستوفی بودہ است .

و نیز در فصل هشتم از باب ششم در ذکر قبایل قزوین و بزرگان که از ایشان برخاسته اند، تحت عنوان حلاویان گوید :

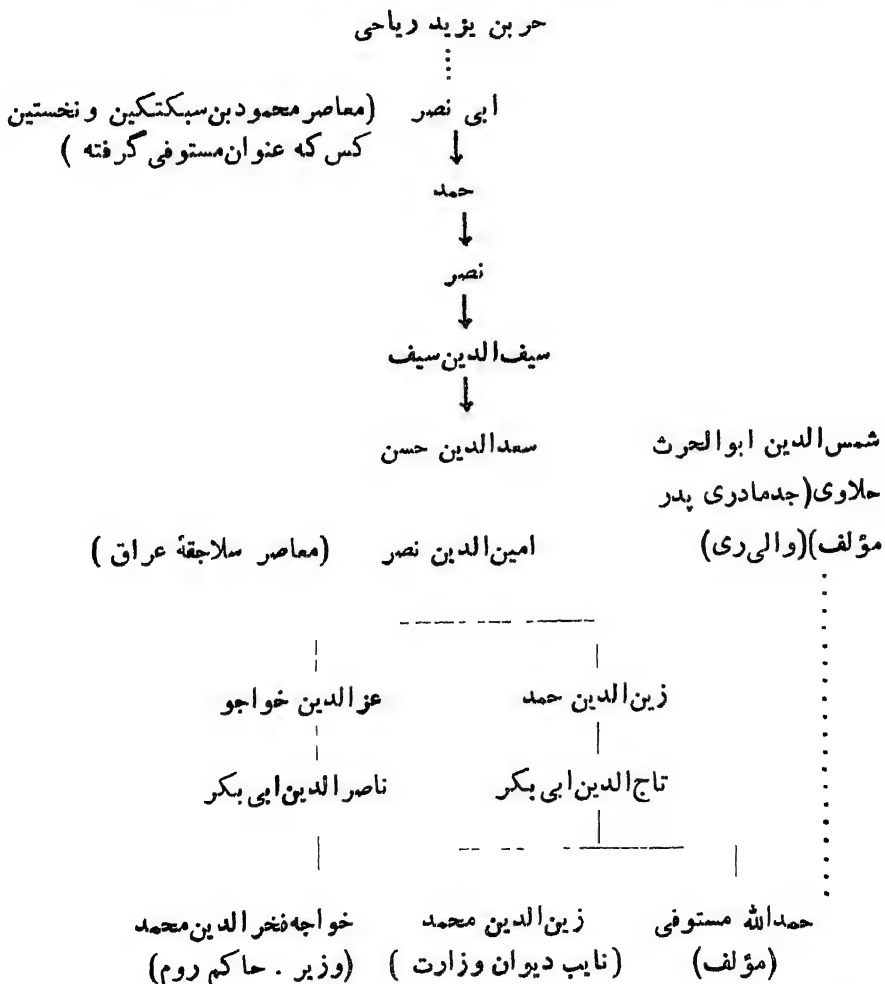
شمس الدین ابوالحرث حلاوی جد مادری پدرم مدتی والی ری بود و نعمتی وافر داشت. حلاویان که اصلشان از حلوانست مردمی صاحب جاه و عمل پیشه بوده اند و از حکام قزوین.

و نیز در همین فصل گوید :

هستوفیان قدیم ترین قبایل قزوین اند. اصلشان از نسل حر بن یزید ریاحی. در اول والی قزوین بودند از زمان معتصم خلیفه تا عهد قادر خلیفه اکثر اوقات بدان مهم موسوم، بعد از آن بشغل استیفا موصوف شدند و بمستوفی معروف، از ایشان پدر جدم امیر [امین الدین] نصر بن سعد الدین حسن بن سیف الدین سیف بن نصر بن حمد بن ابی نصر، به حکم سلطان محمود سبکتکین نام هستوفی برین ابی نصر افتاد، تمولی تمام داشت. در جوانی در خدمت سلاطین عراق ملازم بودی و استیفای عراق بدو مفوض. چون در پیری ازین شغل توبه کرد و به حج رفت و روزگار خود بر طاعت موزع گردانید و روزی از شیخ نور الدین گیلی پرسید که چون در حالی که عمل پیشه بودم و مردم بر شوت چیزها داده اند اکنون بر گردن من وبالست دفع آن بچه صورت تدبیر توان کرد. شیخ گفت با خداوندانش رد باید کرد گفت آن جماعت را مگر حق تعالی در محشر جمع گرداند و اگر نه درد دنیا جمعیت ایشان صورت نبندد. شیخ گفت غزا کن مگر شهید گردی و ببرکت آن مگر خدای تعالی خصمان ترا خشنود گرداند چه پیغمبر ﷺ فرموده: «السيف مُحِلِّلُ الذَّنْبِ». او ازین سخن متألم شد. جهت آنکه از مرد پیر دارو گیر نیاید. قوم مغول بر ملک ایران مستولی شدند او را بر راه دیهی از آن او بگرفتند او ایشان را بیپناه آنک در شهر مال پنهانی بدیشان خواهد نمود بخانه خود آورد و بعضایی که داشت بامغولان غزا کرد تا او را بدرجه شهادت رسانیدند و سخن شیخ مؤثر شد. پس نبیره او خواجه فخر الدین محمد بن

ناصرالدین ابی بکر بن عزالدین خواجو بن امین الدین نصر بوزارت رسید و اگرچه آل نداشت یکسال وزارت کرد چند سال حاکم روم بود. و برادرم زین الدین محمد بن تاج الدین ابی بکر بن زین الدین حمد بن امین الدین نصر مدتی متصدی اشغال خطیر بود، در آخر عمر نایب دیوان وزارت شد و وزیر سعید مخدوم اعظم شهیدخواجه رشید الدین طاب ثراه بدو اعتقادی نیکو داشت.

شجره نسب مؤلف بر حسب مندرجات تاریخ گزیده ۱ چنین میشود :



(۱) بر حسب نسخه خطی مورخ ۸۵۱ هجری - افراد مذکور میان امین الدین نصر و

ابی نصر را نمیتوان هرچه محقق تر دانست .

و نیز از کتاب نزهة القلوب بر می آید که :

مؤلف چند بار جامع الحساب ممالك نوشته است (ص ۲۷ س ۲۲) .

مؤلف در بغداده بوده و تقریر (تقدیر) اموال آنجا میکرده است (ص ۳۰ س ۱۴) .

جد مؤلف حرریاحی است (ص ۳۳ س ۱۷) .

پدر جد مؤلف ، امین الدین نصر مستوفی ، در عهد سلاجقه مستوفی دیوان

، سلاطین عراق بوده است (ص ۵۲ س ۲) .

مؤلف سفرها بنقاط مختلفه از آنجمله به تبریز و بغداد و شیراز و اصفهان

کرده است (مقدمه) .

در خاتمه محض مزید استفادت و اطلاع خوانندگان عزیز بر محتویات

نزهة القلوب و ابواب و فصول آن ، مقدمه کتاب مذکور را بتمامه با فهرست فصول و ابواب آن

اینجا می آوریم ، بدین شرح :

### مقدمه کتاب نزهة القلوب

پس از ایراد خطبه کتاب گوید :

اما بعد - مسود اوراق این اطباق و مزین ظروف این حروف اضعف عبادالله

واحوجهم الى رحمة الله حمد الله ابن ابی بکر بن حمد مستوفی القزوینی ... بحکم آنک :

فرزند همان کند بهر حال کز مادر خویش و از پدر دید

از عنفوان شباب سیاب (؟) <sup>۱</sup> نوایراشتغال را بر متابعت کار آبا و اجداد یعنی شیوه

عمل پیشگی اشتغال میداشت و همگی قصد و نیت از سر صفا و طویت هلازمت جناب

اعظم امراء و اکابر وزراء می گماشت ...

اذا كنت لابد مستشربا فمن اعظم البحر فاستشربا

صورت نصب العین داشته و حق الشمس لایخفی بکل مکان فرو نگذاشته

چندگاهی نیز بر عزیمت طواف اقطار و اکناف امصار معنی الشمس بحجاب (؟) السماء فریده باظهار رسانیده و در اطراف بلاد فارغ از طراف و تلاد میگشت زمانی با دل خسته شکسته بسته تورع و انقسام خود را به عسی و لعل متسلی میکردانید ، زمانی بساط انبساط نشاط بحصول مطلوب و مقصود در عرصه شادمانی می گسترده ، بتخصیص در خطه تبریز و بغداد و اصفهان و شیراز حماها الله تعالی مع سایر بلاد المسلمین عن المکروهات که هر يك بحقیقت نسخه خلد برین و نزهت نگارخانه چین بل بهشت روی زین و مجمع اکابر ملک و دین و مکن افاضل اهل یقین است ، گاه زلیخا وار دست طلب طرب از آستین هوا و هوس بر آورده بوصل یوسف مراد و مقصود ، عزیز مصر کام و آرزو شده عملهای صوری بحصول موصول میشد و گاه یعقوب صفت پای عجز و ناکامی در دامن عزلت و عطلت کشیده بفرقت ابن یامین دلخوشی رفیق پیر کنعان بیت الاحزان اندوه و تیمار آمده املهای معنوی بحجاب تواری میگشت . گاه بر قلل و شوا مخ طور مقاصد و زمانی بتجلی کشف رموز مسایل سیل ید بیضای موسوی در برهان امور دنیوی می نمود . گاه بر دل طلاب معانی بیان حل مشکلات جامع اصول ، طریق دم عیسوی در احیاء علوم اخروی می گشود یعنی از صحبت یاران موافق و دوستان صادق استیناسی هر چه تمامتر می یافت و در حصول افادت و استفادت می شتافت و اکثر اوقات بر مطالعه کتب مواظبت می نمود و بر تجلیات اعراض واقف شده حل فحای رموز و اشارات قانون شفای دل شیدا و ذخیره نجات بلا می بود و شغف بر مطالعه می افزود :

زمانی بحث علم و درس تنزیل      که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی نرد و شطرنج و حکایات      که خاطر را بود دفع ملالی

تألیف صور الاقالیم بتألیف ابی زید احمد بن سهل بلخی و کتاب التیان بتألیف احمد بن عبدالله و مسالك الممالك بتألیف ابی القاسم عبدالله بن خردادبه خراسانی و جهان نامه بتألیف ... ؟ در نظر آمد . و بر کیفیت صورت و معانی آن اطلاع افتاد هر يك را

بصورتی هر چه زیباتر و معنی هر چه رعنا تر آراسته و پیراسته یافت الفاظشان از معانی پاکتر و معانی از الفاظ نازکتر دید ، سخنی در عذوبت چون ماء معین و تقریری در لطافت چون خلد برین چون ایام جوانی دلگشا و چون آب زندگانی جانفزا . ببلندی ، بازار افلاک شکسته و بروانی آب آب<sup>۱</sup> برده اما چون بهربی ساخته اند اهل عجم را از آن زیادت حظی نبود و وصف تکوین کاینات و ایجاد موجودات و خلقت مخلوقات علوی و سفلی و شرح ربع مسکون و کیفیت موالید ثلاثه و کمال وجود انسان و وصف صورت و معنی ایشان و ذکر جگونگی ایران و شرح تاریخ عمارات بلاد و ولایات آن و محصول ارتفاعات و طبایع و اشکال و ادیان ساکنان هر دیار و مخارج آنها و عیون و آثار و حیثیت بهار و قفار و جبال و سهال و کیفیت معادن و کمیت مسافت و فراسخ طرق و تقریر عجایب و تحقیق غرایب آن بتمام از هیچ يك معلوم نمیشد بلکه هر وضعی از این اوصاف درجایی می آمد و از آن نیز بعضی قاصر بود و درستان درخواست نمودند که : چون بر احوال اکثر ایران واقفی اگر این اوصاف بزبان فارسی در مجموعه یی رود مجلس انس اصحاب را شمع شود و چون بتمام در قید کتابت آید همگان را از آن فرح فزاید و ترا یادگاری نیکو و نامداری بی آهوا باشد . گفتیم : اگر طبع وافیست از هزار یکی و از بسیار اندکی کافیت . دیرست که گفته اند : مصراع

در خانه اگر کسست یکحرف بیست

با وجود فصاحت و عبارات آبدار و استعارات نامدار آن تصانیف معتبر و تألیفات مشهور ، الفاظ نابکار و گفتار ناهموار خود عرض کردن از بلاهت و وقاحت باشد لطف فرمایند و بدین معنی تکلیف می نمایند و پرده بر کار این ضعیف پوشند و در رسوایی او نکوشند چه گفته اند : بیت

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم      به از کسی که نباشد زبانش را ندر حکم

یاران ازین معنی امتناعی هر چه تمامتر نمودند و درین صورت دبالغه عظیم

(۱) آب آب برده ، یعنی رونق و اعتبار و آبروی آب را برده است .

فرمودند که ترا البته این بهانه نهفتنی و این التماس پذیرفتنی و این ترانه شنفتنی و این کتاب گفتنی و این گوهر سفتنی و این نافه خوشبو شکافتنی و این جامه نیکو بافتنی است، اگرچه بمعنی و صورت زمان عمر ازان عزیز ترست که درامثال چنین مهمات صرف شاید کرد و حق تعالی میفرماید و ما خلق الجن و الانس الا ليعبدون، و اگر کسی را زمان عمر وفا کند و توفیق رفیق گردد که از عهد آدم علیه السلام تا انقراض عالم طریق عبادت سپرد و بیک سر موی از آن جاده نگذرد هنوز حق يك نعمت از صد هزاران نعم که حق تعالی ببندگان ارزانی داشته نگزارده باشد چنانکه در کلام مجید می فرماید «و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها» بلکه بحق يك جزو از صد هزاران جزو حق این توفیق قیام ننموده بود و بصورت معنی گفتار ناسزایان هرزه درای و بیان خود درایان خود رای، را با آن مخترعات دلگشا و مبتدعات جانفزای جلوه دادن چنانک در سبب نظم کتاب ظفر نامه عذر خواسته ام و عقل رخصت نمیدهد

#### مثنوی

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| همی زیره خیره بکرمان برم | که بیهوده زین درسخن گسترم |
| جراغ زین بیوه آرم براه   | بیشی فروغ رخ مهر و ماه    |
| خم آهن کنم یار با کیمیا  | بر سرو آزاد آرم گیا       |
| فروشم بصراف خر مهره را   | بتحفه بدریا برم قطره را   |

اما بنابر گفته شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه که گفته است : نظم  
 چو خشم آوری با کسی در ستیز      که از وی گزیرت بود یا گریز  
 کنون چون شما را چنینست کام      نهادم درین کار فرخنده گام

و بقدر الوسع و الطاقة کما هو عادة اهل الفاقة در آن شروع نمود، بعض  
 آنکه در کتب مذکوره<sup>۱</sup> و دیگر کتابها چون : طبقات همدانی بتألیف ابی عبدالله  
 الکاتب الواقدی و عجایب المخلوقات بتألیف امام زکریا بن محمد بن محمود کموئی<sup>۲</sup>

(۱) یعنی صور الاقالیم و مسالك الممالك و جهان نامه .

(۲) نال مکنونی .

قزوینی ر آثار البلاد بتألیف او و فارس نامه ابن البلخی، کان مستوفیاً بالفارس فی زمان السلطان محمد السلجوقی<sup>۱</sup>. . . و در ذکر ولایت کرمان<sup>۲</sup> بتألیف خواجه ناصر الدین منشی کرمانی. و عجایب البحر بتألیف امام علی بن عیسی الحمرانی للمقتدر. و آثار الباقیه بتألیف شیخ ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی منجم. و کتاب التفهیم لاولل صناعة التنجیم بتألیف او. و کتاب ارشاد در ذکر قزوین بتألیف امام جلیل حافظ خلیل قزوینی و رساله ملکشاهی، در وصف دیاری که سلطان ملکشاه سلجوقی نورحضرته در نظر آورده بود، و تاریخ اصفهان بتألیف حافظ عبد الرحمن محمد بن اسحق الاصفهانی و رساله السنجریه فی الکائنات العنصریه بتألیف شیخ عمر سهلان ساوجی و عجایب الاخبار بتألیف<sup>۳</sup>. و تحفه الغرایب بتألیف<sup>۴</sup>. . . و صورالکواکب للشیخ ابوالحسن [عبدالرحمن] الصوفی لعضدالدوله، و تاریخ مغرب بتألیف<sup>۵</sup>. . . و اخلاق ناصری بتألیف استاد الحکما خواجه نصیرالدین طوسی و تسبیح نامه ایلخانی هم بتألیف او و دیگر کتب تفسیر و حدیث و فقه و اصول کلام و بلاغت و غیر آن که هر یک بوقت حاجت می آید مسطور بوده و برخی آنک برآی العین مشاهده نموده و چندی آنچه از رواة معتمد القول شنوده و بقدر الحصول بالایجاز والاختصار درین سلك کتاب کشیده و اینرا نزهة القلوب<sup>۶</sup> نام کرده، امید بفضل بزرگان و ارباب فضایل که این کتاب بنظر مبارکشان مشرف خواهد شد آنک از روی محاسن شمایل بعین الرضا ملاحظه فرمایند و اگر برخطا و زللی و قوف یابند... آنرا از پریشانی خاطر بکثرت وقوع حوادث روزگار غدار و تراکم خسارات و زحمات بشمار که از گاه وفات پادشاه سعید ابوسعید انارالله برهانه و افاض علیه مغفرت و رضوانه واقع میشود بشمارند نه از قلت بضاعت نگارنده : بیت

(۱) و اوضحست که چون نام مؤلف یعنی ابن البلخی را بدنبال کتاب ذکر کرده جای نام مؤلف سفید

مانده است .

(۲) مراد کتاب سمط العلی است

(۳) جای کلمه سفیدست

(۴) در نسخه مورخ ۹۰۶ (نزهة الاوصاف؟) آمده است .



زانکه اندر حکمت و منطق معانی و بیان

در نجوم و طب و فقه و شعر و اخبار و کلام

گر فزون از همسرانم نیستم، کم هم نیم

قدرتم داند دیر این سپهر سبز فام

و بزرگی فرموده بر مؤلف از آن خرده نگیرند و بشرف اصلاح مشرف گردانیده

مؤلف را دعای خیر فرستند: بیت

مگر کز دم پاکشان کردگار بیحشد گناهان این خیره کار

انشاء الله تعالی وحده .

اکنون بحکم عنوان الکتاب یدل علی ما فی ضمنه در فهرست کتاب بصورت

سیاقت شروع کنم والله الموفق باتمامه وعلیه نتوکل بفضلہ واکرامه والمطلوب الی الله

عزوجل ان یعصمنا من الخطأ والزلل فی القول والعمل انه المقتدر للسداد والمیسر للمراد

آمین رب العالمین .

### فهرست کتاب

بنیاد سخن بر فاتحه و سه مقاله و خاتمه نهاده شد و اگر چه در منها اول نردبان

پایه پیش اهل سیاقت جایز نیست اما چون قاعده خیر الکلام ما قلّ و دلّ پیش ایشان

نیز مقررست و رعایت قراین بتکرار می انجامد ترک تکرار اولی بود و بنردبان پایه

قناعت نمود :

فاتحه - و آن مشتملست بر مقدمه و دیباچه :

مقدمه - در ذکر ترتیب ابداع افلاک و نجوم و عناصر و ما يتعلق بذلك من الآثار

العلویة والسفلیة .

دیباچه - در ذکر ربع مسکون و شرح طول و عرض و صفت اقالیم و وصف

اطراف آن .

مقاله اول - در ذکر تکوین هوالید ثلثه معادن و نبات و حیوان ، و آن بر

سه مرتبه است :

مرتبه اول - معدنیات و آن سه جنس است : جنس اول در ذکر فلزات کانی و عملی ؛ جنس ثانی در ذکر احجار و آن سه مایه است : اعلی : حیوانی و کانی - و اوسط: کانی مجرد ؛ و ادنی: حیوانی و کانی و هوایی و عملی ؛ جنس ثالث در ذکر ادهان .

مرتبه دوم - در ذکر نباتات و آن بر دو شکل است: شکل اول. در ذکر اشجار مشمره و آزاد ، شکل دوم در ذکر تخوم از اغذیه و ادویه و مشمومات سایر .

مرتبه سوم - در ذکر حیوان و آن بر سه نوعست :

نوع اول در ذکر حیوانات بری و آن بر پنج وجه است : وجه اول اهلی ؛ وجه ثانی وحشی ؛ وجه ثالث سباع ؛ وجه رابع ما یشتبه بعض اعضائهم بالانسان ؛ وجه خامس سوام و هوام و ما یعلق بها .

نوع ثانی در ذکر حیوانات بحری مأکول و ممنوع .

نوع ثالث در ذکر حیوانات هوایی مستأنس و مستوحش .

مقاله دوم - در ذکر انسان . و انسان بر دو گونه است : مکمل الصورة والمعنی ؛

متفاوت الهیة والحركة و از ایشان بعد از وصف ایجاد وجود چهار نظر یاد کنیم :

نظر اول در شرح اعضای انسان و تفصیل قوای ایشان و آن سه صفتست :

صفت اول در شرح اعضای انسان مفردات و مرکبات . مفردات ، وهی اثنا عشره

صورة من العظام والغضروف والرباط والعصب والمفصلة واللحم والشحم والشرايين

مع الجداول والشرب والعشاء والمنح والجلد ؛ مرکبات ، بعضی ظاهری اند و بعضی باطنی ؛

ظاهریه : رأس و ما علیها من الاذن والعین والانف والشفه والفم والاسنان والفک

والشعر والحاجب واللحیة والهدب . بدن و ما یعلق به من العنق و الصدر والیدو الكتف

والبطن والظهر والجنب والقامة والفرج والرجل والکعب والظفر ؛ باطنیه ، من الدماغ

والریة و القلب و الکبد و المرارة و الطحال و المعدة و الامعاء و الکلیة و المثانة

وآلات التوالد .

صفت دوم در ذکر قوای انسان ظاهری و باطنی :

ظاهریه ، پنج قوتست: باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه .

باطنیه ، ههچنین پنج قوتست و هر یک بر چهار صفت :

قوی الجاذبة ، من الجاذبة و الماسكة و الهاضمة و الدافعة .

قوی المخدومة ، من الغاذية و النامية و المولدة و المصورة<sup>۱</sup> .

قوی المحركة ، من الشهوانية و الغضبية و الفاعلية و الوهمية .

قوی العقلية ، من العارفة و المميزة و المحصلة و المحققة .

قوی المدرکة ، من الحاسة و الخیال و الفکرة و الحافظة .

صفت سوم . در ذکر فواید اعضاء و جوارح انسان :

نظر اول : در ذکر اخلاق و فضایل و رذایل .

نظر دوم . در ذکر صفات و آثار نفوس .

نظر سوم . در عشق اولی و طلب مولی که کمال نفس انسانی است و مظهر مقصود

یزدانی متغایب الهیة و المحركة فی الاقوام<sup>۲</sup> المتفرقة .

مقاله سوم ۳

در صفت بلدان و ولایات و بقاع . و آن بر چهار قسمت :

قسم اول - در ذکر حرمین شریفین ، شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی که

ص ۱

اشرف بقاع جهان و قبله اهل ایمانست

قسم دوم - در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطالعی و مفصدی

و مخلصی<sup>۴</sup> :

مطلع . در شرح نسیم و طول و عرض و حدود اقصی و قبله بلاد ایران زمین ص ۱۹

مقصد . در ذکر ولایات و بلاد ایران و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارات

ص ۲۷

و صفت ساکنان ولایات و آن مشتمل بر بیست باب است :

ص ۲۹

باب اول - در ذکر بلاد عراق عرب

ص ۵۱

باب دوم - در ذکر ولایات عراق عجم

ص ۸۵

باب سوم - در ذکر مواضع آذربایجان

(۱) ن ل . مصدوره ، ص ۵۰ (۲) ن ل احرام

(۳) نیمه نخست این بخش عبارت از کتاب حاضر است (۴) نسخه «ا» افزوده و مختصی .

- باب چهارم - در ذکر دیار اران و موغان ص ۱۰۳
- باب پنجم - در ذکر بقاع شروان و گشتاسبی ص ۱۰۶
- باب ششم - در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان ص ۱۰۸
- باب هفتم - در ذکر ممالک روم ص ۱۰۹
- باب هشتم - در ذکر مواضع ارمن و اخلاط ص ۱۱۲
- باب نهم - در ذکر دیار ربیعہ ص ۱۲۰
- باب دهم - در ذکر بقاع کردستان ص ۱۲۷
- باب یازدهم - در ذکر بلاد خوزستان ص ۱۳۰
- باب دوازدهم - در ذکر مواضع بر و بحر مملکت فارس ص ۱۳۵
- باب سیزدهم - در ذکر ولایات شبانکاره ص ۱۶۷
- باب چهاردهم - در ذکر دیار کرمان و مکران و هرموز ص ۱۷۰
- باب پانزدهم - در ذکر بقاع مغازه مابین کرمان و قهستان ص ۱۷۳
- باب شانزدهم - در ذکر بلاد قهستان و نیمروز ص ۱۷۴
- باب هفدهم - در ذکر ارباع مملکت خراسان ص ۱۸۱
- باب هجدهم - در ذکر ولایت مازندران ص ۱۹۷
- باب نوزدهم - در ذکر دیار قومس و طبرستان ص ۲۰۰
- باب بیستم - در ذکر بقاع جیلانات<sup>۱</sup> ص ۲۰۲
- مخلص - در ضبط طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن و آن پنج فصل است:
- فصل اول - در ذکر کمیت مسافت و فراسخ.
- فصل دوم - در شرح جبال.
- فصل سوم - در ذکر معادن.

(۱) فهرست نامهای کسان و کتابها و سوره‌های بخش نخست از مقاله سوم که چاپ حاضر باشد.

فصل چهارم - در وصف مخارج انهار و عیون.

فصل پنجم - در ذکر بحار و بیهیرات<sup>۱</sup>.

قسم سوم - در ذکر بلادی که اگر چه جزء ایران نیست اما احکام ایران ساخته اند  
بچهار طرف ایران .

قسم چهارم - در ذکر عمارات عالیّه مشهور که در دیگر ولایات ربع مسکونست  
واز معظّمات ابنیه .

خامه - دزد کرعجایی که در سایر ولایات ربع مسکونست در بر و بحر  
بیرون از آنچه در ایران زمین است و ذکرش از پیش رفت .



(۱) سحّه «ا» افروده محتم در ذکر عجایب که در ایران زمین است

## استدراك و غلطنامه

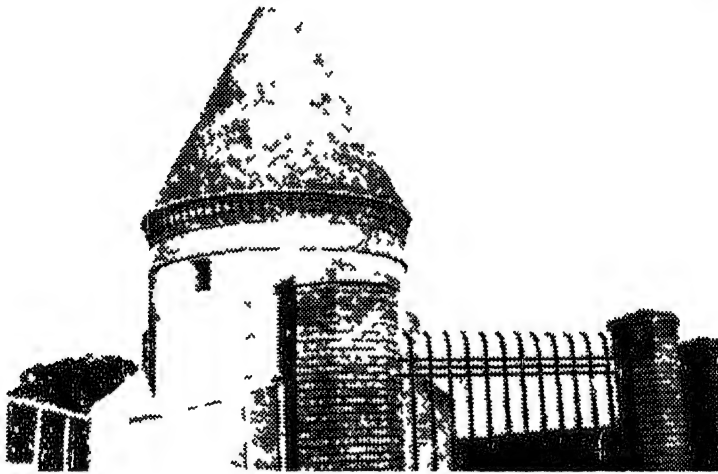
خواهشمند است متن کتاب را بر حسب جدول زیر اصلاح فرمائید

| صفحه سطر | نادرست  | درست    | صفحه سطر | نادرست | درست                                   |
|----------|---------|---------|----------|--------|----------------------------------------|
| ۹        | ۲       | برتر ۱۰ | ۴۵       | ۱۱     | طابق (صحیح طابت. معجم البلدان)         |
|          |         |         | ۵۱       | ۲      | ولایت صحیح ولایات نصیر                 |
| ۹        | ۱۴ و ۱۱ | دور     | ۵۲       | ۲      | نصیر                                   |
| ۱۰       | ۲۳ و ۲۲ |         | ۵۴       | ۱۸     | حوزان (شاید: بودان) (فرهنگ)            |
|          | ۲۴ و    |         |          |        |                                        |
|          |         |         | ۵۴       | ۱۸     | اندوان (صحیح: اندوان) (فرهنگ)          |
| ۱۱       | ۲۴      |         | ۵۴       | ۲۷     | قرطمان (۱) (در فرهنگ جغرافیائی) قورتان |
| ۱۲       | ۱۸      | بیان    | ۵۵       | ۹      | گویان (شاید: گورتان) (فرهنگ)           |
| ۱۲       | ۲۵      | ان یقال |          |        |                                        |
| ۱۳       | ۸       | النصیر  |          |        |                                        |
| ۱۵       | ۲۱      | عربیہ   |          |        |                                        |
| ۲۴       | ۱۵      | دایر    |          |        |                                        |
| ۲۷       | ۱۲      | نطقه    |          |        |                                        |
| ۲۷       | ۱۹      | قری     |          |        |                                        |
|          |         | شهریست  |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |
|          |         |         |          |        |                                        |

سی و چهار

غلطنامه

| صفحه سطر | غلط              | صحیح             | صفحه سطر | غلط       | صحیح                 |
|----------|------------------|------------------|----------|-----------|----------------------|
| ۷۹ ۱۱    | بروز من ده       | بروز من (۰) ده   | ۱۳۶ ۹    | پج        | پج                   |
| ۸۶ ۴     | محمد بن          | (محمد بن محمد بن | ۱۳۸ ۱۴   | دوحرگاه   | شامه کلمه مادر       |
|          | روادی            | رواد ۱ محمد      |          |           | نامحله اماده باشد    |
|          |                  | (روادی)          | ۱۳۸ ۱۷   | معیب      | (مصاحب)              |
| ۸۷ ۱     | وترر             | اترر وادست و     | ۱۳۹ ۷    | دوات      | قنواب اند (طبی)      |
|          |                  | ا و او عطف       |          |           | (مصحف الف)           |
| ۸۹ ۳     | سمازان           | سداوان صحیح است  | ۱۳۹ ۸    | ع         | (در نسخه الف)        |
| ۹۱ ۲۱    | اول سطر          | ۱۸- «ج»          |          |           | (و ع)                |
|          | اصافه شود        | رود فاب          | ۱۴۱ ۳    | صمکان     | صیمکان               |
| ۹۹ ۲۵    | عبارت مدار شماره |                  | ۱۴۴ ۱۷   | دارهای    | بازده های            |
|          | ۱۴ حذف شود       |                  | ۱۴۶ ۸    | کشمیر     | کشمیر                |
|          | بخای آن (۱)      |                  | ۱۵۱ ۳    | مرو در    | مرو در               |
|          | علامه اسمعالم    |                  |          |           | مرو در               |
|          | گذاشته شود       |                  | ۱۶۰ ۱۹   | دلمه سرمه | دلمه سرمه            |
| ۱۰۰ ۲۰   | شرح              | شرح              |          |           | فرهنگ حمرا امی       |
| ۱۰۸ ۱۱   | عرض              | عرض              |          |           | (ارن)                |
| ۱۱۰ ۱    | المسان           | (در اسه اصافه    | ۱۲۳ ۱۱   | اره ازه   |                      |
|          | سود که در معجم   |                  |          |           | اره مشه              |
|          | الدندان المسن    |                  | ۱۶۴ ۱۹   | مس        | مس                   |
|          | آمده است         |                  | ۱۶۴ ۲۱   | مرد ر     | مرد (طهرمر)          |
| ۱۱۱ ۷    | اندشورع          | اشهر ۳           | ۱۶۵ ۱    | ارد (۱) و | ارد و (الاره (۱)     |
| ۱۱۱ ۹    | اماساه           | اماسیه رده       |          |           | الاره                |
|          | بوده             |                  | ۱۷۹ ۱۸   | ط م       | (صحیح طره م)         |
| ۱۱۱ ۱۰   | کرد              | کرده             | ۱۸۵ ۱۲   | سجنان     | [و] سجنان            |
| ۱۱۱ ۱۲   | وامه سب          | وامه سب ۷        | ۱۸۸ ۱۰   | مرره لب   | شاد حرر              |
|          | آشور             | آشور             |          |           | (ارو)                |
| ۱۱۳ ۳    | حرت              | در سخته          | ۱۹۳ ۱    | مروه      | امروه                |
|          |                  | چمن است ام       |          |           | سطر آخر              |
|          |                  | ای س در سرح      | ۱۷ ۹     | (۱) و (۲) | (۱) و (۲) المسان (۳) |
|          |                  | آن را در سخته    |          |           | در حاشیه اصافه       |
|          |                  | و سطر ۱۶         |          |           | شد (۳) و             |
| ۱۱۴ ۱۴   | آورد             | آورد             |          |           | الاله من             |
| ۱۱ ۷     | الار             | اصافه            |          |           | آرر                  |
| ۱۲ ۱     | و                | صحیح             |          |           | مط                   |
| ۱۲۷ ۲    | آره              | (طهره رده)       |          |           | (۱) و (۲)            |
| ۱۲۹ ۲    | سال              | در سخته          |          |           | طهره                 |
|          |                  | سرا امای ح       |          |           |                      |



آرامگاه حمدالله مستوفی پس از تعمیر  
« در قزوین »





## مقاله سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع . و آن بر چهار قسم است :

### قسم اول

در ذکر حرمین شریفین شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی

اگر چه آن مواضع<sup>۱</sup> از ملك ایران نیست ، و بیشتر غرض از تألیف این کتاب شرح احوال ایران است ، اما چون افضل بقاع جهان و قبله اهل ایمانست تیمن و تبرک را ابتدا کردن بدان و قسمی علیحده در شرح احوال آن بقاع نوشتن اولی است ، تا این کتاب مرا کثراً احوال را شامل باشد و در اقوال کامل . و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده ، منها قوله تعالی : « سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا إنه هو السميع البصیر »<sup>۲</sup> .

و در مصابیح<sup>۳</sup> از رسول (صلعم) مرویست : « لا تشد الرحال<sup>۴</sup> الا الى ثلثة مساجد ، مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا » .

حرم<sup>۵</sup> الکعبة المعظمة عظم الله قدرها - خانه کعبه در مسجد حرام است . و آن مسجد در شهر مکه است . و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دویم است . و طولش از جزایر خالدات « عز » ، و عرض از خط استوا « کام » و نیک مناسب<sup>۶</sup> افتاده که در طول و عرض مرتبه عز<sup>۷</sup> و کام دارد . و در دره ییست<sup>۸</sup> که طرف شرقی آن کوه ابو قبیس و کوه قعیقعان است و ابو قبیس بزرگترست و طرف غربی آن

۱- بجز «ر» : موضع - ۲- «ج» : اکثر ؛ «ا» : من ... ۳- سوره ۱۷ (اسری) آیه ۱ .

۴- ج ۱ ص ۲۹۹ - ۵- بجز «ج» : لا یشد الرجال . ۶- حاشیه «ج» : اینجا و موارد

دیگر . «حرم» بادحرام ، بی اختلاف . ۷- «ج» : نیک و مناسب . ۸- «ج» : دره است .

کوه منی و کوه نیر . و آن کوهی بلندست<sup>۱</sup> مشرف بر منی و مزدلفه . و کبش قربان اسماعیل (عم) ازو فرود آمد ، و طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروه است . شهری بزرگست ، دورش زیادت<sup>۲</sup> ازده هزارگام بود ، اما در اندرونش خراب و عاطل و جبال و تله‌ها بسیارست و<sup>۳</sup> در شأن آن کلام و احادیث بیشمار واردست منها قوله تعالی : « و إذ قال إبراهيم رب اجعل هذا بلدا آمنا »<sup>۴</sup> و قال رسول الله (صلعم) : « ان هذا البلد حرم الله يوم خلق السموات و الارض فهو حرام بحرمة الله تعالی الى يوم القيمة » . و قال حین<sup>۵</sup> واقعا علی الحزرة<sup>۶</sup> : « والله انك لخير الارض او احب ارض الله عز وجل الى و لولا انی أخرجت منك ما خرجت » . و آن زمین محل زرع و کشت نیست کما قال الله تعالی : « بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم »<sup>۷</sup> . و هرچه ایشانرا بکار آید از دیگر ولایات آورند . ولایت طایف بر هشت فرسنگی آنجاست و مدار مکّه بر ارتفاعات طایف است .

و طایف نزدیک کوه غزوان افتاده است و بر آن کوه برف و یخ می‌باشد و در ملک عرب غیر آنجا نبود . و هوای طایف بسبب آن کوه خوش است . و اثمارش نیکو و بسیارست . و در کتاب معارف ابن قتیبّه<sup>۸</sup> آمده که وهب بن منبّه (رضع) گوید که چون آدم (عم) از بهشت بزمین سرندید هبوط کرد ، و بعد از صد سال که تضرّع و زاری کرد توبه او قبول شد و او را بر فرقت بهشت تأسف عظیم بود . حق سبحانه و تعالی خانه‌یی<sup>۹</sup> از بهشت برو فرستاد ، آنرا بزمین کعبه فرود آوردند و آن خانه‌یی بود از یک پاره یاقوت باقنادیل زرین . و در دیگر کتب آمده که آن خانه بیت المعمور بود . و آدم را (عم) بزیارت آن امر شد و آدم را (عم) بدان تسکینی<sup>۱۰</sup> میبود ، و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت وفات آدم (عم) آن خانه را

۱ - «ج» : کوه . ۲ - «ج» زیاده . ۳ - «ج» و او ندارد . ۴ - سورة ۲ (بقرة)

آیه ۱۲۰ . ۵ - «ر» : قال امیر المؤمنین حسین ع ؛ ۶ : قال امیر المؤمنین علیه السلام .

۶ - یاقوت (معجم البلدان) ج ۲ ص ۲۶۲ ، طبری ج ۳ ص ۲۳۸۱ ؛ مشکاة المصابیح ص ۲۳۰

(نجم) . ۷ - سورة ۱۴ (ابراهیم) آیه ۴۰ - ۸ - ص ۹۰ . ۹ - «ج» «ا» : خیمه ۱۰۰ - «ج» تسکین .

بآسمان بردند و بنی آدم بفرمان شیث (عم) بر جای آن خانه‌یی از سنك و گل بساختند. و در زمان طوفان خراب شد و کما بیش دو هزار سال خراب ماند، تا چون ابراهیم خلیل (عم) اسماعیل را (عم) از هاجر بیاورد و ساره را بر آن رشك خاست<sup>۱</sup> او را الزام نمود تا هاجر و اسماعیل را از پیش ساره دور کند، و اوبفرمان حق تعالی ایشانرا بدان زمین عاقل برد و بگذاشت. هاجر بطلب آب بر آن کوهها میدوید، و اکنون آن دویدن بر حجاج واجب شده است، و اسماعیل (عم) میگریست و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او آب زمزم پیدا شد، هاجر پاره‌یی خاک بر پیش آن آب بند کرد، تا تلف نشود. و نقلست که اگر هاجر آن آب را بند نمیکرد رودی بودی از همه رودهای جهان بزرگتر، و گفته اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی آن آب بر روی زمین بودی، اما بسبب کفرشان با نشیب<sup>۲</sup> رفت، تا مانند چاهی شد. چون آنجا آب پیدا شد قوم بنی جرهم آنجا رفتند و اسماعیل در میانشان پرورش یافت. چون اسماعیل بعد از مردی رسید بفرمان حق تعالی ابراهیم و اسماعیل آنجا خانه کعبه بساختند، از سنگ کوه قعیقان، و آن خانه‌یی سقف بود، حق تعالی حجر الاسود را از بهشت بدیشان فرستاد تا در کن خانه نشاندند، و آن سنگیست بمقدار نیم گز در نیم گز خلقی<sup>۳</sup> تقریباً در اول سفید بود، از بس که کفار دست ناپاک بدان مالیدند سیاه شد، کما قال النبی (صلعم): «نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشدّ بیاضاً من اللبن فسودّته خطایا بنی آدم»<sup>۴</sup>. و قال (صلعم) فی الحجر: «وانه یبعث الله یوم القیامة و له عینان یبصر بهما و لسان ینطق به و یشهد علی من استلمه» و قال (صلعم): «ان الحجر الاسود یحشر یوم القیامة و له عینان ینظر بهما و لسان یتکلم به و یشهد لکل من قبله و انّه حجر یطفو علی الماء ولا یسخن بالنار اذا اوّقد علیه». چون ایشان خانه کعبه را بساختند و زیارت آن امر شد، مردم بدانجا مقام کردند و ابنیه خیر ساختند و رغبت نمودند، بتندریج شهری معظم شد.

۱- ج: خواست؛ در «ه»: آمد. ۲- «ج»: بزیر زمین؛ «ا»: باشب. ۳- کلمه از «ر» است.

۴- مشکاة المصابیح ص ۲۱۹ (نچ). ۵- «ا»: والله یمشّه.

هوايش بغایت گرمست ، و آبش در اول غیر زمزم نبود و حکایت آنک چاه انباشته شده بود و کس نمیدانست که کجا هست ، و عبدالمطلب جد رسول ( صلعم ) در خواب دید و آنرا حفر کرد ، و در آنجا آهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند و بحکم خدای بر او مقرر شد مشهورست<sup>۱</sup> . و آن چاه بر طرف شرقی<sup>۲</sup> کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده گزست ، و بر سرش قبه‌یی ساخته‌اند و دو درخت مربع از چوب ساج در گذرانیده و بر هر<sup>۳</sup> يك شش بکره جهت آب بر کشیدن زده و آن آب شورناکست ، و مگیا نرا پیوسته آب از آن چاه بود ، و در عهد بنی عباس ، زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید درمکه کاریزی اخراج کرد ، بعد از او در زمان مقتدر خلیفه خرابی یافت و او باز جاری گردانید و بعد قایم خلیفه باز مطموس شد و او دیگر بار بیرون آورد و باز در عهد ناصر خلیفه خرابی پذیرفت ، او تجدید عمارتش کرد ، بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشته شده بود ، در این عهد<sup>۴</sup> ، امیرچوپان آنرا جاری گردانید و اکنون درمکه آب روانست . و مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند<sup>۵</sup> و بتجارت مشغول ، و بر مذهب حنفی .

شهر مکه و حوالیش بدعای ابراهیم خلیل (عم) و فرمان حق تعالی همه حرم است . و اول از راه مدینه تا سه میل که فرسنگی بود<sup>۶</sup> حرم است و میقاتش ذوالحلیفه<sup>۷</sup> ، ازو تا مکه یازده روزست . دویم از راه جدّه تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش سعدیه<sup>۸</sup> و ازو تا مکه بیست فرسنگ . سیم از راه مصر و شام تا بدو<sup>۹</sup> فرسنگ حرم است و میقاتش جحفة<sup>۱۰</sup> و ازو تا مکه سی و سه فرسنگست و تا دربا دو میل بود . چهارم از راه یمن و تهامه تا هفت میل که دو فرسنگ و میای بود حرم است و میقاتش یلملم<sup>۱۱</sup> و ازو تا مکه بیست و

۱ - «ج» آن چاه را و انباشتن آن و آن که کسی . . مشهورست ... باو مقرر شد .

۲ - «ا» غربی ۳ - «ج» : و هر . ۴ - «ج» : در عهد . ۵ - «ر» : سیاه چرده اند .

۶ - «ر» : تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود . ۷ - یعقوبی ص ۳۱۳ ، یاقوت ج ۲ ص ۳۲۴ (نج) .

۸ - محل معلوم نیست (نج) . ۹ - «ر» : نود . ۱۰ - یاقوت ج ۲ ص ۳۵ (نج) . ۱۱ - یاقوت ج ۴

هفت فرسنگ بود . پنجم از راه نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش قرن<sup>۱</sup> وازو تا مکه یکشبهانه روزست . ششم از راه طائف تا یازده میل که سه فرسنگ و دو میل بود حرم است و میقاتش رخاظر<sup>۲</sup> وازو تا مکه یازده فرسنگست . هفتم از راه عراق و شرق تا نه میل که سه فرسنگ بود حرم است و میقاتش ذات العرق وازو تا مکه پانزده فرسنگ و میلی بود . و دور حوالی این حرم سی و هفت میل است که دوازده فرسنگ و میلی بود ، وجهه نشان در آن دورامیال ساخته اند . و در این حرم درخت و رستنی به نادر بود ، اما خارج حرم باغات و بساتین و زراعت و امثالش فراوان بود و آب روان باشد . و دور حوالی میقاتگاه هفتصد و سی و سه میل که دو بیست و چهل و چهار فرسنگ و میلی بود نهاده شد .

مسجد حرام - اودرمیان شهرست ، و صحن او طواف گاه حججاج . و خانه کعبه بر میان آن صحن است و آنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام و کعبه باشد . و مسجد حرام را چهار در است : باب بنی شیبه بر طرف عراقی است و مایل شمال ، و باب صفا بر طرف شرقیست<sup>۳</sup> . در عهد رسول (صلعم) پنج سال پیش از مبعث قوم قریش خانه کعبه را عمارت کردند ، بدرختهایی که نجاشی پادشاه حبشه جهة کلیسای انطاکیه براه دریا بشام میفرستاد<sup>۴</sup> و حق تعالی آن کشتی را غرق کرد و آن چوبهارا<sup>۵</sup> بجده انداخت و مکیان باجارت او بردند و خانه کعبه بدان مسقف گردانیدند<sup>۶</sup> ، و چهار قایمه چوبین در زیر سقفش وضع کردند و حضرت رسول (صلعم) براه حکمی (۹) بدست مبارک خود بتراضی قریش حجر الاسود را بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند ، بر بلندی کم ازقامتی ، تادست در آن توان مالید ، و آن رکن مایل شرقیست و مقام ابراهیم و زمزم نزدیک اوست . و رکنی که مایل شمالیست رکن شامی گویند و رکنی<sup>۷</sup> که مایل غربیست رکن حبشی گویند . و آنکه جنوبیست رکن یمانی گویند . و دری يك مصرای بر در

۱ - «نج» : قرن المنازل (یا قوت ج ؛ ص ۷۲) ۲ - «نج» : از خاطر ، ارحام ؛ حاط (۹) .

۳ - «ج» : مایل بطرف مغرب . ۴ - بجز «ا» : میبردند . ۵ - «ج» : کرده آنرا .

۶ - «ا» : پوشیده کرده اند . ۷ - «ج» : رکن ؛ «ا» : و آنک .

خانهٔ کعبه نشاندند و رویش در نقره گرفتند<sup>۱</sup> از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند، در عهد عبد الله بن زبیر (رضعهما) چون بنی امیه دیوار کعبه را بسنگ منجنیق خراب کرده بودند، او آنرا عمارت کرد و خانه را بزرگتر و دو در گردانید و حجر الاسود در اندرون خانهٔ کعبه در دیوار نشاند و گفت که چون رسول (صلعم) فرمود که حجر الاسود از خانهٔ کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد. بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و حجر الاسود را بیرون آورد، چنانکه رسول (صلعم) کرده بود، بر رکن شمالی که عراقی گویند نشاند، و خانه با قدر اول برد و یک در ساخت. و طول آن خانه بیست و چهار گز و بدستی در عرض بیست و سه گز و بدستی است. مساحتش پانصد و هفتاد و پنج گز باشد<sup>۲</sup> و مساحت اندرون خانهٔ کعبه چهار صد و چهل و چهار گز است و علو آن خانه بر بیرون بیست و هفت گز است و بامش بقلعی اندوده و ناودان سیمین دارد<sup>۳</sup> بطرف راست<sup>۴</sup>. و در چپ خانه زمزم است. و اوّل کسی که آن خانه را جامه پوشانید تبّع یمن، اسعد، ابو کرب حمیری بود و او معاصر بهرام گور ساسانی<sup>۵</sup> و قصی پنجم بدر حضرت رسول (صلعم) بوده است، و در این معنی گفته اند<sup>۶</sup>: شعر

و کسونا البیت الذی حرم الله ملاء معضداً و بردا

گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالای آن طیران نتواند کرد و امیر المؤمنین عثمان بن عفّان رضی الله عنه سرای چند، که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد<sup>۸</sup> خریده بود، اضافت مسجد کرد تا بزرگ شد، و ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارات<sup>۹</sup>

۱- «ج»: نشاندند.. کوفته اند. ۲- «ح»: باشد پانصد... گز. ۳- «ج»: و ناودانش از نقره بود. ۴- در: حجر اسماعیل. ۵- در نسخه خطی (Add 7708 f. 1526) افزوده شده است: و در جنب خانه حالا که سنه ۹۸۲ هجریه است بامش از سنگ تراشیده است سیاه و سفید و میزاب از طلای خالص و دو آن خانه معظمه دو مصرع است در نقره کوفته (نچ). ۶- «ج»: ساسانی بو. ۷- مسعودی ج ۳ ص ۲۲۶ (نچ). ۸- «ا»: افزوده: جهت مسجد. ۹- «ج»: عمارت.

عالی ساخت و ستونهای سنگین از شام بدانجا نقل کرد، و سقف مسجد از چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف گاه را بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در سنه ست و ستین و مایه پر آن زیادتی افزود، اکنون برقرار است. طول طواف گاه سیصد و هفتاد گز است در سیصد و پانزده گز و دور بیرون مسجد یک هزار و پانصد و هشتاد گز و در حوالی آن خانقاهات<sup>۱</sup> و مدارس و ابواب خیر بسیار است، از جمله زاهد خمار تاش عمادی<sup>۲</sup> قزوینی رحمه الله جهة حجّاج قزاقانه خانقاهی ساخته است و سی هزار دینار بحکام مکه داده است تا اجازت یافته که پنجره یی از آنجا در مسجد حرام<sup>۳</sup> گشوده است. و خانه یی که بدارنجل بن یوسف منسوب بوده و مولد رسول (صلعم) آنجا اتفاق افتاده، بطرف مسجد حرام است، و خیزران والدۀ هارون الرشید آنرا با مسجد منظم ساخت و سقایة الحاج بطرف غربی<sup>۴</sup> خانه کعبه است در پس چاه زمزم و دار الندوة هم در غربی مسجد است در پس دارالامارة. و کوه صفا بطرف شرقی مسجد حرام است و راه بازار در میان و از حساب کوه ابو قبیس است. و کوه مروه بطرف غربی مسجد الحرام است. گویند که صفا و مروه نام مردی و زنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردند، حق تعالی ایشانرا سنگ گردانید، اهل مکه مرد را بر سر کوه صفا و زنی را بر سر کوه مروه بردند، عبرت بینندگان را<sup>۵</sup> آن کوهها بدین نام مشهور شد. بعضی گویند که این نام خود آن کوهها راست و نام آن مرد و زن اساف و ناهله<sup>۶</sup> بوده است. و در کلام مجید ذکر صفا و مروه بسیار آمده است، منها قوله تعالی: «ان الصفا و المروة من شعائر الله»<sup>۷</sup> و از رسول (صلعم) مرویست که دابة الارض که خروجش نشان وقوع قیامت خواهد بود از کوه صفا بیرون خواهد آمد و مشعر الحرام و حطیم<sup>۸</sup> در میان کوه صفا و مروه است بحد کوه قعیقعان، و منی دره ییست بغربی مسجد الحرام بدرازی دو میل، و جمره<sup>۹</sup>

۱- «ر»: خوانیق، «ج» خانقاه ۲- «ا» عماد ۳- «ج» حرم مسجد ۴- کلمه او «ا» است ۵- «ج» تا بینندگان را عبرت باشد ۶- «نج»: نایله؛ نایله؛ «ر»: ناهله؛ «ا» ناهله ۷- «ا» ناهله ۸- سورة ۲ (بقرة) آية ۱۵۳ ۸- ابن حوقل ص ۲۵؛ مقدسی (احسن التقاسیم) ص ۷۲ (نج) ۹- یاقوت ج ۲ ص ۱۱۷ (نج).



عقبه در آخر منی است . و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد الحرام است . و کوه عرفات هم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم ، و ازو تا مکه سه میل است و مسجد عایشه هم خارج حرم است ، و جمره اولی و حدیبه محاذی حرم است و مابین<sup>۱</sup> شعبی است در میان دو کوه که آخرش بطن عرنه است<sup>۲</sup> و آنجا راه حایط بنی عامر است ، و حجاج نماز ظهر و عصر در آنجا گزارند و آنجا چشمه ییست به عبدالله بن عامر بن کریم<sup>۳</sup> منسوبست . و مزدلفه در میان مکه و عرفات و حجاج نماز شام و خفتن و صبح نیز آنجا گزارند . و بطن محسر وادیست میان منی و مزدلفه<sup>۴</sup> . و کوه حرا بطرف مکه است و رسول (صلعم) آنرا طواف میکرد و آن نیز در حرکت میآمد رسول (صلعم) گفت : اسکن یا حرا ! تا ساکن شد . و بوقت معجزه شق القمر آن کوه از میان دو پاره قمر پدید بود . و زمین بطحا که یک فرسنگی مکه است از توابع مکه میباشد . و کوه ثور اطلح<sup>۵</sup> که غار رسول (صلعم) در آنجاست در راه مدینه است . و جده فرضه اهل مکه است در راه دریابد و مرحله . از پیغمبران آدم صفی و جفتش حوا علیهما السلام بر کوه ابوقیس مدفونند . و صالح پیغمبر (عم) در شهر مکه آسوده و قبرش نزدیک دار الندوة است ، در غربی مسجد حرام . و اسماعیل با والده اش هاجر علیهما السلام در حرم کعبه خفته اند و دو فرزند رسول (صلعم) که از خدیجه بوده اند و پیش از هجرت متوفی شدند در مقبره مکه خفته اند ، و آن مقبره بطرف شهرست . و از صحابه عظام فراوان آنجا مدفونند ، اول ایشان اسعد بن زراره و آخر ایشان ابوامامه باهلی ، و او در سینه ست و ثمانین نماند . و از علما و اکابر اولیا ابو عبد الرحمن نسایی ، خامس ارباب الصحاح فی الحدیث ؛ و محمد بن علی کتانی<sup>۶</sup> . و ابو سعید جنابی قرمطی علیه اللعنه در عهد مقتدر خلیفه عباسی در سینه تسع عشر و ثلثمایه در مکه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و قتلی<sup>۷</sup> عام کرد

۱- د ر : پایین ؛ ۱ : مازین ؛ ج ۴ . ماورین . ۲ - ابن حوقل ص ۵۵ (نچ) .

۳ - یاقوت ج ۱ ص ۶۱۱ (نچ) . ۴ - یاقوت ج ۴ ص ۴۶۶ ؛ قزوینی ج ۱ ص ۱۵۷ (نچ) .

۵ - یاقوت ج ۱ ص ۶۶۲ ؛ قزوینی ج ۱ ص ۱۵۶ (نچ) . ۶ - نفحات ۱۹۹ شماره ۲۱۵ .

۷ - ج : قتل .

چنانکه چاه زمزم از کشتگان انباشته شد و در طواف گاه سه هزار کشته برتر<sup>۱</sup> افتاده بود، و حجر الاسود ببرد و بدان خواری کرد و بر سر چاه مبرز انداخت، و مدت بیست سال در دست قرامطه بود، تا در سنه تسع و ثلثین و ثلثمایه در کوفه به سی هزار دینار بوکلای مطیع خلیفه فروختند، و خلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا اکنون از شر<sup>۲</sup> دیگر مخاذیل ایمن ماند. حفظها الله تعالی الی یوم القیامة من شر<sup>۳</sup> کل مخذول و مطرود و مردود.

و از مکه تا معظم بلاد ایران زمین بموجب شرحی که متعاقب در ذکر طرق خواهد آمد مسافت برین موجب است: از مکه تا سلطانیه که دارالملک ایران است براه بغداد، سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ. تبریز هم دارالملک است، براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ. بغداد هم دارالملک است، براه نجف اشرف، دویست و شصت فرسنگ است<sup>۴</sup>. از مکه تا ری سیصد و پنج فرسنگ. تا اردبیل دو صد و بیست و چهار فرسنگ. تا همدان دویست و هفتاد و هفت فرسنگ. تا کاشان دویست و شصت فرسنگ. تا اصفهان سیصد و یک فرسنگ. تا سمنان دویست و بیست و نه فرسنگ. تا شوشتر دویست و سی و یک فرسنگ. تا قاین دو صد و هشتاد و پنج فرسنگ. تا نیشابور چهار صد و بیست فرسنگ. تا تفلیس پانصد و یک فرسنگ. تا بلخ پانصد و هفت فرسنگ. تا مرو چهار صد و هشتاد و یک فرسنگ. تا قم دویست و نود و چهار

---

۱- «ر» : بربر؛ «ج» : برتر. ۲- عبارت میان این شماره تا علامت ستاره در «ا» چنینست و در «ر» نیز: سلطانیه که دارالملک ایرانست براه بغداد سیصد و هفتاد و هشت فرسنگ و براه دمشق. تبریز دارالملک است براه نجف دویست و شصت و «ا» : و نه) فرسنگ و بملک فارس و شبانکاره شیراز دارالملک است براه دریای و براه بغداد. کازرون براه دریا و براه بغداد. یک دارالملک شبانکاره است و براه دریا و براه بغداد. قیش دارالملک جزایر بحر است براه دریا و براه بغداد. هرمز براه بغداد و براه دریا. و بملک عراق عجم اصفهان دارالملک است براه بغداد و براه دریا. و قزوین براه بغداد و براه دمشق. و بملک خراسان نیشابور (سفید) هری (سفید) بلخ (سفید) مرو (سفید) و کرمان براه بغداد (سفید) و براه دریا (سفید). و بملکت روم براه (سفید) سیواس (سفید) ارزنجان (سفید) قونیه (سفید) و بملک ارمن خلاط (سفید) و بملک کردستان شهرزور (سفید) و بملک دیار بکر موصل براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) اردبیل براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) سنجا براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) و بملک گرجستان تفلیس دارالملک آنجاست براه بغداد (سفید) و بیجلانات براه بغداد (سفید) و بماژندران جرجان دارالملک است براه بغداد (سفید) و بدیاراران و موغان براه بغداد (سفید) و به شران و گشتاسفی براه بغداد (سفید) و بهستان و نیمروز براه بغداد (سفید) و بملک خوزستان تسنر دارالملک است براه بغداد (سفید).

فرسنگ . تا سبزوار چهار صد و دو فرسنگ . تا یزد سیصد و چهار فرسنگ . تا قزوین سیصد و هفتاد فرسنگ . تا شیراز دویست و هفت فرسنگ . تا نیریز سیصد و نه فرسنگ . تا هرموز دویست و چهار فرسنگ . و تا دیگر بلاد ۵ ربع مسکون<sup>۱</sup> که خارج ایران زمین است ، بچهار حد مکّه ، بقیاس بُعد در طول و عرض نجومی ، چنانکه در اکثر زیجات آمده . و چون این قیاس هواپی<sup>۲</sup> بود در هر درجه بقول بطلمیوس بیست و پنج فرسنگ شمرديم تا تفاوت طرق در آن عرض نشیند ، براین موجب برآمد تخمینا و تقریبا :

طرف شرقی - ولایات هند ، دهلی و قنوج و سومات ببعده سی درجه ، هفتصد و پنجاه فرسنگ . و بزیتون<sup>۳</sup> ببعده سی و چهار درجه ، هشتصد و پنجاه فرسنگ . خنسای<sup>۴</sup> دار الملک ما چین ببعده پنجاه و دو درجه ، یک هزار و سیصد فرسنگ . مچین<sup>۵</sup> دار الملک چین ببعده پنجاه و شش درجه ، یک هزار و چهار صد فرسنگ . خان بلیغ دار الملک ختای ببعده چهل و شش درجه ، یک هزار و صد و پنجاه فرسنگ . تیز و مکران و دهر<sup>۶</sup> ببعده بیست درجه ، پانصد فرسنگ . دیبل<sup>۷</sup> ببعده بیست درجه ، پانصد فرسنگ . قندهار و کشمیر ببعده سی و چهار درجه ، هشتصد و پنجاه<sup>۸</sup> فرسنگ . ماوراء النهر ببعده سی درجه . هفتصد و پنجاه فرسنگ . دیار ایغور و تنگت ببعده سی و دو درجه ، هشتصد<sup>۹</sup> و پنجاه فرسنگ . ملک تبت ببعده سی درجه ، هفتصد و پنجاه<sup>۱۰</sup> فرسنگ . مملکت خوارزم ببعده بیست<sup>۱۱</sup> و شش درجه ، ششصد و پنجاه فرسنگ . سقسن و بلغار ببعده سی<sup>۱۲</sup> درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ . صغانیان ببعده بیست و نه درجه ، هفتصد و بیست و پنج فرسنگ . کیماک ببعده سی و دو درجه ، هشتصد فرسنگ . فرخار ببعده بیست و هفت درجه ، ششصد و هفتاد و پنج فرسنگ . کابل ببعده بیست و یک درجه ، پانصد و بیست و

۱- «ج» . مسکین . ۲- «ج» : هوئی ۳- «ر» برمون . ۴- «ر» ختای . ۵- «ا» : بنجین ؛  
 ۶- بنجین (در حاشیه نوشته : باید پکن باشد) . ۷- «ر» : بیر و «ا» : تیر... «ج» دهر ندارد .  
 ۸- «ر» : ودی ؛ «ا» ندارد . ۹- «ا» : سی و شش درجه نهصد . ۱۰- «ج» هفتصد .  
 ۱۱- «ج» . ۱۲- «ج» : سی . ۱۳- «ج» : سی و دو .

پنج فرسنگ. قرغیز و سلنگا بیست و شش درجه، ششصد و پنجاه فرسنگ.  
 دیار یا جوج و مأجوج بیست و دو درجه، یک هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ.  
 طرف غربی - حجاج این طرف را بضرورت گذر برمدينه باشد تا آنجا قیاس  
 کنیم، و از مدينه تا مکه هشتاد و هفت فرسنگ است: مصر تا مدينه: صد و پنجاه  
 فرسنگ. اسکندریه: دویست و ده فرسنگ. دمشق دارالملک شام صد و بیست  
 فرسنگ. بلاد حبشه بیست و دوازده درجه: سیصد فرسنگ. بلاد مغرب و ابدال مؤمن  
 بیست و سی درجه: هفتصد و پنجاه فرسنگ. قرطبه، دار الملک اندلس است  
 بیست و چهار و هشت درجه: یک هزار و دویست فرسنگ. قیروان بیست و سی  
 و چهار درجه: هشتصد و پنجاه فرسنگ. ولایت بربر بیست و دوازده درجه<sup>۲</sup> سیصد  
 فرسنگ.

طرف شمالی - براه بغداد، دشت قبجاق: چهارصد و پنجاه فرسنگ. الان و  
 چرکس: سیصد و پنجاه فرسنگ. آس و روس: چهارصد فرسنگ. دیار فرنگ:  
 پانصد فرسنگ. یونان: دویست فرسنگ. صقلاب: سیصد و پنجاه فرسنگ. بدریه و  
 سنوریه و بلند<sup>۳</sup>: چهارصد و پنجاه فرسنگ.

طرف جنوبی - اهل این دیار را اول بمکه باید آمد، پس بمدينه رفت، تا  
 مکه ثبت کنیم: طایف: هشت فرسنگ. صنعاء یمن: صد و چهل فرسنگ. تهامه:  
 صد و چهل و هشت فرسنگ. عدن: صد و بیست فرسنگ. عمان: صد و چهل  
 فرسنگ. سرندیب: سیصد فرسنگ. دیگر ولایات را<sup>۴</sup> جهت تخفیف تطویل ثبت  
 نیفتاد و چون با ولایتی که در آن جوارست و مثبت شده، قیاس کنند کمیت معلوم  
 گردد تخمیناً. والعلم عند الله تعالی.

۱- «ج»: مغرب درو. ۲- «ج»: هشتصد و پنجاه؛ «د»: تمام جمله را ندارد؛ «ا»: افزوده:  
 بلاد حمیر (جای مسافت سفید) فرسنگ بلاد سبا (سفید) فرسنگ. طرابلس (سفید) فرسنگ. دیار  
 نوبه (سفید) فرسنگ. اسلیله (سفید) فرسنگ. ارمینیه صغری (سفید) فرسنگ. طلیطله (سفید)  
 فرسنگ. ۳- «د»: بیست؛ «ا»: بلد. ۴- «ج»: ولایت را که.

## حرم الروضة الشريفة شرّفها الله تعالى :

روضة رسول صلی الله علیه و آله در شهر مدینه است . و آن شهر را اوّل یثرب میگفتند . رسول (صلعم) او را مدینه خواند کما قال (صلعم) : « ان الله سمی امدینه طابة » . از اقلیم دوم است . طولش از جزایر خالدات «سه لک» و عرض از خط از خط استوا «که» . بعضی گفته اند که آن زمین را تهامه خوانند . و در صور الاقالیم گوید : تهامه از ملک یمن است ، و آن شهر و مکه از ملک حجاز <sup>۱</sup> . در پای کوه اُحد افتاده است و طرف شرقش رود عقیق است بربک فرسنگ و نیم ، و راه مکه از آن جانب در آید . و طرف غربی کوه سلع <sup>۲</sup> و طرف شمالی کوه اُحدست بر دو فرسنگی ، و مدینه را از آن نزدیکتر کوه نیست <sup>۳</sup> . رسول (صلعم) در وقت حرب الاحزاب بتدیر سلمان فارسی او را خندق حفر فرمود و عمق آن خندق بیست ارش <sup>۴</sup> . و عضد الدوله فنا خسرو دیلمی او را بارو کشید . شهری کوچکست بمساحت کم از نیمه مکه بود ، اما در آن زمین عاقل کمتر باشد هواش بغایت گرم است و درو آب روان است و زرع <sup>۵</sup> و باغستان و نخیلات دارد و خرماي بُردی و عَجوة در آنجا بهتر از دیگر بلاد بود . مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند <sup>۶</sup> و بتجارت مشغول . و در شأن مدینه احادیث بسیار واردست ، منها فی مصابیح قال النبی (صلعم) حدیث <sup>۷</sup> : ان ابراهیم حرم مکه فجعلها حراما وانی حرمت المَدینة حراما ما بین لابتیها <sup>۸</sup> متفق علیه لا یراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح القتل ولا یحیط فیها <sup>۹</sup> الا العلف . وقال النبی (صلعم) : علی بیان <sup>۱۰</sup> المَدینة الملائکة لا یدخلها الطاعون والدجال . قال (صلعم) : من استطاع ان یموت فی المَدینة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها . و قال (صلعم) : آخر قریة من قری الاسلام خراباً المَدینة . فضل بن عباس <sup>۱۱</sup>

۱- «ر» حجازند . ۲- یا قوت ج ۴ ص ۱۱۷ (نج) . ۳- «ا» در؛ افزوده اند : و بر طرف جنوبی ( بقدر دو کلمه سفید ) ۴- «ر» «ا» : و دور آن خندق (قدری سفید) در عرض ( بقدر یک کلمه سفید ) و عمق بیست ارش . ۵- «ح» : ذراع . ۶- «ر» چرده ؛ «ا» افزوده : و بر مذهب (قدری سفید) . ۷- مشکاة المصابیح ص ۲۳۱؛ قزوینی ج ۲ ص ۷۱ - ۸ - «ا» : مادها . ۹- «ر» : فیها شجرة . ۱۰- «ر» : ان یقال . ۱۱- چنین بخوانید العباس بن الفضل العلوی و نگاه کنید به ابن خردادبه ص ۲۸ یادداشت «ج» (نج) .

رضی الله عنهما در حق مدینه گفت : شعر  
و علی طیبة التی بارک الله علیها لخاتم المرسلین  
و صرمة انصاری گفت <sup>۱</sup> : شعر

فلما اتانا اظهر الله دینه و اصبح مسرورا بطیبة راضیا

پیش از وصول رسول (صلعم) بدانجا حکامش از قبل مرزبان بادیه بودند یا از قبل  
حکام یمن ، و اکثر اوقات از قوم بنی قریظه یا بنی نضیر کس بر آنجا حاکم بودی ،  
و یکی از انصار گفته بود <sup>۲</sup> شعر

نودی الخراج <sup>۳</sup> بعد خراج کسری و خراج <sup>۴</sup> بنی قریظه والنصیر

و از خواص آن شهرست که چون درو ترد<sup>۵</sup> دکنند عرق خوشبوی از مردم حاصل شود<sup>۶</sup>.  
روضه شریفه که خوابگاه مصطفی (صلعم) است در آن شهرست ، در خانه  
عایشه ، همانجا که وفاتش رسید ، و اکنون آن مقام داخل مسجدست . و در جانب  
یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمال بود ، و قبله مدینه کنج ما بین مشرق و  
جنوبست ، امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و عمر فاروق (رضعما) هم در آنجا  
مدفونند . و بوقت آنکه رسول (صلعم) بمدینه هجرت فرمود آن موضع زمینی ساده بود ،  
رسول (صلعم) آنرا بخرید و مسجد و خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل ، و عمر  
(رضع) بر آن زیادتیی فرمود<sup>۷</sup> ، و عثمان عفان (رضع) بر آن افزونی بسیار کرد و  
دیوارش بسنگ منقش بر آورد و سقف از چوب ساج ساخت ، و ولید بن عبدالملک  
مروانی بر آن عمارت فراوان افزود ، و المهدی بالله محمد بن عبدالله العبّاسی رحمه الله  
آنرا فراخ گردانید ، و مأمون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادتیی کرد ، و اکنون بر  
آن قرارست . طول آن مسجد چهارده گزست و عرض دوازده گزست<sup>۸</sup>.  
و در اطراف آن مدارس و خانقاهات<sup>۹</sup> بسیارست و مبانی<sup>۱۰</sup> خیریشمار ، از

۱- ابن خرداد به ص ۱۲۸ (نچ) . ۲- ابن خرداد به ص ۱۲۸ (نچ) . ۳- «ج» . ۴- خرج . ۵- «ج» :

شد . ۵- «ج» : نمود . ۶- «ر» «ا» افزوده اند و دو و بیرونش ( بقدریک کلمه سفید

مانده است ) . ۷- «ر» : خوانتی . ۸- «ر» بنای .

جمله درین عهد امیر چوپان در غربی آن مدرسه و حمامی بساخت، و پیش از آن در مدینه حمام نبود، و در آن حدود مساکن مردم نیز بسیارست. و در فضیلت آن مسجد در مصابیح<sup>۱</sup> از رسول (صلعم) مرویست که: مابین بیتی و منبری روضه من ریاض الجنة و منبری علی حوضی. و در کتاب استظهار الاخبار تألیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملک<sup>۲</sup> قاضی رکن الدین جوینی آمده است که حاکم اسماعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمه مغرب بود، از مدینه علوی را بفریفت تا در شب از خانه او توب بر روضه رسول (صلعم) میزدند<sup>۳</sup> تا امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و عمر خطاب (رضعما) از آن روضه بیرون آوردند و هر چه خواهند با ایشان کنند<sup>۴</sup>. و در آن روزها در مدینه گرد باد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد، مردمان بترسیدند و در انابت کوشیدند، و در حرم رسول (صلعم) گریختند. آن حال ساکن نمی شد تا آن علوی اظهار آن قضیه کرد، حاکم مدینه نقابان را بگرفت و سیاست کرد، همان روز هوا خوش شد، و این حال در سنه احدى عشر و اربعمیه بود. و از کرامات ابوبکر و عمر (رضعما)، که بعد از وفاتشان بقرب چهارصد سال چنین ظهور یافت حاکم اسماعیلی آن سال بسر نبرد.

مصلی حضرت رسول (صلعم) که در اعیاد و ایام شریفه درو خطبه فرمودی در غربی مدینه است و داخل شهر. و مقبره مدینه، که بقیع خوانند، در شرقی شهرست و درو قبور ابراهیم بن رسول (صلعم) و بنات مصطفی (صلعم) و عثمان بن عفان و امیر المؤمنین حسن و عباس بن عبدالمطلب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند و اکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا آسوده اند، اول ایشان اسعد بن زراره<sup>۵</sup> و او هم در آن سال وصول رسول (صلعم) بمدینه در گذشت و آخرشان سهل بن سعد ساعدی و او در سنه احدى و تسعین نماند. و از تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته اند. و از کبار ائمه

۱- ج ۱ ص ۳۰۰ سطر ۱۰ و ۶ از پایین. ۲- نگاه کنید به H. KH شماره ۶۰۹ و ۱۱، ۴۱۸ ۳- «ر»: بزیند. ۴- «ه»: بتقدیم رسانند. ۵- «ج»: فرمودی و آن. ۶- کلمه در «ا» نیست. ۷- «ا»: و ضوان. ۸- درس ۸ سطر ۱۸ کت او در مکّه مدفونست (؟).

و علما : امام مالک بن انس الاصبیحی و نافع اول قرآء سبعه ، و عثمان . و مالک مابین گورستان بقیع و گورستان جهودان به دارالبوارمدفونند . و چاه انیس، که انگشتی رسول (صلعم) از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاده بود و پیدا نگشت، در نخلستان قباست ، بر دو میلی<sup>۱</sup> مدینه ، مایل قبله ، و در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دیهی نموده . و در حوالی آن شهر دیههاء معتبر بوده است بل قصبات مشتهر ، اکثر آن اکنون خرابست ، منها خیبر بریست و هفت فرسنگی ، و آن دیه سخت بزرگ بوده است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن ، قری بسیار و خانه بیشمار<sup>۲</sup> بوده . و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی ، و آن بمساحت بزرگتر از طایف بوده . و دیه حجر از توابع وادی القری است ، بر یک روزه راه ازو ، و آن مقام قوم ثمود بوده است و حق تعالی در قرآن در حق آن قوم فرموده که : « و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد »<sup>۳</sup> زیرا که ایشان در کوه خانها ساخته بودند ، چنانکه حق تعالی میفرماید : « و تتحتون من الجبال بیوتا »<sup>۴</sup> . و در آنجا چاهی بوده که درگاه<sup>۵</sup> نزاع ایشان با ناقه صالح (عم) بآبخور از آنجا حق تعالی فرموده قوله : « لها شرب ولکم شرب یوم معلوم »<sup>۶</sup> . و حصن ینبع<sup>۷</sup> برای امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) وقف کرده بود ، بعد ازو اولادش بتصرف داشتند . و دیه فداک که رسول (صلعم) چون بصلح مسخر گردانیده خاص خود فرموده بود ، بعد ازو فاطمة (عم) و امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) خواستند که بحکم میراث تصرف نمایند ، امیر المؤمنین عمر (رضع) مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پیغمبرانرا میراث نبود ، کما قال النبی (صلعم) : « نحن معاشر الانبیاء لانورث ماترکناه صدقة » . و دیه سمیره برسی فرسنگی مدینه ، باقلعه فید از ولایت طی<sup>۸</sup> که عایشه میگفت که رسول (صلعم) بمهر من داده و امیر المؤمنین علی (رضع) مسلم نداشت<sup>۹</sup> و مواضع عربیه<sup>۱۰</sup> و وحیده و نمرة و حدیقه و عادی و خضرة

۱ - دج : میل . ۲ - دج : قری خانه زیاد . ۳ - سوره ۸۹ ( فجر ) آیه ۸ . ۴ - سوره ۲۶ ( شعراء ) آیه ۱۴۹ . ۵ - سوره ۲۶ ( شعراء ) آیه ۱۵۵ - ۷ - دج : کار . یا قوت ج ۴ ص ۱۰۳۹ ( نیج ) . ۸ - افزوده و گفت ( قدری سفید ) ۹ - اصل عربیه ( متن تصحیح قیاسیست ) .



وسایرة<sup>۱</sup> ورحبه و سیالة و ساية و رهاط و غراب و اکحل و حمیه<sup>۲</sup> و غیر آن دیگر قرای مدینه اند. و دیه جار فرضه اهل مدینه است، بر سه مرحله شهر. و کوه رضوی که سنگ اوسان<sup>۳</sup> از آنجا آرند، هم بر سه مرحله شهرست، بر سر راه بنی طی و دیه ابوا که مادر رسول (صلعم) آنجا مدفون شد، بر راه مکه است بر چهل و چهار فرسنگی<sup>۴</sup> مدینه. و مرحله جحفة که میقاتست بده فرسنگ ازو بر سوی مکه است. و تیه موسی (عم) بر راه مصر و شام است، تا مدینه بچند مرحله، و آن زمین بنقل صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل آنست و بدیگر نقلها کمتر ازین.

مسجد اقصی - آن مسجد در شهر اورشلیم است. و آن شهر را بعربی بیت المقدس و بعبری ایلیا خوانند. از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «نول» و عرض از خط استوا «لان». بر بلندی افتاده است و از اطرافش برو باید رفت. و در کتاب معارف<sup>۵</sup> ابن قتیبه آمده که: وهب بن منبه گوید که اسحاق پیغمبر (عم) پسرش یعقوب (عم) را فرمود که دختر<sup>۶</sup> خال خود لابان بن ناهر بن آزر را در نکاح آورد، و او بدین مهم عازم خانه خال خود شد، در آن راه شبی بمرحله اورشلیم بخواب دید که بر فوق او از آسمان دری گشوده بودی و نردبانی بر آن نهاده و فریشتگان ازو فرومی آمدندی و برو می رفتندی، پس حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی: «انی انا الله لا اله الا انا الهک و اله آبائک<sup>۷</sup> و قد ورثتک هذه الارض المقدسة و ذريتک من بعدک و بارکت فیک و فیهم و جعلت فیکم الکتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معک احفظک حتی اردک الی هذا المكان و اجعله بیتا تعبدنی فیه و ذريتک فیهو بیت المقدس»، بدان سبب آن زمین را قدس خواندند. و یعقوب بعد از تأهل در زمین کنعان مقام کرد. و کنعان بر سه فرسنگی آنجاست. بعد از آن بنی اسرائیل در آنجا شهر اورشلیم ساختند و تختگاه

۱ - در معجم البلدان: سایر. ۲ - ابن خرداد به ص ۱۲۹ - ۳ «ج»: آسان؛ «۱»: لالسان. (متن تصحیح قیاسیست). ۴ - «ج»: فرسنگ. ۵ - ص ۲۰ - ۶ «ج»: دختران - (نام دختران: راحیل و لیه است. معصح). ۷ - «ر» «۱» «ه» افزوده اند: ابراهیم و اسمعیل و اسحق.

آنجا بردند و چون روزگار بزمان داود (عم) را رسید حق تعالی او را خلافت داد چنانکه در کلام مجید میفرماید، قوله تعالی: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»<sup>۱</sup>. او در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از او پسرش سلیمان (عم) باتمام رسانید<sup>۲</sup>. و از تاریخ اتمام عمارتش تا اکنون دوهزار و پانصد و هشتاد و سه سال گفته اند. گویند سلیمان (عم) بتمشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد. عزرائیل بفرمان ربّ جلیل روحش قبض کرد، او همچنان ایستاده بود، تا بعد از یک سال که دیوار عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه<sup>۳</sup> چوب عصا خورده، عصا بشکست و او بیفتاد و خبر موتش ظاهر شد. و بعد از آن بخت النصر بکین یحیی پیغمبر (عم) بیت المقدس خراب میکرد، آن<sup>۴</sup> مسجد را نیز خراب گردانید. عزیر پیغمبر (عم) را آنجا گذر افتاد و آنرا خراب یافت، بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدای تعالی این مسجد و شهر را باز کی آبادان گرداند،<sup>۵</sup> بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح او را قبض کردند، و او صد سال خفته بود، تا ملکی از ملوک فارس که بنی اسرائیل او را کوشک<sup>۶</sup> و فارسیان گودرز اشغانی<sup>۷</sup> خوانند آنرا بحال عمارت آورد. و بعد از آن عزیر (عم) زنده شد و تجدید دعوت دین موسی (عم) کرد و<sup>۸</sup> ایشانرا دلیل شد تا توریة که شعیای پیغمبر (عم) نوشته بود در زیر ستون مسجد بیت المقدس نهاده و کس نمیدانست که کدام<sup>۹</sup> ستونست. میرون آوردند، و مصدق دعوی عزیر (عم) شد، و او را در میان بنی اسرائیل قبول تمام پدید آمد. و ایشان در رواج دین و تزئین عمارت آن مسجد می افزودند. در عهد اسلام، امیر المؤمنین عمر خطّاب (رضع) آن مسجد را در قبله تابع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد. و بنی امیه و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمارت تکلفات بسیار کردند تا عظیم المثلال شد و بمرتبیهی رسید که در تاریخ شام و مغرب آمده که در ربع مسکون

۱ - سورة ۳۸ (ص) آیه ۲۵ - ۲ - «در» افزوده: طول... و عرض... (اما جای اعداد نماینده طول و عرض سفید مانده است). ۳ - «ا»: مورد. ۴ - «ج»: بیت المقدس و آن مسجد نیز خراب میکرد و آن. ۵ - «ج»: بتاؤکی... نماید، «در»: بتاؤکی.. ۶ - «در»: کوسک. (ظ: کورش). ۷ - «در»: اشکانی. ۸ - کلمه از «در» است. ۹ - «در»: در کدام.

بغیر حرمان<sup>۱</sup> عمارتی عالی ترا از آن عمارت نیست . و در سنهٔ تسعین و اربعمائه هجری  
 فرنگان<sup>۲</sup> آن ملک را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و محرابهائ اسلامی خراب  
 کردند و نود<sup>۳</sup> و پنج سال برین صورت بماند ، تا در سنهٔ خمس و ثمانین و خسمایه  
 آل ایوب آنرا بتوفیق الله بحوزهٔ اسلام گرفتند و دروشعار مسلمانی آشکارا کرده  
 بر درگاهش نوشتند : قوله تعالى « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الارض  
 يرثها عبادي الصالحون »<sup>۴</sup> . و سنگ صخره که رسول (صلعم) در شب اسری ازو بمعراج  
 رفت ، و آن سنگ بموافقت رسول (صلعم) ده گزی يك طرفش از زمین برخاست ،  
 و چون رسول (صلعم) گفت که « قِف » همچنان نیم خیز بماند ، در آن مسجدست  
 و اکنون زیارتگاه معتبر . و اکثر مشاهیر انبیا که آنجا بوده اند هریکرا محرابیست  
 اما محراب داود (عم) از همه معتبر ترست ، هم بعمارت و هم بتبرک . و در کتاب مسالك  
 الممالك<sup>۵</sup> آمده که مقام حضرت ابراهیم خلیل<sup>۶</sup> بر سیزده میلی مسجد اقصی است ، که  
 چهار فرسنگ و میلی بود ، و اکنون آن موضع شهرچه بیست که دورش سه هزار گام  
 باشد . و در کتاب صور الأقالیم آمده که بر دوفرسنگی بیت المقدس دیهی است آنرا  
 ناصرة<sup>۷</sup> الجلیل خوانند ، گویند<sup>۸</sup> ولادت عیسی (عم) آنجا بوده است و ترسایان را  
 بدین سبب نصرانی خوانند . والله اعلم .



۱- حرمان . هرمان . ۲- بجز داود : فرنگیان . ۳- دج . و تانود . ۴- سورة ۲۱ (انبیاء)  
 آیه ۱۰۵ . ۵- ابن خردادبه ص ۷۹ . ۶- خلیل الله . ۷- دنج : بیت لحم . یاقوت  
 ۱۳ ص ۷۷۹ . ۸- کلمه از دج است .

### قسم دوم

در شرح احوال ایران زمین. و آن مشتملست بر مطالعی و مقصدی و مخلصی<sup>۱</sup>

### مطلع

در ذکر بخش ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض و حدود اقصای<sup>۲</sup> و قبله بلاد آن :

فاما شرح قسمتها : در شرح قسمت ربع مسکون که ایران پاره یی از آنست اقاولیل مختلفست . فارسیان گویند حکیم هرمس که اورا «المثلث بالحکمة» خوانده اند و «بالنعمه» نیز گویند ، زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود ، و او ادريس پیغمبر (عم) بود<sup>۳</sup> ، زمین را بهفت بخش کرده است بر سبیل هفت دایره ، یکی در میان و شش در حوالی : اول از طرف جنوب کشور هندوان است ؛ دوم کشور تازیان و یمن و حبش ؛ سیم کشور شام و مصر و مغرب ، چهارم که وسطست کشور ایران زمین ؛ پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب ؛ ششم کشور ترك و خزر ؛ هفتم کشور چین و ماچین و ختای و ختن و تبت . و بعد از آنکه فریدون مملکت خود را بر سه پسر خود بخش میکرد ، بر پنهان سه قسم کرد : قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را داد<sup>۴</sup> و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود . پسر کهنتر ، ایرج را<sup>۵</sup> داد و بدو باز خواندند و ایران گفتند<sup>۶</sup> و یکی از شعراء عرب در شرح این قسمت گفته<sup>۷</sup> :

و قسمنا ملکنا فی دهرنا ☆ قسمة اللحم علی ظهر الوضئ  
و جعلنا الشام و الروم الی ☆ مغرب الشمس الی الغطریف سلم  
و لتور جعل الترك له ☆ و بلاد الصين یحویها ابن عم

۱- «ا» افزوده . و مختصی . ۲- «ج» . حدود آفاق . ۳- «ر» : است . ۴- «ر» : سلم بخشید ؛ «ج» : سلم داد . ۵- «ج» : به پسر ... ایرج . ۶- «ج» : خواند .. ؛ «ا» : خوانده ایران گفتندی . ۷- ابن خردادبه ص ۱۶ ، مسعودی ج ۲ ص ۱۱۶

ولایران جعلنا عنوة ﴿۱﴾ فارس الملک و فرنا بالنعم و مشهورست که سلم و تور جهت آنکه بخش ایرج بهتر داده بود، او را بکشتند و آن کینه در میان آن مملکتها بماند. و بعضی گفته اند که ایران بکیومرث منسوبست و او را ایران نام بوده، و جمعی گویند بهوشنگ منسوبست و او نیز ایران نام داشته<sup>۱</sup>، اما اصح آنکه بایرج بن فریدون منسوبست. و اهل عرب گویند که نوح پیغمبر (عم) ربع مسکون را برداری بسه بهره کرد: بخش جنوبی حام را داد، و آن زمین سیاهان راست<sup>۲</sup>؛ و بخش شمالی یافت را داد و آن زمین سفید رویان<sup>۳</sup> و سرخ چهرگان راست؛ و بخش میانی سام را<sup>۴</sup> داد، و آن زمین اسمرا نراست، و ایران از آن جمله است. و اهل یونان گویند که حکمای ما تقدّم ربع مسکون را از مصر برپهن<sup>۵</sup> بدو نیم توهم کرده اند: شرقی آنرا ایسیا خوانند و غربی آنرا از دریای شام بدو نیم کرده<sup>۶</sup>، جنوبی آنرا که ربع اصل باشد لوییه خوانند، و آن مقام سیاهانست، و شمالی آنرا که ربع دیگر بود اورفی<sup>۸</sup> گویند، آن مقام سفیدان و سرخ چهرگانست و نیمه ایسیا را بوریب<sup>۹</sup> از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمه طرف جنوب باز بدو بخش کردند: طرف میان کمتر، و طرف بیرون بیشتر. جانب میانرا ایسیای خرد خواندند، و آن ایران زمین و حجاز و یمن و خزرست؛ و جانب بیرون را ایسیای بزرگ خواندند و آن ختای و ختن و ماچین و چین و هند و سند و آن حدودست. و حکماء هند بخش ربع مسکون را بصورت سه در سه نهاده اند: بخش جنوبی را دکشن<sup>۱۰</sup> خوانند و آن زمین تازیانست و بخش شمالی را اوتر<sup>۱۱</sup> خوانند و آن ترکانراست؛ و بخش شرقی را یورت<sup>۱۲</sup> خوانند و اهل چین و ماچین راست؛ و بخش غربی را بسجم<sup>۱۳</sup> خوانند، قوم مصر و بربر راست؛ و بخش زاویه ما بین جنوب و

۱- «ج»: داشت. ۲- «ر»: سیاهان و تازیانست. ۳- «ج»: سفیدان. ۴- «ج»: را بسام. ۵- کلمه از «ا» است. ۶- «ا» از «ا» است. ۷- «ج»: «ا»: کرد. ۸- «نج»: اورپی. ۸- کلمه از «ر» است. ۹- «ر»: دکش. ۱۰- «ر»: اوبر. ۱۱- «ر»: لورت؛ «ج»: بوروب. ۱۲- «ر»: تنضم؛ «ا»: بشجم.

شرق اگنی<sup>۱</sup> گویند هندوان راست؛ و بخش زاویه مابین شرق و شمال ایشن<sup>۲</sup> خوانند قوم ختای و ختن راست؛ و بخش زاویه مابین شمال و غرب بایب<sup>۳</sup> گویند، اهل روم و فرنگ راست؛ و بخش زاویه مابین غرب و جنوب نیرت<sup>۴</sup> گویند، اهل قبط و بربر و افریقیه<sup>۵</sup> و اندلس راست؛ و بخش میانین<sup>۶</sup> مدویش<sup>۷</sup> خوانند، یعنی میانه مملکت و ایرانیان راست. غرض آنکه بهمه قولی ایران میانه ربع مسکونست و خلاصه دیار و اکناف و امصار و اطراف آن.

اما طولها و عرضها - ملک ایران زمین بموجب شرح ماقبل در واقع بر میان ربع مسکونست مایل بغرب، چنانکه در طول اکثر آن از نصف غربی و اقلش از نصف شرقیست و در عرض بیشتر بلاد آن از اقالیم سیم و چهارمست و اندکی از اقلیمهای دوم و پنجم افتاده است، و شرحش برین موجب:

طولش از قونیة روم است و آن را «نول»<sup>۸</sup> طول است تا جیحون بلخ و آنرا «صا»<sup>۹</sup> طولست. مسافت مابین الطولین که طول ایران زمین باشد<sup>۱۰</sup> بحسب اصطربلاب «لدل»<sup>۱۱</sup> باشد که بحساب بطلمیوسی هشتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار پیمانی<sup>۱۲</sup> هفتصد و شصت و یک فرسنگ و تسعی، و بقیاس ابوریحان ششصد و چهل و هفت فرسنگ<sup>۱۳</sup>. از جیحون بلخ تا سلطانیه سیصد و چهل و شش فرسنگ، و از سلطانیه تا قونیة روم سیصد و یک<sup>۱۴</sup> فرسنگست.

و عرضش از عبادان بصره است و آن را «کطک» عرضست تا باب الابواب تمورقپو و آنرا «مه»<sup>۱۵</sup> عرضست، مسافت مابین العرضین که عرض ایران زمین باشد<sup>۱۶</sup> باصطربلابی «یم»<sup>۱۶</sup> باشد که بحساب بطلمیوسی سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار پیمانی<sup>۱۲</sup> سیصد و هجده فرسنگ و چهار تسع و ثلثان تسعی بود، و بقیاس

۱- «ا»: اگنی. ۲- «و»: الش. ۳- «ا»: بایت. ۴- «ر»: شرب. ۵- «ج»: افریقیه؛

۶- «ا»: افرقیبا. ۷- «ج»: دربین. ۸- «ر»: مدیش؛ «ا»: مدویش. ۹- «ا»: سه مه.

۱۰- «ا»: فا. ۱۱- «ج»: است. ۱۲- «ا»: لدلو. ۱۳- «ر»: بنائی؛ «ا»: بنائی.

۱۴- «ا»: افزوده؛ و بحسب پیمایش طرف (بقدر دو کله سفید)؛ فرسنگست. ۱۵- «ا»: سیصد.

۱۶- «ا»: محرم. ۱۷- «ا»: باصطربلابی؛ «بدک»؛ ج: باصطربلاب ...

ابوریحان<sup>۱</sup> دوست وهفتاد و يك فرسنگ باشد و بحسب ییمایش<sup>۲</sup> طرق از عبادان<sup>۳</sup> تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد<sup>۴</sup> و از سلطانیه تا باب الابواب تمورقپو<sup>۵</sup> صد و یازده فرسنگ باشد<sup>۶</sup>. و ساحتس بحسب طول و عرض ییمایش<sup>۲</sup> به اصطریایی «تم» و این اعلاء طول و عرض ایران زمین است، و لاشك تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع واقع نیست و در آن تفاوت بسیار است. اما همچنانکه در شرح ربع مسکون اعتبار موضع خط استوار است<sup>۷</sup> و آن در مرتبه اعلاست، اینجا نیز آنچه<sup>۸</sup> مرتبه اعلا دارد، ثبت افتاد. و صورت طول و عرض اقلیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیجان متفق علیه است، بر این موجبست که درین جدول نهاده میشود، و اگر چه طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض نود درجه است و طول اقلیم سبعة اولس صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه است و عرض تقریباً سی و هشت درجه، اما چون از بن شرح طول و عرض، غرض وصف ایران زمین است و آن در وسط اقلیم سبعة افناده است، سهوات را از آنچه از حداران دور بود اجتناب واجب نمود، بدان سبب طول از شصت و سبم درجه تا صد و دوازدهم که پنجاه درجه باشد، و عرض از شانزدهم تا چهل و یینجم که سی درجه بود ثبت افتاده است و هذا شرحه وبالله التوفیق<sup>۹</sup>

و اما حدود اقصیها<sup>۱۰</sup> - ایران زمین را حد شرقی ولایات<sup>۱۱</sup> سند و کابل و صغانیان و ماوراءالنهر و خوارزم تا حدود سقسن و بلغارست؛ و حد غربی ولایات<sup>۱۲</sup> اوجاب روم<sup>۱۳</sup> و نیکسار<sup>۱۴</sup> و سیس شام، و حد شمال ولایات<sup>۱۵</sup> آس و روس و مگبر<sup>۱۶</sup> و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت قیچاق خوانند و الان و فرنگ است. و فارق میان این ولایات<sup>۱۷</sup> و ایران زمین فلیجة اسکندر و بحر خزر است که آنرا بحر جیلان و

۱- «۱» ابوریحانی ۲- «ج» ییمایش. ۳- «۱» عبادان بصره. ۴- «د» در «۱» جای مقدار مسافت سفید است ۵- «ج» قابو ۶- «ج» استوا ۷- «ج» آنجا نیز آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است. ۸- جدول در «۱» و «ح» نیست ۹- «د»: حدود اقصیها ۱۰- «ج» ولایت. ۱۱- دو کلمه اخیر در «ج» نیست. ۱۲- «۱». یکفور. «د» سکفور. ۱۳- «د» مکس.







مازندران نیز گویند. و حدّ جنوبی از بیابان نجدست که براه مکه است و آن بیابان را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است<sup>۱</sup> پیوسته است و تا ولایت هند میرسد. و اگر چه از این ولایات<sup>۲</sup> بیرونی بعضی احیاناً در تصرف حکام ایران بوده است، و چند موضع از آن خود حکام ایران ساخته اند، اما چون از این حدود غرض شرح ایران بود واجب شد اذکر آنها تجاوز نمودن<sup>۳</sup>.

و اما قبله بلدانها - قبله تمامت ایران زمین مابین مغرب و جنوبست و روی بحایط کعبه دارد و این طرف بدان سبب که در دخول کعبه بر آنجاست و حجر الاسود بر رکن آن موضوعست بر آن سه طرف دیگر شرف دارد، و حدیث نبوی برین معنی دلیلست، قال (صلعم):<sup>۴</sup> «ان الرکن و المقام یا قوتتان من یواقیت الجنة طمس الله نورهما و لو لم یطمس نورهما لاضاء ابناء مابین المشرق والمغرب».

و کعبه از خط نصف النهار وسط ربع مسکون به سیزده درجه در جانب مغرب افتاده است، و لاشک بحسب افق طول و عرض بلدان قبله هر موضع را با دیگر ولایت تفاوتی باشد و ولایات<sup>۵</sup> عراقین و آذربایجان و اران و موغان و شیروان و گشتاسفی و بعض<sup>۶</sup> گرجستان و تمامت<sup>۷</sup> کردستان و قومس و مازندران و طبرستان و جیلانات و بعض<sup>۸</sup> خراسان را، باید که چون روی بقبله آرند، قطب شمالی از پس پشت سوی گوش راست بود، و عیّوق را طلوع از پس قفا باشد و قلب العقرب را غروب در پیش قبله بود و، در وقت اعتدال ربیعی و خریفی مغرب بر دست راست بود<sup>۹</sup> و مشرق بر دست چپ نزدیک بود. و ولایات<sup>۱۰</sup> ارمن و روم و دیاربکر و ربیع و بعض<sup>۱۱</sup> گرجستان را از آنچه شرح داده شد میل بطرف مشرق باید کرد. و ولایات<sup>۱۲</sup> بصره و خوزستان و فارس و شبانکاره و کرمان و دیار مفاز و قهستان و بعض<sup>۱۳</sup> خراسان را میل بجانب غرب<sup>۱۴</sup> باید کرد تا روی بقبله درست آید. و مکران و هرمز و قیس<sup>۱۵</sup> و بحرین را

۱- «ج»: است و. ۲- «ج»: ولایت ۳- «ج»: در ۴- مشکاة المصابیح

ص ۲۱۹ ۵- کلمه در «ر» نیست؛ «ا»: لاضاء اما ۶- «ج»: ولایت ۷- «ج»: «ا»

تمام. ۸- کلمه از «ا» است. ۹- «ج»: غرب این شرح. ۱۰- ج: قیس.

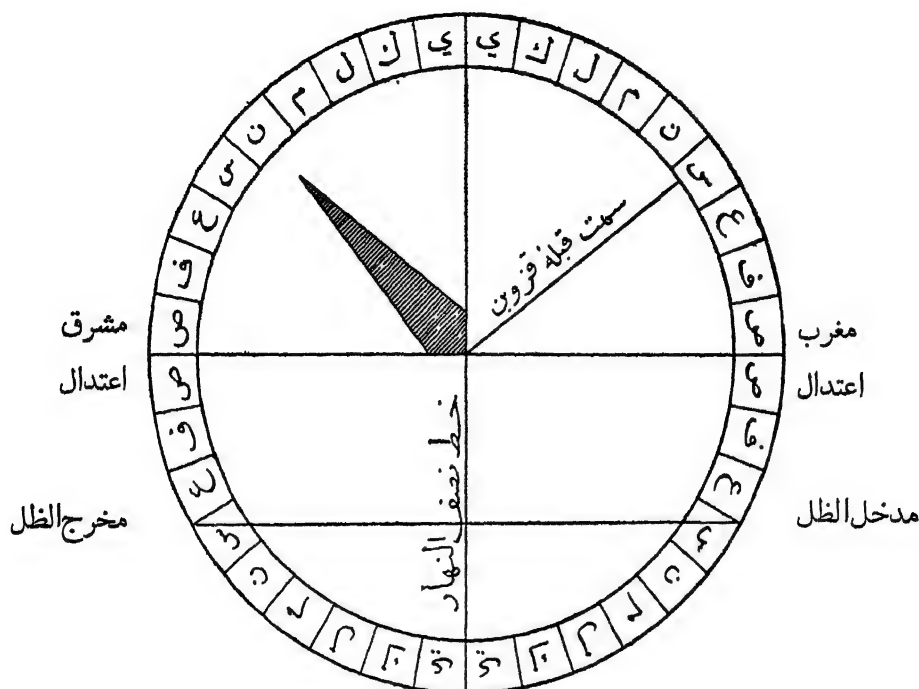
روی بمغرب مطلق باید کرد. و صورت هریک<sup>۱</sup> در جدولی که در ماقبل ذکر رفت بتخمین روشنست. و بتحقیق طالب سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب در شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطرق بسیار میتوان کرد و از همه مشهورتر دایره هندی است، و طریق دایره هندی آنکه زمین را بغایت مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعاً انحراف و تغییر و علو نباشد، و بحیثیتی بود که اگر قدری آب بر آن زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان رود، بی آنکه بهیچ جانب میل زاید کند، پس بر آن زمین به بُعدی که خواهند دایره بکشند و بیلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش بغایت باریک و بنش<sup>۲</sup> همواری مقعر<sup>۳</sup> باشد تا آسان بر زمین نشیند، و آن عمود را بر مرکز دایره نهند و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتواند<sup>۴</sup> رفت و باید که بُعد سرعمود بدایره هندی زیادت از سه جای مساوی باشد و محقق گردد که عمود مخروط بر مرکز دایره هندی است، پس بوقت چاشت ظل عمود را گوش دارند تا چون از بیرون دایره در اندرون دایره خواهد آمد، بر خط دایره موضع ملتقای آن ظل نشان کنند و همچنین در وقت عصر که ظل بطرف دیگر، از اندرون دایره هندی بیرون خواهد رفت، موضع ملتقای ظل بر دایره هندی نشان کنند و برین هردو نشان در میان دایره خطی کشند و آن خط را تنصیف کنند و از این منتصف و نقطه مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه بیجانبین دایره هندی برسد، این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد. و ازین خط در آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود، هر دو قوس را تنصیف کنند و خطی بر آن کشند، لاشک آن خط بر نقطه مرکز دایره هندی گذرد و این خط مشرق و مغرب بلد مطلوب باشد و ازین<sup>۵</sup> دو خط بزرگ چهار نقطه بر دایره هندی حاصل باشد: دو نقطه که بر خط مشرق و مغرب بود، شرقیش نقطه مشرق زمان اعتدال بود، و غربیش نقطه مغرب زمان اعتدال بود؛ و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد

۱ - «ج» : هریک را . ۲ - بجز «ا» : تنش . ۳ - «خ» : متوازی و مقعر؛ «ر» :

موازی مقعر «ج» : موازی بقعر . ۴ - «ج» : نتوان . ۵ - «ا» : تنصیف . ۶ - «ج» : واین .

جنوبیش نقطه جنوب و شمالیش نقطه شمال بود. و دایره هندی ازین خطوط بچهار قسم مساوی منقسم شود و هرربعی به نود بخش باید کرد و هر بخشی درجه‌یی بود و صورت دایره هندی اینست که کشیده شده :

جنوب



شمال

پس جهت سمت قبله بلاد باید که طول و عرض مکه و بلد مطلوب معلوم بود، و گفته شد که طول مکه شرفها الله تعالی «عز» و عرض آن «کام»، پس اگر طول بلد مطلوب مساوی طول مکه باشد، شهر مطلوب و مکه بر يك خط نصف النهار افتاده باشد بر تقدیر مساوات طولین. و اگر عرض شهر مطلوب بیش از عرض مکه بود، سمت قبله آن شهر بر خط نصف النهار باشد از جانب جنوب، یعنی چون روی بقبله آرد شمال بر پس پشت ایشان بود. و بر همین قیاس اگر عرض شهر مطلوب کمتر از عرض مکه بود، سمت قبله بر خط نصف النهار بود بجانب شمال،

یعنی در توجه بقبله روی بجانب شمال داشته بود. و اگر عرض بلد مطلوب و عرض مکه مساوی بود و طول مختلف، سمت قبله بر خط مشرق و مغرب بود. و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه بقبله روی بمغرب باشد و اگر کمتر بود<sup>۱</sup> روی بمشرق باشد. و درین چهار صورت حاجت بترکیب جدول نیفتد و بمعرفت مقدار قوس انحراف احتیاج نباشد. اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب درخور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه باشد، در بلادی که طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه باشد، سمت قبله ما بین جنوب و مغرب بود، و اگر طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین شمال و مشرق باشد. و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرض کمتر از عرض مکه بود، سمت قبله ما بین شمال و مغرب افتد. و اگر طول بلد مطلوب کمتر از طول مکه و عرض بیشتر بود سمت قبله ما بین جنوب و مشرق باشد. و درین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله، و جهت سهولت تا در عمل آن زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خازنی جهت سلطان سنجر سلجوقی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع ایران بیزحمتی از آنجا معلوم میتوان کرد. و عمل بدین جدول جهت معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخرین چنان بود که تفاضل<sup>۲</sup> ما بین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و فضل ما بین الطولین در طول جدول و تفاضل<sup>۳</sup> ما بین العرضین در عرض جدول در آرند، آنچه برابر هر دو یابند در موضع ملتقاء هر دو، در جدول انحراف، سمت قبله باشد از خط نصف النهار، و آن قدر درجه و دقیقه بود، پس اگر طول و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود، بمقدار آن انحراف از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوب است از دایره هندی بشمارند و در جانب مغرب بموضعی که رسند<sup>۴</sup> میان آن نقطه و مرکز خطی وصل کنند، آن خط سمت قبله آن موضع باشد، محراب بر آن خط راست کنند و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض مکه باشد. بقدر انحراف سمت، از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق

۱- «ج» بمغرب بود ... باشد ۲- «ج» : تفاضیل . ۳- «ج» : برسند .

باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه بیشتر بود و عرض از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب باید شمرد. و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرض از عرض مکه بیشتر، از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در معرفت سمت قبله تمام است. و جهت معرفت طریق این عمل، تمثیل را، معرفت سمت قبله قزوین یا دمیرودتا برین قیاس در جمیع بلاد عمل توان کرد: قزوین را طول «فه» و عرض «لو» و مکه را شرفها الله تعالی طول «عز» و عرض «کام»، تفاوت ما بین الطولین «ح» و مابین العرضین «یدک»، تفضیل ما بین الطولین از طول جدول در آمدیم و تفضیل مابین العرضین از عرض جدول بموضع ملتقاء هر دو بعد بتدقیق<sup>۱</sup> حساب کرده شد «کح لو»<sup>۲</sup> بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه بر آمد، این مقدار انحراف سمت قبله قزوین است از نقطه جنوب. و چون طول و عرض قزوین زیادت از طول و عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم، سمت قبله قزوین شد، چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول اینست که بر این صفحه<sup>۳</sup> نگاشته شد و الله اعلم بالصواب.

#### مقصد

در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت. و آن بیست و بابست هر يك در وصف مملکتی از ممالك ایران<sup>۴</sup>.

و در تمامت ایران زمین قری<sup>۵</sup> شهرست بیرون ولایات مفرد. حقوق دیوانی آن پیش از این فترات، بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیحده است، و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمیکردند<sup>۶</sup> و جداگانه نوشتندی، بچند نوبت که جامع الحساب ممالك نوشتیم تا اول عهد غازان خان تغمده الله بغفرانه یکپزار

۱- «ج»: تدقیق. ۲- «ا». کرمج. ۳- جدول را در صفحه علیحده قرار دادیم.

۴- جمله «از ممالك ایران» از «ر» است: «ا»: از ذکر بلاد ایران زمین و آن بیست و بابست هر يك

در وصف مملکتی. ۵- کلمه در «ر» نیست و در «ا» بقدر جای سه کلمه سفید مانده است.

۶- «ج»: نمیکرده اند.

هفتصد و چند تومان بوده است ، و بعد از آن بسبب عدل غازان خان که ولایات<sup>۱</sup> وی بآبادانی نهاده بوده ، بمبلغ دو هزار و صد<sup>۲</sup> تومان و کسری میرسید ، و اکنون ما نا نیمه<sup>۳</sup> آن نباشد ، چه اکثر ولایات از<sup>۴</sup> تحکیمات و تردد لشکرها بر افتاد و ست<sup>۵</sup> از زرع باز داشتند و در مسالك الممالك<sup>۶</sup> آمده که در هجدهم سال از پادشاهی تسروپرویز که آخرین سال زمان کفر بود ، زیرا که در نوزدهم حضرت رسول (صلعم) شرف و حی مشرف شد ، جامع الحساب مملکت او نوشتند چهار صد بار هزار هزار بیست هزار دینار زر سرخ بوده است که اکنون آنرا عوامل میخوانند ، و بقیاس این زمان هشتاد هزار و چهار تومان رایج<sup>۷</sup> باشد . و در رساله ملک شاهی آمده که در عهد سلطان ملک شاه سلجوقی بیست و یک هزار و پانصد و چند تومان زر سرخ و ده است و دیناری زر سرخ را دو دینار و دو دانگ حساب کردند ، که پنجاه هزار تومان و کسری بودی . خرابی و آبادانی جهان ازین قیاس توان کرد ، و شک نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل عامی<sup>۸</sup> که در آن زمان رفت ، اگر نا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی ، هنوز تدارک پذیر نبودی و جهان با آن<sup>۹</sup> حال اول نرفتی که پیم از آن واقعه بود علی الخصوص درین زمانه از کثرت وقوع حدثان :

بیت

هر روز که بگذرد خوشا آندۀ دی

هر سال که نو شود خوشا غارت بار ،

و رد خلائق باشد<sup>۱۰</sup> . حق سبحانه و تعالی نظر مرحمت و رأفت فرموده مملکت ایران زمین<sup>۱۱</sup> و سایر بلاد مسلمین را تا ابد الهی از نکبات زمان در حفظ و امان خود نگاه دارد و امنی<sup>۱۲</sup> کامل و رخصی<sup>۱۳</sup> شامل و عدلی تمام و نباتی بردوام کرامت کند . بنسبه وجوده و سمة لطفه و کرمه .

- ۱- «ج» : در ولایت . ۲- «و» : پانصد . ۳- «ح» : «ا» : از این . ۴- «ج» : بر افتاده است دست . ۵- ابن جریر : به ۱۵۰ . ۶- «ر» : در رایج . ۷- «ج» : عام . ۸- «ج» : بدان . ۹- «ح» : شده . ۱۰- «ج» : ایران زمین مملکت ؛ «و» : مملکت ایران . ۱۱- «ج» : امنی . ۱۲- «ج» : رخصتی .

## باب اول

## در ذکر بلاد عراق عرب

در مسالك الممالك آمده که عراق عرب را دل ایران شهر خوانده اند، و چون دل سلطان وجودست، ابتدا بشرح آن اولی بود. و در صور الاقالیم گوید که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است آنرا مقدم داشتن بهترست<sup>۱</sup>. و بحقیقت چون امیرالمؤمنین علی مرتضی (عم) را دار الملک بوده، و آنجا آسوده، و پانصد و چهل سال مقر خلافت بنی عباس گشته<sup>۲</sup>، آنرا تقدیم واجبست:

حدودش تا ییابان نجد و دریای فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است. طولش از تکریت تا عبادان صدویست و پنج فرسنگ، و عرض از عقبه حلوان تا قادیسیه محاذی ییابان نجد هشتاد فرسنگ. مساحتش باشد ده هزار فرسنگ<sup>۳</sup> و در عهد خلافت عمر خطاب (رضع) که عراق عرب را بر مسلمانان وقف فرمود<sup>۴</sup>، بمساحت جربان<sup>۵</sup> آن اشارت کرد، بعد از احتیاط به سی و شش بار هزار هزار جریب بر آوردند. و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت دارد، هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت گز در شصت گز. چنانکه این ده هزار فرسنگ چهار صد بار هزار هزار جریب باشد. اما جهت آنکه این مساحت ده هزار فرسنگ از<sup>۶</sup> طول و عرض مستطیل راست اضلاع حاصل تواند شد، و این معنی در واقع صورت نبندد چه مالا کلام جانبی<sup>۷</sup> فراختر و جانبی<sup>۸</sup> تنگتر اتفاق افتد<sup>۹</sup> و بیشتر آن دیار خود ییابانها و بطایح است که خراب و عاطل تواند بود و آن مساحت که در عهد عمر (رضع) کرده اند لاشک بر زمین مزروع و مغروس بوده باشد که آب بر آن مشرف شود، و بدان سبب این تفاوت دارد. و عمر (رضع) بر يك جریب زمین گندم کار، چهار درهم؛ و بر زمین جو کار، دو درهم؛ و بر نخلستان، هشت درهم،

۱- «ج» : اولیترست. ۲- «نجم» : نسخه باریس اینجا و بسیاری موارد : رضع. ۳- «ر» :

آل عباس بوده. ۴- جمله اخیر در «ر» نیست. ۵- «ح» : نمود. ۶- «ج» : جربان.

(جربان، بضم اول، جمع جریب است). ۷- «ج» : آن؛ «ا» ندارد. ۸- «ج» : جانبی.

۸- «ج» : افتاد.



و چهل نخل را جریبی شمرده اند؛ و بر رز و میوه، شش درهم خراج معین فرمود<sup>۱</sup> و اهل ذمّت را شمار کرد<sup>۲</sup>، پانصد هزار آدمی بر آمدند، ایشانرا سه مرتبه معین کرد: اعلی را چهل و هشت درهم؛ اوسط را بیست و چهار درهم، و ادنی را دوازده درهم جزیه معین<sup>۳</sup> کرد، تا سال سال میدادند. مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست و هشت بار هزار هزار درهم بود که باصطلاح این زمان دوهزار و صد و سی و سه تومان و کسری باشد. و در عهد حجاج بن یوسف بهجده بار هزار هزار درهم آمده سیمد تومان این زمان باشد، تفاوت عدل عمری و ظلم حجاجی چندین<sup>۴</sup> اثر کرد، اگر چه سنّیان عمر را عادل دانند و الا<sup>۵</sup> شیعه ظالم شمرند. و هر چه از آن ترتیب اکنون برقرارست خراج را تب میخوانند، و داخل متوجهات دیوانیست و حقوق آن ملات در سنه خمس و نلانیان خانی، سیصد<sup>۶</sup> چند تومان رایج بود، و از آن نیز بسبب ظلم حکام منکسر شد، و اگر آن مقدار زمین که در عهد عمر (رضع) مساحت کرده اند معمور و مزروع و مغروس بودی، اضعاف این قدر بیس حاصل داشی، چه اگر همه را جو کار شمریم که هر جریبی دو درهم دهد دوازده بار هزار هزار دینار رایج بود که یک هزار و دویست تومان رایج باشد. و من در بغداد بوقت آن که نقر بر اموال آنجا میگردم نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند، عراق عرب را زبادت از سه هزار تومان حاصل بوده است. و ایکن در آن وقت اهدام حکام ملات زراءت و عمارت و مرتبه بی بوده است که ذبح کار را مانع بوده اند. و شاعری گفته است<sup>۷</sup>:

شعر

شكونا اليه خراب السواد<sup>۱</sup> فخرم جهلا لحوم البفر

الذون چون حکام را اهتمام با بادانی جهان<sup>۸</sup> نمانده است، چنانکه باب السال بعضی ولایات عراق از نهیب<sup>۹</sup> عوامل و مواسی و غیر آن معین فرموده اند، لایات محصول آن

۱- «ح»: کرد؛ «ر»: کرد ۲- «ح»: کرده ۳- «ح»: معین ۴- «ر»: چنین

۵- «الام»: زایدی نماید «خ»: و «ر»: و «ا»: تمام جمله را ندارند ۶- «ا»: کلمه را ندارد و بقدر سه کلمه سفید گذاشته است ۷- ابن خرداد به ص ۹۵ و باقوت ج ۳ ص ۱۷۸

۸- «ر»: ولایت ۹- «ر»: ولایت

وقتی تا این زمان چنین باشد. حق سبحانه و تعالی از فضل و کرم خود همه ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین را حکام عادل منصف نصب گرداناد، انّهُ علی مایشاء قدیر. و اکنون بشرح ولایات<sup>۱</sup> و بلاد مشغول شویم و اگر چه بنسبت حروف، اوّل حرف «الف» باید نوشت و شهر کوفه از حرف «کاف» و بغداد از حرف «با» است، اما چون کوفه دارالملک و مدفن حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) است، و بغداد امّ البلاد آن مملکت و مقرّ خلافت بنی عباس بوده و مشهد امام موسی الکاظم (عم) و امام محمد تقی (عم) بوده<sup>۲</sup> ابتدا بدان هردو کرده باز بسر ترتیب حروف رویم، و در تمامت ابواب همین قاعده مقرّ رست که اول دارالملک هر دیار را یادکنیم بعد از آن بترتیب حروف آوریم:

کوفه - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و طولش از جزایر خالدات «عطالت»<sup>۳</sup> و عرض از خط استوا «لاله» و از روی اتفاقی چون این طول و عرض بحسب تجنیس عطلت و لاله است لاجرم از اهل آنجا کاری نیاید و قولشان اعتماد را نشاید کرد و قضیه ایشان با از اهل بیت رسول (صلعم) شاهد این معنی است، و عرب را مثل بود: «الکوفی لایوفی». هوشنگ پیشدادی ساخته بود و خراب شده، سعد ابی وقاص تجدید عمارتش کرد بعهد عمر (رضع)، طالع عمارتش برج دلو بود. و قصبه هاشمیه در جنب آن. امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) بنیاد فرمود و ابو دوانیق عباسی خلیفه باتمام رسانید<sup>۴</sup> و آنرا و کوفه را بارو کشید. دور آن بارو هجده هزار گام است. هوای آنجا گرمتر از بغداد است و شمالش<sup>۵</sup> نیز بیشتر وزد. آبش از نهرا حیه است که از فرات بر گرفته اند، نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر و بزرگتر از دیگر ولایات<sup>۱</sup> میباشد. و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات<sup>۶</sup> حاصل نیکو دارد. و تنودی که آن طوفان در عهد نوح (عم) اوّل از آنجا بر آمد و کلام مجید از آن یاد فرمود<sup>۷</sup> «وَفَارَ التَّنُورُ»<sup>۸</sup> بر زمینی بوده که اکنون داخل مسجد است، در کنج مابین قبلی و

۱ - «در» «ج»: ولایت ۲- جمله اخیر در «ا» نیست. ۳- «ج» عطلب ۴- «ج» رسانیده. ۵- از شمال مراد باد است. ۶- ارتفاع محصول ۷- سورة ۱۱ ( ) آیه ۴۲ ۸- «در»: و کلام مجید از آن خبر داده است و فار التّنور «ج» و کلام مجید .. شاهد است.

مری . و چون امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) را در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد ، اثر دست مبارک آن حضرت<sup>۱</sup> در آن ستون پدید شد ، انون از بس که مردم از جهت تبرک دست در آن مالیده اند لوی شده است . و حضرت امیرالمؤمنین (رضع) در آنجا چاهی حفر فرمود ، و در همه کوفه بغیر از آن<sup>۲</sup> چاه آب شیرین نمیشد<sup>۳</sup> و دیگر چاهها را<sup>۴</sup> آب شور و تلخ بود . و بیشتر شهر کوفه انون خرابست و مردم آنجا اکثر شیعه اثنی عشری اند و زبان ایشان عربی مغیر گردانیده است . و درو مزارات صحابه بسیارست<sup>۵</sup> آخرین ایشان عبدالله بن بکر ، و او در سنه ست و ثمانین نامند . و از اکابر علما و مشایخ ، قبر ابو عمرو<sup>۶</sup> ثالث<sup>۷</sup> قراء سبعة<sup>۸</sup> .

و ولایات بسیار از توابع کوفه است ، و حقوق دیوانی آن شهر به تمغا مقر رست و درین عهد پاره (؟) بادیه بر شیوه<sup>۹</sup> تمامت دیار عراق عرب باغستانرا اخراجی مقر رست بعضی را تب و بهری حادب میخوانند . و از زراعت شتوی و صیفی ثلثی دیوان و ثانی بانی<sup>۱۰</sup> یعنی زراعت فرمایند و خرج دهنده و ثلثی بر زر<sup>۱۱</sup> تصرف نمایند . و این ولایترا درین زمان مقر ردیوانیست<sup>۱۲</sup> . و بطرف قبله بدو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع)<sup>۱۳</sup> است و آنرا مشهد غروی<sup>۱۴</sup> خوانند جهت آنکه چون امیرالمؤمنین را در مسجد کوفه زخم رسید ، وصیت فرمود<sup>۱۵</sup> که بعد از وفات جسد مبارکش را<sup>۱۶</sup> بر شتری باد کنند و آنرا سر دهند<sup>۱۷</sup> و مشمر گردانند ، هر جا شتر فرود آید آنجا دفن نمایند ، و همچنین کردند شتر<sup>۱۸</sup> آنجا که انون مشهدست فرود آمد . او را آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر<sup>۱۹</sup> مبارکش را آشکار نهی یارسنند کردن<sup>۲۰</sup> تا در عهد بنی عباس ، هارون الرشید خلیفه (رضع) در سنه خمس و سبعین و مایه ، در آن حدود

- ۱- «۱» : دست ایشان . ۲- «۱» : آنجا . ۳- «۱» : نمیدهد . ۴- «۱» : و در دیگر چاهها .
- ۵- ابن خلکان ۵۱۶ ۶- در «۱» : و (بعد بقرینج کلمه سفید است) ۷- در ، و از آن ولایتش
- برمیوه ؟ «۱» این جمله و جمله بعد را به ارد تا کلمه مفروست ۸- «نچ» . تانی ، مافی ، ثانی ، در : مانی .
- ۹- «دج» «۱» : بزرگ . ۱۰- «دج» . مفرو بدیوان است . ۱۱- «دج» . همه جا علیه السلام .
- ۱۲- «نچ» . غنوی ، غروی ، عربی ، غرفی ۱۳- ح . ارد . ۱۴- «۱» : کابلدش .
- ۱۵- دو کلمه اخیر در «۱» نیست . ۱۶- «دج» آن شتر بر . ۱۷- «۱» : کور او را .
- ۱۸- «۱» : نمی توانستند کرد .

شکار میکرد، نخچیری از بیم او پناه بآن زمین برد. او چندانکه جهد نمود اسپش در آن زمین رفت<sup>۱</sup> و از آن زمین شکوهی در دل او آمد، از اهل آن حدود پرسش نمود، بقبر<sup>۲</sup> حضرت امیرالمؤمنین (رضع) خبر دادند. امر کرد زمین را کاویدند، حضرت را خفته و زخم رسیده یافتند، گور<sup>۳</sup> او را ظاهر کردند و مردم بر آنجا میجاور شدند. بعد از صد و نود<sup>۴</sup> و چند سال عضدالدوله فنا خسرو دیلمی درسنة ست<sup>۵</sup> و ستین و ثلثمائة آنرا عمارت عالی ساخت، چنانکه اکنون هست. و آن مقام شهرچه شد، دورش دو هزار و پانصد گام است. و غازان خان در آنجا دارالسیادة و خانقاه ساخت. در رساله سلطان ملکشاه سلجوقی آمده است<sup>۶</sup> که در راه کوفه بمشهد مناری کج شده دید، چنانکه نیمی از زمین برخاسته بود<sup>۷</sup> و نیمی افتاده. از حال آن منار<sup>۸</sup> پرسید، گفتند که حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) اینجا میگذشت این منار بتواضع جهت او<sup>۹</sup> کج شد، حضرت امیرالمؤمنین اشارت کرد که بایست، همچنین بماند. و بطرف غربی کوفه بهشت فرسنگی در بیابان کربلا امیرالمؤمنین حسین بن علی (رضعهما) است آنرا مشهد حایری خوانند، جهت آنکه چنان ذکر رفت که بعد متوکل خلیفه آب درو بستند تا خراب شود، آب حیرت آورد و زمین گور<sup>۱۰</sup> خشک ماند. عمارت آن مشهد نیز عضدالدوله فنا خسرو دیلمی ساخت، و آن موضع نیز شهرچه شده است، که دورش دو هزار و چهارصد گام است. و بر ظاهر آن قبر هجدهم جد<sup>۱۱</sup> م حرّ ریاحی<sup>۱۲</sup> است و اوّل کسی که جان را جهت امیرالمؤمنین حسین فدا کرد و در آن جنگ شهید شد اوست، از طرف یزید علیه الالهة. و از رسول (صلعم) مرویست که «من زار الحسین ليلة النية غفر الله له السنة». و «شبنية» گفته شد که غرة شهر رجب است. و بطرف<sup>۱۳</sup> شمالی بر چهار فرسنگی بنزدیک ديه پیر ملاحه<sup>۱۴</sup> مشهد ذوالکفل پیغمبر است و بنی اسرائیل گور او را، چون مسلمانان کعبه را زیارت کنند، زیارت کردند.

۱ - «۱» در: نمیرفت. ۲ - «۱» : قبر. ۳ - «۱» : مقبره. ۴ - «۱» : هشتاد. ۵ - «۱» : نیف. ۶ - «ج» : سلطان ملکشاه سلجوقی در رساله آورده است. ۷ - کلمه از «۱» است. ۸ - «ج» : بجهت تواضع. ۹ - «۱» : زمینی که ضریح حضرت است. ۱۰ - کلمه در «۱» نیست. ۱۱ - طبری ج ۲ ص ۳۵۰. ۱۲ - ۱۲ - «۱» : بر طرف. ۱۳ - «ج» : سرملاحه.

اولجايتو سلطان مغول توليت آن مشهد را از بنی اسرائيل باز گرفت و بمسلمانان داد ، و آنجا مسجد و منبر ساخت . و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر (عم) است و مشهد حذیفة ابن الیمان است <sup>۱</sup> مصاحب <sup>۲</sup> رسول (صلعم) .

بغداد - از اقلیم سیم است و اُمّ البلاد عراق عرب و شهر اسلامیه <sup>۳</sup> است و بر طرف دجله افتاده است . طولش از جزایر خالدات «عز» <sup>۴</sup> و عرض از خط استوا «لج» . در زمان اکاسره بر آن زمین بطرف غربی دیهی کرخ نام بود ، شاپور ذو الانثاف ساخته و بطرف شرقی دیهی ساباط نام از توابع نهروان . و کسری انوشیروان خفف الله عنه <sup>۵</sup> بر صحاری آن دیه باغی ساخته بود ، و باغ داد نام کرده ، بغداد اسم علم آن شد . و عرب آنرا مدینة السلام خوانند و عجم زورا گویند ، امیر المؤمنین المنصور بالله ابو جعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (رضعهم) که دوّم خلیفه عباسی بود و به ابودوانیق مشهور ، در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد . و بر جانب غربی عمارت بیشتر ساخت <sup>۶</sup> طالع آغاز عمارت آن برج قوس . پسرش <sup>۷</sup> المهدی بالله محمد بن عبدالله (رضع) دار الخلافه با طرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار کرد ، و چون نوبت خلافت پسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی بلیغ نمود و به رتبه یی رسانید که طولش چهار فرسنگ و <sup>۸</sup> عرض یات فرسنگ و نیم عمارت و احواس بود . و در عهد پسرش المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید (رضعهما) جهت آنکه او را غلامان بسیار بودند و بغدادیان از ایشان بزرگوار بودند <sup>۹</sup> دار الخلافه بسامره بردند ، و آنجا عمارات <sup>۱۰</sup> عالییه ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفه : واثق و منوکل و منتصر و مستعین و معتز و مهتدی و معتمد بسامره دار الخلافه داشتند <sup>۱۱</sup> تا <sup>۱۲</sup> المعتضد بالله احمد بن الامیر الموفق طاحه بن المتوکل علی الله که شانزدهم خلیفه بود دار الخلافه با بغداد <sup>۱۳</sup> آورد و بعد از او نهامت خلفا متابعت او کردند و دار الخلافه آنجا داشتند ، و پسرش

۱ - نووی ص ۱۹۹ ۲ - «۱» صاحب . ۳ - «خ» : شهر اسلام ، در : . شهری اسلامی .  
 ۴ - «۱» . ف ۵ - «۱» عادل . ۶ - «۱» مدینة السلام و عجم ... گفته اند . ۷ - «ج» : ساخته . ۸ - «۱» افزوده : امیر المؤمنین . ۹ - «۱» . در . ۱۰ - «۱» . میرسید .  
 ۱۱ - «ج» : عمارت . ۱۲ - «ج» . آنجا داشتند . ۱۳ - «ج» باز بغداد .

المکتفی بالله<sup>۱</sup> علی بن المعتض دارالشاطیئة<sup>۲</sup> و جامع طرف شرقی ساخت. و چون خلافت بمستظهر بالله<sup>۳</sup> احمد بن المتقدی رسید آنرا بارو و خندق بآجر ساخت. و دور بارو بطرف شرقی که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و چهار دروازه دارد: باب طریق خراسان و باب خلیج<sup>۴</sup> و باب الحلبه<sup>۵</sup> و باب السوق السلطان. و محلیست<sup>۶</sup> بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند باروی او<sup>۷</sup> دوازده هزار گام دور دارد<sup>۸</sup> و اکثر عمارت شهر از آجرست، و آب و هوایی<sup>۹</sup> درست دارد و بگرمی و نرمی مایلست، و شمالش گشوده، و غریب و شهری را سازگار بود و بامزاج زنان موافقت از مردان باشد<sup>۱۰</sup> و اکثر اوقات در آنجا ارزانی بود و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد، و در آن وقت نیز نایافت کلی نبود، اما گران باشد. میوه های آن هر چه گرمسیری باشد بسیار و نیکوست چون خرما، میختم و خستای<sup>۱۱</sup> و نار دراجی و انگور موقی مثل آن در دیگر جای نیست، اما آنچه سردسیری باشد سخت نیک<sup>۱۲</sup> نمی آید. پنبه و غله بود و دیگر حبوبات بغایت نیکومی آید، چنانکه در اغلب اوقات يك من تخم بیست من ریع میدهد. و از نیکویی<sup>۱۳</sup> نشو و نما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود که دوسه باع دورستونش میباشد، و درخت خروع<sup>۱۴</sup> چنان میگردد که مردی بر شاخ می نشیند و نمی شکند، و شکار گاهای فراوان و نیکو دارد و شکار بسیار. و زمین هموار و علف خوار هاش سازگار بود و غله آن ملک را از قوت نشو و نما تانچراند<sup>۱۵</sup> ریع نیکو ندهد و بدین سبب چهار پایان آنجا نیک فربه باشند. آب دجله بر میان شهر میگذرد و از فرات، نهر عیسی<sup>۱۶</sup> هم در شهر بدجله میبندد و در زیر شهر بدو فرسنگی

- ۱- «ا» : و بعد ازو بالله (کذا). ۲- «نج» : النشاطیه، الشیاطیه، السلطنه : الشاطیه، الشاطیه، السلطنه ؛ «ر» : الشاطیه. ۳- «ا» : بامیر المؤمنین المستظهر. ۴- «ج» : باب خراسان... ؛ «نج» :... الحلق، الخلع، الحلق، الخلع، خلع ؛ «ر» :... الحلق ؛ «ا» : الخلع. ۵- «ا» : الحلبه ؛ «دخ» : «ا» : حلبه. ۶- «ا» : (بقدر سه کلمه سفید) محله است. ۷- «ا» : بارو ؛ «ج» : بارو او ؛ «دج» : کام است. ۸- «ج» : ۹- «ج» : هوا او. ۱۰- «دج» : زنان سازگار تربود و موافقت از مردان. ۱۱- «ج» : خستوی. ۱۲- «ر» : پرنیکو. ۱۳- «ج» : اذین کونه. ۱۴- «نج» : یا ضروع ؛ «ا» : افزوده ؛ بید انجیر. ۱۵- «بجز در» : نخوراند. ۱۶- «نج» «دخ» : عیسی بن مریم.

ب نهر وان با هر دومی پیوند و به واسطه میرسد. و آب شط از کثرت زور قها تماشا  
کنان را :<sup>۱</sup>

مصرع

چو در شب ز انجم ره کهکشان

نماید، و عظیم خوش در نظر آید، اما بحقیقت آن خوشی بتهلکه غرق شدن  
می ارزد.

آب چاهش تلخ و شور باشد و کما بیش پانزده لوز فرو رود، و بجهت  
ریختن و جامه شستن بکار دارند.

مردم آنجا سفید چهره و خوب روی و خوش خوی و همغم باشند<sup>۲</sup>، اما کسالت بر طبیعت  
ایشان غالب باشد<sup>۳</sup> و پیوسته روز دار خود را بذوق مستغرق دارند اغنیاء تا تنعم با آسانی  
میسر گردد و هر چه از اسباب تنعم طلبند میبایست میتوان کرد، و فقرا را بفلسی چند  
قناعت نمودن کفای حاصل<sup>۴</sup> بود و اکثر مردم ایشان ضعیف الجته باشند. و ضخامت  
جته ایشان بمرتبهیی که در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او نیبازی را که در بازار  
نظامیه نشستنی وزن کردند، هفت صد و چهل<sup>۵</sup> رطل بغدادی بود. زبان ایشان عربی  
مغیرست. و چون آن شهر مصر جامعست، از مسلمانان اهل<sup>۶</sup> تمام، مذاهب در آنجا  
بسیارند، اما غلو<sup>۷</sup> اهل سنت و شافعیه راست و کثرت<sup>۸</sup> حنابله را و از اقوام دیگر  
ادیان هم اعداد بیشمارند. و درو مدارس و خانقاهان<sup>۹</sup> بسیارست، منها نظامیه که  
ام<sup>۱۰</sup> المدارس است و مستنصریه که خوشترین عمارات آنجاست. گویند<sup>۱۱</sup> از خواص  
بغدادست که تا غایت هیچ خلیفه و حاکم را آنجا وفات نرسیده. بر ظاهر او<sup>۱۲</sup> مشاهد و  
مزارات متبر<sup>۱۳</sup> که بسیارست، بر جانب غربی مشهد حضرت امام موسی کاظم و نواده  
او حضرت امام محمد تقی<sup>۱۴</sup> الیجواد (رضعهما) است و آن موضع اکنون شهرچه بیست  
دورتن شش<sup>۱۵</sup> هزار<sup>۱۶</sup> دام بود. و مزارات ائمه و مشایخ و اولیاء مدل امام<sup>۱۷</sup> احمد  
حنبل (رضع) و ابراهیم ادهم<sup>۱۸</sup> حبیب بغدادی و سرتی<sup>۱۹</sup> سفطی و معدوف<sup>۲۰</sup> لرخی و شبلی

۱- «ج» : نمایشای کنان را خوش آید. ۲- «ح» باشد. ۳- ۱ : بود. ۴- «ج» :  
میگردانند. ۵- «ج» ۱ : «ح» تنعم کردن. ۶- نامه در ۲۰ بیت. ۷- ۱ : چند.  
۸- کلمه از ۱ است. ۹- «ج» فوت. ۱۰- ۱ : خواص. ۱۱- «ج» : خانه. ۱۲-  
۱۱- «ج» : عمارت. گویند که. ۱۲- «ج» آن. ۱۳- کلمه در ۱۰ بیت.

وحسین منصور حلاج و حارث محاسبی و احمد مسروق و ابو محمد مرتعش و ابو الحسن حصیری<sup>۱</sup> و ابو یعقوب بویطی صاحب وجه مذهب امام<sup>۲</sup> شافعی (رضع) و دیگر علماء و مشایخ رحمهم الله. و بر<sup>۳</sup> جانب شرقی مشهد امام اعظم<sup>۴</sup> ابو حنیفه، و در رصافه که شهرچه بوده، مزارات خلفای بنی عباس (رضعهم)، و در شهر مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و عبد القادر گیلانی<sup>۵</sup>، و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم و شیخ سکران و دیگر مشاهدست که شرح تمامت تطویل<sup>۶</sup> دارد.

و از بغداد تا دیگر بلاد عراق عرب مسافت برین موجبست: انبار، یازده فرسنگ؛ بصره، هفتاد فرسنگ<sup>۷</sup>؛ بقوبا، هشت فرسنگ؛ تکریت، سی و دو فرسنگ؛ نهران، پنج فرسنگ؛ نعمانیة، هشت فرسنگ؛ حله<sup>۸</sup>، هیجده فرسنگ؛ حدیثه، پنجاه و هشت فرسنگ؛ حلوان، سی و پنج فرسنگ؛ سامره، بیست و دو فرسنگ؛ کوفه، بیست و چهار فرسنگ؛ مداین، شش فرسنگ؛ جبل<sup>۹</sup>، ده فرسنگ؛ واسط، چهل فرسنگ<sup>۱۰</sup>. و درین وقت محصول دیوانی آنجا بتمغا مقررست و تقریباً هشتاد تومان میباشد. و ولایت بغداد هرچه در حوالی شهرست افرچه و مقاطعات گویند<sup>۱۱</sup> و دیگر اعمال هر يك متعاقب خواهد آمد<sup>۱۲</sup>. و در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و عجم بسیارست از آنچه بر خاطرست شمه‌یی ثبت می‌رود. و منها قول ابی‌الدین الاومانی<sup>۱۳</sup>:

شعر

گر تو خواهی که جهان جمله یکجایی

وان جهانرا همه در عیش مهنه<sup>۱۴</sup> بینی

۱- «ج»: ابن ۲۰- «ج»: ابوالحسن حصیری؛ «ر»: «خ»: ابوالحسن خضری. ۳- کلمه از «ا» است.  
 ۴- «ج»: در. ۵- کلمه در «ا» نیست. ۶- «ا»: جیلی. ۷- «ج»: تطویلی. ۸- در «ا» جای دو کلمه سفیدست. ۹- «ا» عبارت بین تکریت و حله را ندارد. ۱۰- «ا» افزوده: عات (جای دو کلمه سفید). ۱۱- «ا»: واته و جیل. ۱۲- «ا»: بجای دوشهر اخیر و مسافت آن دودارد: نهران و پنج فرسنگ. نیل (سفید) نعمانیه (سفید) هیت (سفید). ۱۳- «نج»: اقرحه و مقاطعان؛ «و»: اقرحه...؛ «خ»: اقرچه مقاطعات؛ «ه»: افرچه... (شاید اوارجه...). ۱۴- «ا»: افزوده: حقوق دیوانیش (سفید) باشد. ۱۵- «نج»: دولتشاه ص ۱۷۲. ۱۶- «ج»: مہیا.



همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد

وانگش همچو فلک گردد بر آ تا<sup>۱</sup> یینی .

و این قصیده مطلوب<sup>۲</sup> است . و منها<sup>۳</sup> قول الانوری :

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر

کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور .

این قصیده نیز<sup>۳</sup> مطلوب<sup>۳</sup> است . و در عرب گفته اند :

بغداد دار لاهل المال طيبة<sup>۴</sup> وللمقالس<sup>۴</sup> دار الفناك والضيق

و من گفته ام :

بغداد خوشست لیکن از بهر کسی<sup>۵</sup> کورا بمراد دل بود دست رسی

با هم نفسی بسر برد عمر عزیز<sup>۶</sup> ضایع نکذارد از جوانی نفسی

اگر چه اوصاف بغداد فراوان گفته اند و بسیار در خاطر بود بدین قدر قناعت کرد .

انبار<sup>۷</sup> - از اقلیم سیم است<sup>۷</sup> بر کنار آب<sup>۸</sup> فرات بجانب مشرق افتاده است . لهر اسف

کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود ، بدیر

سبب انبار گویند<sup>۹</sup> . شاپور ذوالاكتاف تجدید عمارت آن کرد ، ، و سقّاح خلیفه او<sup>۱۰</sup>

بنی عباس<sup>۸</sup> در آنجا عمارات<sup>۱۰</sup> عالی کرد و دارالملک ساخت . و دور بارونس پنج هزار

دامست . و آب و هوا و محصول و خوی و طبع مردم او مانند بغداد است ، حقوق

دیوانیش<sup>۱۱</sup> يك تومان میباشد و داخل تمغای شهر بغداد است<sup>۱۲</sup> .

بابل - از اقلیم سیم است ، و از مداین سبعة عراق است ، و بر کنار فرات بجانب

شرقی افتاده است ، قینان بن انوس<sup>۸</sup> بن شیث بن آدم (عم) ساخت . طهمورث دیوبند

۱ - «ج» : نرایا . ۲ - «ج» : واز . ۳ - «ج» : نیز قصیده . ۴ - «ج» : للمقالس

۵ - «ج» : شعر . ۶ - عبارت بعد از شعر در «ا» نیست و فقط کلمه ایل بهر کب سر

افزوده شده و پس از آن بقدر سه کلمه ستید ماده است<sup>۷</sup> ، از اینجا تا آغاز شرح بسر

دا ندارد . ۷ - «ج» : سیم . ۸ - کلمه در «ا» نیست . ۹ - «ا» : آرا انبار خوانند .

۱۰ - «ج» : عمارت . ۱۱ - «ج» : دیوانش . ۱۲ - عبارت اخیر (حقوق ..) در «ا» نیست .

پیشدادی تجدید عمارتش کرد، و شهری سخت بزرگ و دارالملک نمرود و ضحاک علونی<sup>۱</sup> بوده است و ضحاک در آنجا قلعه‌یی ساخته بود، آنرا گنگ دز گفتندی، اکنون از آن<sup>۲</sup> تلی مانده. و در آن شهر جادوان بسیار بوده‌اند. و بعد از ضحاک ملوک کنعان آنرا دارالملک داشته‌اند و بعد از آنکه خراب شد اسکندر رومی تجدید عمارتش کرد، اکنون باز خرابست، و از توابع شهر حله است. و بر سر تلی که قلعه آن شهر بوده است چاهی عمیقست، و در عجایب المخلوقات<sup>۳</sup> گوید: هاروت و ماروت در آنجا محبوسند، و در دیگر کتب آمده که در چاه گوگرد بکوه دماوند محبوس‌اند. براز الروز<sup>۴</sup> حقوق دیوانیش دو تومانست و اقلیم سیم و مال او بتمغا مقرر<sup>۵</sup> است.

بصره - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی<sup>۶</sup>. طولش از جزایر خالدات «عد»<sup>۷</sup> و عرض از خط استوا «ل». امیر المؤمنین عمر خطاب<sup>۸</sup> (رضع) ساخت در سنه خمس عشر هجری<sup>۹</sup> و معمار در آن عتبه بن غزوان بود. مسجد جامع آن عبدالله بن عامر از خشت خام ساخته بود، زیاد بن ابیه بآجر کرد، و امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) آنرا بزرگ گردانید. مرویست که جهت تحقیق سمت قبله بنارا بدست مبارک خود بر بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت<sup>۱۰</sup> کعبه را در نظر آورد و قبله بر سمت آن راست کرد، گویند هر جامع که بزرگتر<sup>۱۱</sup> از آن ساخته‌اند بتمام معمور نمی‌ماند<sup>۱۲</sup> و هر چند جهد در عمارتش کنند يك جانبش خراب میشود<sup>۱۳</sup> و شاهد این معنی<sup>۱۴</sup> مسجد جامع جدید شیرازست که پیوسته يك طرفش خراب میباشد<sup>۱۵</sup> و در مسجد بصره هناریست که گویند هر که آنجا رود و آنرا بحق علی سوگند دهد<sup>۱۶</sup> که: جنبان شو، یا ساکن باش چنان گردد و این معنی اگر چه عقل‌پذیر نیست اما در حقیقت کرامت حضرت امیر المؤمنین

۱ - «خ» ۱: علوانی؛ «ه» - حلوانی؛ «نج» : طبری ۱ ص ۲۰۲: ابن علوان.

۲ - «ج» : اکنون. ۳ - «ا» : حله شده بر. ۴ - قزوینی ج ۲ ص ۲۰۲ - ۵ - در «ا» دردنبال کلمه بقدر جای سه کلمه سفید مانده است. ۶ - جمله اخیر ( و اقلیم ...) دو «ا» نیست. ۷ - «ج» : شهر اسلامی است. ۸ - «ا» : قد؛ «ر» : قدح. ۹ - کلمه دو «ا» نیست. ۱۰ - «ا» : افزوده: بطالع. ۱۱ - «ج» : گویند که... از آن بزرگتر. ۱۲ - «ج» : نمی‌باشند؛ «ا» : نمیشد. ۱۳ - «ا» : هر چند جهدکننده عمارتش خراب میگردد. ۱۴ - «ا» : تقریر. ۱۵ - «خ» : است؛ «ر» : میشود. ۱۶ - «ا» : گویند چون... روند... دهند.

علی<sup>۱</sup> (رضع) را عقل در آن<sup>۲</sup> مدخل ندارد. و در آنجا مزار الملحه و زیر (رضعها) است، و آنرا شهرت و<sup>۳</sup> شکوه تمامست و مزارات صحابه بسیار<sup>۴</sup> است، آخرین ایشان انس بن مالک و او در سنه احدى و تسعين نماند. و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابن سیرین معبر<sup>۵</sup> و سفیان ثوری و ابو داود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و غیر هم بشمارست. هوای آن شهر روز بغایت گرمست، اما شب بنسبت خوشتر بود. آب چاهش شورست اما از شط العرب جوی خوش آنجا برده اند<sup>۶</sup> آنرا نهر ابله خوانند، قرب چهار فرسنگ طول دارد. و ملک بصره باغستان بیشمار دارد و زمین باغستان بلندست، و آب شط العرب در دو، اما بوقت مد دریا، همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره را مسقی<sup>۷</sup> کند. ملول آن باغستان قریب سی<sup>۸</sup> فرسنگ در عرش دو فرسنگ، و در اکثر مواضع از غلبه درختان دماییش صد گز زیادت دیدار ندهد و تزهی<sup>۹</sup> آن مقام از مشاهیر جهانست و خرماهای خوب دارد<sup>۱۰</sup> و خرمای آنجا تا هند و چین و ماچین میبرند. اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و بر مذهب اثنی عشری<sup>۱۱</sup> و زبانیشان عربی مغیرست و پارسی<sup>۱۲</sup> نیز گویند. ولایات بسیار از توابع آنجاست، و معظم آن باس و زکیه و میسان که مهبدا بلیس علیه اللعنه شد، و بهمن بن اسفندیار ساخت و اسکندر تجدید عمارتس کرد، و عبادان که وراى آن عمارت نیست و در این معنی گفته اند: معمر ايس قرية وراء عبادان. طول عبادان از جزایر خالدان «قدك»<sup>۱۳</sup> و عرش از خط استوا «كذلك»<sup>۱۴</sup> و در فضیلت عبادان احادیث<sup>۱۵</sup> بسیار واردست، اورا از غور شمارند که سرحد مسلمانست با کفار هند. حقوق دیوانی بصره و ولایتش چنانکه<sup>۱۶</sup> درین عهد پیش از این فترات بود (؟)<sup>۱۷</sup> چهل و چهار تومان و یک هزار دینار رایج بود.

- ۱- «ا» : کرامات خاصه از آن مرتضی . ۲- کلمه در «ا» نیست . ۳- «ا» افزوده : وهیت.
- ۴- «ا» : صحابة عظام بیشمارست . ۵- «ا» : متبر . ۶- «ج» : روانست . ۷- «ا» : مسقی . ۸- «د» : شش . ۹- «ج» : تزهی ؛ «د» : تزّهت . ۱۰- «ا» افزوده : چون (و جای سه کلمه سفیدست).
- ۱۱- «ج» : فارسی . ۱۲- «ا» : مدك . ۱۳- «د» : كطك ؛ «ا» : كطك . ۱۴- «ج» : «د» ندارد . ۱۵- «ج» : حدیث . ۱۶- «ج» : ولایات چنانچه . ۱۷- «ج» : بود .

بندیجین<sup>۱</sup> - در دفاتر دیوانی آنرا «لحف» می نویسند و در تلفظ بندیان<sup>۲</sup> میخوانند. شهر کی کوچکست و بآب و هوا و محصولات مقابل<sup>۳</sup> بیات<sup>۴</sup>. حقوق دیوانیش<sup>۵</sup> هفت تومان و شش هزار دینارست.

بیات<sup>۶</sup> - قصبه بیست و بادرایا و باکسایا<sup>۶</sup> دو قصبه دیگرست و با چند موضع از توابع بیات<sup>۷</sup> است، و در محصول و آب و هوا مانند دیگر ولایات عراق عربست. و دریات<sup>۸</sup> آب روان نیز تلخست، اما آب کاریزش که بر یک فرسنگی بیات<sup>۹</sup> است خوش طعم بود. و حقوق دیوانی آن<sup>۱۰</sup> چهار تومان و شش هزار دینار رایجست. و در بادرایا قسب بسیارست.

تکریت<sup>۱۱</sup> - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «عزک» و عرض از خط استوا «لدل» بر کنار دجله افتاده است، بجانب غربی. شهری وسط بوده است. دورش شش هزار و یک صد گام<sup>۱۲</sup> و قلعه محکم دارد، هم بر کنار دجله. هوایش در سستست. از میوه هاش خربزه<sup>۱۳</sup> نیکو باشد. گویند که در یک سال سه نوبت زرع کنند. تل عقر قوف<sup>۱۴</sup> - کی کاوس ساخت<sup>۱۵</sup> بعضی اورانمر و دشمارند، آنرا بسبب آن ساخت که چون ابراهیم (عم) را در آتش انداخته بود آنجا بر رفت و او را اختیار کرد. حدیثه<sup>۱۶</sup> - از اقلیم چهارمست و بآب و هوا و محصول مقابل تکریت. حریری - شهری وسطست و آب از دجله خورد و باغستان بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنجاه هزار و یک صد دینارست.

حله - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی. طولش از جزایر خالدات «عط م» و عرض

- 
- ۱- «نج» : بندیجین، بندیجن؛ «د» : بندیجین؛ «ا» : بندیجین. ۲- «نج» : مندیجان، وندیجان. وندسان، بندیان؛ «خ» : مدتیان؛ «ا» : مدتیان. ۳- «ا» هفت کلمه اخیر را ندارد. ۴- کذا در همه نسخ و ظاهراً : بیان (معجم البلدان) ۵- «ج» : دیوانش؛ «خ» : دیوانی او. ۶- «ا» : بادرای و باکسای. ۷- «ا» : عمل. ۸- جای کلمه در «ا» سفیدست. ۹- «ج» : کام است. ۱۰- «خ» : خربزه آن، «ج» : خربزه اش. ۱۱- «نج» : یا عقر قوف؛ «خ» : عقر قون. ۱۲- قبل از کلمه در «ا» مقدار یک سطر سفیدست. و پس از آن نیز فقط دو کلمه «حدیثه» و «حریری» را با مرکب سرخ و هر یک با فاصله دو سطر سفید دارد تا جمله «حقوق دیوانیش ... حله».

از خطاستوا<sup>۱</sup> «لان» امیر سیف الدوله صدقه منصور بن دیبیس اسدی ساخت، بزمان قایم خلیفه، در سنه ست و ثلاثین و اربعمائه<sup>۲</sup>. آب فرات بر میان شهر میگذرد و غلبه شهر بر جانب غربی است<sup>۳</sup> و بطرف شرقی عمارت اندکست و نخلستان بسیار دارد، و بدین سبب هوایش متعفنست اکثر اوقات آنجا<sup>۴</sup> آرزانی باشد. ارتفاعش<sup>۵</sup> مانند بغدادست. اهل آنجا شیعه<sup>۶</sup> اثنی عشری اند، سفید چهره، ضخیم جثه، همچون اهل بغداد. و زبانشان عربی مغیرست و در کار مذهب بغایت متعصب باشند. و در آنجا مقامی ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی محمد بن حسن العسکری (رضع) که در سامره در سنه اربع و ستین و مائین غایب شد باز از آنجا بیرون خواهد آمد. حقوق دیوانی آن شهر<sup>۷</sup> بتما مقررست.

حلوان - از اقلیم چهارم و از مداین سبعة عراق عرب<sup>۸</sup> است. ملوانس از جزایر خالادات «فب<sup>۹</sup> نه» و عرض از خطاستوا «لد». قباد بن فیروز ساسانی ساخت، اکنون خرابست و بقدر مختصر مزرعهایی مانده، و درو از مزارات اکابر قبر حمزه، سادس<sup>۱۰</sup> قرآء، سبعة است. ولایتش کمایش سی<sup>۱۱</sup> پاره قریه است. حقوق دیوانیس<sup>۱۲</sup> شش هزار و صد دینارست.

حیره - از اقلیم سیم است و از مداین سبعة عراق است. شهری بزرگ بوده است<sup>۱۳</sup> و بریاک فرسنگی کوفه، اکنون خرابست. سدیر و خورتق که ذکر آن در اشعار و اسماء و افواه مشهورست دو کوشا بوده است در آنجا، نعمان بن منذر جهت بهرام گور ساخته، اطلالش برجاست، و عمارتی بس عالی بوده است، و شاعری در حق او گفته<sup>۱۴</sup>:

- ۱- «نچ» در حاشیه سال مذکور در متن را «۴۹۵» (با قوت ج ۲ ص ۲۲۳) و خلیفه را «المنظهر» تصحیح کرده است؛ «۱» بجای چهار کلمه اخیر دارد: طالع عارثش. ۲- «ج»: بود.
- ۳- کله از «ا» است. ۴- «ج». ارتفاعاتش. ۵- «ج»: زبان؛ «۱» زبانش. ۶- ظاهراً ۲۶۰ (آغاز غیبت صغری) یا ۳۲۹ (آغاز غیبت کبری). ۷- «۱»: افزوده و (بقدر نصف سطر سفید) بدقت در آمده و از آن ولایتش (مقتدار نیم صفحه سفید) عملست و کمایش (قدری سفید) پاره دیه (قدری سفید) میشود. ۸- «۱» کلمه را ندارد. ۹- «۱»: لب. ۱۰- «ج»: دیوانش. ۱۱- این خرداده در ۱۶۲ این را نقل کرده است. بدین نسخ ایات دیگری دارند (نچ).

و بنت مجددا قباثل قحطاً \* ن و اقوالها بیهرام جور  
و بایوانه الخورنق فیهم \* عرفوارسم مکلهم والسدیر<sup>۱</sup>  
خالص - ولایت است اما حالا<sup>۲</sup> خراب است بر آب نهر و آن<sup>۳</sup> اما مرتفع تمامست  
وسی پاره دیه بود<sup>۴</sup> حقوق دیوانیش<sup>۵</sup> هفت تومان و سه هزار دینارست .  
خاقین - قصبه بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده است . آب حلوان بر آنج  
گذرد و بیست<sup>۶</sup> موضع از توابع آنجاست . حقوق دیوانیش<sup>۷</sup> یک تومان و دو هزار و دویست  
دینارست .

دجیل - ولایت معتبرست و از دجله آب میخورد و بدین سبب دجیل میخوانند  
قصبه اوانا<sup>۸</sup> شهرستان آنجاست و دیههای معتبر دارد و قریب صد<sup>۹</sup> پاره دیه باشد و جای  
نیک مرتفعست . انار در اجی آنجا بهتر از دیگر ولایات<sup>۱۰</sup> بغدادست حقوق دیوانی آن ولایت<sup>۱۱</sup>  
سه تومان و پنج هزار دینارست .

دقوق<sup>۱۲</sup> - از اقلیم چهارم است و شهری وسط و آب و هوایی خوشتر از دیگر ولایات  
عراق عرب<sup>۱۳</sup> و در حوالی آن چاههای نفطست . حقوق دیوانیش<sup>۱۴</sup> هفت تومان و هشت  
هزار و شصت دینارست .

دیر عاقول - شهر کیست<sup>۱۵</sup> در میان واسط و بغداد . هوای<sup>۱۶</sup> متعفن دارد  
بسبب نخلستان .

رومیه - از اقلیم سیم است و از مداین سبعة عراق عرب بوده است<sup>۱۷</sup> . انوشروان  
عادل ساخت<sup>۱۸</sup> بنزدیک مداین بر شکل انطاکیه ، اکنون خرابست<sup>۱۹</sup> .

راذان و بین النهرین<sup>۲۰</sup> - دو ولایت است<sup>۲۱</sup> بر آب نهر و آن محصولات نیکو دارد .

- ۱- «نچ» : دقیق . ۲- «ج» : ولایت حالا . ۳- کلمه اخیر در «ا» نیست . ۴- افزوده :
- (قدری سفید) عمل و (قدری سفید) ده بود مرتفع . ۵- «ج» : دیوانش . ۶- «ا» کلمه و ندارد .
- ۷- «ج» : مواضع . ۸- «خ» : وان ؛ «ج» : وانه ؛ «ا» : و از متن تصحیح قیاسیست . رجوع
- به معجم البلدان شود . ۹- «ج» : ولایت . ۱۰- دنبال عبارت در «ا» نیست . ۱۱- «نچ» :
- دقیق . (۱) ؛ «ا» : شرح بعد از کلمه را تا «حقوق...» ندارد . ۱۲- «ج» : هوای ... از ولایت...
- عرب بوده . ۱۳- «ا» : شهر چه ایست . ۱۴- «ج» : و هوا ؛ «/» : دنبال عبارت را ندارد .
- ۱۵- «ج» : بود . ۱۶- «ا» : ساخته بود . ۱۷- «ا» افزوده : و از توابع (کذا) .
- ۱۸- بعد از کلمه قدری در «ا» سفیدست . ۱۹- «ا» جمله بعد را تا «حقوق...» ندارد .

حقوق دیوانیش<sup>۱</sup> پنج تومان است .

زنگیاباد - ولایتست در غربی خاقین<sup>۲</sup> . حقوق دیوانیش<sup>۱</sup> یک تومان و یک هزار و پانصد دینارست .

سامره - از اقلیم چهارم است ، بر جانب شرقی دجله افتاده است و باغات و بعضی عمارات و قرای آن بر جانب غربی است . طولش از جزایر خالدات «عطنج»<sup>۳</sup> و عرش از خط استوا «لده»<sup>۴</sup> در اول شاپور ذو الاکشاف<sup>۵</sup> ساخته بود و چون بنسبت آب و هوا خوشترین بلاد عراق عرب بود آنرا «سُرْمَن رَای» خوانده اند . بعد از خرایش امیر المؤمنین المعتصم بالله ، محمد بن هارون الرشید (رضعهما) تجدید عمارت آن شهر کرد و دارالملک ساخت و به مرتبه یی رسانید که هفت فرسنگ حلول عمارات و احواش آن بود ، و در عرش یک فرسنگ . و فرمود تا بتوبره اسپان خاک آوردند و تلی ساختند و آنرا تل المخلالی خوانند ، و بر آنجا کوشکی بلند ساخت . و در سامره مسجد جامعی<sup>۶</sup> عالی بنا کرد ، و کاسه یی سنگین ده<sup>۷</sup> دورش بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز ، یکپاره در میان آن مسجد بنهادند ، آنرا کاسه فرعون خواندندی<sup>۸</sup> ، و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ چنان سنگ نیست . و در آن مسجد مناری ساخت ببلندی صد و هفتاد گز چنانکه مهرش از<sup>۹</sup> بیرون بود و بدین صورت منار پیش از و کس نساخته بود . و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی بن موسی الرضا<sup>۱۰</sup> (عم) و از آن پسرش امام حسن عسکری (رضعهما) و منوکل خلیفه عباسی در سامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بنا<sup>۱۱</sup> کرد که در ایران زمین از آن عظیم تر عمارت<sup>۱۲</sup> نبود و بنام خود جعفر بن خواندی ، اما بشومی آنکه قبر امیر المؤمنین حسین بن علی (رضعهما) را خراب کرد و مردم را از مجاور شدن

۱- ج : دیوانش . ۲- بعد از کلمه قدری در «۱» سفیدست . ۳- ۱ . ا . ج . ۴- ۱ . ۵- لده .

۶- در «۱» جای دو کلمه اخیر سفیدست . ۷- ۶- ۷ . ۸- اسپان او . آورده تلی ساخته .

۹- «ج» : جامع . ۱۰- «ج» : سنگی که . ۱۱- ۹- ۱۰- «ج» : خوانند . ۱۲- ۱۱- «ج» :

علی الرضا ؛ «۱» : نواده علی موسی رضا . ۱۲- کلمه در «۱» نیست . ۱۳- «ج» . عمارتی .

بر آنجا مانع شد بعدازو آن کوشك بشكافتند، چنانکه اثرش بکلی نا چیز شد، اکنون از سامره مختصری معمورست.

صدرین<sup>۱</sup> - ولایتی است غله و خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شود<sup>۲</sup> و آب از فرات میخورد و حقوق دیوانیش<sup>۳</sup> سه تومان است.

طریق خراسان - ولایتی معتبرست و شهرش قصبه بعقوبا، و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت قوبا خواند، بمرور زمان بعقوبا شد. بر کنار آب نهر وان است و جویی از آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیهها<sup>۴</sup> بر آن نهر زراعت میکنند. باغستان و نخلستان<sup>۵</sup> بسیار دارد و نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار صد نارنج بیک درهم میدهند. هوای آن مانند بغدادست اما بسبب بسیاری نخلستان بعقونت مایلست. و شهرهای باجسری<sup>۶</sup> و شهر آبان<sup>۷</sup> که دختری آبان نام از تخم کسری ساخته<sup>۸</sup> و اعمال طابق و مهرود<sup>۹</sup> از توابع آن عملست. و آن اعمال هشتاد<sup>۱۰</sup> پاره دیه باشد<sup>۱۱</sup>. حقوق دیوانی آن شائزده تومان و چهار هزار دینار در دفاتر<sup>۱۲</sup> مثبت است.

عانه - از اقلیم چهارمست طولش از جزایر خالانات «عول» و عرض از خط استوا «لد»<sup>۱۳</sup>، شهری وسطست و شهرستان<sup>۱۴</sup> بسیار دارد و آب<sup>۱۵</sup> و هوا و محصول مقابل دجیل. عکبرا<sup>۱۶</sup> - شاپور ذوالاکتاف ساخت. شهر بود<sup>۱۷</sup>، و اکنون خرابست.

قصر شیرین - از اقلیم سیم است خسرو پرویز ساخت جهت همخوابه اش<sup>۱۸</sup> شیرین

- ۱- شرح کلمه در «ا» تا «حقوق ...» نیست. ۲- «ج» : شد. ۳- «ج» : دیوانش.
- ۴- «ا» : دیههای آن عمل ۵- «ا» : نخل. ۶- در معجم البلدان : باجسرا ؛ «ا» افزوده : که (قدری سفید) ساخته. ۷- «ج» : شهر بان ؛ «ج» : شهر بان. ۸- «ج» : کلbian، کله بان، کله بانی ... ؛ «خ» : شهر بان ساخته و شهر بان کله بانی بوده از تخم کسری.
- ۹- یا قوت ج ۱ ص ۸۱۳ و ج ۳ ص ۴۸۶ و ج ۴ ص ۴ ص ۷۰۰ ؛ «ا» : طابت و مهرود.
- ۱۰- کلمه در «ا» نیست. ۱۱- «خ» : است. ۱۲- «ج» : در دفتر. ۱۳- «ج» : لده ؛ «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۱۴- «خ» : ولایات. ۱۵- «ج» : آب. ۱۶- «ج» : عسکره، عسکره، عسکره، عسکره. یا قوت ج ۳ ص ۶۷۵ : عسکره المعتم. ۱۷- «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۱۸- «ج» : منکوحه اش ؛ «ا» : منکوحه اش. متن از «ج» است.



و آن قلعه‌یی بزرگ بوده است از سنگ لاشه و گچ. دورش دو هزار گام باشد.<sup>۱</sup> و در غربی آن قلعه جهت خسرو پروز باجگاهی<sup>۲</sup> ساخته بود و رباطی سخت عالی جهت آینده و رونده، و از آن رباط اندکی معمورست. آب حلوان<sup>۳</sup> بر آنجا میگذرد و هوایی عظیم بد دارد، و بهنگام گرما اکثر اوقات آنجا باد سموم آید. جویی که گویند شیر درو میرفت جهت باجگاه ساخته اند که بر بلندبست تا آب روان بر باجگاه باشد و ممکن که خیاک شیر در آن جوی افکنده باشند تا بباجگاه<sup>۴</sup> و قلعه برده، اما آنجا<sup>۵</sup> که فم جوی است زهر دیاه است و<sup>۶</sup> چراگاه دله نیست.<sup>۷</sup>

قادسیه<sup>۸</sup> - شهر وسط بوده و از مداین سبعة عراق عرب و انون خرابست. قوسان<sup>۹</sup> - شهری وسط است و قرب صد پاره دیه از نواح آن حقوق دیوانیش نه تومان و چهار هزار دینار ست.

محوّل - شهر چه بیست بر دو فر سنگی<sup>۱۰</sup> بغداد، بجانب غربی، بر طرف نهر عیسی افتاده، باغستانش بباغات بغداد پیوسته و درو خاها عمارات خوب ساخته اند و سرا<sup>۱۱</sup> و کوشکی که جهت معتمم خلیفه ساخته بودند، جهت آنکه در میان باغستانست درو پشه بسبار میبود<sup>۱۲</sup>، بافسون پشه را سته اند، چنانکه در آن عمارت باک پشه<sup>۱۳</sup> نمیباشد. حقوق دیوانی محوّل داخل عمل نهر عیسی است.

مداین - از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات «فب» و عرض از خط استوا «لحنا»<sup>۱۴</sup> طهمورن دیوبندیشدای ساخت و کرد آباد خواند. و جمشید با تمام رسانید و طیسفون گفت. معظمترین مداین سبعة عراق بوده است، و بدین سبب او را مداین گفته اند و شش شهر دیگر: قادسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهران بوده است.

۱- «ج»: است ۲- «دخ» «ج»: ناجگاهی. ۳- «ج»: از. ۴- «د»: بیاج. ۵- «د»: آنچه. ۶- «ج»: جوی است زیرا که زهر گیاست. ۷- «نچ»: برای اطلاع اختلاف نسخه قزوینی ج ۲ ص ۲۹۶ نگاه کنید. ۸- کلمه و شرح آن در «۱» نیست. ۹- نچ: یا قوران. بیاقوت ح ۴ ص ۲۰۰ نیز بنکرید. (اما هر دو مشکوکست) ۱۰- «۱» بعد از کلمه قسمتی از شرح را تا «حقوق» ندارد. ۱۱- «ج»: فرسنگ. ۱۲- «ج»: و بر سر او. ۱۳- «د»: بود. ۱۴- کلمه در «ج» نیست؛ «د»: در آن يك عمارت. ۱۵- از آغاز شرح «بندیچین» (ص ۴۱) تا اینجا از نسخه «در» ساقطست. ۱۵- «د»: ل. ح ما.

و هر هفت شهر اکنون خرابست . و جمشید پیشدادی در مداین بردجله از سنگ و آجر قنطریه‌یی ساخته بود ، و اسکندر رومی گفت که اثری عظیمست ملوک فرس را و آنرا خراب کرد . اردشیر بابکان تجدید عمارت شهر کرد و دارالملک ساخت خواست پول<sup>۱</sup> نیز همچنان ببندد دستش نداد ، از زنجیر جبری بست . و بعد از و اغلب اکاسره آنرا دارالملک ساختند ، شاپور ذوالاکتاف در آن شهر عمارات<sup>۲</sup> کرد و انوشروان عادل در وایوان کسری ساخت ، و آن سرایی بوده است از گچ و آجر و از آن عالتر عمارت آجری کس نکرده بود . بحتری در وصف آن گفته<sup>۳</sup> :

و کانّ الایوان من عجب الصنعة جوب فی جنب ارعن جلس

مشمخر تعلو له شرفات رفعت فی رؤوس رضوی و قدس

لیس یدری اصنع انس لجن سکنوه ، ام صنع جن لانس

صحن آن سرای صد و پنجاه گز خیاطی در صد و پنجاه گز بوده و در آنجا صفه‌یی بزرگ دهانش چهل و دو گز در طول هشتاد و دو گز و در علو<sup>۴</sup> شصت و پنج گز . و در اطراف این سرای سراچه ها<sup>۵</sup> و عمارات فراوان که درخور آن باشد ، و در نیکو کاری بانیش و استحکام آن عمارات گفته اند :

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

خراب می نکند بارگاه کسری را .

ابودوانیق خلیفه بوقت آنکه<sup>۶</sup> شهر بغداد میساخت ، خواست که آن ایوانرا<sup>۷</sup> خراب گرداند ، و بدان آلات<sup>۸</sup> بغداد را بسازد ، و با وزیر خود سلیمان بن خالد مشورت کرد . وزیر ، خلیفه را مانع شد و گفت : بروز گارها باز گویند که پادشاهی خواست شهری<sup>۹</sup> بسازد ، تا دیگری<sup>۱۰</sup> خراب نکرد شهر خود نتوانست ساخت<sup>۱۱</sup> . خلیفه مسموع نداشت گفت : هنوز ترا دل بکسری میکشد و نمیخواهی که آثار گبران ناچیز شود ،

۱- «چ» : فول .. بسازد .. نداد و از زنجیر جسر ؛ «ا» : قول نیز چنان ... جسر .

۲- «چ» : عمارت . ۳- ابن خرداد به ص ۱۶۲ ۴- کلمه در «چ» نیست .

۵- «چ» : که . ۶- «ا» : که آنرا . ۷- «چ» : آلت . ۸- «چ» : که شهر . ۹- «ا» :

تا شهر دیگری . ۱۰- «ا» : کلمه را ندارد .



و مرتفع تمام ولایات<sup>۱</sup> مستنصری<sup>۲</sup> و شرب دیهها<sup>۱</sup> که محاذی بغدادست از توابع نهر عیسی است. حقوق دیوانی نهر عیسی با توابع<sup>۳</sup> هشتاد و هفت تومان و شش هزار و پانصد و پنج دینار مقرر است.

نهر ملک - بعضی گویند که سلیمان بن داود (عم) حفر کرد و بعضی گویند منوچهر پیشدادی، و برخی گویند اسکندر رومی، واضح آنکه شاپور بن اشك بن دارا که او را شاپور بزرگ خوانند از فرات اخراج کرد و بر آن دیهها ساخت. و زیادت از سیصد دیه و مزرعه باشد و مرتفع تمام. حقوق دیوانی<sup>۴</sup> آنجا پنج تومان بوده است.

نهر وان - شهری<sup>۵</sup> بزرگست و از مداین سبعة عراق عرب<sup>۶</sup> است از اقلیم سیم برکنار آب، تامره<sup>۷</sup> افتاده است. و آن آب را آنجا آب<sup>۸</sup> نهر وان خوانند و آن شهر اکنون بکلی<sup>۹</sup> خرابست. و آن زمین از حساب جلولا<sup>۴</sup> و توابع بعقوبا باشد.

نعمانیه - قصبه ییست میان بغداد و واسط بر طرف دجله افتاده است و نخلستان بسیار دارد.

نیل - ولایتیست<sup>۱۱</sup> چندپاره دیه از توابع آن و غله کده<sup>۱۱</sup> عظیمست و نخلستان و باغستان<sup>۱۲</sup> بسیار دارد.

هیت - شهریست<sup>۱۳</sup> و در وقلعه محکم برکنار غربی فرات و سی پاره دیه توابع<sup>۱۴</sup> دارد، از قریه جبه که تابع آنست<sup>۱۵</sup> تاهیت پانزده فرسنگ باغستان متصلست.<sup>۱۶</sup> و بر هر دو کنار آب فرات باغاتست و نخلستان بسیار دارد و میوه هامیباشد. و در قریه جبه که از توابع آن مییاشد هو معتدلست چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در همه باغی باشد

- ۱ - ح «ا» : ولایت ۲ - نج «مستظهری» ۳ - «ا» دنبال مطلب را ندارد  
 ۴ - «ج» دیوان «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۵ - «ج» شهر. ۶ - کلمه در «ا» نیست.  
 ۷ - «ا» : بامره. در معجم البلدان تامرا. ۸ - کلمه از «ا» است. ۹ - «ج» : بر جلولا  
 ۱۰ - «ج» : ولایتست. ۱۱ - غله خیز. ۱۲ - «ج» :  
 باغ. ۱۳ - «ج» : ... شهر است. «ا» ملیت... (و آن را پس از شرح شهر واسط آورده است).  
 ۱۴ - «ج» و توابع. ۱۵ - «ج» که بقیع است. ۱۶ - «ا» بجای مطلب بمدققت دارد : متصلست و هوای بنایت معتدل دارد چنانکه میوه گرمسیری و سردسیری مییباشد.

واز میوه های سرد سیری و گرم سیری حاصل میشود. اما در هیت از بوی کند چشمه  
قبر نمیتوان بود.

واسط - شهر اسلامی است از اقلیم سیم طولس از جزایر خالدا «فال» و عرض  
از خط استوا «لال». حجاج بن یه سف ثقفی ساخت در سنه ثلث و ثمانین. بر طرف  
دجله افتاده است و غلبه طرف غربی راست<sup>۲</sup>. نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوا بس  
بعفونت مایل باشد و حقوق دیوان آن شهر<sup>۳</sup> بتمغامقر<sup>۴</sup> رست و مبالغ<sup>۵</sup> چهل و چهار تومان  
و هشت هزار و پانصد دینار است<sup>۶</sup>.



۱ - «ج» به طرف ۲ - «ج» او در طرف غربی است. ۳ - «ا» این ۱ قدری سفید  
کذاوده است. ۴ - «ا» . حقوق دیوانیش. ۵ - کلمه از «ا» است. ۶ - «ا» حمله  
«چهل و ...» را ندارد و افزوده است: بجمع حکام درمی آید و از آن ولایش که (قدری سفید)  
عمل اوست (قدری سفید) پاره دیه بود (قدری سفید) مردو باشد و چهار تومان و هشت هزار و  
پانصد دینار.

## باب دوم

### در ذکر ولایت عراق عجم

و آن نه تومان است، و درو چهل پاره شهر. و اکثر بلادش هوای معتدل دارد و بعضی بگرمی و بعضی بسردی مایلست. حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و ممقاز و قومس و جیلانات پیوسته است. و طولش از سفیدرود تا یزد صد و شصت فرسنگ، و عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ. و در مقابل از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است، و درین معنی گفته اند:

شعر

چهار شهر ست عراق از ره تخمین گویند  
طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود  
اصفهان کاهل جهان جمله مقررند بدان<sup>۳</sup>  
در اقالیم چنان شهر معظم نبود  
همدان جای شهبان کز قبل آب و هوا  
در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود  
قم بنسبت کم ازینهاست، ولیکن او<sup>۴</sup> نیز  
نیک نیک ارچه نباشد، بد بد هم نبود  
معدن مردمی و کان کرم شیخ<sup>۵</sup> بلاد  
ری بود ری، که چو ری درهمه عالم نبود<sup>۶</sup>.

۱ - «ا» : ولایت. ۲ - «ج» : در. ۳ - «ا» : بدانکه. ۴ - ج : آن. ۵ - «ج» : شاه. ۶ - ظاهراً این پنج بیت باقتضای پنج بیت ذیل انوری (یا چنانکه هدایت دومجم الفصحاه (ج ۱ ص ۳۷۲) آورده پنج بیتی که فتوحی مروزی سروده و بانوری نسبت داده) ساخته شده است: چار شهرست خراسان را بر چار طرف مرو شهرست بتقریب همه چیز درو بلخ را عیب اگر چند باو باش کنند معبر جامع را چاره نبود از بد و نیک جدا شهر نشا بور که در روی زمین که میانشان بمسافت کم صد در صد نیست جدو هزلش متساوی و هری هم بد نیست بر هر بیخودی نیست که صد بخرد نیست معدن زر و کهر بی سرب و بسد نیست کر بهشتیست همانست و گر نه خود نیست.

حقوق دیوانی ولایت عراق در سنه خمس و نازلین خانی سی و پنج تومان<sup>۱</sup> بجامع الحساب در آمد، و نسخه بی دبدم بخدا بدر جدّم مرحوم<sup>۲</sup> امین الدین نصیر<sup>۳</sup> مستوفی، که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاجقین عراق بوده، و عراق عجم را دو هزار و پانصد و بیست<sup>۴</sup> تومان و کسری این زمان<sup>۵</sup> حاصل بوده است، و اکنون جهت تخریب ولایات باین قدر آمده

تومانین<sup>۶</sup> اصفهان - درو سه شهرست: اصفهان و فروزان و فادرفا آن<sup>۷</sup>.

اصفهان - از اقلیم چهارم شمرده اند<sup>۸</sup>، اما بحسب طول و عرض، حلما از اقلیم سوم گرفته اند طولش از جزایر خالدا<sup>۹</sup> «عوم»<sup>۱۰</sup> و عرض از خط استوا «اب ده»<sup>۱۱</sup> «در اول چهارده بوده است: کران و کوشاک و جوباره و در دشت»<sup>۱۲</sup> «ایچند مزرعه، بعضی کوینده طلمه و آب پشدادی و چندتی جهنمند و ذوالقرنین ساخته بودند، و چون کعباد اول کبابان آنرا دارالملک ساخت<sup>۱۳</sup> کرب مردم<sup>۱۴</sup> حاصل شد. بر برون دیهها عمارت مسکردند، بندربج ماهم پیوست و سپهری<sup>۱۵</sup> بزرگ شد. در کن الدوازه حسن بن ده که او را مارو کشید و<sup>۱۶</sup> دور باروس مست و یک هزار دام داشت<sup>۱۷</sup> المالع عمارتس برج قوس چهار و چهار محله و<sup>۱۸</sup> دروازه دارد<sup>۱۹</sup> و هوای او معداست، در بابستان<sup>۲۰</sup> زمستان گرما و سرما چنان نبود که کسی را از در باز دارد<sup>۲۱</sup> و زلزله و بارندگی و ساعمه که موجب خرابی باشد در دهه اتفاق افتد، خاکی مرده را در بریزند و هر چه بدو بسازند<sup>۲۲</sup> از غله و غیر آن بیکه نگاه<sup>۲۳</sup> دارد، تا چند سال ساد است<sup>۲۴</sup> و در و بهاری مزمن و وبا

۱ سی و پنج تومان در دهه است ۲ - الممه در ر ۳ «ح» نیست.  
 ۳ «نصیر» با «سی» ۴ - «دنج» شصت و هشت ۵ - الممه در ۱۰ نیست  
 ۶ - «دوم» دوم آن ۷ - «عوم» سوم آن ۸ - «اب ده» خط استوا  
 (قدری سفید) ۹ - «عوم» از اقلیم چهارم شمرده اند ۱۰ - «دوم»  
 ۱۱ - «دوم» خط ۱۲ - «دشت» ۱۳ - «دشت» ساخته.  
 ۱۴ - «دوم» مردم آن ۱۵ - «دوم» شهر ۱۶ - «دوم» افزوده و وزیر (قدری  
 سفید) در سنه جدید عمارت مارو دارد ۱۷ - «دوم» عمارت دروازه در دهه سفیدست و «ح»  
 عمارت را متصل آورده است ۱۸ - «دوم» افزوده در دهه و در دشت (مداری سفید). هواش  
 معدلت ۱۹ - «دوم» که کسی را آزاد نرسد ۲۰ - «دوم» بر آن بسازند.  
 ۲۱ - «دوم» بکار ۲۲ - «دوم»

کمتر بود. آب زنده رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در شهر جاری باشد. و آب چاهش درینج و شش گزی بود و در گوارندگی و خوشی بآب رود نزدیک بود. و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند اگر بهتر از مقام اول بر ندهد کمتر نیز نباشد<sup>۱</sup>، الا انار که آنجا نیکو نیاید، و آن نیز از نیکوی آب و هواست که انار در هوای متعفن نیک آید و سعر<sup>۲</sup> غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد، اما نرخ میوه در غایت ارزانی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوه های او بغایت خوب و نازک بود بتخصیص سبب و به و امرود بلخی<sup>۳</sup> و عثمانی و زرد آلو و سرمش<sup>۴</sup> و ترغش<sup>۵</sup> نیکوی باشد و خربزه اش تمام شیرین است. و ازین میوه ها از شیرینی شکمی بی آنکه آب خورند<sup>۶</sup> نتوان خورد، و کثرت خوردن آن مضر نیست. و میوه های آنجا<sup>۷</sup> تاهند و روم برند. و علفزارهای نیکو دارد<sup>۸</sup> و هر چهارپایی که آنجا فربه شود دوچندان توانایی داشته باشد که بجای دیگر فربه شود. و در آن ولایت مرغزارهاست بزرگترین شان مرغزار بلاشان<sup>۹</sup>. و شکارگاه های فراوان و نیکو دارد چون گاوخانی، و هر<sup>۱۰</sup> شکاری درو باشد. و در آن شهر مدارس و خانقاهات و ابواب الخیر بسیارست، از آن جمله<sup>۱۱</sup> مدرسه یی که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است بمحله جلیباره<sup>۱۲</sup> بتی سنگین بوزن کمایس ده هزار من که مهتر بتان هند بوده، و از سلطان آنرا برابر مروارید عسری بازمی خریدند، و فروخت و نداد و بیاورد و ناموس دین را در آستانه آن مدرسه بر افکند. و مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر سنی و شافعی مذهب و در طاعت درجه تمام<sup>۱۳</sup> دارند اما بیشتر اوقات باهم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوایی هرگز از آنجا بر نیفتد و همه خوشیهای آن شهر در هنگام اظهار دو هوایی با ناخوشی

- 
- ۱ - «ج» اکثر بهتر از مقام اول بود و در ربع نیز کمتر نباشد. ۲ - «ج» :  
 تسمیر. ۳ - «ا» . ملخی. ۴ - «ه» . «خ» : سیرجی ؛ «ا» : سرفرو سرجی .  
 ۵ - «ر» . «خ» . «ا» . طرغش. ۶ - «ج» : از شیرینی که دارد بی آنکه شکم آب خورد .  
 ۷ - «ج» : او . ۸ - «ر» . «ه» : علفخوارهای دارند ؛ «ج» : ... دارند . ۹ - «ج» :  
 مرغزارشان ... ؛ «خ» : ... و بلاشان ؛ «ا» : بزرگترین مرغزارها ... ۱۰ - «ا» : همه .  
 ۱۱ - «ج» «ا» : از جمله . ۱۲ - «ر» : کلبساری ؛ «خ» : جلیباری ؛ «ا» : حلتار .  
 ۱۳ - «ا» : عالی .





و درین ناحیت<sup>۱</sup> قلعه‌یی بوده است که طهمورث دیوبند ساخته است، آنرا آتشگاه گفته اند و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود؛ سیوم ناحیت کراج سی و سه<sup>۲</sup> پاره دیه است، دشتی<sup>۳</sup> و اشکوند و فیزادان<sup>۴</sup> از معظم قرای این ناحیت است و نیز همجو باغی است از پیوستگی باغستان<sup>۵</sup> دیهها با هم؛ چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دیه است و هفشویه<sup>۶</sup> و رازان<sup>۷</sup> و قهجاورستان<sup>۸</sup> معظمترین قرای این ناحیت است و آب کلریز میخورند بدان سبب قهاب<sup>۹</sup> میخوانند. پنجم ناحیت برخواست سی و دو پاره دیه است، و دیه جز معظم قرای آن، و این ناحیت را نیز آب از کلریزست و دیگر نواحی را آب از زنده رود، و بدین ناحیت بدیه جز بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود؛ ششم ناحیت لنجان<sup>۱۰</sup> بیست پاره دیه است گویان<sup>۱۱</sup> و قهدریجان و کلیشاد<sup>۱۲</sup> معظم قرای آن؛ هفتم ناحیت برا آن<sup>۱۳</sup> هشتاد پاره دیه است و اشکیشان<sup>۱۴</sup> و برسیان و رنین<sup>۱۵</sup> و سمنارت<sup>۱۶</sup> و جوزدان و فساران و کوهان<sup>۱۷</sup> و کاج<sup>۱۸</sup> و داذنان<sup>۱۹</sup> معظم قرای آن؛ هشتم ناحیت رودشت<sup>۲۰</sup> شصت پاره دیه است و فارفا آن<sup>۲۱</sup> قصبه آن و قورطان<sup>۲۲</sup> و رزنه و اشکهران<sup>۲۳</sup> و کمندان معظم قرای آن. و این دیهها را که معظم قری میخوانیم<sup>۲۴</sup> از آنهاست که در دیگر ولایات<sup>۲۵</sup> شهر خوانند، زیرا که در هر يك از آن دیهها کمایش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاهات<sup>۲۶</sup>

۱ - «ا» افزوده: بعدود (بعد قدوی سفیدگذارده است). ۲ - «ا» : شش. ۳ - «ج» : «ا» : دشته. ۴ - «نج» : قبراوان؛ فرادان؛ فیراوان؛ «ا» : فزاوان (۲).  
 ۵ - «ج» : اشجار. ۶ - هفشویه (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱۰). ۷ - «ج» : رازنان. ۸ - «ج» : قهجاورستان؛ «نج» : قهجاورسان ۹ - درحاشیه یکی از نسخ «قهاب» قنات معنی شده است (نج). ۱۰ - «نج» : «ا» : النجان. ۱۱ - «ج» : کونان؛ «ا» : «نج» : کومان.  
 ۱۲ - «ا» : کلیشان؛ دره؛ کلشاد؛ «ج» : کلیشاد؛ (متن از فرهنگ جغرافیاییست). ۱۳ - «نج» : براوان ۱۴ - «ج» : اشکشان. متن از «نج» است. ۱۵ - «ا» : «در» : «ا» : «نج» : هریشان؛ هرسیان؛ دیرستان؛ ترسن. (۱) ۱۶ - «نج» : تمارت؛ سناورد؛ مسارت؛ «در» : تیاوت؛ «ا» : سنات. شاید : مسار. ۱۷ - «ج» : کومان. ۱۸ - «ج» : کاخ. ۱۹ - «ج» : دادمان؛ «نج» : دادنان؛ «ا» : «نج» : دادیان. (متن از معجم البلدان است). ۲۰ - «ا» : رودستین؛ «نج» : رودستین؛ رودشتی. ۲۱ - در معجم البلدان و فرهنگ جغرافیایی : فارغان. ۲۲ - «ج» : قولطان. ۲۳ - «ج» : اسکران؛ «ا» : اسکهران؛ برای اطلاع بر اختلاف قرائات رجوع کنید به جهان نامه ص ۲۹۱ (نج). ۲۴ - «در» : خواندیم؛ «ج» : میخوانند. ۲۵ - «ج» : ولایت. ۲۶ - «ج» : خانقاه هست.

وحمایات دارد حقوق دیوانی ولایت<sup>۱</sup> اصفهان پنجاه تومان است. و از اذابر شیخ علی سهل اصفهانی را تربت آنجا است. و از اصفهان تا دیکنر ولایات عراق عجم مسافت<sup>۲</sup> برین موجبست: اردستان: سی و چهار فرسنگ. ایدج، ار بزرگ: چهل و پنج فرسنگ. بروگرد، لر کوچک: شصت و شش فرسنگ. جربادقان: سی و یک فرسنگ و نیم. دلیرجان: سی و پنج فرسنگ<sup>۳</sup>. ری: هشتاد و شش فرسنگ<sup>۴</sup>. شهر فیروزان: شش فرسنگ. ساوه: شصت و چهار فرسنگ. سلطانیه: صد و شش فرسنگ و نیم. قزوین: نود و دو فرسنگ. قم: پنجاه و دو فرسنگ. قومش<sup>۵</sup> فارس: چهارده فرسنگ. کرج: چهل و پنج فرسنگ. کاشان: سی و دو فرسنگ. لوردگان<sup>۶</sup> لر بزرگ. سی و پنج فرسنگ. نطنز: بیست و یک فرسنگ<sup>۷</sup>. نائین: بیست و شش فرسنگ. نهاوند: هفتاد و چهار فرسنگ. همدان: شصت و دو فرسنگ. یزد شصت و دو فرسنگ<sup>۸</sup>. فیروزان<sup>۹</sup> - شهری است بدو قسم بر کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم المولس از جزایر خالدا<sup>۱۰</sup> «فویج» و عرض از خط اسنوا «اب لد»<sup>۱۱</sup> اکنون داخل اصفهان است. کیومرث ساخت در آب و هوا و غله<sup>۱۲</sup> و میوه و بنه و عر آن. «المبع» «نبوی» مذهب اهل آنجا مانند اصفهان. حقوق دیوانی آن سیزده تومان و چهار هزار و هشتاد دینار است.

تومان ری - این نومانرا شهری سوانی<sup>۱۳</sup> ری نبوده است. اکنون که ری خراب است و رامین شهر آنجا است، و مواضع دیدر که ذکرش متعاقب مآید هر سال قنجه شده، و حقوق دیوانی آنجا هفتصد تومان بوده است<sup>۱۴</sup> و مالک ری، عضدتمی بوده که آرزوی<sup>۱۵</sup> حکومتش در دل<sup>۱۶</sup> عمر سعد علیه لعنة باعث قتل او را مؤمنین حسین بن علی رضعها شد، و آن حاکمیت مشهور است

- ۱ - «ج»: آن ولایت «ا»: ولایات ۲ - راج: مسافات. ۳ - ا: افزوده در ری. (بها قدری سفید گذارده است). ۴ - ۱۰: افزوده: زواره. (بعد بعدد دو نامه سفید گذارده است) ۵ - «ر»: مشه سرحد فارس. ۶ - ۶: لر دگان ۷ - ۷: بیست. ۸ - «ر»: بجای «یزد...» دارد. ۹ - زنجان: صد و یازده فرسنگ (و دنبال طلب برای نومان ری ندارد) ۹ - «ا»: شهر فیروزان ۱۰ - «ا»: لبلد. ۱۱ - «ا»: و رسول غله. ۱۲ - «ا»: دو غلاف ۱۳ - «ج»: بوده. ۱۴ - «ا»: در ری بیست ۱۵ - «ج»: در اول

ری - از اقلیم چهارم است و اُمّ البلاد ایران و بجهت قدمت آنرا شیخ البلاد خوانند. طولش از جزایر خالدات «عواک» و عرض از خط استوا «له ل<sup>۲</sup>» شهری گرمسیر است<sup>۳</sup> و شمالش بسته و هوایش<sup>۴</sup> متعفن و آبش ناگوارنده و درو و با بسیار بود، و درین معنی گفته اند:

دیدم سحر گهی ملک الموت را بخواب

بی کفش می گریخت زدست و پای ری

گفتم: تو نیز؟ گفت: چوری دست بر کشد

بو یحیی ضعیف چه سنجد پیسای ری.

و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی را در باب خوشی شهر با هم مناظره شد؛ هریک هنر شهر خود عرض میکرد. اصفهانی گفت: خاك اصفهان مرده را تاسی چهل<sup>۵</sup> سال نریزند. رازی گفت خاك ری مرده<sup>۶</sup> سی چهل<sup>۷</sup> ساله را بردرد کان بدادوستد دارد و نمیراند و بدین مضحکه اصفهانی را ملزم گردانید. شهری ری را شیب بن آدم پیغمبر (عم) ساخت. هوشنگ پیشدادی در<sup>۸</sup> عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد. بعد از خرابی، منوچهر بن ایرج<sup>۹</sup> بن فریدون تجدید عمارتش کرد، باز در زمان اسلام خرابی<sup>۱۰</sup> یافت، امیر المؤمنین المهدی بالله محمد بن ابودوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد، چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار وهفتصد و پنجاه مناره در آن بود. دور باروش دوازده هزار گام است<sup>۱۱</sup>. طالع عمارتش برج عقرب. اهل شهر را بر سرسنگی باهم مخاصمت افتاد، زیادت از صد هزار آدمی بقتل آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب شد، و در عهد غازان خان ملک فخرالدین ری<sup>۱۲</sup> بحکم برلیغ درو اندك عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید. قلعه طبرک بجانب شمال درپای کوه افتاده است.

۱- «ا»: نو. ۲- «ا»: ك. ۳- «ج»: شهر گرمسیر است؛ «ا»: شهری گرم است. ۴- «ج»: هواش. ۵- «ر»: چهل سال؛ «ا»: سی سال. ۶- «ج»: «در» ندارد. ۷- «نچ»: میسحوربا؛ «ر»: «ا»: میسخوربا. ۸- «ج»: باز خراب. ۹- «ا»: (بعد از مقداری سفید افزوده): دوازده دارد. ۱۰- «ر»: و رامینی.

ولایت قصران در پس آن دوه افتاده است و دیگر نواحی چون مرجنی و قها<sup>۱</sup> که در سحر است و تماحت ولایت سیصد و شصت پاره دیه است و دبه دولاب و قوسین<sup>۲</sup> و قصران و ورزین و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبدان<sup>۳</sup> میخوانند و رامین و خاوه قرای بهنام<sup>۴</sup> و سبور<sup>۵</sup> قرج است و قوهه<sup>۶</sup> و شندر<sup>۷</sup> و ملهران<sup>۸</sup> و فیروزان از معظم ناحیت غارست<sup>۹</sup>. این ولایت بچهار قسم است: ناحیت اول بهنام و درو شصت پاره دیه است، و رامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است؛ دوم ناحیت سبور<sup>۶</sup> قرج و درو نود پاره دیه است، قوهه<sup>۶</sup> و شندر<sup>۷</sup> و ابوان کیف از معظم قرای آنجا است. سیوم ناحیت فشابویه است و درو سی پاره دیه است، کوشاک و علیا<sup>۱۰</sup> و ناد و کیلین و جرم<sup>۱۱</sup> و قوج آغاز معظم قرای آنجا است؛ چهارم ناحیت غارست<sup>۹</sup> سبب تسمیه غار آنست که امام زاده‌یی از فرزندان امام موسی الخلم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نه احی جبال دولی<sup>۱۲</sup> غاری پدید آمد امام زاده پناه بدان غار برده غایب شد و الحال آن ناحیت<sup>۱۳</sup> جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد<sup>۱۴</sup> درو چهل پاره دیه است طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام که به جیان مشهور است و فیروز بهرام<sup>۱۵</sup> و دهات آباد از معظم قرای آن ناحیت است<sup>۱۶</sup> و غلگه و پنبه آنجا سخت نیکو آید و بسیار دانه<sup>۱۷</sup> و خراوقان آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد. و از آن ولایت غلگه و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند و از میوه‌های انار و امرو و عباسی و شفتالو

- ۱- «ج»: مرجی ... ۱۰۶. «مرجی و مها و (بعد معداری سعید گذارده است).
- ۲- (۱). ۳- «ج»: فیروزبران؛ یا قوت ج ۲ ص ۶۲۲ و ج ۳ ص ۹۲۸ و ج ۴ ص ۹۲۱ و ۹۲۰ (نیج)؛ «د» دنبال مطلب را تا شماره ۲ صفحه بعد ندارد. ۴- یا و هذ (یا قوت ج ۲ ص ۵۳ و ۵۲).
- ۵- «بیج»: یا قوت ج ۳ ص ۳۲۹ و شاید باید ششت خوانده شود. (فرهنگ جغرافیای ایران: شنده).
- ۶- «نیج» آورد: بند زیر در نسخه خطی بریش میوزیوم شماره. Add. 23543 f. 176 a آمده است.
- ۷- «ج»: ناحیت دا. ۸- «نیج»: بند بالا را شفر Schéfer در منخبات نزهة الملوك آورده و عبارتی دراز درباره ناحیه ری بدان افزوده است که اصل آن در نسخ باریس و ظاهر آنسخ دیگر یافت نمیشود. و در ضمیمه سیاست نامه او این قسمت از ص ۱۷۳ س ۴ (بائین) تا ص ۱۷۶ سطر ۱۰ آمده است. شیوه نگارش آن متکلف است و بنظر می آید که یکی از نویسندگان بعد ما بتوان توضیح افزوده باشد.

و انگور نیکوست اما خورنده میوه‌های آنجا<sup>۱</sup> از تبایمن نبود. و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه<sup>۲</sup> اثنی عشری اند الا دیه قوه<sup>۳</sup> و چند موضع دیگر که حنفی باشند. و اهل آن ولایت آن موضع را<sup>۴</sup> بدین سبب قوه<sup>۵</sup> خران<sup>۶</sup> میخوانند. و درری اهل بیت بسیار مدفونند<sup>۷</sup>، و از اکابر و اولیاء بسیار<sup>۸</sup> آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قراء السبعه<sup>۹</sup> و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و جوانمرد قصاب. و حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومانیست پانزده تومان و یک هزار و پانصد دینارست<sup>۱۰</sup>.

طهران - قصبه معتبرست و آب و هوایش خوشتر از ری است<sup>۱۱</sup> و در حاصل مانند آن و در ماقبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند.

و رامین - در ماقبل دیهی بوده است<sup>۱۲</sup> و اکنون قصبه شده و دارالملک آن تومان گشته. طولش از جزایر خالدات «عز که»<sup>۱۳</sup> و عرض از خط استوا «له کط» در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوه‌ها مانند آن. اهل آنجا شیعه اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب بود.

تومان سلطانیه و قزوین - اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب بود اما چون درین چند سال شهر سلطانیه را انشا فرمودند و دارالملک ایران شد آنرا مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهرست<sup>۱۴</sup>:

سلطانیه - از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی. طول از جزایر خالدات «فد» و عرض از خط استوا «لط»<sup>۱۵</sup> ارغون خان بن ابقای خان بن هولاکو خان مغول بنیاد

۱ - «ج»: آنجا بر مسافران. ۲ - «نج»: یا قومه. در «ا» نیز قوه ضبطست.  
 ۳ - «ج»: موضع. ۴ - یا قوت ج ص ۲۰۵ (نج). ۵ - «ا»: و در ری از انبیا حقان حقیق مدون اند. ۶ - کلمه از «ا» و «دخ» است. ۷ - نفحات ص ۱۵۳. سره ۱۵۳ ابن خلکان Nos ۴۴۴ و ۵۷۸. ۸ - از شرح قلعه طبرک تا اینجا در «د» نیست و «خ» مختصر دارد. ۹ - از اینجا تا علامت ستاره در «ر» نیست. ۱۰ - «ا» افزوده: از ناحیت (بعد مقداری سفید گذارده است).  
 ۱۱ - «ا»: فوله. ۱۲ - «ا» افزوده: حقوق دیوانی این تومان (بعد مقداری سفید گذارده است). ۱۳ - «ا»: لوط.

فرمود . پسرش اولجايتو سلطان تغمده الله بغفرانه با تمام رسانيد و بنام خود منسوب کرد . طالع عمارتس برج اسد و دور باروش ده ارغون بنياد کرده بود ده ازده هزار دام و آنکه اولجايتو سلطان هبساخت و بسبب وفات او تمام نا کرده ماند سي هزار گام . و درو قلعه ييست از سنگ تراشیده ده خوابگاه اولجاينو سلطانست و ديگر عمارات در آنجاست و دور آن قاعه ده هزار گام بود . هوايس بسردي هايست و آبس از چاه «قنواست» نياي هانيم . و چاه آنجا از دوسه<sup>۱</sup> نري است تايده نري . و ولايات سردسير و درهسير در حوالجس بيك روزه راهست و هرچه مردم را بخار آيد در آن ولايات موجود و بسيارست ، و غلزارهاي بغابت خوب و فراوان دارد و شكار داههاي نيکو و اکنون چندان عماران عالي که در آن شهرست بعد از تبريز در هيچ شهر ديگر نیست<sup>۲</sup> . مردم آنجا از هر<sup>۳</sup> لالت<sup>۴</sup> آمده اند<sup>۵</sup> آنجا ساکن شده اند از همه ملل<sup>۶</sup> و مذاهب هستند<sup>۷</sup> زبانشان هنوز با نرويه نشده ، اما بفارسي موزوج مائلترست . و حقوق ديواني آنجا بته نما مفر<sup>۸</sup> رست ، در بن سالها اکرارده هادر آنجا مي بودي سبي تومان<sup>۹</sup> الا بهست به مان حاصل داشت . راز سلطانيه تادگر<sup>۱۰</sup> بلاد عراق عجم مسافت برين موجبست : ابر<sup>۱۱</sup> نه فرسنگ<sup>۱۲</sup> . دارم : ده فرسنگ<sup>۱۳</sup> اسفها<sup>۱۴</sup> : صد و شش فرسنگ . اسد آباد<sup>۱۵</sup> . سبي<sup>۱۶</sup> هفت فرسنگ . ري<sup>۱۷</sup> پنجاه فرسنگ . زنجان<sup>۱۸</sup> پنج فرسنگ . ساوه : چهل<sup>۱۹</sup> و دو فرسنگ . سجاس : پنج فرسنگ<sup>۲۰</sup> . قزو<sup>۲۱</sup> بن : نوزده فرسنگ . قم . نجاه و چهار فرسنگ<sup>۲۲</sup> . کاشان : هفتاد و چهار فرسنگ<sup>۲۳</sup> . همدان : سي فرسنگ<sup>۲۴</sup> . يزد . سد و چهل و پنج فرسنگ<sup>۲۵</sup> . تا ديگر بلاد مشهوره ايران زمين

۱ - « ۱ » . در دو ۲ - « ۲ » . ۱۰ شهرى ديگر نباشد . ۳ - « ۳ » . ولايات .  
 ۴ - « ۴ » . ملک ۵ - « ۵ » . ۱۰ فرسنگ اندر ۶ - « ۶ » . اشتراباد . ۷ - « ۷ »  
 افزوده لر بزرگ : ( بعد مداوى سفيد گذاشته ) فرسنگ . لر کوچک ( بعد دو کلمه سفيد )  
 فرسنگ ، نهاوند ( سفيد ) فرسنگ ۸ - دنياى مطلب با شرح مزوين در ده<sup>۹</sup> نیست

برین صورت : بغداد : صد و هجده فرسنگ<sup>۱</sup>. گواشیر بکرمان<sup>۲</sup> دویست و سه فرسنگ<sup>۳</sup>. نیشابور بخراسان<sup>۴</sup> : صد و هفتاد و هشت فرسنگ. هری بخراسان<sup>۵</sup> : دویست و پنجاه و یک فرسنگ. بلخ بخراسان<sup>۶</sup> : سیصد و چهار فرسنگ. مرو بخراسان<sup>۷</sup> : دویست و پنجاه و شش فرسنگ<sup>۸</sup>. جرجان بمازندران<sup>۹</sup>. صد و چهل و پنج فرسنگ<sup>۱۰</sup>. دامغان بقومس : صد و ده فرسنگ. لاهجان بجیلان : چهل و چهار فرسنگ. تبریز آذربایجان : چهل و شش فرسنگ. قراباغ واران : هفتاد و دو فرسنگ. شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ.

قزوین - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالادات «فه»<sup>۱۱</sup> و عرض از خط استوا «لو»<sup>۱۲</sup>. از حساب ثغورست، جهت آنکه پیوسته با دیاطه و ملاحده در محاربه بوده اند. احادیث بسیار که در فضیلت آن بقعه واردست و مشهورست و در «تدوین» رافعی مسطور، منها : عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه، قال<sup>۱۳</sup> قال النبی صلی الله علیه و آله : «اغزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة» و بدین سبب او را «باب الجنة» خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب گزیده مشروح گفته ام اینجا<sup>۱۴</sup> نیز مجملاً ربط سخن را یاد کنم. در کتاب التیام آمده<sup>۱۵</sup> که شاپور بن اردشیر بابگان ساخته است و شادشاپور نام نهاده و همانا آن شهرئ بوده که در میان رودخانه های خرود و ابهر رود می ساخته اند و آنجا اطلال بارو پدیدست و مردم آنجا در دیه نرجه<sup>۱۶</sup> که باردشیر بابگان منسوب باشد مسکون ماند و مشهورست و در کتاب تدوین مسطورست که حصار

۱ - «ا» افزوده : موصل دیار بکر (مقداری سفید گذارده است آنگاه پس از ذکر تبریز و قراباغ که در «ج» چند سطر پایین تر است آورده) : شروان : (قدری سفید) فرسنگ. تغلیس کرجستان (سفید) سنگ. سیواس روم : (سفید) فرسنگ. قونیه روم : (سفید) فرسنگ. شهرزور بکردستان : (سفید) فرسنگ. تستر بخوستان : (سفید). شیراز بفارس : صد و هفتاد و شش فرسنگ. انک شبانکاره فرسنگ. ۲ - (یعنی در کرمان، در خراسان و جز آن). ۳ - «ا» افزوده : نه بمقازه : (سفید) فرسنگ. سیستان بپهستان و نیمرو : (سفید) فرسنگ. ۴ - «ا» افزوده : خلاط بارمن : (سفید) فرسنگ. ۵ - ذکر دامغان و لاهجان در «ا» نیست. ۶ - «ا» : نه ها. ۷ - «ا»، لوها. ۸ - کلمه از «ا» است. ۹ - «ج» : از اینجا. ۱۰ - «دنج» (H.KH.)



شهرستان قزوین که اکنون محدثی است در میان شهر، شاپور ذوالکثاف ساسانی ساخته، تاریخ عمارت آن ماه ایار سنه ثلاث و ستین و اربعه مایه اسکندری طالع عمارتش برج جوزا. اطلال آن بارو هنوز باقیست بزمان امیر المؤمنین عثمان (رضع) برادر مادرین و اید بن عقبه الاموی، سعید بن العاصی الاموی را<sup>۱</sup> بابالت این<sup>۲</sup> نفر فرستاد، او آن<sup>۳</sup> حصار را مردم مسکون گردانید و شهری شد و امیر المؤمنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر کرد و مدینه موسی خواند. و غلامش مبارک ترکی شهر سنان دیگر ساخت و مبارک آباد خواند. چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره از تغلب دیالمه و از عجاج<sup>۴</sup> و پرشانی خود بدو انهی<sup>۵</sup> کردند، او بارو بی که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود، و جهت وفات او باتمام نرسید، تا در عهد معتز خلیفه، موسی بن بوقا در سنه اربع و خمسين و مائتین<sup>۶</sup> هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید، و مردم مسکون گردانید و شهری عظیم<sup>۷</sup> شد. و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی وزیر و فخر الدوله دیلمی در سنه ثلاث و سبعین و ثلثمائه جهت آنکه خرابی بحال بارو راه یافته بود، و او در کتب احادیث دیده<sup>۸</sup>: «فانه بكون فی آخر الزمان بلدة بفرب الدیلم يقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة، من عمل فی عمارة سورها و او بقدر نصف من الطین غفر الله له ذنوبه سغیرها و کبیرها» تجدید عمارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث خوانده بود<sup>۹</sup>، روایت عمر بن عبدالعزیز مروانی (رضع): «ستمح علی امتی مدبنتان احدیهما من ارض الدیلم يقال لها قزوین والاخر من الروم يقال لها الاسکندریه، من رابط فی احدیهما یوما او قال یوما ولیلة وجبت له الجنة». وقال عمر بن عبدالعزیز: «اللهم لاتمتنی حتی یجعل لی فی احدیهما دارا و منزلا»، و جهت خود در آنجا عمارت<sup>۱۰</sup> عالی ساخت در محله جوسق، و اکنون آن زمین را صاحب آباد خوانند. و در سنه احدی

۱ - بلاذری ص ۳۲۲ (نچ). ۲ - «ج» در: آن. ۳ - بجز ۱۰. ۴ - «ج» - ۵ - ج. ۶ - «ا» در: ماتی. ۷ - «ا» در: معظم. ۸ - «ج». دیده بود: «ا» در: خوانده. ۹ - «ا» - ۱۰ - «ج»: خوانده.



شادانی و ابراهیم<sup>۱</sup> هروی و خیرالنساج سامری و ابن ماجه محدث و علک و فلک<sup>۲</sup> قزوینی<sup>۳</sup> و نورالدین و جمال الدین جیلی<sup>۴</sup> و امام الدین رافعی و غیرهم . و حقوق دیوانی آنجا بتهغا مقررست ، و بمبلغ پنج تومان و نیم بدفتر درآمده و ولایتی کمابیش سیصدپاره دیه و مزرعه است بهشت ناحیت و در آن دیههائی معتبرست چون: فارسچین و خیارچ<sup>۵</sup> و قرقسین<sup>۶</sup> و شال و سکرآباد و سیاهدهان<sup>۷</sup> و سومیفان<sup>۸</sup> و شهرستانان<sup>۹</sup> و شرفآباد و مرک<sup>۱۰</sup> و مارین<sup>۱۱</sup> و امثال آن ولایات را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانست .

ابهر - از اقلیم چهارم ملولش از جزایر خالادات «فدل»<sup>۱۲</sup> و عرض از خط استوا «لوم» کیخسرو بن سیاوس کیانی ساخت و در آنجا قلعه دلین است. داراب<sup>۱۳</sup> بن داراب کیانی ساخت<sup>۱۴</sup> و برادرش اسکندر رومی بانهام رسانید . و بر آن قلعه ، قلعه دیگر بهاءالدین حیدر از نسل اتابک نوشتهلین شیر دهر سلجوقی ساخت و بهیدریه موسوم کرد ، دور باروی آن شهر پنجهزار و پانصد گام است ، هواش سردست و آتش از رودخانه بیکه بدان<sup>۱۵</sup> شهر موسومست ، و از حدود سلطانیه برمیخیزد و در ولایت قزوین میریزد . و غله و میوه آنجا بسیار<sup>۱۶</sup> و نیلک میباشد ، اما نانی سخت نیاک نبود و پنبه کم آید . از میوه هاس امروء سجستانی<sup>۱۷</sup> و آلوئی بوعلی<sup>۱۸</sup> و کیلاس نیکوست<sup>۱۸</sup> . مردم آنجا<sup>۱۹</sup> سفید چهره و شافعی مذهب اند ، اما تملق بر طبیعت ایشان غالب<sup>۲۰</sup> بود ،

۱ - «۵» : ابراهیم هروی ؛ «۱» : ابراهیم سفیه . . «در» : ابراهیم مسیه . ۲ - «۱» : ملک : ۳ - تفحات ص ۱۵۰ نمرة ۱۵۰ . ابن خلکان نمرة ۶۲۵ . هفت اقلیم ( کتابخانه دیوان هند نمرة ۷۲۴ ، «۱۴۳۰» ) در عداد صوفیانیکه دو قزوین مدفونند نام شیخ علک را میبرد و بعض از سخنان او را نقل میکند ۴ - «۱» : جیلی . ۵ - «ج» : قرین . متن تصحیح قیاسی است ۷ - «۱» ، «ج» : سیادهبی . ۸ - «ج» : سوسقان ، سونقان ، سوهقان ، سومان ، سوبقان ، سوتمان ، «۱» : سوسقان ، «در» : سوسقان (۱) ۹ - «ج» : شهر سیاهک . ۱۰ - «ج» : فراک ، «ج» : فوک ، فرک ، قواک . متن از «۱» است . ۱۱ - «ج» : مافزین . مارنیز دیه مارین . دیه ماهوه . دیه قزوین دیه ساوه . مامزین . و ناوین . مامجین . و نگاه کنید بیا قوت ج ۳ ص ۸۳۵ «۱» : بامرین ، «ج» : مامرین (۲) . ۱۲ - «۱» : قذک . ۱۳ - «۱» : دارا . ۱۴ - «ج» : «۱» : ساخته ۱۵ - «ج» : برآن . ( یعنی ابهر رود ) . ۱۶ - «ج» : آن بسیار است . ۱۷ - کلمه در «۱» نیست . ۱۸ - «۱» : نیکو بود . ۱۹ - کلمه در «ج» نیست . ۲۰ - «ج» : جاری .

بر ظاهر آن شهر مزار شیخ ابوبکر بن طاهر طیار<sup>۱</sup> ابهری است. ولایتش بیست و پنج پاره دیه است. حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش يك تومان و چهار هزار دینارست.

اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و خرکان<sup>۲</sup> و خستجان<sup>۳</sup> - ولایات بسیارست مابین عراق و جیلانات<sup>۴</sup> در کوهستان سخت افتاده است، و هر ولایتی در حکم حاکمی علیحده<sup>۵</sup> باشد، و آن حاکم خود را پادشاهی شمارد و مردم آنجا جنگی و مردانه باشند، اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون شوند. و چون کوهی اند از مذاهب فراغتی دارند، اما بقوم شیعه و بواطنه نزدیکترند. و هوای آن ولایت سردست و آتش از عیون، و اودیة<sup>۶</sup> آن جبال. حاصلش غله بسیار بود و پنبه و میوه کمتر<sup>۷</sup> باشد و درو گو سفند نیکو آید و شکار بسیار بود و علف خوارش بسیار<sup>۸</sup> و سازگار باشد.

آوه - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فنه»<sup>۹</sup> و عرض از خط استوا «لدم». بانی آن معلوم نیست طالع بناش<sup>۱۰</sup> سنبله. دور باروش قرب پنج هزار گام است. هواش معتدلست و آبش از رودخانه گاوماها<sup>۱۱</sup> که بمابین بره<sup>۱۲</sup> میاید. و در آن شهر، زمستان یخاب در چاه میبندند، بچند کُرْت، تا فرو میخورد، و در تابستان همچنان یخ آب باز میدهد، و چون آن قدر که آب یخ فرو خورده باشد باز دهد، بعد از آن آب ساده مانند دیگر چاهها دهد. و غله و پنبه در آنجا بسیار<sup>۱۳</sup>

- 
- ۱ - «ا» : ابوبکر طاهر ابهریست ؛ «ر» : ابوبکر طاهر طیان ابهریست ؛ «نج» : طاهران، طایر، طیران. نگاه کنید به قزوینی ج ۲ ص ۱۹۱ و یاقوت ج ۱ ص ۱۰۶ - ۲ - «نج» :
  - جرکان. خرکام. خوکان ؛ «ر»، «ا» : حرکام. ۳ - «نج» : حشیجان، خسیجان ؛ «ا» :
  - حشیجان ؛ «و» : حیجان. ۴ - «ا» : سعارست ... جیلان. ۵ - «ج» : حاکم ... کلمه علیحده در «ا» نیست. ۶ - «ج» : ادویه ؛ «ا» : اودنه. ۷ - «ا» : کمترك. ۸ - «ج» :
  - علفخوارها بسیار بود. ۹ - «ا» : قه مه. ۱۰ - «ا» : (بقدریک کلمه سفید) ساخت بطالع ؛ «ر» از اینجا تا آغاز شرح زنجان نداود. ۱۱ - «نج» : کاوماسا ؛ «ا» : گاوماسا ؛ «خ» :
  - گاوماها. ۱۲ - «ا» : نماین برده (۱). ۱۳ - بجو «ا» : بسیار نیکو بود.

و نیکو باشد، اما نانس سخت نیکو نبود. از میوه هاس انجیر نیکو بود<sup>۱</sup>، مردم آنجا سفید چهره و شیعه<sup>۲</sup> اثنی عشری اند. در آن مذهب بغایت متعصب اند و با هم اتفاق<sup>۳</sup> نیکو دارند. در حقوق دیوانی آنجا بندها مقرر است «ده هزار دینار ضمانتی آن باشد. و از آن ولایتس ده چهل پاره ده است هفت هزار دینار میباشد<sup>۴</sup> و شهر و ولایتس داخل باولک ساوه است.

رودبار - ولایتست<sup>۵</sup> ده ناهر رود بر میانس میگذرد و بدان باز میخوانند. و در شمالی قزوین بنس فرسنگی افتاده است و در آنجا قریب بینجاه قلعه حسین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت و مبهون دز و لنسیر<sup>۶</sup> بوده، و معتبرترین همه قلعه الموت<sup>۷</sup> ده دارالملک اسمعبلان ابران زمین بود، سد و هفتاد و باث سال مقرر دولت ایشان بود و آن قاعه از اقلیم چهارم است. طوایس از جزایر خالادات «فهلر»<sup>۸</sup> و عرس از خط استوا «لو کا»<sup>۹</sup>. الداء الی الحق حسن بن زید الماقری، در سنه ست و اربعین «ماتین ساخت و در سنه ثلاث»<sup>۱۰</sup> «ماتین و اربعه مایه حسن سیاح بر آن مسافری شد بدعوت بواطنه مشغول شد و آن قلعه را در اول آله الموت گفته اند یعنی آشیانه عصاب و بچیدانرا برآموزس<sup>۱۱</sup> کردی بهرور الموت شد، «حر» ف آله الموت بعدد جمل چند سال بعد حسن سیاح است بر آن قلعه و این از نوادر حال است. در سنه اربع و خسیس و ستمایه فرمان هولاکو خان آن قلعه را خراب کردند، و ولایت رودبار را برچه انیس کره سیرست اما سردیس نیز چنان نزد دست که در موضع آواز هم تها شنید، در<sup>۱۲</sup> یکجا جو بدروند و در دیگری هندام زرع جو باشد و حاصل نده دارد<sup>۱۳</sup> و غله و بنه و انگور و میوه بسیار نیکو بود<sup>۱۴</sup> و از میوه هاس سیب دم بکار آید و امرد دم از اسفهان نبود و نانس نیکو باشد. و مردم آنجا مذهب بواطنه داشته اند و جمعی را ده مرایان خوانند مزدکی نسبت کنند، اما اهل رودبار

۱ - «انجیر» و «قدو» یا «المه سفید مانده» نیکوست. ۲ - بجز «انفاق» ۳ - «چ» است. ۴ - «ج» ولایت است. ۵ - «دنج» لنسیر. ۶ - «ان» ف. ۷ - «ان» لوی. ۸ - «نج» پروش. ۹ - «ج» و در. ۱۰ - «دج» ... باشد. ۱۱ - حاصلی. ۱۲ - «ان» بسیار باشد.

تمامت خود را مسلمان شمارند و اکنون پاره پاره<sup>۱</sup> برآه<sup>۱</sup> دین میآیند. حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است.

زنجان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فج» و عرض از خط استوا «لول» اردشیر بابگان ساخت و شپین خواند. دور باروش ده هزار گام است در فترت مغول خراب شد. هواش سردست و آبش از آن رودخانه بیکه بدان شهر منسوبست و از حدود سلطانیه برمیخیزد و در سفیدرود میریزد، و از قنوت. ارتفاعات<sup>۳</sup> آنجا اکثر غله بود و در رودخانه جالیز<sup>۴</sup> و برنج نیز کارند. اما در آن شهر و ولایتش میوه نیست، و از طارمین آورند. و مردم آنجا سنی شافعی مذهبند و بر طنز و استهزاء بسیار اقدام<sup>۵</sup> نمایند. و در صور الاقلیم گوید که غفلت بر ایشان غالبست و زبان نشان پهلوی راستست و درو مزار اکبر و اولیا مثل قبر شیخ اخی فرج زنجانی و استاد عبدالغفار سکاک و عیسی کاشانی و غیره بسیارست.<sup>۶</sup> و حقوق دیوانیش بتمغا مقر<sup>۷</sup> رست و دوازده هزار دینار ضمانتی آن. و از ولایتش که کما بیش صد پاره دیه است هشت هزار دینار متوجه دارد که جمله دو تومان باشد<sup>۷</sup>.

ساره - از اقلیم چهارم است و شهر کی<sup>۸</sup> اسلامی. طولش از جزایر خالدات «فه»<sup>۹</sup> و عرض از خط استوا «له»<sup>۱۰</sup> و در اول در آن زمین بحیره بوده است<sup>۱۱</sup> در شب ولادت رسول (صلعم) آب آن بحیره بزمین فرو شد و آن از مبشرات بود. و بر آن زمین شهری ساختند بانی آن معلوم نیست<sup>۱۲</sup> بطالع جوزا. در این عهد خرابی بحال باروی او راه یافته بود صاحب سعید خواجه ظهیر الدین علی بن ملک شرف الدین<sup>۱۳</sup> ساوجی طاب ثراهما آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت. دور آن بارو هشت

۱- وج: پاره با، «خ» ۱. پاره برای متن تصحیح قیاسیست. ۲- «ج»: بر آن. ۳- (ارتفاع = حاصل). ۴- «ا»: فالیز. ۵- «و»: قیام؛ «ا»: رغبت. ۶- «ج»: و از مزار ... و اولیا دو آن شهر بسیار است مثل ... و غیره. ۷- «ج»: متوجه است ...؛ «ا»: ... و در دو تومان بود. ۸- «ا»: شهر. ۹- «ا»: فها. ۱۰- «ا»: له ها. ۱۱- «د»: بر آن زمین بحیره بود. ۱۲- «ا»: «ر»: (بقدر يك كلبه سفید) : بدان زمین شهر ساخت. ۱۳- «نج»: شمس الدین؛ «ا»: سیف الدین.



راودان<sup>۱</sup> و ازناوه<sup>۲</sup> و شمیرم<sup>۳</sup> و مرق و وفس<sup>۴</sup> و خیجین<sup>۵</sup> معظم قرای آن. و حقوق دیوانی این نواحی چهار تومان و نیم مفرّست. جو و کاه این ولایت با چهار یایان سازگار نبود تا بمرتبیهی که گفته‌اند که کاه قم بهتر از جو ساوه و از مزار اکابر و اولیا تربت شیخ عثمان ساوجی است<sup>۶</sup> و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد<sup>۷</sup> سیدی اسحاق بن امام موسی الکاظم (رضعهما) است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرقان مشهدی که باشمویل پیغمبر منسوب میکنند<sup>۸</sup>.

ساوج بلاغ<sup>۹</sup> - ولایتی است که دراوان سلاجقه مال به ری میداده و در عهد

مغول سوی<sup>۱۰</sup> شده، هوایی بغایت خوب دارد، اکثر آبس از قنوات است، میوه و غله بسیار میباشد و نانس در غایت نیکویی و حقوق دیوانی او دوازده هزار دینار مفرّست. و مردم آنجا چون اکثر صحرا نشینند مهیّد بمذهب نیستند. و از اعظم فرای آنجا خراو<sup>۱۱</sup> و نجم آباد و سنقر آباد. و در سنقر آباد سادات عالی نسب و حسب‌اند و الحال خرابست.

سجاس و سهرورد - دراوّل دوشهر بوده است. و درفترت مغول خراب شد.

اکنون ازهر<sup>۱۲</sup> يك نفر دیهی مانده، و چند دهه<sup>۱۳</sup> دیگر و نواحی جرود<sup>۱۴</sup> و ایجرود<sup>۱۵</sup> از توابع آنست، بر جنوبی سلطانیه يك روزه راه افتاده است، از اقلیم چهارمست. طولس از جزایر خالدات «فجك»<sup>۱۶</sup> و عرض از خط استوا «لو»<sup>۱۷</sup> ولایت سردسیرست و حاصلس غله و اندکی<sup>۱۸</sup> میوه باشد. زیاده از صدباره دبه‌است و اکثرش مغول نشین.

۱ - «نج» در اودان، «ا» «نج» و اودان (۴) ۲ - «نج»: ارماده، ارماده،  
«ا» ارماده (۴) ۳ - «ا» «نج»: شرم، «نج» شوم (۴) ۴ - «ا»:  
وقس، «نج» دفسن، وفسن، «ج» دس (متن تصحیح قیاسیست) ۵ - کلمه در  
«ا» نیست و «ر» از آغاز بعسیم ولایت به چهار ناحیت تا اینجا ندارد. ۶ - «ج»:  
ساوجی ۷ - «نج»: احمدابواسحق ۸ - «ج» میگوید. ۹ - این شهر و شرح آن  
در «ا» و «ر» نیست ۱۰ - «دخ». مساوی ۱۱ - «نج»: خرا، «خ» حراد (۴)  
۱۲ - «ج»: بهر. ۱۳ - «ج» دیهی. ۱۴ - «ا»، «نج»: خرود (۴). ۱۵ - «ج»:  
ایجرود، «ا» الحرود. (متن تصحیح قیاسی از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۲ است).  
۱۶ - «ا»، «محکک» ۱۷ - «ا» لوها. ۱۸ - «ج» ا.دک.



کورد<sup>۱</sup> ارغون خان در کوه سجاس است، و چنانکه<sup>۲</sup> عادت مغول بود ناپیدا درده بودند و آن کوه را قورغ<sup>۳</sup> گردانیده و مردم را از آن حدود گذشتن زحمت رسیدی. دخترش اولجای<sup>۴</sup> خاتون قبر پدر را آشکار کرد، و آنجا خنقاده ساخت و مردم<sup>۵</sup> بنشانید و اهل آن ولایت بر مذهب امام اعظم<sup>۶</sup> ابوحنیفه اندر حمله الله<sup>۷</sup>. و در ولایت ایجرود قصبه بیست، مغول آنرا ستوریق<sup>۸</sup> خواند بر سر پشته بیست، کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه سرای بیست بزرگ، و در بجن سرای چشمه بیست بشکل حوضی بزرگ بلکه مانند<sup>۹</sup> دریاچه بی ملاحان بقعرس نمیتوانند رسید. دو جوی آب هر یک بمقدار آسیا گردانی<sup>۱۰</sup> دایم از آنجا برون می آید و چون درمی بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون میشایند بر فرار جاری است و در هیچ موسم دم و بس نمیباشد، در این از نوادرست ابلای خان مغول<sup>۱۱</sup> آن سرای را باحال عمارت آورد و در آن حوالی عافری<sup>۱۲</sup> خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت<sup>۱۳</sup> دو تومان و نیم است.

سرجهان - قلعه بی بوده است<sup>۱۴</sup> بر کوهی که محاذی مارمین است، بر پنج فرسنگی<sup>۱۵</sup> سلطانیه بجانب شرقست، و ده ایس پنجاه باره دیه از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده بود، و ده قهود<sup>۱۶</sup> که مغول آنرا صاحب قلعه می خوانند و ام الفرای آنجاست و اکنون بسبب هه سایلکی سلطانیه آن مواضع آبادان<sup>۱۷</sup> میشود ولایت سر دسیرست. حاصلش غله و بالیز بود<sup>۱۸</sup> و چون بر جناده عام افتاده<sup>۱۹</sup> و اخراجات بسیار دارند، از حقوق دیوانی معافست<sup>۲۰</sup>

- ۱- «ج» قبر ۲ «ج» چندانکه ۳ - «ا» «نج» : «ورینگ» ۴ - «ج» «النجای» الحیاد، اولجایو. (نگاه کنید به حبه - السیر چاپ بمبئی ج ۳ ص ۷۶) - ۵ - «ا» «دردا» نسبت
- ۶ - «ا» «سقورینگ» «نج» «سقورینگ» «سقورینگ» (شاید فلتوق فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۲).
- ۷ - «ا» «از دا» «اس» ۸ - «ا» : آسیا کردی ۹ - «ج» «لمه» بود ۱۰ - «ج» : «نرسنگ» ۱۱ - «ا» «مهود» ۱۲ - «ج» : «موش» آبادان ۱۳ - «ج» : «باشد»
- ۱۴ «واو» هم ندارد ۱۵ - «ج» : «واقع» ۱۶ - «د» «پس از اسام شرح ساوه تا اینجا را ندارد»

طارمین - ولایتی<sup>۱</sup> گرمسیرست بر شمال سلطانیه یک<sup>۲</sup> روزه راه، و درو ارتفاعات بسیار نیکو<sup>۳</sup> میباشد و اکثر میوه سلطانیه از آنجاست. دراول آنجا شهری فیروز آباد نام بزمین<sup>۴</sup> طارم سفلی دارا ملوک بود، اکنون بکلی خرابست و قصبه اندر بدلارم علیا شهرستان آنجا شده. طول او<sup>۵</sup> از جزایر خالدات «فد» و عرض از خط استوا «لومه». مردم آن ولایت سنی شافعی مذهبند، و آن ولایت پنج عمل است: اول طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است، قرب صد پاره دیه است و جز لا و شورزد<sup>۶</sup> و درام و جیا<sup>۷</sup> و قلات و زرنده<sup>۸</sup> و شند<sup>۹</sup> از معظم قرای آنست؛ دوم بطارم سفلی توابع قلعه شمیران پنجاه پاره دیه و مزرعه بوده است، الزن<sup>۱۰</sup> و خورنق<sup>۱۱</sup> و شرزورلد<sup>۱۲</sup> و کلج<sup>۱۳</sup> از معظمت آنست؛ سیم هم بطارم سفلی توابع قلعه فردوس بیست پاره دیه است و سیردان<sup>۱۴</sup> معظم آن؛ چهارم نسیار<sup>۱۵</sup> و بریدون<sup>۱۶</sup> دو دیه معتبرست و هشت دیه دیگر از توابع آن. پنجم دزآباد<sup>۱۷</sup> سفلی بیست و پنج پاره دیه است و گلپار و گلچین و بلهل<sup>۱۸</sup> از معظمت آن. حقوق دیوانی آن ولایت با باغات قلات<sup>۱۹</sup> و ارد و هیکل<sup>۲۰</sup> شش تومان و چهار هزار دینارست.

طالقان - ولایتی سردسیرست در شرقی قزوین، طولش از جزایر خالدات

«فه مه» و عرض از خط استوا «لوی» در کوهستان افتاده است و کلاتها بود<sup>۲۱</sup> و

۱ - «ج» : ولایت . ۲ - «ج» : بر یک ؛ «ا» : یک ۳ - «ا» : و

نیکو . ۴ - «ا» : فیروز باد نام بر زمین . ۵ - «ج» : آن . ۶ - «ا» :

شورزه . ( شاید : شورزگاه ؟ ) . ۷ - «ا» : حیا ؛ «ج» : حیات . ( متن از فرهنگ

جغرافیاییست ج ۲ ) . ۸ - «ج» : رزید . ۹ - «ج» : شید . متن از «نج» است ( شاید :

شندستان ؟ ) . ۱۰ - «ج» : الون ؛ «ا» : دنج : الزن . ( متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۲

است ) . ۱۱ - «نج» : خروتنق ؛ «ا» : خروتنق ؛ «خ» : خورتنق . ( ؟ ) . ۱۲ - «ا» :

شررووزلره ؛ «خ» . شرروضرر ؛ «نج» : شرورزر ( ؟ ) . ۱۳ - «ج» : کلج ؛ «ا» :

کلج ؛ «نج» : کلج . ( متن از فرهنگ جغرافیای ایران ج ۲ است ) . ۱۴ - «ج» : سروان ؛ «خ» :

سیران ؛ «ا» : سردان . ( متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۲ است ) . ۱۵ - «نج» : نزار ،

نزار ؛ «ا» ، «خ» : نزار ( ؟ ) . ۱۶ - «ا» : بریدون ؛ «خ» : بریدون . ( ؟ )

۱۷ - «ا» «در» «نج» : درآباد ؛ «خ» : درآباد . ( ؟ ) . ۱۸ - «نج» : کلما و گلچین و بهل ،

ملهل ( ؟ ) . ۱۹ - «ا» : ماحاب .. «خ» : ماحات قلات ( ؟ ) . ۲۰ - «نج» : دارد و هیکل ؛

ارد ملک ، وارد هیکل ؛ «ا» : وارد هیکل ( ؟ ) . ۲۱ - «ج» : بوده .

دبیرهای معتبر کمتر باشد. حاصل آنجا غلّه اندکی جزو دمیوه بود، مردم آنجا دعوی مذهب سنت کنند اما به بواطنه مایلتر باشند. ولایت سرابرد<sup>۱</sup> و جرود<sup>۲</sup> و قهپایه و کن و درج<sup>۳</sup> از توابع آنجا است، در این ولایت دمیوه معتبر بود. حقوق دیوانی طالقان با این ولایات<sup>۴</sup> یک تومان است.

کاغذ کنان - شهر رسا بوده است امرو... د<sup>۵</sup> (۱) در زبان ده حدّ مادری سرورین بوده است ساخته بود و خونج نام زرده است، چون در آنجا کاغذ خوب میگردند کاغذ کنان مشهور شد، اکنون خراسان و ممدار دبه و سدا مانده. مردم آنجا شافعی مذهب باشند، هواش سرد است و آبی از چشمه های ده از آن که هرا بر میخیزد و به سفیدرود میریزد. حاسانی عم از شه<sup>۶</sup> بود مواضعی که در اول از توابع آنجا بوده هریب سبی و پنج موضع است، در قریب مغول خراب شده و اکنون چون مغول سکنست و اشیا زراعت میکنند، آبراه مغولته منخاست. ولایت هردقان<sup>۷</sup> و دزآباد علما<sup>۸</sup> هم از بهای آنجا است، قرب همدا موضع بوده در این ولایت پسه و موه نر میباشند. حقوق دیوانی کاغذ کنان، این ولایات پنج هزار دینار است.

هردقان - سدا و سدا است از اقلیم چهارم. طولش از حرار خالدا<sup>۹</sup> «مدن» در غرن ارخدا اسوا<sup>۱۰</sup> «له» در این سه هزار کام بود و هواش سردی مایستد آتش از رودی که بدان سرر منسوب است از حدود سامان میآید مایه اندر در نل و بود و موه اندکی باشد. مردم آنجا سبی شافعی مذهب اند حقوق دیوانی آن و

۱ - ج. سرابرد و ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۲ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۳ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۴ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۵ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۶ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۷ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۸ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۹ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱) ۱۰ - ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد، ج. سرابرد (۱)

ولایتس که قرب سیزده پاره دبه است<sup>۱</sup> یکتومان است، و در حکومت داخل بلوک ساوه است.

تیرک<sup>۲</sup> و مرجمنان<sup>۳</sup> و اندجن<sup>۴</sup> - تیرک قصبه است از اقلیم چهارم در شمال

ابهر افتاده سی یاره دبه از توابع آن است هوایش سردست و در درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا معمر باشند. آبش از همان کوهها برمیخیزد و بسفیدرود میریزد و حاصلس انگور و غله و میوه سردسیری بود. مردم آنجا سنی<sup>۵</sup> شافعی مذهب اند. حقوق دیوانیش چهار هزار دینارست. مرجمنان<sup>۳</sup> و اندجن<sup>۴</sup> دو ولایت است کمایش بیست پاره دبه<sup>۶</sup> و در آب و هوا و حاصل مانند تیرک<sup>۷</sup> و آن هر دورا شش هزار دینار<sup>۸</sup> متوجه دیوانبست. و از حقوق دیوانی این ولایتها<sup>۹</sup> و تیرک<sup>۶</sup> نیمی بادیوان قزوین رود و نیمی بادیوان طارمین.

ولایت پشکل دره - ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان افناده<sup>۱۰</sup> چهل

پاره دبه<sup>۱۱</sup> باشد. هوایش معتدلست و آبش از کوهها برمیخیزد. حاصلس غله و میوه و جوز بود و مردمس<sup>۱۲</sup> بطبع و مذهب اهل طالقان نزدیک باشند<sup>۱۳</sup>. حقوق دیوانیش سه هزار دینارست و آن ولایت وقف جامع قزوین بود اکنون بتغلب بتصرف مغول است.<sup>۱۴</sup>

تومان قم و کاشان<sup>۱۵</sup> - قم - از اقلیم چهارم است. طولس از جزایر خالادات

« فیه به » و عرض از خط استوا « لدمه »، طهمورث ساخت<sup>۱۶</sup>. طالع عمارتش برج

---

۱- «ا» قرب (قدری سفید) موضع باشد. ۲- «خ» : ترك ؛ «چ» : هرك (؟).

۳- «چ» مرجمنان، هرجمنان، «ا» . مرخیان. ( شاید : مرجنی . معجم البلدان ) .

۴- «ا» اندجی ۵- «چ» : شافعی سنی. ۶- «چ» : و ولایت کمایش ... دبه

است. ۷- «ا» : تبرك ۸- دو کلمه اخیر در «ا» نیست. ۹- «چ» : ولایت.

۱۰- کلمه اژدا است ۱۱- ۱۰-۱۱ : موضع. ۱۲- «ا» : مردم آنجا ۱۳- «چ» :

باشد. ۱۴- «ح» مغول متصرف شدند. ۱۵- «د» افزوده اند. درین تومان چند

(در «ا» قدری سفید) شهرست حقوق دیوانیش ... ۱۶- «د» دو کلمه اخیر و در «ا» کلمه اول آنرا

جوزا دور باروش زیادت از ده هزار دامت شویند بچهل نام بر<sup>۱</sup> باروی قزوین زیادتست و هوایش معتدلست و آبس از رودی ده از جربادقان میآید. و در آنجا نیز<sup>۲</sup> همچون آوه زمستان یخ آب در چاه می بندند تا بهنجام درما باز میدهد و آب چاهش در بانزده دزی بود<sup>۳</sup> و اندکی بشوری مایل بود. از ارتفاعات غله و پنبه بسیار بود<sup>۴</sup> و از میوه هایس انار و فستق و خربره و انجیر سرخ نیکوست. و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میآید. و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و اکثر آن شهر اکنون خرابست اما باروش بیشتر برجاست. و حقوق دیوانی آن<sup>۵</sup> بتمغا مقررست. و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد<sup>۶</sup>

داشان - از اقلیم چهارمست ملولس از جرایر خاندان « قوم » و عمرش از خط

استوا « لد ». زبده خاتون منکوحه هارون الرشید ساخت بدیالاح سنباه، و بر ظاهر آن قلعه بی دلیل است که آنرا فین خوانند<sup>۷</sup>. هوای آن شهر گرمست و آبس از داریز فین و رودی ده از قهرود و نیاسر<sup>۸</sup> آید. و برمستان سرماچنان بود که یخ بسیار ببارند و آنجا نیز همچو آوه یخ آب در چاه بندند<sup>۹</sup> تا بهنجام درما باز میدهد<sup>۱۰</sup> و ارتفاعاتس وسط بود و از میوه هایس خربره و انکور نیکوست. و مردم آنجا<sup>۱۱</sup> شیعه اثنی عشری اند در شان حکیم و نفع<sup>۱۲</sup> و ادلیف ملج، و در آنجا جهال و بدلال کمتر باشد<sup>۱۳</sup> و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتال باشد، و کم بند<sup>۱۴</sup> غریب را زخم کمتر زند<sup>۱۵</sup> و حقوق دیوانی آن شهر<sup>۱۶</sup> بتمغا مقررست و در ولایتس اما بیسی هجده<sup>۱۷</sup> پاره دیه است و اکثرش معظم. و اهل<sup>۱۸</sup> ولایت سنی اند و در ولایتس بدیه قمعمر

- ۱ - « ا » : از ۲ - الله از ۱۰ است ۳ - ا - باشد ۴ - ج : نیکو میباشد ۵ - دیوایش ۶ - د ا - مقررست و مبلغ ضمای آنجاست و ولایتش که ( قدری سفید ) پاره ده است ناحیج هر دو باشد چهار تومان ۷ - ا - افزوده : ( قدری سفید ) ساخته بود ۸ - « ج » : ا - نیاسر ۹ - قمعمر ۱۰ - « ج » : منگیرند ۱۱ - « ج » : میگردد ۱۲ - « ج » : منده ۱۳ - د ا - حکیم و نفع ۱۴ - ج : باشد ۱۵ - ج : گویند که در آنجا غریب را کمتر زخم زند ۱۶ - الله از ۱۰ است ۱۷ - د ا - مقررست و ضمای دارد ولایتش اما بیسی ۱۸ - اهل آن

حشیش نادر بود. حقوق دیوانی شهر و ولایت<sup>۱</sup> یازده تومان و هفت هزار دینارست. اردستان - ولایتی است قرب پنجاه پاره دیه و در محصول بکشان مناسب و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود، تفرش ولایتیست<sup>۲</sup> که از هر طرف که بدو روند، بگریوه فرو باید رفت. سیزده<sup>۳</sup> پاره دیه است فم و طرخوران از معظّمات اوست. هوایش معتدلست و آبش از کاریزها و چشمه ها<sup>۴</sup> که از آن کوهها برمیخیزد. ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود. و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند. حقوق دیوانیش شش هزار دینارست.

جربادقان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فهل» و عرض از خط استوا «لدم». همای بنت بهمن کیانی ساخت و بنام خود سمره خواند، که دراول همایرا سمره گفتندی، دخترش<sup>۵</sup> آنرا تجدید عمارت کرد و گلبادگان<sup>۶</sup> گفت، عرب معرب کردند جربادقان خواندند. هوایش معتدلست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست و بقم میرود و از محصولش غله بهتر بود<sup>۷</sup>. و مردم آنجا اکثر شافعی مذهب<sup>۸</sup> اند و ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است. و نیمور<sup>۹</sup> و دلیجان هم از توابع اوست. حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقررست.

دلیجان - دراول شهر وسط بوده است. طولش از جزایر خالدات «فهم» و عرض از خط استوا «لجیه». و این زمان خرابست و بیست پاره دیه توابع دارد، و در محصولات نزدیک بجر بادقان.

زواره - از اقلیم چهارم و بر سر مفازه. زواره برادر رستم دستان ساخت و سی پاره دیه توابع دارد<sup>۱۰</sup>. حقوق دیوانیش هشت هزار دینارست.

فراوان - ولایتیست<sup>۱۱</sup> و درو دیهها معتبر<sup>۱۲</sup> بود، و دیه ساروق دارالملک آنجاست،

۱ - «ا» : دیوانی کاشان. ۲ - «ج» : ولایت است. ۳ - کلمه دو «ا» نیست. ۴ - «ج» : چشمها و کاریز که. ۵ - «نج» : گرباذکان. ۶ - «ا» افزوده : و از میوه هاش (قدری سفید) نیکوست. ۷ - کلمه از «ا» و «و» است. ۸ - «نج» : تیمور، نبور، نیور، بنور؛ «ا» «خ» : غیور. ۹ - «ج» : آن بود. ۱۰ - کلمه در «ج» نیست. ۱۱ - «ا» : فراوان معتبر.

وطهمورث ساخت<sup>۱</sup>. اکنون دولت آباد و ماستر<sup>۲</sup> معظم<sup>۳</sup> قرای آنجاست. طولش از جزایر خالادات «فدک» و عرض از خط استوا «لدن» هوایش معتدلست و آبش از کاریزها. ارتفاعاتش غله و پنبه و انگور و میوه نیکو و بسیار<sup>۴</sup> میباشد و پیوسته در آن ولایت اردزانی بود. و مردم آنجا شیعه<sup>۵</sup> اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و در آن ولایت<sup>۶</sup> بحیره بیست که آنرا مغول چغان ناوور<sup>۷</sup> خوانند. و در آن حوالی شکارگاه خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینارست<sup>۸</sup>.

کرج و گرم رود<sup>۹</sup> - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات «فد مه» و عرض از خط استوا «لد» ابودلف عجلی بمهد هارون الرشید ساخت. کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه یی بس بزرگست<sup>۱۰</sup> آنرا چشمه کیخسر خوانند و مرغزاری طویل و عریض دارد. شش فرسنگ در سه فرسنگ، آنرا مرغزار کیتو<sup>۱۱</sup> خوانند. و در آن حدود قلعه یی محکم بود، آنرا فرزین<sup>۱۲</sup> خوانند. حقوق دیوانی آن یک تومان و یک هزار دینارست.

نطنز - از اقلیم چهارمست، شهری وسط و قریب سی پاره دیه از توابع آن<sup>۱۳</sup> حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینارست.

نیمسور<sup>۱۴</sup> از اقلیم چهارم است جمشید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی بنا کرده بود. اطلال و آثار آن هنوز باقیست و کشتاسف درو<sup>۱۵</sup>

۱ - آنجا بوده .. ساخته . ۲ - چ . ۳ - دلفاباد و ماسر . ۴ - دلفاباد و ماسر ؛  
 «خ» : دلفاباد و ماسر . ۵ - چ . ۶ - دلفاباد و مایس ، ماسر . ۷ - دج . ۸ - عظیم . ۹ - کلمه در  
 «چ» نیست . ۱۰ - چغان نادور ؛ «خ» : چغان نارمند . ۱۱ - ۱۲ - افزوده . (مقداری  
 سفید) یازده دیه باشد . ۱۳ - چ . «خ» : گرم رود (۱) . ۱۴ - ۱۵ - «خ» : سخت بزرگ .  
 ۱۶ - ۱۷ - چ . ۱۸ - ۱۹ - افزوده . ارتفاعات آنجا (مقداری سفید) مردم آنجا  
 (مقداری سفید) . (وجله «در آن حدود ... را نیز پس از جمله حقوق» آورده است) .  
 ۲۰ - «چ» : فرین ، قرزین . ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - دیه داود . ۲۴ - ۲۵ - «خ» : نیور ؛ «خ» :  
 نمی رود ؛ «چ» : تیمور ، نیمور ، نیمسور (۱) (شاید : نیمور ؛ یا چیمه رود؟؟) . ۲۶ - ۲۷ - «خ» : در آنجا .

آتشخانه ساخت ، هوايش خوب<sup>۱</sup> و معتدلست و در محصول و ارتفاعات مانند نطنز .

مراودين<sup>۲</sup> - ولايتست . بيست پاره ديه ازتوابع آن و حقوق ديوانيش سه هزار و دوپست دينارست .

وشاق<sup>۳</sup> - قلعه بيست در ولايت نطنز . دراول آنرا كمريت<sup>۴</sup> گفتندى چون وشاق بر آنجا حاكم شد بوشاق معروف گشت<sup>۵</sup> . نجيب الدين جربادقانى در حق آن قلعه<sup>۶</sup> گفته :

چهر كشى كه بهر صبحدم بگياه طلوع در آيد از كمريت پاى آفتاب بسنگ<sup>۷</sup> .  
تومان لريزرگ - ولايتى معتبرست و درو چند شهر ها<sup>۸</sup> شولستان فارس و كرداركان<sup>۹</sup> - قريبايه المستان<sup>۱۰</sup> از حساب آنجاست . حقوق ديوانى كه باتابك ميرود ميگويند<sup>۱۱</sup> بيش از صد تومان ميباشد اما آنچه اتابك بديوان مغول ميدهد<sup>۱۲</sup> نه تومان و يكميزار دينارست<sup>۱۳</sup> و مفصل آنكه از هر ولايت او را حاصل چندست معلوم نيست .

ايدج - از اقليم چهارمست شهرى كوچك و گرمسيرست . هواى بد دارد جهت آنكه شمالش بسته است ، اما آبش گوارنده بود ، زيرا كه تا كوه برف چهار فرسنگ است .

- ۱ - كلمه از «ج» است . ۲ - «خ» : رادسن ؛ «نج» : مرادومن ، هرادومن ، هرادوين (؟) . ۳ - «ا» اين كلمه جمله بعد آنرا ندارد . ۴ - «نج» : وشق ، وساق (؟) . ۵ - كلمه از «ج» است . ۶ - «ا» بعد از كلمه گشت قدرى سفيد كزاده و بعد افزوده است : ساخت . ۷ - «ج» : حق او . ۸ - «ر» از پايان شرح جربادقان تا اينجا نداشت . ۹ - «ا» در حاشيه افزوده : لر بزرگه يا خاك بختيارى . ۱۰ - «ر» : درو چند شهر ؛ «خ» : درو شهر ما ؛ «ا» : درو ( قدرى سفيد ) شهر ما . ۱۱ - «ا» : كه اركان ؛ «خ» : «ر» ندارد ؛ «نج» : كه واركان ، كودواركان . (ظ : لردگان ؟) . ۱۲ - «ا» : للستان ؛ «ر» : «خ» ندارد ؛ «نج» : المشان ، اللتان ، مهتابه اللتان (؟) . ۱۳ - «ج» : ميگويد . ۱۴ - «ر» : دينار بتوفير آمده است (و جمله بعد را هم ندارد تا شرح همدان) .



و طهمورث ساخت<sup>۱</sup>. اکنون دولت آباد و ماستر<sup>۲</sup> معظم<sup>۳</sup> قرای آنجاست. ملولس از جزایر خالدا<sup>۴</sup> « فداک » و عرس از خط اسوا « لدن » هوای معتدلست و آبس از کاریزها. ارتفاعاتس غله و پنبه و اندود و میوه نیکو و بسیار<sup>۵</sup> میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود. و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و در آن ولایت<sup>۶</sup> بحیره بیست ده آنرا مغول چغان ناو<sup>۷</sup> خوانند. و در آن حوالی شکار شاه خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینارست<sup>۸</sup>.

کرج و گرم رود<sup>۹</sup> - از اقلیم چهارم است ملولس از جزایر خالدا<sup>۱۰</sup> « فدمه » و عرس از خط اسوا « اد » ابوداف عجلی بمهد هارون الرشید ساخت. کوه داسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه یی بس بزرگست<sup>۱۱</sup> آنرا چشمه کیخسرو خوانند و مرغزاری ملول و عربس دارد. شس فرسنگ در سفر سنک، آنرا مرغرار کیسو<sup>۱۲</sup> خوانند. و در آن حدود قلعه یی محکم هه د، آنرا رزین<sup>۱۳</sup> خوانند حقوق دیوانی آن باب نومان و یاب هرار دینارست.

نطنز - از اقلیم چهارمست، شهری وسط و فربس سی پاره ده از توابع آن<sup>۱۴</sup> حقوق دیوانی آن ده تومان و ده هرار و بانصد دینارست.

نمیسور<sup>۱۵</sup> از اقلیم چهارم است جمشید بمندادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی بنا کرده بود. احلال و آثار آن هنوز باقیست و گشتاسب درو<sup>۱۶</sup>

- ۱ - آنجا بوده. ساحه ۲ ح دلفاباد و ماسیر ۱۰ دلفاباد و ماسر،  
ح دلفاباد و ماسر ۱۱ دلفاباد و ماسر، ماسر ۳ ح عظیم ۴ - الله در  
« چ » بیست ۵ - ا پمان نادور خ پمان نارمه ۶ - ا امروده (معداری  
سفید) یا زده دبه باشد ۷ - ح ح کرهرود (۸) ۸ - ا ح سحب بزرگ  
۹ - ح کسو ۱۰ ا امروده ارماعاب ا بجا ۱۱ - ا معداری سفید (مردم آنجا  
(معداری سفید) (وجهه در آن حدود را نرس از جاده حقوی آورده است).  
۱۲ - ح رزین، قرزین ۱۲ ا دبه دود ۱۳ - ا میور، خ  
میور، ح تمور، نیور، بسمور ( ) (شاید میور، یا چیه رود) ۱۴ - ا ح در آنجا.

آتشخانه ساخت ، هوايش خوب<sup>۱</sup> و معتدلست و در محصول و ارتفاعات مانند نطنز .

مرادین-<sup>۲</sup> ولایتست . بیست پاره دیه ازتوابع آن و حقوق دیوانیش سه هزار و دویست دینارست .

وشاق-<sup>۳</sup> قلعه بیست در ولایت نطنز . دراول آنرا کمرت<sup>۴</sup> گفتندی چون وشاق بر آنجا حاکم شد بوشاق معروف گشت<sup>۵</sup> . نجیب الدین جربادقانی در حق آن قلعه<sup>۶</sup> گفته :

چهر سرکشی که بهر صبحدم بگاه طلوع در آید از کمرت پای آفتاب بسنگ<sup>۷</sup> .  
تومان لر بزرگ - ولایتی معتبرست و درو چند شهر ها<sup>۸</sup> شولستان فارس و کردار کان<sup>۹</sup> قهپایه المستان<sup>۱۰</sup> از حساب آنجاست . حقوق دیوانی که باتابک می رود میگویند<sup>۱۱</sup> بیس از صد تومان میباشد اما آنچه اتابک بدیوان مغول میدهد<sup>۱۲</sup> نه تومان و یک هزار دینارست<sup>۱۳</sup> و مفصل آنکه از هر ولایت او را حاصل چندست معلوم نیست .

ایدج - از اقلیم چهارمست شهری کوچک و گرمسیرست . هوای بد دارد جهت آنکه شمالش بسته است ، اما آبش گوارنده بود ، زیرا که تا کوه برف چهار فرسنگ است .

- ۱ - کلمه از ح ، است . ۲ - «خ» . رادسن ، «نج» مرادومن ، هرادومن ، هرادوین (۱) ا این کلمه و جمله بعد آنرا ندارد ۳ - «نج» : وشق ، وشاق (۲) .
- ۴ - کلمه از ح است ۵ - در ا بعد از کلمه چون مقداری سفید است .
- ۶ - ا بعد از کلمه گشت قدری سفید کرده و بعد افزوده است : ساخت . ۷ - «رج» : حق او .
- ۸ - «ر» از پایان شرح جربادقان تا اینجا نداشت . «ا» در حاشیه افزوده : لر بزرگ یا خاک بختیاری ۹ - «ر» : درو چند شهر ؛ «خ» درو شهر ما ، «ا» : درو ( قدری سفید ) شهر ما ۱۰ - «ا» : که ارکان ؛ «خ» «ر» ندارد ، «نج» که وارکان ، کودوارکان .
- (ظ : لر دگان ؟) ۱۱ - «ا» : للستان ؛ «ر» «خ» ندارد ، «نج» : المشان ، الیلتان ، مهتابه اللستان (۲) ۱۲ - «ح» میگوید ۱۳ - «ر» : دینار بتوفیر آمده است (و جمله بعد را هم ندارد تا شرح همدان) .

عروج - یعنی جامان شهر سوس را کوند<sup>۱</sup> شهری کوچک است برده حاکم  
آب نهاده باغستان بسیار دارد و نارنج و برنج و لاله و بسیار بود<sup>۲</sup> درخت کرمسیری  
بسیار دارد<sup>۳</sup>

اردکان<sup>۴</sup> - شهری کوچکست و هوای بد دارد و آبش با کواریده<sup>۵</sup> حاساس  
مویز سنسر بود<sup>۶</sup>

نومان لر کوچک - ولایتی معمر است<sup>۷</sup> حقوق دیوانی آنجا ده نامان معرفت<sup>۸</sup>  
کوند صد<sup>۹</sup> نومان بوده است اما آنچه بدیوان معول می‌دهند<sup>۱۰</sup> نومان و سلیمان  
دنار بدفع در آمده است

بروجرد -<sup>۱۱</sup> از اقامت چهارمست<sup>۱۲</sup> شهر بزرگ و ولایت<sup>۱۳</sup> در دهامع عشق  
در حدیث بوده است آب و هوای<sup>۱۴</sup> معتدل و سراسر<sup>۱۵</sup> مملو است و درو زعفران  
بسیار بود

حره آباد<sup>۱۶</sup> - شهر نام بود و امون خراسان<sup>۱۷</sup> حره ما بسیار...

سهما<sup>۱۸</sup> - ولایت است از حساب مابرد<sup>۱۹</sup> بود سی هزار دینار و درو

- ۱ - ا حلی (مقداری سعید) سوس (مقداری سعید) عروه در ح
- ۲ - دو کلمه احراز است ۳ - د ا ابروده قلعه مرو (مقداری سعید)
- قلعه ما بس (مقداری سعید) ندمان (مقداری سعید) در ۶ سر اشار رفته که در
- معنی سخ چینی است و ۶ مانج را ۶ مایجست ضبط کرده ۷ د ا ا لودکان
- ۸ سخ لوردگان ۵ ح آتش ۹ حمله را ندارد ۶ ح حاسلس
- انگور بسیار دارد ۷ ح حاصل و انور بسیار دارد ۷ - ا در حاشیه ابروده
- لر کوچک بالریستان ۸ - ا ابروده و درو (مقداری سعید) شهر ۹ ح ۶ ح
- اتانک معرفت ۱۰ - ا سدوک ۱۱ - شرح برو - شرح همدان در ۶ ح
- ۱۲ - شرح حره آباد در ۱۱ ح همدان ناشرح همدان ۱۳ - د ا و ظاهرا
- کلمه بی افتاده است ۱۴ - ح سهما سهما ۱ - سما ( ) ۱۵ - ح ماردود
- مارود، بیرون، ا ماردود ( )

قلعه بیست که<sup>۱</sup> دز سیاه خوانند<sup>۲</sup>

مسمره - شهری نیک بوده است و اکنون خرابست درو خرماس<sup>۳</sup> و در همه کوهسان<sup>۴</sup> غیر از آنجا خرما نمیشد<sup>۵</sup>.

گردلاخ<sup>۶</sup> - فشلاف شجاع الدین خورشید بود<sup>۷</sup>.

کورشت<sup>۸</sup> - شهری بزرگ بوده و اکنون خرابست<sup>۹</sup>.

تومان همدان درو پنج شهرست.

همدان - از اقلیم چهارم است طولش از جرار خالادات فج<sup>۱۰</sup> و عرض از خط اسوا «لهی». جمشید ششدادی ساخت بطالع حمل و درو قلعه‌یی گلبن است در میان شهر، شهرسان خوانند. دارابن داراب ساخت. اگر آن قلعه اکنون خرابست. و همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه در کباب طبقات گوید<sup>۱۱</sup> دو فرسنگ طول داسنه است و بازار زرگران بر زمین دبه بوده. چون خرابی بحال آن راه<sup>۱۲</sup> یاف حمشد ششدادی<sup>۱۳</sup> تجدید عمارتس کرده و آنرا بارو کشید، دور آن بارو دوارده<sup>۱۴</sup> هرارگام است هواس سردست و آس گوارنده<sup>۱۵</sup> از کوه الوند<sup>۱۶</sup> و در اندرون شهر چشمه‌ها بسیارست. هم در طیفان آمده که يك هرار و شنسید و چند چشمه از آن کوه روانست<sup>۱۷</sup> و در اندرون شهر بوده است باغستان بسیار<sup>۱۸</sup> دارد و میوه اس در غایت ارزانی باشد<sup>۱۹</sup> و غله هم فراوان خرد، اما بانیس نیکو نبود. و مردم آنجا اگر معزله و مشبه اند و درو مراران مبرکه میل قبر خواجه حافظ

۱ - «ج» قلعه است ۲ - «ا» افزوده شاپور خواست (جای شرح آن سعید است). و «بج» نوشته در بعضی نسخ دو کلمه سیلاحور و شاپور خواست آمده. اما جای شرحشان سعید مانده است ۳ - دو کلمه اخیر از «ا» است. ۴ - «ا» کوهها ۵ - بعد از کلمه مقداری در «ا» سعید مانده است ۶ - «ا» «بج» کزوملاخ (۷) - ۷ - کلمه از «ا» است ۸ - «بج» «ا» لورشت ۹ - «بج» آرد: در بعضی نسخ نفاط زیرین ثبت شده اما جای شرحشان سعید مانده است قلعه کسریت؟ قلعه ماکیر (یا) قلعه مانکره، مایرود، مارو، مایرود (یا) مارود. ۱۰ - «ا». محها، «ر» محط ۱۱ - «ا» «ر» گویند، «بج» H.KH No 7932 (ط: آمده) ۱۲ - جای دو کلمه اخیر دو «ا» و «ر» سعیدست و طاهر آ نیز باید نام دیگری باشد ۱۳ - «ج»: آن دواژده، «ا». دوهزار ۱۴ - کلمه در «ا»، بیست. ۱۵ - «ر»، «بج» اریه. ۱۶ - سه کلمه اخیر از «ج» است ۱۷ - «ا» فراوان. ۱۸ - «ا» افزوده و بهتریش (قدری سعید)



و فامره<sup>۱</sup> و کومجان<sup>۲</sup> و میلاجرد<sup>۳</sup> واسطه<sup>۴</sup> و اشود<sup>۵</sup> معظم قرای آن . ناحیت چهارم اعلم - سی و پنج پاره دیه است : اشوند<sup>۶</sup> و ادمان<sup>۷</sup> و استوزن<sup>۸</sup> و نوار<sup>۹</sup> و فروکه<sup>۱۰</sup> معظم قرای آن . ناحیت پنجم سردرود و برهندرود است<sup>۱۱</sup> که بیست و یک پاره دیه است دیه کرکهریه<sup>۱۲</sup> و پیروز<sup>۱۳</sup> معظم قرای آن . حقوق دیوانی آن<sup>۱۴</sup> ولایت در این سالها سیزده تومان و شش هزار دینارست<sup>۱۵</sup> .

اسدآباد - از اقلیم چهارم است و شهر کوچک و هوایش معتدلست و آبش از کوه اروند و قنوات حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و اهل آنجا سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی<sup>۱۶</sup> . حقوق دیوانیش یک تومان و پنج هزار و پانصد دینارست و ولایتش سی و پنج پاره دیه است هاجعلو و نمسار<sup>۱۷</sup> موضع چندست اما علفزارهاست و شکارگاههای خوب دارد<sup>۱۸</sup> .

خرقانین - ولایتی است چهل پاره دیه است و از اقلیم چهارم . هوایش سردی مایل است و آبش از آن چشمه ها که از آن کوه ها<sup>۱۹</sup> برمیخیزد و درو غله و میوه باشد و پنبه کمتر باشد<sup>۲۰</sup> . مواضع آبه واردان<sup>۲۱</sup> و الیشار و کلنجین<sup>۲۲</sup> و طبشکری<sup>۲۳</sup>

- ۱ - «نج» : فارین ، فزین ، فامرین ، قاهره ؛ «ا» : فامرین . (۱) . ۲ - «نج» : کرمان ، کوجهان . (کوملاذ ؟ معجم البلدان) . ۳ - «نج» : سیلاجرد ؛ «ا» : میلاجرد ؛ «ج» : میلادجرد . (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۵ است) . ۴ - «نج» : واسط ، اشود ، اشورد (۱) . ۵ - «نج» : اشنو (۱) . ۶ - «نج» : ادبان ، اومان ؛ «ا» : اومان (۲) . ۷ - «نج» : استورن ، استوان ؛ «ا» : استورن (۱) . ۸ - «نج» : نوادر ، لوار . ۹ - «نج» : فروط ، فروط ، قروط ؛ «ا» : قروط (۲) . ۱۰ - «ا» : سرد رودست ؛ «خ» : سرد رود و برهنه رودست ؛ «نج» : برهندرود ، برهنه رود ، برینه رود ، برنه رود . (سرد رود صحیح است و آن دیگری معلوم نیست) . ۱۱ - «ا» : کرکهر ؛ «نج» : کرکهرید ؛ «خ» : که کهریه (۱) . ۱۲ - «نج» : هرود ، سروق ؛ «ا» : شرو (۱) . ۱۳ - «آن» : در «ا» نیست . ۱۴ - از اینجا تا شرح درگزین در «ا» نیست . ۱۵ - جمله «و بر... از...» است . ۱۶ - «ا» : باجعلو و لبیار ؛ «نج» : باجعلو و لبیار ، باجعلو و تیار ، باجعلو و تیار ، تیسامه (۱) . ۱۷ - «ا» : بسیار دارد (بدمقه ای سفید گذارده است) . ۱۸ - «ج» : از چشمه های آن کوه . ۱۹ - «ا» : بود (و بعد نداری سفید گذارده است) . ۲۰ - «ا» : اروان ؛ «نج» : اردوان ، اروان (۲) . ۲۱ - «ا» : الیشار و کلنجین ؛ «نج» : کلنجین . ۲۲ - «ا» : «نج» : طبشکری (۱)

و ترك<sup>۱</sup> والوير<sup>۲</sup> و سيف آباد<sup>۳</sup> از معظلمات قرائ آن . حقوق دیوانی آن نه هزار و یانصد دینار است .

در کزین - در ماقبل دیبری بوده است از ناحیت اعلم النون قصبه بیست و چند موضع دیگر بدان باز میخوانند . زمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیارست غله و پنبه و انگور و میوه نیکو می آید . مردم آنجا سنی شافعی مذهب مال اعتقادند<sup>۴</sup> و متابع شیخ الاسلام شرف الدین در کزینی متع الله المسلمین بطول نقائه<sup>۵</sup> حقوق دیوانیش يك<sup>۶</sup> تومان و دوهزار دینار است .

روداور<sup>۷</sup> - قصبه بیست و<sup>۸</sup> قصبات سکن<sup>۹</sup> و توی<sup>۱۰</sup> و دبه سرکان باهفتاد موضع دیگر به پنج ناحیت<sup>۱۱</sup> . موضع چون هند رود<sup>۱۲</sup> و سرکان رود و درزان رود<sup>۱۳</sup> و لانجانر<sup>۱۴</sup> و برزمین<sup>۱۵</sup> از توابع آن هوایس معدل است و آس از کوه الوند<sup>۱۶</sup> جاریست و زمینش مرتفع تمام بسا شد و در آنجا زعفران بسیار دارند<sup>۱۷</sup> و بدین سبب آن زمین را زعفرانی خوانند<sup>۱۸</sup> . حقوق دیوانی دو تومان و سه هزار و سانسد دینار است .

سامان - دهی بزرگ است در حوالی خرفانین<sup>۱۹</sup> هوایس سردی ما باست

- ۱ - «ج» تبرک ، ا ترك ( متن از نج و فرهنگ جغرافیائی ایران ح ۵ است )
- ۲ - «ج» : الیر ( ) ۳ - نج ، سینا باد . ۴ جمله بعد با علامت «ا» ج ، است ، و . جمله دعایه را ندارد . ۵ - «ا» يك هزار
- ۶ - «ج» روداور ، نج . روداورد ، رودود ، رودارد ، روداورد (من از نج و فرهنگ جغرافیائی ایران ح ۵ است) «ر» از اینجا تا شرح نیاوند را ندارد ۷ - «ج» از
- ۸ - ا مسکن ، ج مسکن ، متکان ، شکان . ( ) ۹ - «ا» و بوه ( در حاشیه آورده : تویرکان ) ( توی ، و سرکان نام دو قصبه قدیم است شکل تویرکان . ( فرهنگ جغرافیائی ایران ح ۵ )
- ۱۰ - «ا» موضع ناحیت ( و الماهرأ چیزی افتاده است ) . ۱۱ - «ا» «ج»
- ۱۲ - «ا» «ج» «ر» از انرود ، «ج» کرزانه رود ۱۳ - «ج»
- ۱۴ - «ج» لامی رود ح لامیان رود ( من از فرهنگ جغرافیائی ایران ح ۵ است ) . ۱۵ - «ج»
- ۱۶ - «ج» برزمین ، ا . برزمین ( ) ۱۷ - «ا» از الوند ۱۸ - «ج» باشد
- ۱۹ - «ا» «ج» افزوده : مردم آنجا به بدوری سعید گذاشته است ( ۱۸ - «ا» يك تومان و دوهزار . ۱۹ - «ج» خرقان .

و آبش هم از آن کوه و با آب<sup>۱</sup> مزدقان پیوسته بساوه رود . حاصلش غله و انگور و اندکی میوه بود<sup>۲</sup> . حقوق دیوانیش يك هزار و دویست دینار است .  
شیدبهر و فولاد<sup>۳</sup> - ولایتی است و چند موضع<sup>۴</sup> از توابع آن<sup>۵</sup> .

نهاوند - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «فجیه»<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا «لدك»<sup>۷</sup> شهری وسطست . دورش دوهزار گام بود<sup>۸</sup> . هوایش معتدل و آبش از کوه الوند<sup>۹</sup> می آید . و درو باغستان بسیارست و زمینی مرتفع دارد . و مردم آنجا اکرادند و بر مذهب شیعه<sup>۱۰</sup> اننی عشریند<sup>۱۱</sup> میوه اش نیکوست . حاصلش<sup>۱۲</sup> غله و انگور و میوه و اندکی پنبه بود<sup>۱۳</sup> . ولایتش قریب صد پاره دیه است<sup>۱۴</sup> بسه ناحیت ملایر و اسفیدهان<sup>۱۵</sup> و جبهوق<sup>۱۶</sup> و حقوق دیوانیش سه تومان و هفت هزار دینار بود و درو<sup>۱۷</sup> خیل اکراد صحرا نشین بسیارست و هر سال<sup>۱۸</sup> دوازده هزار گوسفند مقرر ی ایشانست . تومان یزد - سه شهرست .<sup>۱۹</sup> یزد، در کتب ماتقدم از کوره اصطخر فارس گرفته اند<sup>۲۰</sup> و از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات «فط» و عرض از خط استوا «لب» هوایش معتدل است و آبش از کاریزها و قنوات . ضیاع<sup>۲۱</sup> بسیار در میان شهر گذرد و مردم بر آن سردابها و حوص خانه ها<sup>۲۲</sup> ساخته باشند<sup>۲۳</sup> چنانکه بدو فرو باید رفت . اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو بارندگی کم باشد

۱ - «ج» : بآب . ۲ - «۱» : افزوده : مردمش بر مذهب ( بدمقدری سفیدگدارده است ) . ۳ - «۱» : شیدبهر و فولاد ؛ «نچ» : شیدی نهر و فولاد ، شیدی و نهر فولاد ، سیدبهر و فولاد (؟) . ۴ - «ج» : مواضع . ۵ - اینجا در «۱» مقداری سفید مانده است . ۶ - «۱» : فجیه . ۷ - «۱» : افزوده : ساخت . دورش ( قدری سفید ) گام بود ؛ «در» : مسافت .... ؛ «ج» جمله را ندارد . ۸ - «۱» : «در» : اروند . ۹ - جای سه کلمه اخیر در «۱» سفیدست و دو کلمه بعد از این نسخه است . ۱۰ - کلمه دو «ج» نیست . ۱۱ - «ج» : «در» : انگور نیکو بود و پنبه اندکی . ۱۲ - «۱» : بود . ۱۳ - «۱» : «در» : اسفیدهان (؟) . ( شاید : سفیدخان ، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵ ) . ۱۴ - «۱» : «نچ» : جبهوق ؛ «در» : حمتوق ؛ «نچ» : دیگر : محوق ( ؟ ) ( شاید : مغور ؛ فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵ ) . ۱۵ - «ج» : دو . ۱۶ - «ج» : هر ساله . ۱۷ - «۱» : افزوده : حقوق دیوانیش ( بعد قدری سفیدگدارده است ) . ۱۸ - «ج» : گفته اند . ۱۹ - «۱» : صباع ؛ «در» : صفاع . ( متن نیز معلوم نیست ) . ۲۰ - «در» : وضوخانها . ۲۱ - «ج» : ساخته اند .



و دلش بقوتست و شهری نیکست و پال و مضبوط . حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم<sup>۱</sup>  
 بود اما چندان ناشد<sup>۲</sup> که اهل آنجا را شافی بود<sup>۳</sup> و از دیگر ولایات نمر بسیار بد آنجا  
 برند . از میوه هابس انار بغایت نیکوست مردم آنجا اکثر مذهب امام شافعی<sup>۴</sup> اند .  
 پشه و ران شان و دست دارانشان<sup>۵</sup> سخت نسکو مردم و سلامت رو باشند و عمل  
 بیشکلانشان<sup>۶</sup> اکثر بعابت معجب<sup>۷</sup> و متکبر و طامع و مفسد . و اهل آنجا را بسبب  
 طبع نست کنند و حقوق دیوان<sup>۸</sup> آنجا بمغایا مقررست . و از آن شهر و ولایتش<sup>۹</sup>  
 بهست و پنج تومان و یک هزار دینارست .  
 ممد - شهر کوچنکست . از اقالیم سیم است دور فاعه اس چهار هزار دینام است<sup>۱۰</sup> .  
 حقوق دیوانش دو تومان و دو سست دینارست .



۱ - کلمه در را . ت . ۶ - ۱۰ - بود ۳ - ح : شود ۴ - مذهب شافعی ۵ - در اکثر سری ۶ - ممد ۷ - اهل دسنا ایشان (در ممد) واسیت ( ۶ - ح ) اهل مشکلا ایشان ۷ - ج م م ۸ - ۱۰ - مردس و ( مدری سعید ) اصمانی آجاست و از آن ولایت ۹ - ( مدری ممد ) پاوه دنه است ( مدری ممد ) برای ان ( مدری سعید ) مردو باشد ۱۰ - شرح سید و نام را ندارد ۱۱ - ح - ممد است ۱۲ - دوزش سار و بعدراهم ندارد

## باب سوم

### در ذکر بلاد آذربایجان

و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر<sup>۱</sup> اکثرش را هوا بسردی مایل است<sup>۲</sup> و اندکی معتدل بود. حدودش با<sup>۳</sup> ولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است. طولش از باکو<sup>۴</sup> تا خلخال نود و پنج فرسنگ و عرض<sup>۵</sup> از باجروان تا کوه سینا<sup>۶</sup> پنجاه و پنج فرسنگ. دارالملک آذربایجان در ماقبل مراغه بوده است و اکنون شهر تبریزست و آن تزه ترین و معظم ترین بلاد ایرانست. حقوق دیوانی آذربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب<sup>۷</sup> دو هزار تومان این زمان بوده است<sup>۸</sup>، تومان تبریز سه شهرست.

تبریز<sup>۹</sup> - از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبة الاسلام ایران. طولش از جزایر خالدا<sup>۱۰</sup> «فب» و عرض از خط استوا «لح» زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه رحمهما الله<sup>۱۱</sup> ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه. بعد از شصت و نه سال در سنه اربع و اربعین و مائین<sup>۱۲</sup> بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب شد، خلیفه آنرا با حال عمارت آورد. بعد از صد و نود سال در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمیه باز بزلزله بکلی خراب شد. و در مجمع ارباب الملک قاضی رکن الدین جوینی<sup>۱۳</sup> آمده که در آن وقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد

---

۱ - «ر» : شهرست . ۲ - «ر» : مایل . ۳ - «ا» «و» : تا . ۴ - «ا» .  
ماکویه ؛ «ر» : ماکوته . ۵ - «ر» : عرضش . ۶ - «ر» : سنیا ؛ «ا» : سلما ؛ «نج» :  
سیان . ۷ - «ر» : قرب . ۸ - «ا» افزوده : و درین سالها ( قدری سفید ) بدقتر  
دومی آید . ۹ - «ر» : تومان تبریز ؛ «ا» : تومانین تبریز . ۱۰ - در کلمه از «ج»  
است . ۱۱ - «ا» «ر» : مائی . ۱۲ - «ج» : خوبی .

که در فالان شب آن شهر بزلزله خراب شود و حکام بالزام مردم را از شهر بیرون و  
بصحرا بردند تا در زیر خاک هلال نشوند و آن حکم راست آمد<sup>۱</sup> و آن شهر در  
آن شب بکلی خراب شد چنانکه کمابیش چهل هزار آدمی<sup>۲</sup> در آن واقعه هلاک  
شدند. امیر و هسودان بن محمد بن روادی<sup>۳</sup> الازدی، که از اول قایم خلیفه حاکم آن  
دیار بود در سنه خمس و ثلاثین و اربعمائه باختیار منجم مذکور بمطالع برج عقرب  
بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریز را از زلزله  
خرابی نبود<sup>۴</sup> مگر از سیل خوف باشد و تا غایت که برتر<sup>۵</sup> سیصد سال است حکم او<sup>۶</sup>  
راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی  
عظیم نکرده و سببش آنکه اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و چاهها  
کنده<sup>۷</sup> و منافذ زمین نشوده شده است، لاجرم ابخره قوت قوی نمیتواند در زلزله  
سخت اتفاق نمی افتد. دور باروی تمریر شش هزار دام بوده است و ده دروازه دارد:  
ری و قلعه و سنجاران<sup>۸</sup> و طاق و دروب جو و سرد<sup>۹</sup> و در دستی شاه<sup>۱۰</sup> و نارمان<sup>۱۱</sup> و  
نوبر<sup>۱۲</sup> و مودله<sup>۱۳</sup>... محله است چون در عهد مغول آن شهر دارالملک کشت لوت  
خلاق در آنجا جمع شدند<sup>۱۵</sup> و بر بیرون شهر عمارت کردند با بهر نیهایی که بر هر  
دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارویی کشید<sup>۱۶</sup> چنانکه  
تمامت باغات و عمارات و دیورها و ایوان دوه و سنجاران<sup>۱۷</sup> نیز داخل آن بارو بود، جهت  
وفات او تمام ناکرده بماند<sup>۱۸</sup> و دور بارویی غازانی بیست و پنج هزار دام است و شش

- ۱- «چ» : آمده . ۲ - چ ، مرد . ۳ - چ ، واد . ۴ - «ا» : تبریز  
از زلزله خرابی نیابد . ۵ - چ ، تبریز را ؛ در ، ندارد . ۶ - چ ، دور : سلامت  
که حکم کرده است و . ۷ - دولمه از «چ» است . ۸ - در ، منجاران ؛ «چ» :  
سنان . ۹ - و ، دو جو و سرد ، «نچ» : درجو ، دوجو و سرد ، «چ» : دروب وجو، سر( ) .  
۱۰ - «نچ» : سردوی شاه ، سوده سی شاه ، «ا» : «ر» : سردوسی شاه ( ) ۱۱ - «نچ» :  
شامیان ، سارمان، مارمیان ( ) ۱۲ - چ : نوره ، «نچ» : بربره ، نومه . ۱۳ -  
«نچ» : هوکله ( ) . ۱۴ - در «ا» قبل از اللمه متعلقه مدری سفیدست و پیداست که جای تعداد  
معلات شهرست . ۱۵ - «ر» : درو جمع شده «ا» .. شد . ۱۶ - «ح» : بارومیکشید؛  
«ا» : باروی میکشد . ۱۷ - «ا» : سیحان ۱۸ - «چ» تمام نشد

دروازه دارد : اوجان و اهر و شروان<sup>۱</sup> و سردرود و شام و سراورد<sup>۲</sup> و تبریز . در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی ، غازان خان شهرچهی برآورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بسالای شهر وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه<sup>۳</sup> دیگر ساخته و<sup>۴</sup> ربع رشیدی<sup>۵</sup> نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی برآورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی<sup>۶</sup> طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز<sup>۷</sup> در خارج محله<sup>۸</sup> نارمیان مسجد جامع بزرگی<sup>۹</sup> ساخته که صحنش دوست و پنجاه گز در دوست گز و در وصفه<sup>۱۰</sup> بزرگ ، از ایوان کسری<sup>۱۱</sup> بمیدان بزرگتر ، اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده اند و سنگ مرمر بقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است در تمامت ایران نیست<sup>۱۲</sup> . شهر تبریز باغستان بسیار دارد و آب مهران رود که از کوه سهند میآید و نهصد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده اند<sup>۱۳</sup> در آن باغات صرف میشود و هنوز کافی نیست و آب این کاریز ها و رود همه ملک است<sup>۱۴</sup> الا کاریز زاهد<sup>۱۵</sup> بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه نارمیان . و دودانگ از کاریز رشیدی که بر شش کیلان<sup>۱۶</sup> سیل است . هوای تبریز سردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود ، و در تبریز چاه سی گز کمایش بآب رسد و در شام بده گز برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد . ارتفاعش<sup>۱۷</sup> غله

- 
- ۱- «ا» «ر» : مرشروان ؛ «نچ» : مرشروان ، برشروان ، مرشروان . ۲- «نچ» آورده : در بعضی نسخ « وچرنداب » افزوده شده است . ۳- «ر» «د» «ج» : و آنرا . ۴- «نچ» : و شیده . ۵- «ا» : غیاث الدین محمد رشید . ۶- «ا» «د» : علیشاه تبریزی . ۷- «ج» : بزرگ . ۸- کله در «ر» نیست . ۹- «ا» : نباشد . ۱۰- «د» : کرده اند که . ۱۱- «ا» : کاریز و رودخانه ملکست . ۱۲- «ا» : زاهده زاهد ؛ «نچ» «ر» : زاهده . ۱۳- «د» : شش کیلانی . ( صحیح : ششکلان ) . ۱۴- «ج» «ر» : ارتفاعش .

و سایر حبوب و بقول بغابت نیکو می آید و میره هاشی در غایت خوبی و بساری و  
 ارزانی بود بتخصیص امرود تخم خفاف و پیغمبر و سه با سلطانی<sup>۱</sup> و زرد آلوی  
 حلوانی<sup>۲</sup> و تخم احمد و اندور خرده رازی و مالک و طر زرد و خیر بره مجدالدینی  
 و یاقوتی و ملکی و آلوی زرد مل آنجا دگر نیست. مرد آنجا<sup>۳</sup> سفید چیره و  
 خوش صورت و متکبر و صاحب نفوذ باشند «المرسان من و شام»<sup>۴</sup> مذهبند از  
 مذهب و ادیان دگر بشمارند و در ده عاشران بغابت اوله<sup>۵</sup> در برین سخن صاحب  
 جمال هستند و در حق ایشان گفته اند: «ان الذی احب من الیاب»<sup>۶</sup> و غیر  
 عنی از کسب خالی نداشتند و در آن دیار متحول بسیار است و انسان در دوست  
 دوستی سخت سست نهادند و درین معنی گفته اند<sup>۷</sup>

هر کز نشود طبع بر برت دوست  
 آزا که بدوستی نیاید بآفاق

و مولانا هم ام الدین در برین درجیات گفته است  
 سریر نده و ده که ر آنجا است نکرست  
 با طبع مخالفان موافق سمع  
 و من این ده رباعی گفته ام<sup>۸</sup>

تبریر جو جسم است و فومس ز صفا  
 کفیی که بدوستی نه صادق باشند  
 و ایضا<sup>۹</sup>

نبریر همیست و گروهش چون حور  
 با نا کس و ناجنس نمی آیرسد  
 زبیر بود از لایب و مدعای دور  
 زبیرا نسود جمع بهم پس بخور

۱ - «ج» سلاتر ۲ «ا» میلانی ۳ «نم» میلانی ۴ «ا» حلوینی  
 ۵ «ر» حلوانی ۶ «ا» در ح سب ۷ «ر» و تمام شیمه انی شریانی  
 و اکثر شانی و شامی مذهبند ۸ «ا» ان الیبر مرهان ۹ «ر» ان الیبر مرهان  
 ۱۰ «ج» بهادید و گفته اند: «ر» بهادید و گفته ۱۱ «ا» کلمه از «ر» است  
 ۱۲ «ا» کلمه از «ر» است

ورنود<sup>۱</sup> آنجا سخت خیره کش باشند و این حال حالی ناخوش است بر روی خوشیهای آن شهر. و در آنجا مقابر بچند موضع متفرق است چون سرخاب و چرنداب و کجیل و شام و ولیان کوه و سیاران<sup>۲</sup> و غیر ذلك. و در این مقابر مزارات متبر که بسیارست مثل فقیه زاهد و امام جعده و ابراهیم کواهان<sup>۳</sup> و بابا فرج و بابا حسن و خواجه صاین الدین<sup>۴</sup> و کمالینی و بالینی<sup>۵</sup> تبریزی و حسن بلغاری<sup>۶</sup> و شیخ نورالدین سمارستانی<sup>۷</sup> و در مقبرة الشعرا<sup>۸</sup> سرخاب<sup>۹</sup> انوری و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی<sup>۱۰</sup> شیروانی و دیگر شعرا<sup>۱۱</sup>. و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد کجوجانی است و بدیه شادآباد پیر شیروان و اکابر بسیارست. و از صحابه رسول (صلعم) بکوه سهند مزار اسفهلار<sup>۱۲</sup> اسامة بن شریک و برکنار سرارود مزار ابوالمحجن کرد و بدیه سردرود<sup>۱۳</sup> مزار قیس<sup>۱۴</sup> و در باویل رود<sup>۱۵</sup> مزار عجل برادر حمزه. و بمقبرة سرخاب مرار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیارست و ذکر تمامت ملالت افراید. حقوق دیوانی آن بتمغا مقررست و در سنه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هفتاد تومان و پنجهزار دینار بر روی دفاتر دیوانی<sup>۱۶</sup> مثبت است. و هفت ناحیت است: اول ناحیت مهران رود بطرف<sup>۱۷</sup> شرقی شهرست. از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ و کندرود<sup>۱۸</sup> و اسفنج<sup>۱۹</sup> و سعید آباد<sup>۲۰</sup> از معظمت آنست؛ دوم ناحیت سردرود<sup>۲۱</sup> و صحرا بطرف جنوبی مایل بغرب یکفرسنگی شهر افتاده است و دیرهای سردرود با<sup>۲۲</sup> باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن مواضع<sup>۲۳</sup> باهم پیوسته است

- 
- ۱ - «نچ»: زبان. ۲ - «ا»: ساوان؛ «نچ»: سیاوان، سیارستان. ۳ - «ر»: کوامان؛ «ر»: کوامان. ۴ - «چ»: ضیاء الدین. ۵ - «ا»: کالینی و مالینی؛ «ر»: مالینی. ۶ - «ا»: تلغاری. ۷ - «ا»: بنمارستانی. ۸ - «ر»: و از شعرا بر سرخاب ملک الشعراء. ۹ - «نچ»: ملکی (و آن غلطست). ۱۰ - «ا»: و دیگر شعرا و تیان اند. ۱۱ - «ا»: سفهلار؛ «چ»: اسفهلار. ۱۲ - «ر»: بقبره؛ «چ»: بقبره. ۱۳ - «ر»: سرارود. ۱۴ - «ا»: قیس بن (قدوری سفید). ۱۵ - «ا»: ناویلدرود؛ «ر»: تاویل رود. ۱۶ - «چ»: دو دفاتر مثبت است. ۱۷ - «چ»: و بطرف. ۱۸ - «نچ»: کندرود. ۱۹ - «ا»: اوسفنج؛ «ر»: راسنج (؟) (شاید: باسمنج). ۲۰ - «چ»: «ر»: سعد آباد. ۲۱ - «نچ»: سرود، سرورود. ۲۲ - «چ»: و. ۲۳ - «چ»: موضع.

چنانکه فرق نتوان کردن که<sup>۱</sup> از توابع ددام دیه است و میوه‌های خوب دارد و سردست  
دوشت<sup>۲</sup> و جولاندردق<sup>۳</sup> و القابندر<sup>۴</sup> و لاجاباد<sup>۵</sup> و لادرج<sup>۶</sup> از معظلمات اوست. و ناحیت<sup>۷</sup>  
صحرا غله دوست، آب سر او رود بر زراعت آنجا می‌نشیند<sup>۸</sup>؛ سیم ناحیت باوایل رود<sup>۹</sup>  
مشهورست و در زاویه غرب و جنوب است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است و  
ولایتی سخت نزه است و بحقیقت همچون یاک باغ و ناسخ نسخه سغد سمرقند و غولته  
دمشق و رشک شعب بوان و ماوشان رود<sup>۱۱</sup> همدان است و بیست و پنج<sup>۱۲</sup> دیه است و  
باوایل و خسرو شاه<sup>۱۳</sup> و میلان و اسکو<sup>۱۴</sup> اوستندیس<sup>۱۵</sup> از معظلمات آن ناحیتست؛ چهارم  
ناحیت ازونق بر غرب شهرست، آغازش سه فرسنگی شهرست ناپانزده<sup>۱۶</sup> فرسنگی  
و عرضش پنج فرسنگ باشد و حاصلی نیکی دارد<sup>۱۷</sup> از غله و انگور و میوه، و مدار  
تبریز بر ارتفاعات آنجا باشد و سی پاره دیه است و اکثرش معظم ده‌ریاک قصبه بیست  
چون سیس<sup>۱۸</sup> او شبستر و ابقان<sup>۱۹</sup> و کوزه کنان و صوفیان و غیره، پنجم ناحیه رودقات<sup>۲۰</sup>  
در پس کوه سرخاب بر شمال، برباک فرسنگی تا چهار فرسنگی شهرست و غله روی  
تمام دارد، آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و فریب چهل پاره ده باشد<sup>۲۱</sup> و  
رودهند و سارو<sup>۲۲</sup> و النجق و اوفرید<sup>۲۳</sup> از معظلمات آن، ششم ناحیت خانم رود و

- ۱ - «ج» کرد ۲ - «ا» افزوده: (قدری سفید) پاره دیه بود ۳ - «ا»
- سردشت دوشت؛ «ر» نداود (۴) ۴ - «نج» «ر» : جولاندردق (۵) ۵ - «ا»
- القابندر؛ «ر» الماسد «نج» القابندر، القابند (۶) ۶ - «ر» : لاجاباد (۷)
- ۷ - (۴) ۸ - «ج» آن ناحیه ۹ - «ا» افزوده: و (قدری سفید) پاره دیه است
- ۱۰ - «ا» «ر» وید سرساویل رود «نج» وید هر باویل رود، ناویل، ساویل، بایل
- ۱۱ - «ج» : ماشارود، «ر» «ا» : ماشانرود (متن از معجم البلدان)
- ۱۲ - «ا» «ر» چهار ۱۳ - «ج» خورشاه ۱۴ - «ج» اسکونه؛ «نج» :
- فیفسیدیس، فلمندیس، اسکویه، و بیلان؛ «ا» : فلسفندیس ۱۵ - «نج» : دواوده
- ۱۶ - «ج» : حاصل باشد و ۱۷ - «ج» : سزوست و وانمان و سلسر (من از فرهنگ
- سلرود؛ سلسر، رایقان و ابقان) «و» : سزوست و وانمان و سلسر (من از فرهنگ
- جغرافیای ایران ج ۴ است) ۱۸ - «ج» رودقاب ۱۹ - «ج» : است ۲۰ - «ا» :
- اروند؛ «ر» اودهند ۲۱ - «نج» : اروند و بسار (شاهد کلمه اول ازونه و دومی سار
- باشد) ۲۲ - «نج» : اوفریده (۴)

هفتم ناحیت بدوستان هم بر شمال شهرست خلف رودقات<sup>۱۸</sup>، سی پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق<sup>۱</sup> از معظمت آن. حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اینجوهم<sup>۲</sup> در این نواحی کهه بوقف خاص غزانی تعلق دارد صد و هفتاد<sup>۳</sup> و پنجهزار دینار مقرری دارد و تمامت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم میباشد و با تمغای شهر بهم صد و پانزده تومان میشود. از تبریز تا دیگر ولایات آذربایجان مسافت بر این موجب است: اوجان: هشت فرسنگ. اردبیل: سی فرسنگ. اشنویه: سی فرسنگ، ارمیه: بیست و چهار فرسنگ. اهر: چهارده فرسنگ. مشکین<sup>۴</sup>: هجده فرسنگ. خوی: بیست فرسنگ. سلماس: هجده فرسنگ، و براه مراغه بیست و شش فرسنگ. سراو: بیست فرسنگ. مراغه: بیست فرسنگ. دهنخوارقان: هشت فرسنگ. مرند: پانزده فرسنگ. نخجوان: بیست و چهار فرسنگ.

اوجان - از اقلیم چهارم است و در دفاتر قدیم آنرا از توابع ناحیت مهرانرود شمرده اند، و نامناسب است، ییژن بن گیوبن گودرز ساخت، غزان خان تجدیدعمارتش کرد و از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دارالملک ساخت، دورباروی غزانی سه هزار گام<sup>۵</sup> بود. هوایش سردست و آبش از کوه سهندست<sup>۶</sup>. حاصلش غله و بقول بود و میوه و پنبه نباشد. و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درو از عیسویان جمعی باشند. حقوق دیوانیش بتمغاده هزار دینار مقررست<sup>۷</sup> و ضیاعش بعضی که<sup>۸</sup> در حوزة حکام است ارتفاعی است و غله نیکو حاصل دارد و با حاصل شهر بهم بوقف ابواب البر<sup>۹</sup> غزانی تعلق دارد و آنچه از معظمت قرای آن حدودست

- ۱ - «نج»: ارسان یا ارمینان؛ باورکا؛ «دا»: ناروکار و ارمیان؛ «در»: مادرکان و اومتان؛ (شاید: اربطان یا ارمینان و کلمه دیگر معلوم نیست). ۲ - «ج»: اهجوم.
- ۳ - «ج»: هشتاد. ۴ - «دا»: تنکس؛ «ر»: سسکر؛ «ج»: پیشکین. ۵ - «ج»: قدم.
- ۶ - «دا»: سهندجاریست. ۷ - «دا»: بتمغاده هزار دینار مقرری آنجاست؛ «ر»: ... دو هزار. ۸ - «ج»: که بعضی.





دزشیدان<sup>۱</sup> که مقابل<sup>۲</sup> بابک خرم‌دین بوده در کوه اردبیل است بجانب جیلان. حقوق دیوانی اردبیل هشتاد و پنج هزار دینار بر روی دفاتر<sup>۳</sup> است.

خلخال - شهر وسط بوده است و اکنون دیهی<sup>۴</sup> است، کمایش صد موضع،

بچهار ناحیت و خاندنیل و سنجد و انجیلاباد<sup>۵</sup> و هسجین<sup>۶</sup> از توابع اوست. در سابق شهری<sup>۷</sup> فیروز آباد نام که بر سر گریوه بردلیز<sup>۸</sup> بوده حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامس را اقا جریان<sup>۹</sup> می گفته اند. و بعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم -

نشین شد و اکنون آن نیز خراب شده است<sup>۹</sup>. در آن ولایت بحدود دیه کیوی<sup>۱۰</sup> دره بیست بطرف آفتاب روی آن دره چشمه بیست که آبش بتابستان یخ میبندد و

بر طرف قماة<sup>۱۱</sup> که قزاقانه نثار<sup>۱۲</sup> خوانند چشمه دیگر که در آبش بیضه می بزد و بریک فرسنگ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاهولی بر آمده کمایش دویست کز<sup>۱۳</sup> بلندی او و بر فرازش بشکل منخرجه کوهی تقریباً پانزده گز بیرون

آمده و آن منخرجه زهاب است لایزال قطرات ازو فرو میریزد چنانکه دو آسیا گردان آب از آنجا حاصل میشود و بنیاد زرع خلخال برین<sup>۱۴</sup> آبست و در آن<sup>۱۵</sup>

حدود علف زار نیکوست و بدین سبب ماست آنجا آنچنان می بندد که مانند پنیر بکارد می شاید برید<sup>۱۶</sup> و شکار گاههای فراوان و یر شکار دارد و شکارش سخت فربه

۱ - «نج» : دژشان، دژشیدان؛ «ا» : دژشان، «ر» : اسم مله و عبارت بعدرا

تا «حقوق دیوانی..» ندارد (شاید بذر). ۲- کذا. ط مقام. ۳- «ج» : دفتر است. ۴- «ج» :

دیه است؛ «ر» : چند دهست. ۵ - «ج» : خامده بیل و سجزرود و انجیلاباد؛ «نج» :

خابنده بیل، خابنده میل. حاسده میل، اسد، انبند، اسده، آمده؛ «ا» : اسد و خامده میل و مسجد و در حلاباد. (متن اول و دوم از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ و کلمه سوم مجهولست).

۵ - «ا» : میشعن؛ «نج» : هیشجین؛ «ج» : مسجین. (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است).

۶ - «ج» : شهر. ۷ - «ا» : «ا» : بردلر (؟). ۸ - «نج» : قاجرمان؛ «ر» : قاجرمان؛

«ا» : ارقا جرانان (؟). ۹ - «ج» : خرابست. ۱۰ - «بج» : لوی؛ «ج» : کوی.

(متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴). ۱۱- «ا» : قماة. ۱۲ - «ج» : یسار؛ «نج» : نسا،

سار. ۱۳ - «ج» : کزبر. ۱۴ - «ج» : «ر» : از. ۱۵ - «آن» در «ج» نیست.

می باشد<sup>۱</sup> و حقوق دیوانیش سی هزار دینار<sup>۲</sup> است.

دارمرزین<sup>۳</sup> - ولایت است و صد پاره دبه باشد و از معظمتش<sup>۴</sup> قول و جامکو<sup>۵</sup> و زهر<sup>۶</sup> از معظمت آن و حقوق دیوانیش بیست و نه هزار دینار بر روی دفترست.

شاهرود - ولایتی است متعلل طوایس دهایی سی پاره دبه است از معظمتش شال و کلور و خمس و درو<sup>۷</sup> و دیوان<sup>۸</sup> هوایش معتدل است و بکرمی مایل حاصلش غله نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش<sup>۹</sup> گویند که شافعی مذهب اند اما مذهبی ندارند و بدترین طوایف اند. حقوق دیوانش ده هزار دینار بر روی دفترست.

تومان مشکین<sup>۱۰</sup> - در این تومان هفت شهرست. مشکین<sup>۱۱</sup>، خیاب و انار<sup>۱۲</sup> و ارجاق و اهر<sup>۱۳</sup> و تکلفه<sup>۱۴</sup> و دایبر<sup>۱۵</sup>.

مشکین<sup>۱۶</sup> - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خاندان «بک» و عرض از خط استوا «لزم»<sup>۱۷</sup> و در اول و راوی<sup>۱۸</sup> می خوانند جهان مشکین<sup>۱۹</sup> در جری حاکم آنجا شد بدو معروف داشت. هوای معتدل است<sup>۲۰</sup> و غله و مال و بهت آنجا شهابش را کوه سیلان مانع است و آبش از کوه سیلان می آید و غله و میوه بسیار باشد و اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه<sup>۲۱</sup>. حقوق دیوانش پنج هزار و دو بیست دینارست و ولایتش باقطاع لشکر مقررست ده ابش پنج تومان مقرری دارد.

۱ - «ج» بود. ۲ - «در» سی و نه هزار دینار بر روی دفتر است و عبارت به درنا ناشرح خوی ندارد. ۳ - «نج» دارمردین، دارمرز، دارمزر ( ) ۴ - «و از معظمتش در «ج» نیست. ۵ - «نج» بولی، فول، تول، طول؛ و حسامود، جو بکور، «ا» نول و حاکمو ( ) (شاید تیل). ۶ - «ج» : زهر، «ج» رار ۷ - «ج» خمس و درو؛ «نج» : خمس و دور (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۴ است) ۸ - «ج» دیوان (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۴) ۹ - «نج» پیشین ۱۰ - «ج» : پیشین ۱۱ - «ج» : پیشین ۱۲ - «ج» : آهر ۱۳ - «ج» : آهر ۱۴ - «ج» : آهر ۱۵ - «ج» : آهر ۱۶ - «ج» : آهر ۱۷ - «ج» : آهر ۱۸ - «ج» : آهر ۱۹ - «ج» : آهر ۲۰ - «ج» : آهر ۲۱ - «ج» : آهر

انار<sup>۱</sup> و ارجاق - دو قصبه است در قبلی<sup>۲</sup> کوه سبلان افتاده . قصبه<sup>۳</sup> انار فیروز بن یزدگرد بن بهرام کور ساسانی ساخت و در اول بعضی شادار و بهری<sup>۴</sup> شاد فیروز خواندندی و ارجاق ، پسرش قباد بن فیروز ساخت . هوای هر دو معتدل است و آب از کوه سبلان جاری ، باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه وانگور و خربزه<sup>۵</sup> و جوز بسیار بود و قریب بیست موضع از توابع آنجاست . حقوق دیوانیش هفت هزار دینار مقرر<sup>۶</sup> است .

اهر - شهر کی<sup>۷</sup> کوچک و هوایش سردست و آبش از رودی که بدانجا منسوب است ، از جبال اشکنبر بر میخیزد و از عیون و قنوات نیز آب دارد . حاصلش غله و اندک میوه بود و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانیش بتمغا مقرر<sup>۸</sup> است و قرب ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پاره دیه بود و قرب پنجاه هزار دینار متوجه دارد .

تکلفه<sup>۹</sup> - قصبه بوده است و اکنون خرابست حاصلش غله ، و زمینی مرتفع باشد .  
خیابو - قصبه است در قبلی کوه سبلان افتاده است و چون سبلان در شمال اوست هوایش بگرمی مایل است و آبش از آن کوه جاریست . باغستان اندک دارد حاصلش غله بیشتر بود و مردمش اکثر موزه دوز و چو خاگر باشد ، حقوق دیوانیش دو هزار دینار است .

دراورد<sup>۱۰</sup> - در زمان سابق قصبه بوده و اکنون ولایتی است ، و قشلاق جمعی از مغول . حاصلش غله و پنبه و شلتوک میباشد<sup>۱۱</sup> .

قلعه کهران - پیشتر از این قلعه محکم بوده و اکنون خرابست . حاصلش غله و پنبه نیکو باشد .

۱ - « ج » : اناد ۲ - « ج » : قبله ۳ - « ج » : بعضی . ۴ - کلمه در « ا » نیست ۵ - « ج » : شهر . ۶ - « ا » : تکله ؛ « نج » : بکار ، مکبه . بکابه ، تکله ، تکله (؟) . ( شاید : کلفیر ) . ۷ - « ا » : دواورد (؟) . ( بدین نام موضعی بفارس و قریه ای بفارسان در معجم البلدان آمده است ) . ۸ - « ا » : حاصلش پنبه و شلتوک و اندکی غله میباشد ؛ « ج » : حاصلش از غله ...

کلیر<sup>۱</sup> - قصبه بیست در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد. و در پای آن قلعه رودی روانست. هوای معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد. و مردمش از ترک و طالش<sup>۲</sup> مهزوج اند و شافعی مذهب. حقوق دیوانیش مبلغ سه هزار دینار بر روی دفترست. گیلان فصلون<sup>۳</sup> - ولایتی است و قرب پنجاه پاره دیه و لوالبس اند و مردمی دهری و از<sup>۴</sup> انسانیت در ایشان بغیر اسم چیزی<sup>۵</sup> موجود نه حاصلش غله و پنبه و شلتوک نیکو میباشد.

مردان قم<sup>۶</sup> - ولایتی است<sup>۷</sup> کوانی<sup>۸</sup> و کالاله و جرم<sup>۹</sup> از معظلمات آنست. حاصلش غله و انگور و میوه نیکو باشد و بعضی مواضع در سنار ارس واقع شده. حقوق دیوانیش هشت هزار و هفتصد دینارست.

نودز - قلعه خرابست بر سر کوهی که رودخانه اهر در زیر او جاریست، و بیست و چند موضع از توابع اوست و هول<sup>۱۰</sup> و بول<sup>۱۱</sup> و هفندان<sup>۱۲</sup> از معظلمات آنست و دیه هول<sup>۱۳</sup> حاکم نشین است و در آنجا آثار محمد مصطفی (صاعم) دارند و تأثیر نیکو دارد. و هوای آن ولایت بکرمی مایل است و آبش از آن رود میون و حاصلش غله و پنبه و برنج بود و باغستان بسیار دارد و از میوه هاس انگور نیکو بود. حقوق دیوانیش یازده هزار دینارست و آن ولایت را در دفاتر بلوک انجو نو بسند یافت - ولایتی است و قرب بیست پاره دیه است در میان پنبه و هوایش

۱ - «ج» : کلیر ؛ «دنج» : کلنیه ، کلین ، کلیر . ۲ - «ا» : طالش .

۳ - «ا» : کلان فصلون ؛ «بج» : کلان و ضلون ، گیلان فصلون ، گیلان یصلویه ( ) .

۴ - «دج» : مردم دهری واه . ۵ - «دج» : بغیر از اسم . ۶ - «ج» : مردان نفیم ؛ «دنج» : مردان نفیم ، مراد نفیم ، مردان نفیم ۷ - «ا» : انزوده ؛ ورت (قدری سفید) پاره دیه

۸ - «ا» : کوالی ؛ «دنج» : کوافی ، کوالی . (شاید : کوانق . نرهنک جنرافای ایران ج ۴) .

۹ - «ا» : «دنج» : جزم . (۱) - ۱۰ . (۲) - ۱۱ . «ا» : هول و نول ؛ «دنج» : نول ؛

۱۰ - «ا» : «دنج» : جزم . (۱) - ۱۰ . (۲) - ۱۱ . «ا» : هول و نول ؛ «دنج» : نول ؛

بگرمی مایل است حاصلش غله و اندکی میوه بود . حقوق دیوانیش مبلغ چهار هزار دینار مقرر است .

تومان خوی - چهار شهرست خوی و سلماس و آرمیه و اشنویه .

خوی - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات « عظم » و عرض از خط استوا « لزم »<sup>۱</sup> . شهری وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام است . هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و به اُرس ریزد و باغستان بسیار دارد و از میوه هاش<sup>۲</sup> انگور و امرود پیغمبری مانندش جای دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آباداری . و مردمش سفید چهره و ختایی نژاد و خوب صورت اند و بدین سبب خوی را ترکستان<sup>۳</sup> ایران خوانند و قریب هشتاد<sup>۴</sup> پاره دیه از توابع آنست ، مشاهیرش خرس<sup>۵</sup> و بدلاباد<sup>۶</sup> . حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار دینار است .

سلماس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « عطید » و عرض از خط استوا « لزم » . شهری بزرگست و باروش خرابی یافته ، وزیر خواجه تاج الدین علی شاه تبریزی آنرا عمارت کرد ، دورش هشت هزار گام است . هوایش بسردی مایل است و آبش از اودیة جبال کردستان برمیخیزد و ببُحیره چیچست ریزد . باغستان بسیار دارد . میوه و انگورش نیکو باشد . غله و دیگر حبوبات نیکو آید . مردمش سُنی پاک دین اند و پیوسته با اکراد در محاربه باشند و خصومت همیشه در میان نشان قایم بود و چون ذاتی و موروثی است اصلاح پذیر نمیشد . حقوق دیوانیش سی و نه هزار و دوست دینار است .

آرمیه<sup>۷</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « عطمه » و عرض از خط استوا « لزمه » . شهری بزرگ است . دورش ده هزار گام باشد برکنار<sup>۸</sup> بحیره

۱ - « ا » : لزم . ۲ - کلمه از « ا » است . ۳ - « ج » : ترکستان . ۴ - « د » : دو کلمه اخیر در « ا » سفیدست . ۵ - « ا » : خرس ؛ « د » : حوکرش . (؟) . ۶ - « د » : بدلاباد . (؟) (شاید : بدلان) . ۷ - شرح آرمیه تا میانج و گرمود دو « د » نیست .

چیچست افتاده هوایش گرم است و بعفونت مایل و آبش از عیون آن جبال برمیخیزد و ببخیره چیچست ریزد بانگستان فراوان دارد و از میوه هاش انگور خلوقی<sup>۱</sup> و امروز دیمبری و آلوی زرد بغایت خوبست و بدین سبب نبارزه اگر صاحب حسنی را با اباس ناسزا یابند گویند: «انگور خلوقی بچه در درّ سوه اندر<sup>۲</sup>»، یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده. مردمش اکثر سُنی اند و سیصد و بیست پاره دیه از توابع آن است و ضیاعش مرتفع تمام بود. حقوق دیوانیس هفتاد و چهار هزار دینارست.

اشنویه - شهری و سلسلت در میان کوهستان افتاده بر ناک مرحله ارمیه<sup>۳</sup> در غرب، مایل قبله هوایش خوسر از ارمیه بود و آبش از اودبهیی که از آن جبال برمیخیزد. حاصلش غله و دیگر حبوبات و اندهر بود و مردمش بیشتر سُنی اند و سیصد و بیست پاره دیه از توابع اوست و ضیاعش را نیز حاصلی نبکوست. حقوق دیوانیش نوزده هزار و سیصد دینارست.

تومان سراو<sup>۴</sup>:

سراو - شهری و سلسلت از اقلیم چهارم در شرقی دوه سبالن مایل بقبلی افتاده است. هوایش سردست و آب از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبالن برخیزد و در بحیره چیچست ریزد حاصلش غله و دیگر حبوبات بود<sup>۵</sup> و انگور و میوه کمر بود. مردمش سفید چهره اند و سُنی مذهب و اکول باشند. ولایتش

۱- «۱» خلوقی ۲ «نیچ» ۳ «انگور خلوقی بچه در درسیوه اید در پوشیده اند»  
 «ج» انگور خلوقی بچه در سبد اندرین. (من از ۱ است) ۳ «ج» کوهستان...  
 ارمیه افتاده ۴ - ، نیچ ۵ شاهی ۵ - «۱» (قدری سفید) یازده ۶ «نیچ»  
 سراو، سراو و سراو: «۱» سراو (امروز «سراو» گویند) ۷- «ج» ۸- «ج»  
 حبوبات بیشتر است.

قرب صد<sup>۱</sup> پاره دیه باشد و چهار ناحیت: روند<sup>۲</sup> و زرنق<sup>۳</sup> و براغوش<sup>۴</sup> و سقهر<sup>۵</sup> و ضیاعش غله روی نیکوست. حقوق دیوانیش هشتاد و یک هزار دینارست.

میانج و گرمروود - میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده و چند

موضع از توابع اوست و هوای گرم دارد و غن و درو پشه بسیار بود. و گرمروود ولایتی است درو<sup>۶</sup> صد پاره دیه بود هوایش خوشتر از میانج بود. حاصلشان غله و پنبه و انگور و میوه و برنج<sup>۷</sup> و دیگر حبوبات باشد. و آبش از آن کوهها جاریست و فضلابش در سفیدرود ریزد. و مردمش سفید چهره و ترك اخلاق اند. حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینارست.

تومان مراغه - چهار شهرست مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان.

مراغه - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات «فب ع»<sup>۸</sup> و عرض از خط استوا «لرك»<sup>۹</sup>. شهری بزرگست و در ماقبل دارالملك آذربایجان بود<sup>۱۰</sup>. هوایش معتدل است و بعفونت مایل جهت آنکه کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد. حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد. اکثر اوقات آنجا ارزانی باشد. و لابتش شش ناحیت است: سراجو<sup>۱۱</sup> و بناجون<sup>۱۲</sup> و دیزجرود<sup>۱۳</sup> و گاو دول و هشتروود و بهستان<sup>۱۴</sup> و انگوران و قزل اوزن<sup>۱۵</sup> از توابع آنست. مردمش سفیدچهره

- ۱ - جای دو كلمه اخير در «۱» سفیدست. ۲ - «نج»: ورنند، زرنند؛ «۱»:
- زوند (۲). ۳ - «ج» «نج»: درند؛ «۱» ندارد. (متن از فرهنگ جغرافیای ایران ج ۴ است.) ۴ - در فرهنگ جغرافیای آلمان براغوش؛ «نج»: دراغوش. ۵ - «۱»:
- سقهر؛ «نج». سقهره، سقهر، سقهد، سقر، در نسخه خطی وینه: روند و براغوش و علم و
- سقهر (نج) (۲). ۶ - «۱» «ج». قرب. ۷ - «نج»: نرنج؛ «۱»: نرنج. ۸ - «۱»:
- فبها. ۹ - «۱» در «لرك». ۱۰ - «۱» افزوده (قدری سفید) ساخت. ۱۱ - «ج»: سراجون.
- (متن از فرهنگ جغرافیای ایران ج ۴ است). ۱۲ - «ج»: بناجون (متن از فرهنگ جغرافیای
- و «۱» است) ۱۳ - «ج». در جرود، «۱»: در حرود. (متن از فرهنگ جغرافیای ایران ج ۴
- است). ۱۴ - (در معجم البلدان از نواحی قزوین قلعتی باین نامست). ۱۵ - «ج»:
- ولاوردان، «نج»: خول اوزان، مرل ادران، مرل اوردان، قول، قزل، «ر»: قول اورا.







کرکر<sup>۱</sup> - قصبه بیست حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد و در حدود آن ضیاء الملک نخچوانی<sup>۲</sup> پای بر رود ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه خیرست .  
تومان نخچوان پنج شهرست :

نخچوان - از اقلیم چهارم است . طوایف از جرایی خاندان « ف نه »<sup>۳</sup> و عرس از خط استوا « لح م » آنرا بهرام چوبین ساخت . شهری خوش است<sup>۴</sup> و آنرا نقش جهان خوانند . اکثر عمارات آن از آجرست . حاصلش غله و پنبه و انگور و اندکی میوه بود<sup>۵</sup> و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و ولایت بسیار دارد و چند قلعه محکم از نوابح آن مثل النجق و سورماری<sup>۶</sup> و تنهر<sup>۷</sup> و فغان<sup>۸</sup> و حقوق دیوانیس سد و سیزده هزار دینارست .

اجنان<sup>۹</sup> - آنرا دارخانه میخوانند جهت آنکه معدن مس آنجاست .

اردوباد - قصبه بیست و باستان<sup>۱۰</sup> بسیار دارد و انگور و غله و پنبه نیکو آورد<sup>۱۱</sup> و آبس از کوههای قبان<sup>۱۲</sup> خیزد و فضالایش در ارس رود .

آزاد - شهری کوچک است حاصلش غله و پنبه و انگور فراوان دارد<sup>۱۳</sup> و شراب آنجا را شهرتی عظیم باشد و آبس از کوههای قبان خیزد و در ارس ریزد . مردمش سفید چهره اما عوان طبع باشند . حقوق دیوانیش هیجده هزار و سیصد دینارست .  
ماکویه - قاعه بیست بر شگاف سنگی دیهی در پای آن قاعه چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه بان آن دیده شده است و مرجانبتا<sup>۱۴</sup> که بزرگ دشتیسان اوست آنجا ساکن می باشد .

۱ - پنج . ۲ - لر ( یا فو ۴ ص ۲۶۲ ) معدن است همان حساب لرئی دو طفرنامه  
۱ ص ۳۹۹ باشد ) ( شاید : لر لر و رهنک جغرافیائی ایران ح ۴ ) . ۲ < ۱ > :  
فولی ۳ - < ۱ > و ۴ - چ . : . شهر خوشی است ؛ جای نام باو شهر در  
< ۱ > سفید مانده است . ۵ - چ > : دارد . ۶ - < ۲ > : سوماری ، < ۳ > : سوماری ،  
سوزاری . ۷ - کلمه در < ۱ > و < ۲ > . سب ، < ۳ > : نع ، بمع ، < ۴ > : نع ، < ۵ > :  
فغان . < ۶ > و < ۷ > : ندارد . ۹ - < ۳ > : احماء ، احیان ، < ۱۰ > : ارجینسان .  
۱۰ - < ۱ > : باغات . ۱۱ - جمله اخیر از < ۱ > است . ۱۲ - از اینجا تا علامت < ۱۳ >  
در < ۱ > نیست . ۱۳ - < ۳ > : نع . بیان ، قایان . ۱۴ - < ۳ > : نع ، < ۴ > : هر جاتیا ، مرحاسیا ؛  
< ۵ > : مرحاسیا .

## باب چهارم

## در ذکر دیار ایران و موغان

هوایش گرمیسرست و بعفونت مایل . حدودش با ولایات ارمن و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است . حقوق دیوانیش در عهد اتابکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و اکنون سی تومان و سه هزار دینارست که بر روی دفتر آمده است .

موغان - از گریوه سنگ بر سنگ که محاذی تومان مشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندانکه کوه سبلان ناپیدا باشد گیاه درمنه درپاییز<sup>۳</sup> زهردار بود خوردنش چهار پایانرا هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابه گرسنه را مضرت<sup>۴</sup> تر از آنکه علفی دیگر خورده باشند<sup>۵</sup> و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرت<sup>۶</sup> در آن درمنه نماند<sup>۷</sup> .

باجروان<sup>۸</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « فج نط<sup>۹</sup> » و عرض از خط استوا « لح<sup>۱۰</sup> » در اول شهرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دیهی معمور . در مسالك الممالك آمده<sup>۱۱</sup> : آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصه موسی و خضر علیهما السلام میفرماید : « وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا » تا اینجا که « فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِغَيْرِ نَفْسٍ زَكِيَّةٍ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا » آن صخره

۱ - « ۱ » ر : « ۲ » ج : پیشکین . ۳ - « ر » : فانیز ؛ « ۱ » :

فانیز . ۴ - « ج » : شود : ۵ - « ج » : نماند آن نبود . ۶ - « د نج » : ماجروان .

۷ - « ۱ » : مع بط . ۸ - « ۱ » : لح ها . ۹ - ابن خردادبه ، ۱۲۱ ، ۱۷۴ ( نج ) .

۱۰ - سورة ۱۸ ( كهف ) آية ۵۹ و ۷۳

سخره شیروان است: آن بحر بحر جیلان است و آن فریه دبه باجروان و آن غلام را در دبه جبران<sup>۱</sup> گشته اند. در مورد الاقالیم آمده که سخره موسی در انطاکیه بوده است و در دنب تفاسر این حکایت را در مجمع البحرین می‌گویند و این روایت سیم درست است. هوای باجروان بکرمی مایل است و آبش از جبالیه که در حدود آنست بر می‌خیزد. حاصلش غیر از غله چیزی دیگر نمیباشد.

برزند - از اقلیم چهارم است. طول از جزایر خالدران<sup>۲</sup> به پنج نقطه<sup>۳</sup> عرض از خد: استوا<sup>۴</sup> لزمط<sup>۵</sup> شهری وسط بوده است<sup>۶</sup>. بعد از خرابی افشین غلام معتصم خلفه عباسی آبادان کرد<sup>۷</sup> و نشست خود ساخت، اکنون باز خراب است و بقدر دیهی معمور مانده. هوایش بکرمی مایل است و آبش از عمون. زمینی<sup>۸</sup> مرتفع دارد حاصلش غله باشد.

پاسوار<sup>۹</sup> - از اقلیم پنجم است امروزی پناه سوار نام<sup>۱۰</sup> یعنی سوار بزرگ از امرای آل بویه ساخت<sup>۱۱</sup> اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غله باشد.

محمود آباد - در سحرای ذاباری بر کنار دریاست. غمازان مغول ساخت از اقلیم پنجم است.

همشهره<sup>۱۲</sup> - از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان. ازو تا دریایا قرب دو فرسنگ بود<sup>۱۳</sup>. و در اول ابر شهره<sup>۱۴</sup> میخوانده اند و جای نشست فرهاد بن کودرز بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن معام و فرهاد گوید: بیت  
لژبن ابر شهره چو فرهاد کرد  
بیجنگ از جهان روشنایی ببرد.

۱ - «ا» - حندان، «ب» - جیلان، چندان؛ «ج» - حیزان. (متن از مجمع البلدان است) ۲ - «ا» - لرمط. ۳ - «ا» - افزوده (قدری سفید) ساخته. ۴ - کلمه از «ا» است. ۵ - «ج» - مین. ۶ - «ب» - یلووار، جهان نامه ۳۹۳. ۷ - «ا» - سله سوار. ۸ - «ج» - نام او. ۹ - «ا» - (۴) - ۹ - «ا» - افزوده. می باشد. ۱۰ - «ا» - افزوده (قدری سفید) ساخت. ۱۱ - «ا» - شهره، «ب» - ابرشهو، ابواشهر، پوشهره. جهان نامه ابوشهره.

اردان - از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین ولایت اردان است .

بیلقان<sup>۱</sup> - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « فج لب » و عرض از خط استوا « لط نه<sup>۲</sup> » . قبادبن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجرست . هوایش گرم است . حاصلش غله و شلتوک و پنبه و دیگر حبوبات نیکو باشد .

بردع<sup>۳</sup> - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « فج<sup>۴</sup> » و عرض از خط استوا « م ك<sup>۵</sup> » . اسکندر رومی ساخت . قبادبن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن کرد . شهری بزرگ بوده است و کثرت عظیم داشته . درو عمارات عالیه فراوان بوده و کثرت میوه ، و از میوه هایش فندق و شاه بلوط بهتر از جایهای دیگر باشد . آبش از رودیست که به ترتر مشهورست .

گنجه<sup>۶</sup> - از اقلیم پنجم است و شهر اسلامی<sup>۸</sup> . طولش از جزایر خالدات « فج<sup>۴</sup> » و عرض از خط استوا « م لد » . شهر اسلامی است<sup>۹</sup> در سنه تسع و ثلاثین هجری ساخته شد<sup>۱۰</sup> . شهری خوش و مرتفع بود و درین معنی گفته اند :

چند شهرست اندر ایران مرتفع تر از همه  
بهرتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا  
گنجه پر گنج در آن ، صفاهان در عراق

در خراسان مرو و طوس ، در روم باشد اقسرا .

هیرك<sup>۱۱</sup> - بیلاق بردع است و جایی عظیم خوب و نزه . آبهای روان و علفزار .

های<sup>۱۲</sup> فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا روند<sup>۱۳</sup> .

۱ - جای کلمه در « ا » سفیدست ؛ « فج » : بیلقان . ۲ - « ا » : لط به .  
۳ - « ا » : بیلقان . ۴ - « ا » : مه ها . ۵ - « ا » : م ل . ۶ - « د چ » : عمارتش .  
۷ - « ا » : بردع . ۸ - دو کلمه اخیر از « ا » است . ۹ - بجای مه کلمه اخیر در « ا » :  
( قدری سفید ) ساخت . ۱۰ - دو کلمه اخیر در « ا » نیست . ۱۱ - کلمه در « ا » نیست ؛  
« فج » : هیرك ، جهان نامه : ترك . ( ۲ ) . ۱۲ - « ا » : علفزارهای . ۱۳ - « د چ » :  
افزوده : و زمستان بهر اندر .

## باب پنجم

## در ذکر بقاع شروان و گشتاسفی

شروان<sup>۱</sup> - از کنار آب در تا در بند باب الاوباب ولایت شروان است. حقوق دیوانی آن در عهد خواقین شروان صد تومان این زمان بوده است و اکنون یازده<sup>۲</sup> تومان و سه هزار دینار بر روی دفترست و در وجه اقطاعات متفرق ولایت<sup>۳</sup> بسیارست.

باکویه - از اقلیم پنجم است. ملول<sup>۴</sup> از جزایر خالادات<sup>۵</sup> فدل<sup>۶</sup> و عریش از خط استوا<sup>۷</sup> مرل<sup>۸</sup>. هوایس بکرمی مایلست حاشاش غله بیشتر باشد<sup>۹</sup>.

شمابخی - قصبه شروان<sup>۱</sup> است از اقلیم پنجم. ملولش از جزایر خالادات<sup>۲</sup> فدل<sup>۳</sup> و عریش از خط استوا<sup>۴</sup> م لدا<sup>۵</sup> انوشروان عادل ساخت. هوایس بکرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر. در مسالام الممالک<sup>۶</sup> گوید که سخره هوس<sup>۷</sup> بابیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده است و در دبگیر<sup>۸</sup> کتب گوید که در مجمع البحرین بوده است.

قبله - از اقلیم پنجم است و قریب در بند<sup>۹</sup> قبادین فیروز ساسانی ساخت. حاشاش ابریشم و غلات و دیگر حبوبات نیکو<sup>۱۰</sup> باشد.

فیروز<sup>۱</sup> - در معجم البلدان آمده که قصبه بیست بنزدیک در بند. هوایی خوش دارد و جایی عظیم خوب ر نزه<sup>۲</sup>.

۱ - ۱۰۱۱ هجری : شروان . ۲ - هیچ : پانزده . ۳ - ۱۰۱۱ هجری : مسفرق ولایتی .  
 ۴ - ۱۰۱۱ هجری : ۵ - چهار لکه اخیر در : ۱۰۱۱ هجری : ۶ - ابن خردادبه ص ۱۲۳ (نچ).  
 ۷ - بظفرنامه ص ۱۹۶۰۶ : بشکرید (نچ) . ۸ - ۱۰۱۱ هجری : ۹ - هیچ : ۱۰۱۱ هجری : فیروز  
 آباد . ( یاقوت ص ۳ و ۹۲۸ و ۹۲۹ ) ۱۰ - هیچ : هوایش نیکو و جاهای بس نزه دارد .

شابران - انوشروان عادل ساخت هوایش گرم است و آبش ناگوارنده حاصلش غله و دیگر حبوبات نیکو باشد .

گشتاسفی - از کنار آب دریا ولایت گشتاسفی است و گشتاسف بن لهراسف ساخت و نهری بزرگ از آب کر و ارس بریده است و از آن جویها برداشته و بر آن دیهه‌های فراوان ساخته . حاصلش غله و برنج و اندک پنبه و میوه بود . مردمش سفید چهره‌اند و بر مذهب امام شافعی . زبانشان پهلوی بجیلانی باز بسته است . حقوق دیوانیش بزمان سابق پیش از ظهور دولت مغول کمایش صد تومان این زمان بوده است و اکنون صد و هفده<sup>۱</sup> هزار و پانصد دینار است . و در وجه اقطاعات عساکر که آنجا ساکن‌اند متفرق<sup>۲</sup> باشد .





## باب ششم

## در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان ۱

و آن پنج موضع است و هوای سردست و حدود آن تا ولایت اردان و ارمن و روم پیوسته است. و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد ملوک آنجا قریب پانصد تومان این زمان حاصل شده و درین عهد صد و بیست تومان و دو هزار دینارست و دارالملک گرجستان و ابخاز شهر تفلیس است.

الان - از اقلیم پنجم است. ملوک از جزایر خالدات «فج»<sup>۲</sup> و عرس از خط استوا «م»<sup>۳</sup>. فیروز بن قباد ساسانی ساخت. هوای بغایت خوبست و سردی مایل و آبی از جبالیه که متصل البرزست میآید و در رود گرمیزد. حاصل غله و میوه باشد. انی<sup>۴</sup> - از اقلیم پنجم. ملوک از جزایر خالدات «عط»<sup>۵</sup> عرس از خط استوا «ما»<sup>۶</sup>. هوای سردست. حاصل غله و اندکی میوه بود.

تفلیس<sup>۷</sup> - از اقلیم پنجم است. ملوک از جزایر خالدات «فج»<sup>۸</sup> و عرس از خط استوا «مح»<sup>۹</sup>. در دره یی افتاده است که طرفی از آن با کوه است و آب کوه بر میان آن روان است و از طرفی عمارات و روی کوه<sup>۱۰</sup> ساخته اند چنانکه بام هر رسته خانهای زمین کوی رسنه علیاست. و در آنجا حمامات بسیارست که آب گرم از<sup>۱۱</sup> زاینده است و به آتش احتیاج ندارد. حاصل غلات بغایت نیکو برآید و اندکی میوه دارد.

خان<sup>۱۲</sup> - قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سر حد اران.

قرس<sup>۱۳</sup> - در معجم البلدان<sup>۱۴</sup> گوید که<sup>۱۵</sup> شهر کی است بر درووزه تفلیس و هوای خوش بود<sup>۱۶</sup> و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد<sup>۱۷</sup>.

۱ - «۱» در ۲: در تقریر مسان گرجستان و ابخاز؛ «۳» گرجستان.  
 ۲ - «در» مع ۳. «۱» مدح؛ «۲» مدح. ۴ - کلمه و شرح آن در «در» نیست و در «۱» بجای کلمه تفلیس نوشته شده است. ۵ - «چ» دارد. ۶ - جای کلمه در «۱» سفیدست ۷ - «۱» در مع ۸ - «چ» کر. ۹ - «دج» بر رسته.  
 ۱۰ - «دج» آنرا ۱۱ - «دج» حیان، خیاب، چنان، چنان؛ «۱» حنان؛ «در» چنان. ۱۲ - در قارس. ۱۳ - با قوت ۵۷ (نچ). ۱۴ - آمده ۱۵ - «دج»؛ هوای خوش دارد. ۱۶ - کلمه اخیر در «۱» نیست.

## باب هفتم

## در کیفیت اماکن ملک روم

و آن قریب شصت شهرست و سردیست و علمای ماتقدم آنرا مفسقة البلاد گویند و حدیث نبوی مصدق این تقریرست کما قال رسول الله (عم) : « الرّوم ما دخله المعصوم » . در مسالك الممالك آمده : و علماء گفته اند که چون رومیان بیت المقدس را خراب کردند . و از آنجا برده بردند<sup>۱</sup> حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود ، لاجرم از آن وقت بساز هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایت برده نبرند . و مؤلف کتاب می گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند و کلام مجید شاهد این تقریرست قوله تعالی : « و ما کُنّا مِهْلِکِی الْقُرْیَ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ »<sup>۲</sup> نعوذ بالله من سخطه . حدود مملکت روم با<sup>۳</sup> ولایات گرجستان و ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است . حقوق دیوانیش در این زمان سیصد و سی تومان بر روی دفترست و در زمان سلاجقه زیادت از یک هزار و پانصد تومان این زمانی بوده است ، و شهر سیواس اکنون معظم بلاد آنجاست .

سیواس - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « غالب » و عرض از خط استوا « ل ط ک »<sup>۴</sup> خرابی بحال باروی او راه یافته بود ، سلطان علاء الدین بن - کیقباد سلجوقی باروی آنرا بسنگ تراشیده بر آورد . هوایش سردست حاصلش غله و میوه و پنبه باشد . صوف سیواسی مشهورست از آنجا میآورند .

۱ - « چ » : بودند . ۲ - سورة ( قصص ) ۲۸ آیه ۵۹ . ۳ - « چ » : تا .

۴ - « ا » « ر » : ل ط و « ا » افزوده : ( قدری سفید ) ساخت .

ابلیستان - شهری وسط است از اقلیم پنجم .

انقره - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات «عج»<sup>۱</sup> و عرض از خط استوا «لح»<sup>۲</sup> . هوایش سردی مایاست . حاصلش غله و میوه و پنبه باشد .

ارزنجان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «عد» و عرض از خط استوا «لحا» . سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت باروش کرد<sup>۳</sup> بسنگ تراشیده بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر آنجا میگذرد . حاصلش غله و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد<sup>۴</sup> . حقوق دیوانش سی و سه تومان و دوهزار و پانصد دینار است .

ارزناروم - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «عو» و عرض از خط استوا «لحم» در آنجا اسیسیایست در غایت<sup>۵</sup> عظمت چنانکه عالیر از آن عمارت در آن ملک نیست و درو شنبه عالی بوده پنجاه کز در پنجاه کز و بعضی از طاق آن کسب شب ولادت حضرت رسول (عم) فرود آمد و چندانکه<sup>۶</sup> میخیزانند که باز جای کنند عمارت نمیپذیرد و فرود میآید و در برابر آن کلسبها مسجدی بر شکل کعبه<sup>۷</sup> طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اند و آنرا زه دار کعبه میخوانند . حقوق دیوانش بیست و دو هزار دینار است .

ارال<sup>۸</sup> - شهری وسط است . آس ازفرات و هوایش سردی مایل . حاصلش غله و اندک میوه باشد . حقوق دیوانش ده<sup>۹</sup> هزار و هشتصد دینار است .

ارمنال<sup>۱۰</sup> - در اول شهری نزرک بوده و در این زمان قصبه است . حقوق

۱ - ۱۲ «لحا» «عد» ۲ از لحا «لحا» ۳ - «ج» عمارتش کرد و باروش نیز ۴ - «لحا» «عد» ۵ - «لحا» «عد» ۶ - «ج» عمارتش افزوده (مدری سفد) ساخت ۷ - «لحا» «عد» ۸ - «لحا» «عد» ۹ - «لحا» «عد» ۱۰ - «لحا» «عد» ۱۱ - «لحا» «عد» ۱۲ - «لحا» «عد»

دیوانیش هفت هزار دینارست .

آقسنک<sup>۱</sup> - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش پنج هزار دینارست .

اقسرا - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « سج » و عرص از خط

استوا « لح » . عز الدین قلیج ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت درسنه ست<sup>۲</sup> و ستین و خمسمایه . جایی عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غله و میوه وانگور فراوان خوب باشد . حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار دینارست .

اقشهر<sup>۳</sup> - ارزنجان بر هفت فرسنگی آنجااست و قونیه بر سه مرحله است .

حقوق دیوانیش صد و سی و پنجاه هزار دینارست .

اماسیه<sup>۴</sup> - شهر عظیم بوده . سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت

آن کرد<sup>۵</sup> و حاصلش از انواع میوه باشد و هوای خوش و نزه دارد .

انطاکیه - شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد .

اونیک<sup>۶</sup> - قلعه است بر سر کوهی و شهری آبشخور<sup>۷</sup> در پای آن شهر . شیخ

حسن پسر حاجی طغای سوبتای<sup>۸</sup> ساخته است و امیر شیخ حسن چوپانی آن شهر را خراب کرد . بر هشت فرسنگی اردن الروم است .

بابرت<sup>۹</sup> - شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچکست و اندک باغستان دارد

حقوق دیوانیش بیست و یک هزار و سیصد<sup>۱۰</sup> دینارست .

دوبرگی<sup>۱۱</sup> - شهری وسط است . حقوق دیوانیش سی هزار<sup>۱۲</sup> دینارست .

۱ - کلمه و شرح آن در « ا » و « ر » نیست ؛ « د » : افسک ، افنیک ، افیک ، افک ، اقبیک . ۲ - « ا » : نیف . ۳ - جای کلمه در « ا » سفیدست . ۴ - « ا » : اقشهر معظم بوده . ۵ - دنباله عبارت در « ا » نیست . ۶ - « نج » : اتغور ، اسجور ؛ « ا » : آشخون . ( ۱ ) . ۷ - « چ » : قلعه . ۸ - « نج » : سوتیای ؛ « چ » : سوتانی . ۹ - « نج » : بابیرت ؛ « ا » : مارب . ۱۰ - « چ » : ... هزار ؛ « نج » : پنجاه و یک هزار و سیصد . ۱۱ - « ا » : دورکی ؛ « نج » : دورکی ، دفرکی . ( ۱ ) . ۱۲ - « چ » : چهل هزار و سیصد .

دولو<sup>۱</sup> - شهری وسط است. حقوق دیوانیس چهل هزار و سیصد دینارست.

درجان<sup>۲</sup> - شهری وسط است. حقوق دیوانس چهل هزار و سیصد دینارست.

خرمیرت<sup>۳</sup> - شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد. حقوق

دیوانیس دویست و پانزده هزار دینارست.

شهره<sup>۴</sup> - شهر کوچک است و برکنار دریا. حقوق دیوانیس پانزده هزار

دینارست.

سمسون<sup>۵</sup> - برکنار بحر روم است و بندر شگفتی.

شمسان<sup>۶</sup> - از اقلیم پنجم است. طولی از جزایر خالدا<sup>۷</sup> و عریض از

خط استوا<sup>۸</sup> م. شهرست بزرگ و درو قبر صعوان بن معطل صاحب رسول (عم).

و در این حدود درختی است ثمرهای بیادام مانده است و با پوست میتوان خورد از

عسل شیرینتر است و خوش طعم تر و لیس نداند آن چه میوه است.

عموریه - از اقلیم پنجم است. طولی از جزایر خالدا<sup>۷</sup> و عریض از خط

استوا<sup>۸</sup> م. و در تلفظ انگور<sup>۹</sup> خوانند. در جامع الحکایان<sup>۱۰</sup> در قسطنطنیه قبر

روم ساخت و در آن زمین گنجی یافته بود بر عمارت آن شهر سرف کرد. حقوق

دیوانیس هفتاد و دو هزار دینارست.

قالیقلای - از اقلیم پنجم است. طولی از جزایر خالدا<sup>۷</sup> و عریض از

خط استوا<sup>۸</sup> م. شهری بزرگست. زیلوقالی بدانجا منسوب است. و در معجم -

البلدان<sup>۱۱</sup> آمده که در بیعه نصاری آنجا خانه یی بوده است که هر سال در شب

۱ - ۱۵. دورو (۴) ۲ - ۵. نج. دیرخان، ویرجان، دای. دیرجان (۱).

۳ - ۱۰. میرمرت؛ پنج. خمیرمرت، حمررت، حررت، حررت. ۴ - ۱. شهر (۱).

۵ - (۲). ۶ - ۱۰. ساط. ۷ - ۱۵. مج. ۸ - ۱. مج. انگور.

۹ - ۱. هفتصد. ۱۰ - ۱. لطها. ۱۱ - ۱۱. یافوت ۴ ص ۲۰ (نج).

شعائین<sup>۱</sup> که آخرین یکشنبه صوم ایشان بود موضعی گشاده شدی و ازو خاک سفیدی بیرون آمدی، آن خاک چون تریاک دفع زهر شدی و زیادت از دانگی نشایستی خورد و الا هلاک کردی.

قراحصار - چند قلعه است بدین نام :

قراحصار . در کمر<sup>۲</sup> کوه بر سه مرحله قصریه است . بیست و پنج هزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد ، (قراحصار را بهرام شاه بحدود قونیه ساخته است حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد دینارست)<sup>۳</sup>؛ قراحصار بواسی<sup>۴</sup> بحدود نکیدا<sup>۵</sup> حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینارست؛ قراحصار لیمونیه<sup>۶</sup> بحدود آقشهر ارزنجان .

قسطنمونی<sup>۸</sup> - شهری وسطست حقوق دیوانیش پانزده هزار دینارست .

قومنات<sup>۹</sup> - شهری کوچک حقوق دیوانیش چهارده هزار دینارست .

قونیه - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « سه مه » و عرض از

خط استوا « ما »<sup>۱۰</sup> . شهری بزرگ است از کوره قبادق<sup>۱۱</sup> . سلطان قلیج ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم بر آورده و چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند . بارویی بس بلند از سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست گز عمق خندق و سی گز دیگر بلندی باروست . دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است . و در آن شهر عمارات عالی ساختند و دوازده

۱- « ۱ » : شعائین . ۲ - « ۱ » : ذکر کوه ؛ « نج » : کم . ۳ - عبارت داخل هلالین در

« ۱ » نیست و ظاهراً یا زائد است و یا دنبال عبارت « چنه قلعه است بدین نام : » باید باشد .

۴ - « ۱ » « نج » : نواس . (۲) . ۵ - « ج » : نیگده ؛ « ۱ » : بحدود کمدیه . (متن از معجم البلدانست) .

۶ - « ۱ » : چهار . ۷ - « ۱ » : لمعوسه ؛ « نج » : لیعویه . (۲) . ۸ - « ۱ » : قسوسه . (۲) .

۹ - « نج » : فرمانات ، قومیات . (۲) . ۱۰ - « ۱ » : ماها . ۱۱ - « ۱ » : قبادق .

(معجم البلدان : قبادق ) و « ۱ » افزوده : ولایات سلطانی (قدری سفید) ساخت .

دروازه دارد بر فراز هریک کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آبش از آن جبال<sup>۱</sup> و بر آن آب در دروازه جهت مظهر آب گنبدی عظیم ساخته اند چنانکه بر بیرون گنبد سیمند و چند لوله آب جاریست. ارتفاعاتش غله و پنبه و دیگر حبوبات بسیار و نیلکو باشد. باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی بجانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری بجانب کوه دریای قلعه کوله<sup>۲</sup> و آن معمور است. انگور و میوه بانواع ازده حاصل شود. از میوه هایش زرد آلو بغایت شیرین و آبدار میباشد و چون شهر بر سر حد قرامان است همیشه از ایشان بزرگت باشند و پیوسته پاس دارند و از مزار آثار تربت مولانا جلال الدین بن بهاء الدین ولد<sup>۳</sup> قدس سره آنجاست.

فیمسرت<sup>۴</sup> - از اقلیم پنجم است. ملولس از جزایر خالدات<sup>۵</sup> سطا<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا<sup>۷</sup> لطا<sup>۸</sup> دریای کوه ارجاسب افتاده است. شهری بزرگست قلعه آنرا سلطان علاء الدین کبکاد سلجوقی، باره از سنگ تراشیده ساخت. حقوق دیوانیس سد و چهل هزار دینار است در معجم البلدان آمده است<sup>۹</sup> در دیوانیس حکیم جهت فصر حمامی ساخته بود که بچراغی گرم میشود در ده فام است منسوب به جلس تجل بن حنفیه بن امیر المؤمنین عالی گرم الله وجهه<sup>۱۰</sup> و او را عظیم منبر<sup>۱۱</sup> دارند.

کاب<sup>۱۲</sup> - شهری وسط است و هوای سرد است و از اقلیم پنجم است. حقوق

دیوانیس بیست و ده هزار و صد دینار است

کماخ<sup>۱۳</sup> - قاعه اسب و شهر کوچک در پای آن قاعه هوای سردی مایل

است و چند پاره دبه بر نوابع آن و حقوق دیوانیس سی و چهار هزار و چهار صد دینار است.

۱ - در «ا» بجای «د» و آن جبال «مدری سفیدست» ۲ - «نچ» : کوکله (۱)  
 ۳ - دو کلمه از «ا» است. ۴ - در معجم البلدان. میساریه. ۵ - «ا» : سطاها.  
 ۶ - «ا» : لطل. ۷ - یاموت ۴ ص ۳۱۴ (نچ) ۸ - «ا» : رضی الله عنه. ۹ -  
 ابن بی بی ۲۹۲ (نچ). ۱۰ - (معجم البلدان) کفخ.

کولک<sup>۱</sup> - شهری وسطست و از اقلیم چهارم و میوه فراوان دارد .

کیر و بقیح<sup>۲</sup> - در اول دو شهر بوده است متصل بهمديگر ، این زمان خراب

است و اندکی عمارت دارد اما میوه فراوان و خوب باشد .

لؤلؤة - شهری کوچکست و از اقلیم پنجم . هوایش بسردي مایلست و علفزار

بسیار دارد و شکارگاه بیحد و شمار<sup>۳</sup> .

ملطیه - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «عا»<sup>۴</sup> و عرض از

خط استوا «لط»<sup>۵</sup> . و در آن حدود حصنی حصین است و آنرا قلودیه<sup>۶</sup> خوانند و

بطلمیوس صاحب المجسطی بدانجا منسوبست . شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در

غایت خوشی و آبهای روان و علفزارهای فراوان . حاصلش غله و پنبه و انگور و

میوه فراوان باشد .

نکیدا<sup>۷</sup> - شهری وسطست و از اقلیم پنجم . حقوق دیوانیش چهل و یک هزار

و پانصد دینارست .

نکسار<sup>۸</sup> - شهری وسطست و باغستان فراوان دارد و میوه های بسیار<sup>۹</sup> . حقوق

دیوانیش صد و هشتاد و هفت هزار دینارست .

هوشیار - قلعه بیست بحدود ولایت قرامان<sup>۱۰</sup> . کوهستان و یشه است و درو

قلاع فراوان<sup>۱۱</sup> و آن ولایات متصل ارمنیه الاصغر و شام و سواحل بحر روم و فرنگست .

اهل آنجا سلاح ورز<sup>۱۲</sup> و راهزن باشند و با اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان

ایشان از نسل سلاجقه اند .

۱ - «نج» : کول . (۱) . ۲ - «ا» : کیر و تفع ؛ «نج» : کروتنیج ، کیر و تفسح ، کیز و تفیج ،

کیز و تفتح . (۲) . ۳ - «ا» : و شکار بسیار باشد . ۴ - «ا» : عاها . ۵ - «ا» : لطها .

۶ - «نج» «ا» : قلعه دیه ؛ «ج» : ارقلودیه . ۷ - «ج» : نیکده ؛ «نج» : نیکده ،

نیکده ؛ «ا» : نیکده . ( متن از معجم البلدان ) . ۸ - «ا» : «نج» : نکسار . (۱) . ۹ -

«ج» : و میوه بسیار دارد . ۱۰ - جای دو کلبه اخیر در «ا» سفیدست . و هوشیار معلوم نیست .

۱۱ - «ا» افزوده : مشاهیرش ولایت قرامان . ۱۲ - «ج» افزوده : و درود .



یلقان بازار<sup>۱</sup> - قصبه بیست مابین فونیه و آقشهر و درو آب گرمی است که در جهان مانندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند .

زمند<sup>۲</sup> - شهری و سلسلت حقوق دیوانس چهارده هزار و ششصد دینارست .

قیرشهر<sup>۳</sup> - شهری بر در کست و درو عمارت عالی و هوایی بسات خوب<sup>۴</sup> حقوق

دیوانیس پنجاه و هفت هزار دینارست .

کنداز<sup>۵</sup> - شهری کوچک است و هوایی سردی مایل . حقوق دیوانیس شانزده

هزار و پانصد دینارست

لوذاغاح<sup>۶</sup> - شهری و سلسلت . حقوق دیوانیس نوزده هزار و پانصد دینارست .

زبار بازار - قصبه بیست و جایی عظیم نموس و حقوق دیوانیس یک هزار و

ششصد دینارست .

الزیده<sup>۷</sup> - قصبه بیست . حقوق دیوانیس چهار هزار دینارست .

قوا<sup>۸</sup> - قاعه بیست عظیم و محکم در دامن کوه افتاده است

موتجهدار<sup>۹</sup> - شهری و سلسلت . حقوق دیوانیس بیست و هفت هزار دینارست .

سوری حصار<sup>۱۰</sup> - شهری و سلسلت . حقوق دیوانیس بیست و پنج هزار دینارست .

فلونه - شهرست بر ساحل بحر قزقلینعلیه .

لسمفی<sup>۱۱</sup> - شهری کوچکست بر ساحل بحر .

مانفونه - در معجم البلدان<sup>۱۲</sup> گوید که بحدود فونیه است از دوره قیادق<sup>۱۳</sup> و

حسون فوه و اقلنگوس<sup>۱۴</sup> در آن حوالیست .

۱ - ا یلقون بازار ، دج ، یامان ، یامور ، یلعون . (۱) ۲ - ا ومند  
 ۳ - دج ، ابن بی بی ص ۱۱۰ ۳ ا ورسر (۱) ۴ - دج ، هوای خوب دارد  
 ۵ - ا ادوک ، دج ، ابن بی بی ص ۱۰ ۶ - دج ، لوذاغاح ، دج ، ابن بی بی ص ۱۸۱  
 ۷ - ا اردون ، دج ، اگر یقول (۱) ۸ - ا قراق ، دج ، فراق (۱) ۹ - ( )  
 ۱۰ - ا سمر حصار ، دج ، سمری حصار ، شهری ، شهری (۱) ۱۱ - ا کسفی  
 ۱۲ - معجم البلدان ، لسمفی ( ) ۱۳ - یاقوت ص ۶۳۵ (ج ) ۱۴ - دج  
 قیادق . ۱۴ دج فوه و اقلنگوش دج و اقلنگوش (۱)

## باب هشتم

در ذکر مواضع ولایت ارمن<sup>۱</sup>

و آن بر دو قسم است : ارمنیه الاکبر و ارمنیه الاصغر، و ارمنیه الاصغر داخل ایران نیست و ارمنیه الاکبر در شرق او افتاده است و ولایات روم بر شمالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش . و بلاد سیس و قبرس<sup>۲</sup> و طربزون<sup>۳</sup> معظم بلاد آنجا است ، و از آنجا هر سال سه تومان بر سیل خراج بایران میدهند و ارمنیه الاکبر داخل ایرانست و بحساب یکتومان و بتومان اخلاط<sup>۴</sup> مشهورست ، و هوایش اکثر معتدل ، حدودش تا ارمنیه الاصغر و روم<sup>۵</sup> و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و اران پیوسته است . طولش از ارزن الروم تا سلماس و عرض از اران تا اقصی ولایات اخلاط . و دارالملک آن دیار شهر اخلاط<sup>۴</sup> است . حقوق دیوانیش در زمان سابق قرب دویست تومان این زمانی بوده است و اکنون سی و نه تومانست .

اخلاط<sup>۴</sup> - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « عزنه »<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا « لح کط »<sup>۷</sup> . هوایش معتدلست و باغستان بسیار دارد و میوه های خوب نیز و بسیار باشد . حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار و پانصد دینارست .  
ابتوت<sup>۸</sup> - قصبه ییست مختصر . حقوق دیوانیش یک هزار دینارست .

ارجیش - پیشتر ازین شهر بوده است . طولش از جزایر خالدات « عج »<sup>۹</sup>

۱- « ۱ » : دو کتب اوضاع ولایات ارمن ؛ « نج » : ... ارمنیه ، ارمنیه ، اومنه . ۲ - (معجم البلدان : سوس) . « نج » : قوس ، قرین . ۳ - « نج » : طرون ، نرطرون ؛ « ۱ » : طبرزن . (۱) . ۴ - « ۱ » « نج » (و معجم البلدان) : خلاط . ۵ - کلمه از « ۱ » است . ۶ - « ۱ » : مرنه . ۷ - « ۱ » : لح لط . ۸ - « ۱ » . ابطوط ؛ « نج » : ابطوط ، ابتوط . (۱) . ۹ - « ۱ » : عح ها .

و عرض از خطّ استوا<sup>۱</sup> «لد»<sup>۱</sup>. خواجه تاج‌الدین علی‌شاه وزیر نریزی آنراحصاری کشید و اکنون قلعه محکم است. حاصلش غله و بنه. حقوق دیوانش هشتاد<sup>۲</sup> هزار دینارست.

ارصولک<sup>۳</sup> - قلعه بیست بر کنار بحیره اخلاط و جایی عظیم سخت نیکوست<sup>۴</sup> حقوق دیوانش سیزده هزار و شصت دینارست.

الاطاق<sup>۵</sup> - علفزار بسیار نیکوست و آبهای فراوان و شادگاههای بسیار<sup>۶</sup> وارغون‌خان مغول در آنجا سرایی ساخته و بیشترتابستان آنجا بودی. حقوق دیوانش شش هزار و پانصد دینارست.

برکری<sup>۷</sup> - شهری کوچکست و در زمان سابق شهری بزرگ بوده است و بر سر پشته‌یی افتاده است و رودی بزرگ دارد و از الاطاق می‌آید و باغات فراوان دارد<sup>۸</sup> و درو میوه‌مانواع<sup>۹</sup> میباشد. و اندرون شهر قلعه محکم دارد<sup>۱۰</sup> بریان طرف شهر. حقوق دیوانش بیست و پنجهزار دینارست.

بیان<sup>۱۱</sup> - قصبه بیست درو باغستان و میوه بسیار حقوق دیوانش شانزده هزار دینارست.

خرادین<sup>۱۲</sup> - شهری کوچکست و در اول شهر بزرگ بوده. حقوق دیوانش پنجهزار و سیصد دینارست.

خوشاب<sup>۱۳</sup> - قصبه بیست. حقوق دیوانش یکهزار دینارست.

خرتبرت<sup>۱۴</sup> و توقات<sup>۱۵</sup> - شهر کوچکست و درو باغستان و میوه بسیار باشد و

۱ - «دا» لطها. ۲ - «دا» : هفتاد و چهار. ۳ - «دا» : ارموک. «نج» : ارموک، ارمول، ارسوک. (۴). ۴ - «نیکوست» در «دا» نیست. ۵ - کلمه در «دا» نیست؛ «نج» : الاطاق. ۶ - «ج» : بسیار دارد. ۷ - «نج» : بهرکری، بارگیری، بیکری، «دا» : مرکری. (۸). ۸ - «ج» : و باغستان بسیار است. ۹ - «ج» : بسیار. ۱۰ - «ج» : محکم بیک. ۱۱ - «دا» : سان. «نج» : نمار، ییاز، بیان در این مورد و فقره بعد به جهان نامه ص ۴۱۸ بنگرید. ۱۲ - «دا» : «نج» : خراوین. ۱۳ - «دا» : «ج» : خرمرت؛ «دا» : خررب. «نج» : هر سرتب، جرسریب، هر سرت، خریرب. (من از معجم البلدانست). ۱۴ - «ج» : لویامات؛ «نج» : توماتات؛ «دا» : لوماماب.

هوایی درغایت خوشی<sup>۱</sup>. حقوق دیوانیش شانزده هزار و ششصد دینار است.

هنگماباد<sup>۲</sup> - دراول شهری بزرگ بوده و اکنون بقدر دیهی باقی مانده است.

حقوق دیوانیش نهصد دینار است.

سلم<sup>۳</sup> - قصبه بیست. حقوق دیوانیش هفت هزار و دویست دینار است.

عین - شهری وسطست. حقوق دیوانیش پانزده هزار<sup>۴</sup> دینار است.

کبود<sup>۵</sup> - شهری کوچک است. حقوق دیوانیش چهار هزار و سیصد دینار است.

ملازجرد - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «عو»<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا «لح مه» و اکنون قلعه‌یی دارد محکم عظیم. جایی خوبست و هوایی خوش. حقوق دیوانیش چهارده<sup>۷</sup> هزار دینار است.

وان و وسطان<sup>۸</sup> - از اقلیم چهارم است. وان قلعه است و وسطان<sup>۹</sup> شهری بزرگ بوده و اکنون شهری وسطست<sup>۱۰</sup>. طولش از جزایر خالدات «عج»<sup>۱۱</sup> و عرض از خط استوا «لز»<sup>۱۲</sup>. هوایش بغایت خوب و آبش از جبال‌ی که در آن حدودست برمیخیزد و در بحیره اخلاط<sup>۱۳</sup> میریزد و باغستان بسیار دارد و میوه‌های فراوان و خوب. حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و چهارصد دینار است<sup>۱۴</sup>.

ولاسجرد<sup>۱۵</sup> - قلعه بیست و قصبه‌یی در پای آن. حاصلش غله و پنبه و اندک میوه باشد و حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است.



۱- «ج» : خوبی. ۲- «ا» : سنکاناباد؛ «نج» : سگماباد. (۱). ۳- «ج» : سلم. ۴- «ا» : پانزده هزار و سیصد. اما کلمه کبود و شرح آن و کلمه ملازجرد را ندارد و تصور می‌رود که بعد از کلمه پانزده هزار این قسمت از عبارت در آن نسخه افتاده باشد. ۵- «ا» : (۱). ۶- «ا» : هوما. ۷- «ا» : چهار. ۸- بجای این کلمه در «ا» آمده است : ملازجرد. ۹- چهار کلمه اخیر در «ا» نیست. ۱۰- جمله اخیر در «ا» يك سطر پایین ترست. ۱۱- «ا» : محما. ۱۲- «ا» : لرما. ۱۳- «ا» : خلاط. ۱۴- «ا» : ... و سه هزار دینار است. ۱۵- «ا» : لاشجرد؛ باقوت ۴ ص ۹۳۹ (نج) (معجم البلدان : و لاشجرد).

## باب نهم

## در ذکر دیار بکر و ربیعه

در مورد الافالم آنرا جریره خوانده است<sup>۱</sup>. بمست در نه شهرست و گرمسیر و حدودش با ولایات روم، ارمن و شام و کردستان، عراق عرب پیوسته است و شهر موصل دارالملک آنجاست. حقوق دیوانی آن مهملات در عهد اتابکان تا زمان بدرالدین اؤاؤ مبلغ یک هزار نومان بوده است و اکنون صد و نود و دو تومان در نم است.

موصل از اقلیم چهارم است. مولس از جزایر خالکالاب «عز»<sup>۲</sup> و عرض از خدا اسماء «الب»<sup>۳</sup> بر کنار دجله پاده است<sup>۴</sup>. دور بارش هشت هزار گام است و مسجد جامع عالی<sup>۵</sup> دارد و در<sup>۶</sup> معراج از سنگ تراشیده در مدخل کرده که در هبج ملکی مثل آن عظیم کسی از جوب نکرده باشد<sup>۷</sup>، عمارات عالیه بدرالدین لؤاؤ ساخته است و اکنون بیشتر خراب است. حقوق دیوانی سمند بیست و هشت هزار دینارست.

اربیل از اقلیم چهارم است. مولس از جزایر خالکالاب «عز»<sup>۸</sup> و عرض از خط استوا «الد»<sup>۹</sup> شهری بزرگست و قلعه دارد محکم<sup>۱۰</sup>. حاکمان غله و پنبه بکو باشند<sup>۱۱</sup> حقوق دیوانش بیست و دو هزار دینارست. از دیار ربیعه است<sup>۱۲</sup>.

۱ - «ج» معنوا ۲ - ۱۰ عرها ۳ - «چ» افتاده است ۴ - کلمه

از ۱۱ است ۵ - «ا» مثل ان سب ۶ - ۱۰ عرك ۷ - ۱۲ لوما

۸ - «ج» قلعه عظیم دارد ۹ - «چ» دارد ۱۰ - سه بله اخیر در ۱۱ نیست و

می نباید که زاید باشد

ارزن - شهری بزرگست و قلعه‌یی دارد عظیم محکم حاصلش غله و پنبه نیکو باشد . حقوق دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینارست<sup>۱</sup>.

باصبده<sup>۷</sup> - شهری وسطیست حاصلش غلات و پنبه و اندکی میوه باشد . حقوق دیوانش بیست و چهار هزار و سیصد دینار است .

بوازيج - شهری کوچکست . حقوق ديوانيش چهارده \* هزار دینارست .  
جار<sup>۱۲</sup> - در صور الاقالیم گوید شهری کوچکست در باغات و کوهستان<sup>۱۳</sup>  
 زرع میکنند .

۱- ارژن و شرح آن در «ا» نیست. ۲- «ا» : اید؛ «ج» : این، ایسو، اید  
۳- «ج» : ربیع. ۴- «ا» : حمر. ۵- «ا» : له ها. ۶- «ا» : «ج» : فرات.  
۷- «ا» : باحده؛ «ج» : باحیده. (باقوت ۱ ص ۴۶۶ : بازیدا) (ج). (بازیدی. معجم البلدان).  
۸- «ا» : باطونوح؛ «ج» : ناظربوح. (۴). ۹- «ج» : خوباست. ۱۰- «ج» : و  
میوه دارد و غله و پنبه نیکو. ۱۱- «ا» : چهار و دنباله مطلب را تا علامت ستاره  
ندارد. ۱۲- «ج» : جبار؛ «ا» : حار؛ «ج» : حار، جاد. ۱۳- «ج» : باغستان  
و کوهستان ایشان.

حانی و سبلوان<sup>۱</sup> - شری و سطلست از اقلیم چهارم . حقوق دیوانیش سد و هفتاد<sup>۲</sup>  
و یکمزار دینار است .

حران - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات<sup>۳</sup> «عه»<sup>۴</sup> و عرض از  
خط استوا<sup>۵</sup> «لد»<sup>۶</sup> ارفه شد بن سام بن نوح (عم) ساخت و درو<sup>۷</sup> قلعه یست از سنگ  
تراشیده . دورش یک هزار و سیصد و پنجاه<sup>۸</sup> دام و عاو<sup>۹</sup> دیوارش پنجاه کز آنرا قلعه<sup>۱۰</sup>  
نجم خوانند و از قرای حران در دبه تالان<sup>۱۱</sup> گویند ولادت حضرت ابراهیم خلیل (عم)<sup>۱۲</sup>  
بوده است و اسح<sup>۱۳</sup> آنکه بولابت بابل بوده است بدبه نورد<sup>۱۴</sup> او را آنجا پنهان  
داشته اند . و در حران قوم سابیان بسیار بوده اند .

حصن کبفا - شهری بزرگ بوده<sup>۱۵</sup> و اکنون بعضی خراست<sup>۱۶</sup> و بعضی آبادان<sup>۱۷</sup>  
حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار و پانصد دینار است .

خابور<sup>۱۸</sup> - از اقلیم چهارم است . قنابن پروز ساسانی ساخت<sup>۱۹</sup> .

راس العین - از دیار ربیع است<sup>۲۰</sup> از اقلیم چهارم است طولش از جزایر  
خالادات<sup>۲۱</sup> «عج»<sup>۲۲</sup> و عرض از خط استوا<sup>۲۳</sup> «لد»<sup>۲۴</sup> دورش<sup>۲۵</sup> پنجاه هزار دام است . هوای  
بغات خوش است و میوه و انگور و غله و پنبه نیکو باشد

رقمه - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات<sup>۲۶</sup> «عذیز»<sup>۲۷</sup> و عرض از  
خط استوا<sup>۲۸</sup> «لد»<sup>۲۹</sup> «النون» خراب است بزبان رومی آنرا قالانیقوس خوانده اند و  
در رساله ملکشاهی آمده که بعهد قادر خلیفه جعبر<sup>۳۰</sup> نامی که حاکم آن دیار بوده

۱ - ر . ا . مال و سوان . ۲ - نج . جالی و سیوان ، سوان . ۳ - ۲ - ۱ : بیت . ۳ - ۱ :  
مه ما . ۴ - ۱ : لهما . ۵ - لکه از ۱ ، است . ۶ - ۱ : ودن ؛ «نج» : قران ،  
فلان ، دبه قنات . ۷ - ۲ : «چ» : عم بدو . ۸ - ۱ : توری ؛ «نج» : لووی ، توری ، بوس .  
۹ - از اینجا تا علامت ساده و در ۱ نیست . ۱۰ - از اینجا تا علامت دو ستاره و در ۱ ،  
نیست و بجای آن آمده : سوان (سری از دیار ربیع و اقلیم چهارم) قدری سفید ساخت  
دور باروش . ۱۱ - ۱ : آمده . ۱۲ - ۱ : «پروز ساسانی ساخت . ۱۳ - ۱ : مصر .

بر لب<sup>۱</sup> فرات محاذی شهر رقه قلعتی از سنگ خارا<sup>۲</sup> ساخته است . دورش یک هزار گام بعد از صد سال نیرہ اش سابق بن جعبر<sup>۳</sup> بر آن قلعه بقطع طریق مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود<sup>۴</sup> سلطان ملکشاہ سلجوقی آنرا بزجر بستند<sup>۵</sup> و سابق را با پسران و اتباع<sup>۶</sup> سیاست فرمود تا آن راهها گشاده و ایمن شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده است که آن قلعه در برابر دیہ صفین است که رزمگاه امیر المؤمنین مرتضی علی کسرم الله وجهه<sup>۷</sup> و معاویہ بوده است<sup>۸</sup> و بر لب آب فرات در آن<sup>۹</sup> حوالی مشہدی است که شہداء طرفین آنجا مدفونند از دور تابوتها<sup>۱۰</sup> و اشخاص شہدا در تابوتها<sup>۱۱</sup> پدید بود . چون نزدیک می رفتند هیچ نمیشایست دید .

رها - از اقلیم چهارمست . در رسالہ ملکشاہی آمدہ کہ دورش پنہزار و ہشتصد گام است از سنگ تراشیدہ کردہ اند و درو کنیسیہ یی ہم از سنگ ساختہ بودند و گنبدی بزرگ در میان ، زیادت از صد گز صحن گنبد بودہ است و گوید<sup>۱۲</sup> در مسالک الممالک آمدہ از آن عظیم تر و نیکو تر در جہان عمارت کس نہ ساختہ بودہ اما اکنون خرابست .

ساعرد<sup>۱۳</sup> - شہری بزرگست از اقلیم چہارم و ہوایی خوش دارد و درو آلات مسی خوب میسازند و طاسہای بی نظیر<sup>۱۴</sup> مشہورست . حقوق دیوانیش چہل و شش ہزار و پانصد دینارست .

سنجار - از دیار ربیعہ است و از اقلیم چہارم . طولش از جزایر خالادات « عہ ک » و عرض از خط استوا « لہ »<sup>۱۵</sup> . دور باروش سہ ہزار و دویست گام از سنگ

۱ - « ۱ » : آب . ۲ - « ۱ » : خارہ . ۳ - « ۱ » : حمر . ۴ - « ج » : مسدود بودہ . ۵ - « ج » : بستہ . ۶ - کلبہ از « ۱ » است . ۷ - « ۱ » : رضی اللہ عنہ . ۸ - کلبہ در « ۱ » نیست . ۹ - « ۱ » : « ۱۰ - « ۱ » : و درو طاسہای خوب میسازند و . ۱۱ - « ۱ » : لہا . و افزودہ ( قدری سفید ) ساخت .



و گنج کرده اند و بر روی دوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افزاده است که بامهای هر رسته خانه ها زمین کوی یا رسته دیگرست . باغستان<sup>۱</sup> فراوان دارد و سماق و زیتون و انجیر و میوه های فراوان و انگور خوب دارد . حقوق دیوانش صد و چهل و هفت هزار<sup>۲</sup> و پانصد دینارست .

سوق نماین<sup>۳</sup> - دیهی بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر (عم) بوقت آنکه از طوفان خلاص شد ساخت و آن اولین مقامی است که بر روی زمین بعد از طوفان ساخته اند و اکنون خرابست .

عفر<sup>۴</sup> - از اقلیم چهارم است بمطابق کمانی ساخت . بر پشته یی هونوع است و مصنوع انگور بسیار دارد و شراب بد باشد . حقوق دیوانش بیست و هفت هزار و چهارصد دینارست .

عمادیه - شهری بزرگ است و عماد الدوله دیامی تجدید عمارت کرد و بعمادیه منسوب گردانید . هوایی بغایت خوب دارد . حقوق دیوانش شصت و هشت هزار دینارست .

قرقیسیا<sup>۵</sup> - از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالادات « عدم » و عرض از خط استوا « لدک » بقرقیسیا بن المهورث دیوبند منسوبست .

کرملیس<sup>۶</sup> - شهری وسطست . حقوق دیوانش یازده هزار و دوینست دینارست .

ماردین<sup>۷</sup> - از دیار ربیع است از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالادات

« عد » و عرض از خط استوا « له » بر روی پشته ساخته اند<sup>۸</sup> و درو قاعه بیست بر سر

۱ - « ۱ » : باغات . ۲ - « ۱ » . هفت هزار . ۳ - « ۱ » . ۴ - « ۱ » . عمر ، پنج ، عفر ، عقه .

۵ - سه کلمه اخیر در « ۱ » نیست . ۶ - « ۱ » . قرسیا . ۷ - « ۱ » . کرملیس .

۸ ... « ۱ » : ماروین . ۹ - « ۱ » . عه ۱۰ - « ۱ » . نهاده اند .

سنگی که بر<sup>۱</sup> شهر مشرف است و در آن دیار رودی است صور نام همچند زنجان رود باشد<sup>۲</sup> باغستان ماردین را آب از اوست و آن باغات و اراضی که بر آن آب است قریب ده فرسنگ طول دارد و کمایش<sup>۳</sup> یک فرسنگ عرض . غله و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رودست . حقوق دیوانیش دویست و سی شش هزار و دویست دینار<sup>۴</sup> ست .

موش - پیش از این شهری بوده است و اکنون خرابست و صحرایی خوب و علفزارهای بغایت نیکو از یک طرف آن آب دجله و از یک طرف آن آب فرات میرود . حقوق دیوانیش شصت و نه هزار و پانصد دینارست .

میا فارقین<sup>۵</sup> - از دیا . ربیعہ است از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالادات « عہیہ » و عرض از خط استوا « لح » . شهری بزرگست و هوای خوش دارد و میوه فراوان و حقوق دیوانیش دویست و بیست و چهار هزار دینار .

نصیبین<sup>۶</sup> - از دیار ربیعہ و از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « عہ » و عرض از خط استوا « له »<sup>۷</sup> دور باروش شش هزار و پانصد<sup>۸</sup> گام است . آبش از نهر هرماس است و هوایش متعفن است . ارتفاعش میوه وانگور بسیارست<sup>۹</sup> و شرابش نیکوست<sup>۱۰</sup> و مانع مضرّ عفونت هوا میشود . گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قتال و پشه بسیارست<sup>۱۱</sup> . در جامع الحکایات آمده که در ماقبل بافسون پشه و ملخ را بسته بودند<sup>۱۲</sup> چنانکه قطعاً در آن شهر

- 
- ۱ - « ج » : بر سر شهر . ۲ - « ج » : رودست همچند ... باشد صور نام .
  - ۳ - « ا » : دو کلمه اخیر از « ا » است . ۴ - « ج » : فرسنگ کما بیش طول دارد .
  - ۵ - « ا » : دویست و سی هزار دینارست . ۶ - میا فارقین و شرح آن در « ا » نیست .
  - ۷ - « ا » : ( با خط الحاقی و مرکب سیاه ) : قدیم . ۸ - عہ ها . ۹ - « ا » : له ها .
  - و افزوده : اردشیر بابکان ساخت . ۱۰ - « ا » : شش هزار . ۱۱ - « ج » : بسیار دارد .
  - ۱۲ - « ج » : بد نیست . ۱۳ - از اینجا تا علامت ستاره \* در « ا » نیست .

در نیامدندی و در عهد صلاح الدین یوسف باروی آن را عمارت میکردند خمهای  
 سر بسته دیدند تصور گنجی کردند، آنرا برداشتند و سرس باز کردند بشه و ملخ  
 دیدند باز برجای نهادند و آن عمل باطل شد .  
 ننوی<sup>۱</sup> - بر کنار<sup>۲</sup> دجله نهاده اند . دورش شش هزار دام است و مشهد  
 یونس پیغمبر (عم) در قلبی آن شهرست و از شهر نا آن مشهد هر ار گام است<sup>۳</sup>  
 بی زیاد و کم .

~~~~~

۱ - ۱۰ < ( با خط حدید و مرکب سپید ) و قلمه جدید . ۲ - ۱ آب

۳ - ۱۰ دناال عارب را ندارد

## باب دهم

## در ذکر بقاع ۱ کردستان

و آن شانزده ولایتست و هوایش معتدل<sup>۲</sup> و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است. حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابوه<sup>۳</sup>(؟) قریب دویست نومان این زمان بوده است و اکنون بیست تومان و یک هزار و پانصد دینار بر روی دفترست.

الانی<sup>۴</sup> - قصبه بیست معتبر و هوایی خوش دارد و آبهای روان. حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاههای خوب فراوان دارد.

الیستر<sup>۵</sup> - شهری وسط است و جای نزه و درو آتش خانه‌ی اروخش<sup>۶</sup> نام بوده است.

بهار - قلعه بیست و در زمان سلیمان شاه دارالملک او بوده.

خفتبان<sup>۷</sup> - قلعه بیست محکم و بر کنار آب زاب و چند پاره دیه است در حوالی آن.

در بند ناج خاتون<sup>۸</sup> - شهری وسط خوب و تزه بوده است<sup>۹</sup>.

۱- «۱» «نیج» در اشکال ولایات ۲- دو کلمه اخیر از «۱» است ۳- «نیج» ایاه، الوه. (۱).  
 ۴- «۱» الانی؛ «نیج» الابی (فرهنگ جغرافیایی ج ۶: آلامی). ۵- «۱» الیشت؛ «نیج» انست، الیشت، البشر، الیسه، بشت. (فرهنگ جغرافیایی ج ۶: الیشت). ۶- «۱» اودحش؛ «نیج» اردخش، اودحش، اردوخش. ۷- «نیج» خنجان، خفیجان، خیسان، خبنان، حقبان، حقشان (جهان نامه ۴۵۰) (معجم البلدان). ۸- نگاه کنید بظفر نامه ۱ ص ۸۳ و ۹۹ و ۱۰۵ و ۱۰۶ (نیج). ۹- «۱» : شهری وسط بوده و اکنون خرابست جایی عظیم خوب و تزه است.

دربند زنگی - شهری کوچکست و هوای خوش و معتدل و آبهای روان بسیار

دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاک باشند.

دزیل<sup>۱</sup> - شهر وسطست و آب و هوای خوش<sup>۲</sup> دارد.

دبنور - شهری است از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالادات<sup>۳</sup> فج<sup>۴</sup> و عرش

از خط استوا<sup>۵</sup> له<sup>۶</sup> شهری کوچکست و هوایش معتدل و آبش فراوان و ارتفاعش

غله و میوه و اندکی انگور باشد . مردم آنجا بهتر از دیگر مواضع باشند .

سلطان آباد<sup>۷</sup> چه چمال<sup>۸</sup> - قصبه بیست از اقلیم چهارم دریای کوه بیستون افتاده

است . اولجایتو سلطان بن ارغون خان مغول ساخت . جایی خوش و هوایی<sup>۹</sup> بهشت

خوب . حاصلش غله بیشتر باشد .

شهر زور - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات<sup>۱۰</sup> فاک<sup>۱۱</sup> و عرش

از خط استوا<sup>۱۲</sup> لدک<sup>۱۳</sup> قصبه آنرا در اول نیم ارداه<sup>۱۴</sup> گفته اند یعنی نیم راه مداین تا

آتش خانه آذر بایجان . قباد بن فیروز ساسانی ساخت . در صور الاقلیم گفته<sup>۱۵</sup>

شهر زور بدان گویند که پیوسته حاکمش اراد بوده اند و هر که را زور بیشتر بوده

حاکم می گشته است<sup>۱۶</sup> .

کرمانشاهان<sup>۱۷</sup> - آنرا در کتب قرماسین<sup>۱۸</sup> نوشته اند . از اقلیم چهارم است .

طولش از جزایر خالادات<sup>۱۹</sup> فج<sup>۲۰</sup> و عرش از خط استوا<sup>۲۱</sup> لک<sup>۲۲</sup> بهرام بن شاپور

ذوالا کتاف ساسانی ساخت و قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده و در وجهت

خود عمارت عالیه ساخت و پسرش انوشروان عادل<sup>۲۳</sup> درود که بین ساخته شد در

۱- و فج<sup>۲۴</sup> در ذیل<sup>۲۵</sup> در سال (۱) ۲- فج<sup>۲۶</sup> خوب ۳- ار معج ۴- ۱۰۰ له ۵- ۱۰۰

۶- ۱۰۰ جمال (منرا از فرهنگ جغرافیایی ج ۵ است) ۷- ۱۰۰ جمال ۸- ۱۰۰ المه از ۹- ۱۰۰

۱۰- ۱۰۰ است ۱۱- ۱۰۰ قتل ۱۲- ۱۰۰ لدل ۱۳- ۱۰۰ سم آرداده ۱۴- ۱۰۰ فج<sup>۲۷</sup> گفته اند که

۱۵- ۱۰۰ فج<sup>۲۸</sup> میشد ۱۶- ۱۰۰ فج<sup>۲۹</sup> کرمانشاه ۱۷- ۱۰۰ فج<sup>۳۰</sup> قرماشین (معجم البلدان

قرمیسین) ۱۸- ۱۰۰ فج<sup>۳۱</sup> مجها ۱۹- ۱۰۰ لدل ۲۰- ۱۰۰ فج<sup>۳۲</sup> انوشروان .

در صدگز و در يك جشن برو فغفور چین و خاقان ترك و رای هند<sup>۱</sup> و قیصر روم اورا دست بوس کردند. شهری وسط بوده است اکنون دیهی است و صفه<sup>۲</sup> شبدیز در آن حدودست و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغی ساخته بود<sup>۳</sup> دو فرسنگ در دو فرسنگ<sup>۴</sup> و بعضی از آن مثمر گردانیده<sup>۵</sup> چنانکه همه میوه های سردسیری<sup>۶</sup> و گرمسیری درو بودی و باقی چون میدانی بعلفزار داشته<sup>۷</sup> و درو انواع حیوانات سر داده تا توالد و تناسل کردند<sup>۸</sup>.

کردند و خوشان - دودیه است بر سر گریوه حلوان و کردند خرابست و خوشان آبادان. هوای معتدل دارد و آبش از آن کوه جاریست و درو زراعت و باغات فراوان باشد<sup>۹</sup>.

کنکور - آنرا قصر اللصوص خوانده اند جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجه<sup>۱۰</sup> عالی دارند. خسرو پرویز درو قلعه<sup>۱۱</sup>یی ساخت و سنگهای گران بستون کرده اند چنانکه هر يك کما بیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست. مونس<sup>۱۲</sup> الاستاد در کنگور جامعی ساخت بعایت خوب و عظیم<sup>۱۳</sup>.

مایدشت - ولایتی است قرب پنجاه پاره دیه بود و در صحرایی واقعست که متصل میدان بزرگست و علفزارهای درغایت خوبست و هوای معتدل دارد و آبش از جبال<sup>۱۴</sup>ی که در آن حدودست برمیخیزد.

هرسین<sup>۱۵</sup> - قلعه<sup>۱۶</sup>یست و قصبه<sup>۱۷</sup>یی در پای آن. هوایی معتدل<sup>۱۸</sup> دارد و آبهای روان. وسطام<sup>۱۹</sup> - دیهی بزرگست محاذی صفه<sup>۲۰</sup> شبدیز. هوای معتدل دارد و آبش

از رود کولکو، که از کوه بیستون و حوالیش برمیخیزد.

~~~~~

۱ - «ا» : و دام رای . ۲ - «ج» : باغ انداخته . ۳ - «ا» : دو فرسنگ .  
 ۴ - «ا» : کرده . ۵ - کلمه در «ا» نیست . ۶ - «ج» : گذاشته . ۷ - «ج» : و باغستان بسیارست . ۸ - «ا» : مونس . ۹ - «ا» : عظیم خوب . ۱۰ - «نج» :  
 حرسین . ۱۱ - «ا» : خوش . ۱۲ - «ا» : وسکام . ۱۳ - «نج» : بسطام (شاید بسطام فرهنگ  
 جغرافیائی ج ۵ که وسطام نیز صورتی از آنست) .

## باب بازردهم در ذکر بلاد خوزستان

درو دوازده شهرست و بغایت گرم . حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته . حقوق دیوانیش در زمان خلفاء زیادت از سیصد تومان این زمان<sup>۲</sup> بوده است و در این عهد سبی و دو تومان و نیم بر روی دفترست . اما توفیری نیکو دارد و دارالملکس شهر تسترست .

تستر<sup>۳</sup> - در تلفظ شوشتر<sup>۴</sup> خوانند . و از اقلیم سیم است . المولس از جزایر خالدات « فداک »<sup>۵</sup> و عرض از خط استوا « لاک »<sup>۶</sup> . هوشند بشدادن ساخت و خراب شده بود . اردشیر بابکان تجدید عمارت آن کرد و شکلس برمال اسب ساخت . شاپور ذوالاکناف چون از روم بایران رسید و برقیصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قیصر را الزام نمود تا بعد از تدارک خرابی که درین ملک درده بود آب شوشتر<sup>۷</sup> را مثانه گردانید و بر آن سدّی عظیم بست ، و جوی دشتاباد ده<sup>۸</sup> و لایت تسنر<sup>۹</sup> بر آنست بسبب آن بند جاری شد و در مسالك الممالک<sup>۱۰</sup> کوید ده از آن محکمتر بندی برهیج آب نبسته اند ، اما بند امیر که بعد از تألیف مسالك الممالک در فارس عضدالدوله دیلمی بر آب کر بسته است از آن عظیم ترست . و شاپور ذوالاکناف در شوشتر عماران عالی<sup>۱۱</sup> کرد . دور آن شهر یانصد<sup>۱۲</sup> دام است و چهار<sup>۱۳</sup> دروازه دارد

۱- « ا » « ج » . در هیاب کشور ۲- « ا » « این زمان ندارد . ۳- « نج »  
شوشتر ، شوشتر ۴- « ج » شوشتر . ۵- « ا » « بدل ۶- « ا » : لال ۷- « ح » :  
شوشتر . ۸- ابن خردادبه ص ۱۶۲ ( نج ) . ۹- « ج » . عمارت عالی . ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- « ا » : چهارده .  
جدید : بیست هزار . ۱۱- « ا » : چهارده .

و هوايش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد سموم وزد چنانکه بشب نیز آید و بدین سبب بر بامها نیارند خفتن . اما آبش نيك هاضم است چنانکه در آن گرما اعتماد بر آن آب [را] اغذیه غلیظ خورند و مضر نبود . و زمینش مرتفع تمام است و از نیکویی زمین<sup>۱</sup> شخم ييك دراز گوش کافی بود<sup>۲</sup> . غله و پنبه و نونی شکر درو نيك میآید و پیوسته در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود<sup>۳</sup> . و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابوحنیفه<sup>۴</sup> باشند و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بخود مشغول . و در ایشان هیچ فتنه و فضولی نبود کم سرمایه باشند و در ایشان متمول بنادر افتد . شکارگاههای بسیار دارد<sup>۵</sup> و در رساله ملك شاهي گوید : چهار شکارگاهست بزرگ : یکی رخس آباد ، پانزده فرسنگ در دوازده فرسنگ ؛ دوم دورق و هندویان<sup>۶</sup> ، بیست فرسنگ در ده فرسنگ ؛ سیم مشهد کافی<sup>۷</sup> ، ده فرسنگ در شش فرسنگ ؛ چهارم حویزه ، بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ . و علفزارهای بغایت خوب دارد<sup>۸</sup> و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد . و هر غله که در ثور نبریده باشند چون آفتاب بجوزا رسد نتوانند<sup>۹</sup> برید و تلف شود . و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقرر است و بر ظاهر شهر قلعه بیست محکم .

اهواز - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدهات « فح »<sup>۱۰</sup> و عرض از خط استوا « لا »<sup>۱۱</sup> . اردشیر بابکان ساخت و آنرا کوره عظیم<sup>۱۲</sup> توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان بدان<sup>۱۳</sup> باز خوانند .

۱ - ۱ : ارتفاعی تمام دارد و از نیکویی زمینش . ۲ - « نچ » : شخم ييك کاو توان زدن . ۳ - « ا » : افزوده و از میوه هاش ( قدری سفید ) نیکوست ۴ - « ا » : امام اعظم . ۵ - « ا » : شکارگاههای نیکو دارند . ۶ - « ا » : هندیان ؛ « نچ » : هندمان (۱) . ۷ - « ا » : « بچ » : کوفی . ۸ - « چ » : علفزار های خوب است . ۹ - « ا » : توان . ۱۰ - « ا » : نه ها . ۱۱ - « ا » : لاها . ۱۲ - « ا » : معظم . ۱۳ - « ج » : بدانجا .



ترب<sup>۱</sup> - از اقلیم سیم است و شهری کوچکست و گرمسیر، بر کنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مد ماهیانرا با خشکی اندازد؛ قوت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سیاه چهره باشند. باغستان بسیار دارد، نارنج و ترنج و لیمو و خرمای خوب درو فراوانست<sup>۲</sup>.

جندی شاپور<sup>۳</sup> - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فده» و عرنس از خط استوا «لایه»<sup>۴</sup>. شاپور بن اردشیر بابلان ساخت و شاپور ذوالاكتاف درو عمارت بسیار کرد. شهری وسط و گرمسیرست و هوای بد دارد و در آنجا نی شکر بسیار بود<sup>۵</sup>.

حویزه - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فده» و عرنس از خط استوا «ل»<sup>۶</sup>. شاپور ذوالاكتاف ساخت. شهری وسطست<sup>۷</sup> و گرمسیر و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان بود<sup>۸</sup>. حاصلش غله<sup>۹</sup> و بنه و نیشکر بسیارست و درو قوم صایان بسیارند.

دزفول - آنرا اندیمشک<sup>۱۰</sup> گفته اند. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فده» و عرنس از خط استوا «لا»<sup>۱۱</sup>. اردشیر بابلان ساخت بر دو جانب آب جندی شاپور<sup>۱۲</sup> نهاده است و پلی<sup>۱۳</sup> بر آن آب بسته اند بچهل و دو چشمه، و درازی آن پل پانصد و بیست کام است<sup>۱۴</sup> و عرضش پانزده کام و آنرا پل اندیمشک خوانند و آن شهر را بدان پل باز خوانند. و بر جانب شرقی بالای شهر جویی در سنگ بریده اند و در زیر شهر با رود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن جوی ساخته چنانکه پنجاه نر آب بالامی اندازد و مدار شهر بر آن آبست. شهری وسطست

۱- «نج»: ترانب، توب، تعرب، ترتب (۱). ۲- «ج»: بسیار بود ۳- «نج»

جند شاپور؛ ۱- جند شاپور. ۴- «لا»: لانه. ۵- «ج»: دارد. ۶- «لا»: لاها.

۷- کلمه در «ا» نیست. ۸- «ا»: شهرها بود «ج»: کلمه بود و ندارد.

۹- «ا»: غلات. ۱۰- «نج»: اندك، اندك (یا قونج ۱۷۲۳) اندامش (۱۹۷ اصطخری)

(نج). ۱۱- «ا»: جند شاپور. ۱۲- «ا»: بولی. ۱۳- کلمه از «ا» است.

مواضع بسیار از توابع اوست و بحدود قرای شافجرد و مطران<sup>۱</sup> مرغزاری است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و تمامت نرگس خود روست . و هم در این حدود درختانند آنرا زرین درخت گویند شکوفه زرد بسیار بقادارد اما ثمره نمیدهد .

دستگرد<sup>۲</sup> - از اقلیم سیم است اورمزد<sup>۳</sup> بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و قلعه گلین محکم دارد و هوایش بغایت گرم است و متعفن .

رامز - طولش از جزایر خالدات «فهمه»<sup>۴</sup> و عرض از خط استوا «لا»<sup>۵</sup> . اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و رام هرموز خوانند ، بمرور رامز شد . شهری وسطست و هوای گرم دارد . حاصلش غله و پنبه و نی شکر فراوان بود .

سوس<sup>۶</sup> - از اقلیم سیم و شهری وسطست و گرمسیر . مهالیل<sup>۷</sup> بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم (عم) ساخت . و این اولین شهر است که در خوزستان بنا کردند و هوشنگ بر آن عمارات افزود و آنجا قلعه محکم ساخت و بر آن قلعه دیگر ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور خوره خواند ، و شکش بر مثال باز نهاده بود . گور دانیال پیغمبر (عم) آنجا است<sup>۸</sup> . بر جانب غربی آن شهر<sup>۹</sup> در میان آب . و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نگرینند و کس ایشانرا نرنجانند .

طرازک<sup>۱۰</sup> - شهری وسطست . و در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم و فراوان باشد .

عسکر مکر<sup>۱۱</sup> - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات «فدک» و عرض از خط استوا «لامه» . شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارتش کرد و بوج<sup>۱۲</sup> شاپور

۱ - «ا» : قوی ساهرد و مطران (۴) . ۲ - «ج» : دستگرد . ۳ - «ا» : ارمز ؛ «نج» : هرمز ، هرموز . ۴ - «ا» : فومه . ۵ - «ا» : لاها . ۶ - «نج» : سوسین . (شاید : سوسن . فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۶) . ۷ - «ا» : مهالیل . ۸ - «ج» : دنیال ... عم . ۹ - «ج» : شهرست . ۱۰ - «نج» : طرازک . (جهان نامه ص ۲۸۴ : افرشه) (نج) (۴) . ۱۱ - «ا» : بوج ؛ «نج» : برج (۴) .

خواند<sup>۱</sup>. بر دو جانب آب دو دانگه تستر نهاده است. و در اول بلفظ لشکر خواندند و لشکر بن طرمورث دیو بند ساخته. شهری بزرگست، از همه ولایات خوزستان هوای آن خوشترست. اما درو عقارب بسیارست و قتل<sup>۲</sup>. مسرقان - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدران «فه»<sup>۳</sup> و عرض از خط استوا «لا»<sup>۴</sup>. اردشیر بابکان بر آب<sup>۵</sup> جویی برید و بر آن جوی دیهها<sup>۶</sup> آن ولایت ساخت<sup>۷</sup>. شهری وسطست و ولایت بسیار دارد و همه گرمسیر<sup>۸</sup>.



۱ - «ج». خوانند ۲ - «ج»: قتل بسیارست. ۳ - «ا»: فه ها ۴ - «ا»  
 لاها ۵ - «ج»: بر آن ۶ - کلمه از «ا» است. ۷ - «ج»: نهاده. ۸ -  
 «ج»: و ولایتی .. گرمسرت

## باب دوازدهم

## در ذکر مواضع بر و بحر مملکت فارس

در فارس نامه<sup>۱</sup> آمده است که مملکت فارس دارالملک پادشاهان ایران بوده است و مشهورست که ایشان را اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوک فارس<sup>۲</sup> خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گزار ایشان بوده اند و کلام مجید از قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ»<sup>۳</sup> و حضرت رسول (صلعم) در حق اهل فارس فرموده: «ان الله خبّر بين خلقه من العرب قریش و من العجم فارس» و بدین جهت اهل آنجا را اخبار الفارس خوانند و در معجم البلدان<sup>۴</sup> از حضرت رسالت پناه<sup>۵</sup> (صلعم) مرویست که: «ابعد الناس الى الاسلام الروم ولو كان الاسلام معلّقا بالنسبة لتناولته فارس». و ملک فارس هم بر ست و هم بحر و هر یک را علیحده مینویسم. حقوق دیوانیش بموجب عهد و شروط امیر المؤمنین عمر خطاب و علی مرتضی رضی الله عنهما و دیگر خلفاء بمقاسمه معین بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری ربع و بخشی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند. و در عهد واثق خلیفه آنرا معین کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه بار<sup>۶</sup> هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غله بر آوردند. و در سنه اثنی و ثلثمائة علی بن عیسی فرمان مقتدر خلیفه آنرا خراج<sup>۷</sup> معین مقرر

۱ - نگاه کنید به بریتیش میوزیوم.

MS or.5983 : and J R.A.S For.1912 : PP.1,311 , 865

(نچ) (که مراد فارسانه ابن البلخی است) . ۱- «چ» فارس . ۳- سوره اسری (۱۷) آیه ۵

۴ - کلبه از ۱۰ است . ۵ - (باقوت ج ۳ ص ۸۳۷) (نچ) ۶ - «۱» رسول .

۷ - «چ» : اخراج .

کر دانید مبلغش شصت و سه بار هزار هزار درهم که یک هزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج<sup>۱</sup> بار هزار هزار دینار عوال (؟) حاصل داشت که نزدیک این مقدار بود اما ایشان با دارالخلافه هشتصد هزار دینار حساب کردند و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت تردد عساکر در کشور لشایی تا مبلغ دوبار<sup>۲</sup> هزار هزار و سیصد و سی و پنجاه هزار دینار<sup>۳</sup> رایج بوده که هم بدان<sup>۴</sup> نزدیک باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یک هزار و دویست دینار رایج است. و در ولایت اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها بتمغا مقررست و شرحش متعاقب می آید.

البر<sup>۵</sup> - ولایت بر<sup>۶</sup> یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره درفته اند: چون اردشیر خوره<sup>۷</sup> و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قباد خوره، و در هریات چند ولایت<sup>۸</sup> و شهر بوده و هست و حدود آن کوره ها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است. طولش از قومه تا قیس<sup>۹</sup> صد و پنجاه فرسنگ و عرض از یرد تا خور<sup>۱۰</sup> سیصد و بیست فرسنگ. مساحتش هجده هزار فرسنگ باشد.

کوره اردشیر خوره - باردشیر بابکان، اول کاسره منسوبست. و در این کوره اول شهر شهر<sup>۱۱</sup> فیروز آباد بوده. و در فارس دار الملک استخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کوره هاست اما چون اکنون دار الملک فارس شهر شیرازست و آن در کوره اردشیر خوره است، این کوره را مقدم داشتن اولی است.

شیراز - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و قبة الاسلام آن دیار. طولش

۱ - (۱) قریب پنج؛ «نج»: قرب پنج. ۲ - (۱) دو. ۳ - کلمه از «۱» است. ۴ - (۱) که بدان. ۵ - (۱) البر و غیره. ۶ - در بیشتر نسخ خطی قدیم: خره (بج). ۷ - «ج»: ولایات. ۸ - «ج»: قیس. ۹ - «ج»: حوز. ۱۰ - (۱) اول شهری.

از جزایر خالدا<sup>۱</sup> «فج»<sup>۱</sup> و عرض از خط استوا «کطلو»<sup>۲</sup>. بروایتی شیراز بن طهمورث ساخته بود و خراب شده. و بقولی در زمان سابق بر آن زمین شهری فارس نام بوده است و بفارس بن ماسور بن سام بن نوح (عم)<sup>۳</sup> منسوبست. واضح آنکه بزمان اسلام محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد<sup>۴</sup>، و بروایتی عمزاده اش محمد بن قاسم بن ابی غنیل تجدید عمارتش<sup>۵</sup> کرد. تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله. در عهد عضدالدوله دیلمی آن شهر چنان معمور شد که درو جای لشکر<sup>۶</sup> نماند. در قبلی شیراز قصبه یی ساخت و لشکریان را درو نشاند آنرا<sup>۷</sup> فنا خسرو گرد خواندی و عوام سوق الامیر خواندندی. و این قصبه بمرتبه یی رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت اما اکنون خرابست و داخل قرای حومه<sup>۸</sup> شده. و شیراز را تازمان صمصام الدوله بن عضدالدوله بارو نبود، او<sup>۹</sup> جهت دفع اعداء آنرا بارو کشید. دورش دوازده هزار و پانصد گام است. و در این تاریخ خرابی بحال آن بارو<sup>۱۰</sup> راه یافته بود ملک شرف الدین محمود شاه اینجو<sup>۱۱</sup> تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای<sup>۱۲</sup> بروج جهت محافظان از آجر خانها ساخت. شهر شیراز هفده محله است و نه دروازه دارد: اصطخر و دراک<sup>۱۳</sup> موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا<sup>۱۴</sup> و باب نو و دولت و سعادت. شهر درغایت خوشی است اما کوچه هاش جهت آنکه اکنون در مبرز ساختن مقصّرند پرچر کین می باشد و مردم متمیز را در آن کوچه ها تردد متعذرست. و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود. آبش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکن بادست که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر

۱- «ا»: «محها». ۲- «ا»: «لط لو». ۳- دو کلمه اخیر در «ا» نیست. ۴- کلمه

از «ا» است. ۵- «ج»: «لشکرش». ۶- «نج»: «جرمه». ۷- «ج»: «از». ۸-

«ج»: «او». ۹- کلمه در «ا» نیست. ۱۰- «ج»: «بر بالای آن». ۱۱- «ا»: «نج»:

دارک (۴). ۱۲- «ا»: «فسال»؛ «نج»: «فنا، یال، قبا، بات».

قنات قلات بندر<sup>۱</sup> که بکت<sup>۲</sup> سعدی مشهورست و هر کز بعمارت محتاج نمیشود و در بهار سیلاب از کوه دراک می آید و بر ظاهر شهر می گذرد و به بحیره ماهرویه<sup>۳</sup> میرود. و ارتفاعات آنجا وسطست و بیشتر اوقات سحر<sup>۴</sup> خوردنی بالا بود. از میوه اش اندوز مثقالی بغایت نیکوست. و در آن شهر درخت سرو را نموی نیل<sup>۵</sup> بقوتست. مردم آنجا اکثر لاغر و اسمر و سنی شافعی مذهب اند و اندک حنفی؛ شیعی نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول (سلم) دارند و اثری نکودارد<sup>۶</sup>. و اهل آنجا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشند و بکمر کسبی قانع. و درو بنوا بسیارست اما از کدیه محترز باشند و البته بکسبی مشغول. و متمولان آنجا اکثر غریبند و شیرازی متمول بنادر افتد و اکثر اهل آنجا در خیرات ساعی اند و در ملاعت و عبادت حق تعالی درجه عالی دارند و هر کز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب او را برج اولیا گفته اند، اما اکنون بسبب نا انصافی و لطمع پیشوایان<sup>۷</sup> مکه اشقیاست. و در آن شهر جامع عقب عمر و بن لیث ساخته است و گفته اند، آن مقام هر کز از ولی خالی نبوده و بین احراب و المنبر دعا را اجابت بود و مسجد جدید اتابک سعد بن زنگی سلغری کرد و مسجد سنفر، در خرگاه<sup>۸</sup> تراشان، باتابا سنفر بن مودود سلغری منسوبست، و دار الشفا بعض الدوله و دیگر جامعها و خوانق<sup>۹</sup> و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که از باب تمول ساخته اند بسیارست، همانا از باقیمانده در گذرد و بر آن موقوفات بیشمار. اما از آن دم بمنصب استحقاق میرسد و اغلب در دست مستأکله است<sup>۱۰</sup>. و در آنجا مزارات متبر که مثل امامزادان محمد و احمد ابنی موسی الکاظم رضی الله عنهم<sup>۱۱</sup> و شیخ ابو عبد الله<sup>۱۲</sup> خبیب که آنرا اتابا زنگی

۱- قلات قندر. ۲- بکنیت، «نج کتب» (کت ماریز) ۳- «۱» ۴- ماهرویه (ظ: ماهرلوی). ۵- «۱» تسعیر. ۶- «ج» باشد. ۷- «ج» نیکو. ۸- «ج» و اثری دارد و اکثر نیکو. ۹- «ج» بسیارست. ۱۰- «ج» پیشوائی. ۱۱- «۱» خراگاه. ۱۲- «۱» : خاقانات. ۱۳- جمله «اما از آن» در «۱» نیست. ۱۴- رضی الله عنهم در «۱» نیست. ۱۵- «۱» : عبد الله.

سلغری عمارت کرد و وقف معین فرمود، و شیخ بهلول مرمت عمارتش کرد، و بابا کوهی<sup>۱</sup> و شیخ روزبهان و شیخ سعدی و کرخی<sup>۲</sup> و شیخ حسن کیا<sup>۳</sup> و حاجی رکن الدین رازگو<sup>۴</sup> و امثالهم فراوانست، چه در اکثر مدارس و خوانق<sup>۵</sup> و مساجد نیز مقابر خواص است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهرست و برخی در بیرون به چند موضع متفرق<sup>۶</sup> . و حقوق دیوانیش بتمغا مقررست و اکنون چهارصد و پنجاه هزار دینار ضمانی آنجاست. و ولایتش تمامت فارس از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن، آنرا حومه<sup>۷</sup> میخوانند و هجده<sup>۸</sup> پاره دیه است و آبش از قنوات و در هوا مانند شیراز. حاصلش غله و پنبه بود و اندکی میوه از همه نوع.

اعمال سیف - ناحیتی چند است بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشتر عرب مقام دارند و آب و هوایش سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات سیف ابی زهیر<sup>۹</sup> و بعضی بسیف عماره منسوبست و حاصلشان جز غله و خرما نبود.

بوشکانات<sup>۱۰</sup> - چند ناحیه است و همه گرمسیر. و درو خرما بسیار بود و در آن ولایت هیچ شهر نیست. و حاصلشان غله و خرما باشد.

توج<sup>۱۱</sup> - در قدیم شهر بزرگ بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم. دریا بانی است که درو آب روان نیست و اکنون خرابست.

خفر<sup>۱۲</sup> - شهری وسطست بزرگتر از کوار. هوایی معتدل دارد و در آن حدود

از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غله بوم. و میوه های سردسیری

۱ - «نج» : کوهی . ۲ - کلمه در «ا» نیست . ۳ - «ج» : کیه . ۴ - «ا» : دارکو . ۵ - «ا» : خاقاه . ۶ - «ج» : و به چند ... متفرق اند . ۷ - «ا» : «نج» : جومه . ۸ - «ا» : هشت نوه . ( جای کلمه ظاهراً در اصل سفید بوده و جدیداً نوشته شده است ) . ۹ - در معجم البلدان : بنی زهیر . ۱۰ - «نج» اصطخری ص ۱۰۵ : بوشکانات ، فارسنامه ناصری ص ۲۱۲ و ۲۱۳ ؛ «ا» : بوشکابات . ۱۱ - «ا» : توج ؛ «نج» : فارسنامه ناصری ص ۱۰۵ و ۲۰۹ . ۱۲ - «ج» : خبیر ؛ «ا» : حیر متن از «نج» است . ( بنقل از فارسنامه ناصری ص ۱۹۶ ) نیز ( فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷ ) .



و در مسیری همه درو باشد و نیکو بود. و قلعه محکم دارد و آنرا تیر خدا خوانند و درو نخچیر کوهی و دشتی<sup>۲</sup> فراوان بود.

خبریز<sup>۳</sup> - ناحیتی است همه در مسیر و درختان خرما دارد و درو هیچ شهر نیست و مردمانش سلاجورز باشند.

حنیقان<sup>۴</sup> - دیهی بزرگست و در تلفظ خنافدان<sup>۵</sup> خوانند، بر راه فیروز آباد است، و ازو تا فیروز آباد راه سخت بود<sup>۶</sup> و تنگها و کوهستان درشت و لگام لبرهای سخت<sup>۷</sup> و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد. هوایش معتدل است و مردم آنجا کوهی طبع باشند. آب از آن دوه و کوهستان است و آن منبع رود براز<sup>۸</sup> است که بفیروز آباد رود و محصول غله<sup>۹</sup> و پنبه فراوان بود.

رمزوان<sup>۸</sup> و داذین<sup>۹</sup> و دوان<sup>۱۰</sup> - چند ناحیت است همه در مسیر و دهنی<sup>۱۱</sup> کوهستانست هوایش معتدلست و حاصلش غله و میوه و شالول<sup>۱۲</sup> باشد. سروسنان و کوبنجان<sup>۱۳</sup> - ولایتی در مسیر و آب و هوایش مخالف بود. درو<sup>۱۴</sup> درخت خرما بسیار بود. حاصلش غله و خرما باشد.

سیراف<sup>۱۵</sup> - در قدیم شهری بزرگ بوده و بر نعمت و مشرع سفر بحر، در روز دار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا با قیس<sup>۱۶</sup> افتاد. هوایش بغایت گرم است.

- ۱ - ۱۶، مرخه (۱) ۲ - ۱۵، نخچیر و آهوی ۳ - ۱۴، حمیر و ۱۳؛  
 خنبر ۴، دنج، خنبر، جنبر، فنهو، (اصطخری در س ۱۰۵ و ۱۲۶ جیبرین) (متن  
 از فرهنگ جغرافیائی ج ۷ است) ۴ - ۱۵، حمالان، دنج، حنیفان، هنیفان  
 (فارسنامه ناصری ص ۱۹۸)؛ ۵ - ۱۴، خنیفان (من از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۷ است)  
 ۵ - ۱۵، خانکان ۶ - از اینجا تا علامت شماره دو «ا» است. ۷ - ۱۵، براره  
 ۸ - ۱۵، رمزوان (۲) ۹ - «ا» دادن. ۱۰ - ۱۵، دنج؛ (اصطخری س ۹۸ و ۱۱۲ و ۱۱۴  
 و ۱۴۵ - باقوت ج ۲ ص ۶۱۳ و فارسنامه س ۱۳ و ۴۳) ۱۱ - ۱۵، میوه و پنبه و غله  
 ۱۲ - کله در «ا» نیست، «ج» ووهجان (فارسنامه ناصری س ۲۲۱ و ۲۲۳ و نیز نگاه کنید  
 به اصطخری س ۱۳۶ آنجا که کلمه «الاولوبنجان» چاپ شده است و بیافوت ج ۴ ص ۳۱۶)  
 ۱۳ - کله از «ا» است. ۱۴ - ۱۵، «ج» دارد. ۱۵ - اصل سراف (متن از معجم البلدان  
 است). ۱۶ - «ج» : قیس.

آبش از باران در مصانع مجافضات نمایند و دو<sup>۱</sup> سه چشمه نیز دارد. و حاصلش غله و خرما. مواضع بحیرم<sup>۲</sup> و خرشید<sup>۳</sup> از توابع آن بوده است<sup>۴</sup>.

صمکان<sup>۵</sup> و هیرک<sup>۶</sup> - صمکان شهری خوش بوده است و از عجایب دنیا زیرا که

درمیان او رودی میگذرد و بر آن رود پلی ساخته اند. طرف بالای پل سردسیرست و درختان جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیرست و درختان نارنج و ترنج و مانند آن. و شراب انگوری آنجا چنان است که تا دو سه چندان آب بر آن<sup>۷</sup> نکنند<sup>۸</sup> نتوان خورد. و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند. و هیرک<sup>۹</sup> دیهیی بزرگست و از توابع آنجاست.

فیروزآباد<sup>۱۰</sup> - از افلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «فرك» و عرض از

خط استوا «كچمه»<sup>۱۱</sup>. در اوّل فیروز<sup>۱۲</sup> ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند گردانیده که هوايش خوش باشد و از کوه آب بفو<sup>۱۳</sup> آرد بدان بالا برده<sup>۱۴</sup> و برگرد آن دکه<sup>۱۵</sup> عظیم کرده و آن عمارت را ایوان خواندندی. بوقت آنکه اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آن عاجز شد. آب رود حنیفقان<sup>۱۶</sup> را از مهر<sup>۱۷</sup> اوّل<sup>۱۸</sup> برگردانید و سر در آنجا داد تا آن شهر خراب شد و بحیره گشت. و اردشیر بابکان خواست که آن بحیره را خشک گرداند تا بر آنجا باز شهری بسازد، برازۀ معمار بر طرف تنگ نقبی برید و بوقت آب گشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم هاند آب قوت کرد و زنجیر بگسیخت و او را هلاک گردانید و آن سفت<sup>۱۹</sup> بروزگار فرو

۱ - «ج» : درو. ۲ - «ا» : بحیرم ؛ «ج» : نجیرم ( اصطخری ص ۳۴ ) شاید : ( بندر دیر فارسنامه ناصری ص ۲۱۷ ) . ( متن از معجم البلدان ) . ۳ - «ا» : حورسی ؛ «ج» : خواشی ؛ «دج» : حوشی ، حورشی ، حور شیر . ( متن از معجم البلدان ) ۴ - «ا» : بود. ۵ - ( صمکان دیزه امروزه است فارسنامه ناصری ص ۲۲۵ ) . ۶ - «دج» : میرک ، هیرک (؟) ؛ ۷ - «ا» کلمه را ندارد . ۸ - «ج» : ننهند . ۹ - «ا» : (؟) . ۱۰ - «ج» : نج : ( فارسنامه ناصری ص ۲۴۱ - خرابه ها اکنون کوشک خوانده میشود ) . ۱۱ - «ا» : مه . ۱۲ - «ا» : شهر وروی . ۱۳ - «ج» : میبرد . ۱۴ - «ج» : حنیفقان . ۱۵ - «ج» : ممر خود . ۱۶ - «ا» : وسقف آن مکان برور روزگار . ( سفت = سوراخ ) .

می افتاد تا درمی شد، اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خود نام کرد  
عندالدوله دیلمی تجدید عمارت آن کرد و فیروز آباد خواند. هوایش کرم و متعفن  
و آبش از رود حنیققان<sup>۱</sup> میآید و اکنون بآب برازه مشهورست. دلابش خوشبوی تر  
و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش متمیز و بصلاح باشند.

کارزین و قیر و ابرز<sup>۲</sup> - کارزین شهری وسطست و قیر شهری دوجا و همچنین  
ابزر شهری کوچک، و هر سه در مسیرند و در آنجا درختان خرما بسیار. آب از رود  
زکان است. و به کارزین قلعه محکم است و از رود زکان آب بدانجا برده اند. و هرم<sup>۳</sup>  
و کاریان و مواضع بسیار از توابع<sup>۴</sup> این عمل است.

کران و ابراهستان<sup>۵</sup> - در بیابانی است و در مسیر بغات چنانکه تابستان  
آنجا جز معدودی چند نباشند و آب روان و کاریز ندارد. " غله آنجا همه دیمی بود  
و از میوه جز خرما ندارند و همه در دوهها نشانند تا در زمستان از باران پر آب  
شود و بتابستان درخت را تازه دارد. و مردم آنجا<sup>۶</sup> اکثر دزد و راهزن پیاده و<sup>۷</sup>  
باشند و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت<sup>۸</sup> نتوانند بود. بدان سبب<sup>۹</sup> آن  
دروه عصیان بسیار نمایند.

دوار<sup>۱۰</sup> - شهرکی<sup>۱۱</sup> خوش است و توابع بسیار دارد و هوایش بآرم مایل است  
و آبش از زکان. بهمن بن اسفندیار بر آب آن رود بندی بست تا آن آب بالا آمده  
و دیههای آن مزروع گشت و درو غله و میوه بسیار باشد را کس حواجی نیز از آنجا  
آورند. و از میوه های نار و آبی<sup>۱۲</sup> و بادام نیکو بود و در آن حدود نخچیر فراوان

۱ - «ج»: حنیققان. ۲ - «ج»: «نچ»: (فارسانامه ناصری ص ۱۷۹، ۲۴۵ و ۲۴۶).

۳ - «نچ». (فارسانامه ناصری ص ۱۸۲ - مرمر اصطخری ص ۱۰۵ و ممدسی ص ۴۵۶).

۴ - «ج»: از توابع صحرای ۵ - نچ ابرستان و کریان، دوان، ۱ کران و  
ابراهستان (در مورد ابراهستان و کران رجوع به معجم البلدان شود ذیل هر دو للمه).

۶ - ۱۰: آن ولایت. ۷ - کلبه دو «ا» نیست. ۸ - «ا»: دیار. ۹ - ۱ - سبب

آنکه. ۱۰ - «ج»: (فارسانامه ناصری ص ۲۶۱). ۱۱ - «ج»: شهری.

۱۲ - «ج»: ناروان.

بود. صاحب فارس نامه<sup>۱</sup> گوید: اهل آنجا جلف و کثیف طبع باشند و متابع مذهب امام<sup>۲</sup> شافعی باشند.

لاغر و کهرجان<sup>۳</sup> - از نواحی کارزین است و گرمسیرست و هوایش مخالف. و درو مردم دزد و راهزن باشند حاصلش غله و پنبه<sup>۴</sup> و خرما باشد.

ماندستان<sup>۵</sup> - بیابانی است سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیهاسست و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غله و پنبه<sup>۴</sup> دیمی نبود. اما اگر آذرماه و دیماه، که آخر خریف و اول شتا بود، باران باشد يك من تخم کمابیش هزار من ریع دهد و اگر درین دوماه بارندگی نبود چندین ریع قوتواند داد بلکه بزیان رود. و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون هوا گرم شود بگریزد و برزگران آنجا بدروند و خرمن کنند و خرد<sup>۶</sup> کنند نیمی مزارع را بود و نیمی درونده را بردارند.

میمند<sup>۷</sup> - شهری کوچکست و گرمسیر و غله و خرما و انگور و همه میوه دارد و انگور بیشتر بود. و مردم آنجا بیشتر پیشه‌ور باشند.

موهو<sup>۸</sup> و همجان<sup>۹</sup> و کبرین<sup>۱۰</sup> - سه شهرست میان فسا و شیراز و هوایش مانند شیراز و آب روان دارد و باغستانش اندکی بود و انگور و میوه‌های سردسیری باشد و در آن حدود نخچیر بسیار بود و مردم آنجا سلاح ورز و بیباک باشند.

۱ - فارسنامه ابن البلخی ص ۳۹ (نچ). ۲ - کلمه از «ا» است ۳ - «ا» : که‌جان، بکرجان، مکرجان، کرجان (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۶ و ابن حوقل ص ۱۹۱ و فارسنامه ناصری ص ۱۹۸). ۴ - کلمه در «ا» نیست. ۵ - «نچ» : بایدستان (فارسنامه ناصری ص ۲۱۳). ۶ - «ا» : نرم. ۷ - نگاه کنید به فارسنامه ناصری ص ۳۰۵ (و احتمالا اصطخری ص ۱۰۴) (نچ). ۸ - «ا» : مرهو؛ «نچ» : هرهو، هرموز، سرهود. ۹ - «نچ» : نیمجان، ملجان، سرمان. ۱۰ - «ا» : کرب؛ «نچ» : کیرتن، کستری، کوند (برای هر سه نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۵ و ابن حوقل ص ۲۰۴ و مقدسی ص ۵۶ و در فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ کبری آمده است) (نچ). ۱۱ - «ا» : دو.

هزو و ساویه<sup>۱</sup> - دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدودست ساحلیات

اند و از توابع دولتخانه قیس<sup>۲</sup> است و بغایت گرمسیرست .

کوره اسطخر - چون در مملک فارس پیش از اسطخر هیچ عمارتی نبوده است

این کوره بدان شهر باز خوانند . از یزد تا هزار درخت<sup>۳</sup> در طول و از قهستان تا نیریز<sup>۴</sup>

در عرض از توابع آن کوره است .

اسطخر<sup>۵</sup> - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات « فجك »<sup>۶</sup> و عرض از

خط استوا « لك »<sup>۷</sup> . بقولی کیو مرب بنیاد کرد و بر وایتی پسرش اسطخر نام و هوشنگ

عمارت بر آن افزود و جمشید با تمام رسانید چنانکه از حد خفرک<sup>۸</sup> تا آخر را مجرد

مسافت چهارده فرسنگ طول آن بود و عرض ده فرسنگ . و در آنجا چندین عمارت

و زراعت و قری کرد که از وصف بیرون بود . و سه قلعه محکم داشته است بر سر سه

کوه : یکی معروف باصطخر ؛ دوم شکسته ؛ سیم شنکوان<sup>۹</sup> و آنرا سه نبدان گفتندی .

مؤلف فارس نامه<sup>۱۰</sup> گوید جمشید در اسطخر در پای دوه سرایی کرده بود و صفت این

سرای آنکه در پایان کوه دکه یی ساخته بود از سنگ بخارای سیاه و آن دکه

چهار سوست و یک جانب در دوه ییوسته و سه طرف در صحرا کشوده و بر بلندی سی نر

ساخته بدو طرف نردبان<sup>۱۱</sup> برو رفتندی و بر آن دکه ستونها از سنگ سفید هندو

کرده و برو نقاری چنان باریک کرده که بر چوب نرم نتوان کرد و بر در داه دو ستون

مربع نهاده اند و بارهای آن ستونها هر یک زیادت از صد هزار من باشد و در آن

نزدیکی بر آن شکل سنگ نیست ، و براده آن امساک خون میکند بر جراحات .

۱ - « ۱۰ » : مروتانه ؛ « نج » : اسطخری ص ۱۶۳ مزو و تابه ، تانه در فارسنامه

ناصری ص ۲۸۹ : تاو و نه . ۲ - « ج » : قیس . ۳ - ۱۰ افزوده که آرا ( مدری

سفید) خوانند . ۴ - « ۱۱ » : باهردر ؛ « نج » . دیه بورون ، تابنر ، نایزد ، باهر . ۵ - جای

کلمه در « ۱ » سفیدست . ۶ - ۱ . : مح ل . ۷ - « ۱ » : ل ها . ۸ - « ج » : ۱ :

خفرک . ( متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۲ است ) . ۹ - « نج » : شنکوان ، شکران .

۱۰ - « نج » : ( فارسنامه ابن البلخی ص ۲۶ ) ۱۱ - « ج » : نردبان .

و بر آنجا<sup>۱</sup> صورت براق مصطفی (صلعم) کرده اند، رویش بر شکل<sup>۲</sup> آدمی باریش مجمعه و تاج بر سر و دست و پا و دم بر صفت گاو. و صورت جمشید بشکلی<sup>۳</sup> سخت زیبا کرده بودند. و در آن کوه گرما بهی از سنگ کنده اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و بآتش محتاج نمیشود<sup>۴</sup> و بر سر آن کوه دخمه های عظیم بوده است که عوام آنرا زندان باد گفتندی. بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند نوبت خلاف عهد کردند و غدر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم کردند و در عهد صمصام الدوله دیلمی امیر قتلش لشکر کشید و آنرا بکلی خراب گردانید و بقدر دیهی مختصر ماند. در میان خرابه های عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشم را مفید بود و کس نداند که آن توتیا از کجاست و در آنجا چون<sup>۵</sup> افتاده و اکنون مردم ستونهایی که در آن عمارت مانده چهل منار میخوانند. و در مجمع ارباب الملك گوید که آن ستونها از عمارت خانه های بنت بهمن است و در صور الاقالیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان پیغمبر (عم) بوده است و شاید که خانه جمشید را سلیمان پیغمبر (عم) با<sup>۶</sup> مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود. و چون عرصه اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرودشت میخوانند داخل آن عرصه بوده است. ارتفاعاتش غله و انگور بهتر بود و از میوه هایش سیب شیرین خوب میباشد.

ابرج<sup>۷</sup> - دیهی بزرگست در پایان کوهی افتاده است و آن کوه<sup>۸</sup> پناه ایشانست

چه تمامت خانه ها<sup>۹</sup> در آن کوه کنده اند و آبشان هم از آن کوه فرود میآید.

ابرقوه - از اقلیم سیم است در اول در پایان کوهی ساخته بوده اند و «بر کوه»

میگفتندی و بعد از آن در<sup>۱۰</sup> صحرایی که اکنونست این شهر کردند. شهری کوچکست

۱ - «ج» : بر آنجا هریک . ۲ - «ج» : بشکل . ۳ - «ج» : بشکل . ۴ - «ج» : نمیشده .

۵ - «ج» : و چون در آنجا . ۶ - «ب» : زانده می نماید . ۷ - «ن» : «ا» : ابرج . (فارسنامه ناصری ص ۱۷۰ ، دشتک امروزی ) (نچ) و (بفرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷ نیز نگاه کنید) .

۸ - «ج» : و کوه . ۹ - «ج» : تمامت آن خانه ها . ۱۰ - «ج» : بر .

وهوای معتدل دارد و آبش هم از کاریزست و هم از رود. غله و پنبه نیکو می باشد<sup>۱</sup> مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول. و از مزارات<sup>۲</sup> اکابر در آنجا طواس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی هست که اگر مسقف میگردانند خراب میشود تا بر تبه‌بیکه سایه بان کرباس نیز نمیپذیرد و گویند که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماند<sup>۳</sup> و بدین سبب جهود در آنجا نیست و اگر از جای دیگر بمهمی بدان موضع روند کمتر از چهل روز معاودت کنند. و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دیه فراغه<sup>۴</sup> و در آنجا سرای<sup>۵</sup> است که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه در عهد کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته، و اکنون این از آن بلندتر و بزرگترست و درخت سرو در ابران زمین مثل آن نیست. حقوق دیوانی ابرقوه و ولایتش صد و چهل هزار و چهارصد دینارست.

اسفیدان و قهستان<sup>۶</sup> - اسفیدان شهرکی کوچکست و حصاری دارد و قهستان<sup>۷</sup> دیهی بزرگ و هردو سردسیرند و در کوه آنجا غاری<sup>۸</sup> عظیم و محکم است که ایشانرا در ایام مخوف پناه باشد.

اقلید و سرمق و ارخمان<sup>۹</sup> - اقلید شهری کوچکست و حصاری دارد و هوای معتدلست و آب روان دارد و درو از همه نوعی میوه هست و غله بوم. و سرمق هم شهری کوچکست و در همه حال مانند اقلید اما زرد آلودی سرمق بغابت نیکو و شیرین باشد و از آن<sup>۱۰</sup> خشک کرده بسیار ولایات برند و مواضع بسیار از توابع سرمق و اقلید و ارخمان<sup>۱۱</sup> است.

۱ - «ج»: می آید. ۲ - «ج»: مزار. ۳ - (نماند ببرد) ۴ - «ج»: مراغه (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۱۰ است و: «نج» با اشاره به جهان نامه ص ۲۶۶). ۵ - «نج»: (جهان نامه ص ۲۶۶) و قفسان، اسفندان، قنات. (فارسنامه ناصری ص ۲۲۱): اسفندان در «حاکم کله دوم نیست. ۶ - «ج»: قفسان ۷ - «ج»: تنگی. ۸ - «ج»: ارجمان، «نج»: ارجمان، ارجمان، «ج»: ارجمان. (متن از اصطخری ص ۱۰۱ و معجم البلدان است) و (فارسنامه ناصری ص ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۹۱) ۹ - «ج»: و آنرا.

بوان و مروست<sup>۱</sup> - بوان شهری کوچکست و غله بوم و میوه روی و هوای معتدل و آب روان دارد. و مروست<sup>۱</sup> دیهی بزرگست و همان صفات دارد.

بیضا - شهری کوچکست و تربت سفید دارد و بدان سبب بیضا خوانند گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت. هوای معتدل و آب روان دارد و غله بوم و میوه رویست. و مواضع بسیار از توابع بیضا است. و مرغزاری دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ. و از بیضا علمای متبحر خاسته اند چون قاضی ناصر الدین ابو سعید عبدالله بن محمد بن علی البیضایی صاحب تفسیر قاضی، و دیگر اکابر.

خبرز و آباده و سروات<sup>۲</sup> - خبرز شهری کوچکست و هوای معتدل و آب روان دارد. غله و میوه بسیار بود<sup>۳</sup>. و آباده هم شهرکی کوچکست باقلعه استوار و هوای معتدل دارد و آبش از فیض رود کر است. و در آنجا غله و انگور بسیار بود و مواضع بیشمار از توابع آنجا است. حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و پانصد دینارست.

خبرک و قالی<sup>۴</sup> - دیهی است بحدود مرغزار قالی میوه اندک دارد و غلات فراوان.

خرمه<sup>۵</sup> - خرمه شهرکی<sup>۶</sup> خوششت و قلعه محکم دارد. هوایش معتدلست و آب روان و میوه و غله بسیار<sup>۷</sup> دارد.

۱ - «نچ» ۱: مروشت، مروشت (فارسنامه ناصری ص ۱۸۱ و ۳۰۱ و اصطخری ص ۱۰۲) ۲ - «۱»: حریر، ... سروار؛ «نچ»: حریر، جبریر، مریر (فارسنامه ناصری ص ۱۷۳): سبزوار، سرداب، سرداب، سروات (اصطخری ص ۱۰۳ ابن حوقل ص ۱۸۲) (کلمه اول ظاهرأ خبریز است اما سومی معلوم نیست) ۳ - شرح خبرز دو «۱» نیست. ۴ - «۱»: حرك و قالی؛ «نچ»: خبری، میرک، خرك، چيرك، و قالی، حيدك (فارسنامه ناصری ص ۱۷۴ و ۳۰۰): خفرك. (قالی معلوم نیست) ۵ - «۱»: خرمه، «نچ»: (فارسنامه ناصری ص ۲۵۷) و (فرهنگ جغرافیایی ج ۷). خرامه. ۶ - «ج»: شهری. ۷ - «ج»: آبش... و میوه دارد و غله نیز.



دامجرد<sup>۱</sup> - ناحیتیست بر کنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تادیههارا  
آب میدادند چون خرابی بحال بند راه یافت آن ولایت مستأصل گشت اتابك جاولی  
آن بند را عمارت کرد و آن ولایت باز معمور شد و قصبه مایین<sup>۲</sup> شهر سنان آن عملست.  
حقوق دیوانیش پنجاه و دوهزار و پانصد دینارست .

صاهك و هرات<sup>۳</sup> - دوشهر کوچكست و هوایی معتدل دارند . در صاهك معدن  
بولادست . حاصلش غله و میوه بود .

قطره<sup>۴</sup> - شهر کیست و هوایی معتدل و آب روان دارد و غله و میوه درو باشد  
و درو معدن آهن است .

قمشه<sup>۵</sup> - در مقابل آنرا از ملك عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است  
و قولنجان<sup>۶</sup> قلعه گلین است و چند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه است .  
هوایش نزدیک است بهوای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غله و میوه و انگور  
بود . طبع و خوی مردمس مانند اصفهان . و در آنجا پیوسه رسم دو هوایی بود .  
كامفیروز<sup>۷</sup> - ناحیتیست بر کنار آب کر و در آن حدود بیشه عظیم و در آن  
بیشه شیر بسیار بود و سخت بقوت باشند<sup>۸</sup> .

کربال<sup>۹</sup> علیا و سفلی - هر دو از رود کر آب میخورند ، علیا از بند امیر که  
عضد الدوله دیلمی ساخت ، و سفلی از بند قصار<sup>۱۰</sup> که اتابك جاولی بجدبد  
عمارتش کرد .

کمین و فاروق<sup>۱۱</sup> - دوشهرست و توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان

۱ - ( فارسنامه ناصری ص ۲۱۴ ) ( نیچ ) . ۲ - « ۱ » . مایین ۳ - « ۱ » . صاهه  
و هراه ؛ « نیچ » : هراه ( چاهك امروزی . فارسنامه ناصری ص ۱۸۱ و ۳۰۱ ) ۴ - ( فارسنامه  
ناصری ص ۳۰۳ ) قطرو ( فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : قطرویه ) . ۵ - « نیچ » « ۱ » . قومشه .  
۶ - « ۱ » : قولجان ( ۲ ) . ۷ - « ۱ » : كامفیروز . ( فارسنامه ناصری ص ۲۵۶ ) ( نیچ ) . ۸ - کلمه  
در « ۱ » نیست . ۹ - « ۱ » : کرمال . ( فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ و ۳۰۰ ) ( نیچ ) .  
۱۰ - « ۱ » : قصار ۱۱ - « ۱ » : کمین و فاروق ، ( فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ و  
۳۰۰ ) ( نیچ ) .

ودرو<sup>۱</sup> غله و میوه بسیار بود و در آن حدود نخچیر بسیار است .  
 کورد و کلار<sup>۲</sup> - کورد شهر کیست و کلار دیهی بزرگ و ناحیتی با آن میروند  
 و جمله غله بوم است و هوای سرد دارد .

مایین<sup>۳</sup> - شهر کیست در میان کوهستان بر راه کوشک زرد<sup>۴</sup> و هوایش معتدل و  
 بسردی مایلست ، آب روان دارد و حاصلش غله و میوه . و مردم آنجا بیشتر دزد باشند  
 و آنجا مزار شیخ گل اندام است و در پای گریوه مایین<sup>۳</sup> مزار امامزاده اسمعیل بن  
 موسی الکاظمست و آن شهرک قصبه عمل را مجردست .

یزد خواست و ده گردو<sup>۵</sup> - دو ده اند و چند دیه دیگر چون سرستان<sup>۶</sup>  
 و آباد و غیر آن از توابع آن و همه سرد سیرست و غله بوم و جز جوز هیچ  
 میوه ندارد .

دیه مورد و رادان<sup>۷</sup> - دو دیه است بنزدیک هرات<sup>۸</sup> هوای سرد دارد و مورد  
 بسیار باشد و غله فراوان دارد و چند دیه<sup>۹</sup> دیگر از توابع آنست .

کوره دارا مجرد - بداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است و ولایتی  
 که اکنون شبانکاره میخوانند و علی حده بابی در ذکرش خواهد آمد اکثر از این  
 کوره بوده است . آنچه از این کوره از فارس می شمارند یاد کنیم :

چهرم - شهری وسطست . بهمن بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع  
 آنجاست . هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز

۱ - کلمه از « ا » است . ۲ - شاید . کورده و کلار . ( فرهنگ جغرافیایی ج ۷ ) .  
 ۳ - « ا » : مایین ، مایین (۱) . ۴ - ( در فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : کوشک زر ) . ۵ - « ا »  
 ندارد ، شرح آنرا نیز ؛ « پنج » ( فارسنامه ابن البلخی ص ۲۱ ) : دیه گرد ؛ ( فارسنامه ناصری  
 ص ۱۲۰ ) ، یزدخاس . ۶ - « پنج » ، حورستان . ( اصطخری ص ۱۰۳ ) . سرستان . ( فارسنامه  
 ناصری ص ۱۶۳ ) : شولگستان . ۷ - « ا » : ارادان . ۸ - « ا » : هوان ؛ « پنج » : هوان و  
 ارادان ( نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۲ و مقدسی ص ۴۵۷ ) . ۹ - « ج » : دیهی .

دارد و در آن حدود قلعه محکم است آنرا خورسه<sup>۱</sup> خوانند .

جویم ابی احمد - از ولایت ایراهستان<sup>۲</sup> است و ولایت ایراهستان<sup>۳</sup> از کوره  
اردشیر خوره است و حومه آنرا کوره رود خوانند . گرمسیرست و آبش از کاریز و  
چاه بود . حاصلش غله و خرما بود و در آن ولایت قلعه بیست سمیران<sup>۴</sup> خوانند . اهل  
آنجا سلاح ورز باشند و پیاده رو و دزد و راهزن .

فسا - از اقلیم سیم است<sup>۵</sup> . طولش از جزایر خالدات « فیج نه » و عرض از خط  
استوا « ک » . در اول فسا بن طهموت دیوبند ساخته بود ، خراب شد ، کشتاسف بن لهراسب  
کیانی تجدید عمارتش کرد و نیره اش بهرام بن اسفندیار با تمام رسانید ساسان نام  
کرد و در اول مثلث بود بعد حجاج بن یوسف ثقفی ، عاملش آزاد مرد ، « بفرمان  
او آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارت<sup>۶</sup> کرد . چون از شبانکریان خرابی  
یافت اتابک جاولی باز معمور گردانید . شهری سخت بزرگ بوده است و اعمال و  
نواحی بسیار دارد و هوایش گرمسیرست و آبش از قنوات و هیچ آب روان  
ندارد و درو<sup>۷</sup> میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از نواحی شق<sup>۸</sup> رودبار و  
میشکانات<sup>۹</sup> گرمسیرست و غله بوم و دیگر نواحی بسیار دارد که همه را ذکر کردن  
دراز کشد .

کوره شاپور خوره - این کوره بشاپور بن اردشیر بابدان مشهورست و در اول  
شهر بزرگش بشاور<sup>۱۰</sup> بوده است و اکنون کازرون است .

کازرون - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « فر » و عرض از خط

۱ - « ا » : خرشه ، « بیج » : خرشه ، خروشه . (۱) . ۲ - « ا » : ایراهستان ؛ « بیج » :  
ایراهستان ، ایراهستان . ۳ - « ا » « بیج » : سمیران . (۱) . ۴ - از اینجا تا علامت ستاره « در  
« ا » نیست . ۵ - « ج » : عمارتش . ۶ - کلمه از « ا » است . ۷ - « ا » : سی .  
۸ - « ا » . هسکابات ، « بیج » : میشکانات ، میشان . ( نگاه کنیسه به اصطخری ص ۱۰۹  
بافداشت « مقدسی ص ۴۲۲ مسکانات ) . ۹ - « ا » : تشاور ؛ « بیج » : نشاور .

استوا<sup>۱</sup> کطیط<sup>۲</sup>. در اصل سده دیه بوده است: نورد و دریست و راهبان<sup>۱</sup>. طهمورث دیوبند ساخته. چون شاپور بن اردشیر بابکان بشاور<sup>۲</sup> بساخت آنرا از توابع بشاور<sup>۲</sup> کرد تا فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد بر آن عمارات افزود، شهری معظم شد و چون در اصل سه دیه بوده اکنون نیز عمارات متفرق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هریک همسر قلعه بی باشد و هوایش گرمست و آبش از سه کاریز که بدان دیورها منسوبست و اعتماد بر باران دارند. و میوهاشان نارنج و ترنج و لیمو و انواع میوه های گرمسیری باشد و درو نوعی خرماست آنرا جیلان<sup>۳</sup> خوانند، مثلش در جهان نیست. و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد و قماش آنجا اگر جز بآب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد. و مردم آنجا شافعی<sup>۴</sup> مذهب اند. و در آنجا مزار شیخ ابواسحق بن ابراهیم بن شهریار کازرونی رحمه الله است و آن حریمی شده است و دیگر مزارات اکابر بسیارست که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون است.

بشاور<sup>۵</sup> - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالادات «فویه»<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا «ك»<sup>۷</sup> طهمورث دیوبند ساخت و دین دلا<sup>۸</sup> خواند. اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلی خراب گردانید شاپور بن اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاپور<sup>۹</sup> خواند بنام خود واصل آن بناء شاپور است و بمرور ایام از ادغام حروف بشاور<sup>۱۰</sup> شد. هوایش گرمست<sup>۱۱</sup> و شمالش بسته و بدین سبب متعفنست و آبش از رود

۱- دا: مورد و درست و راهبان؛ «نچ»: دورد، دریست، دویست، راهبان، راهیان، ومان؛ راهشان؛ «ج»: نود... (کلمه دوم و سوم معلوم نیست). ۲- دا: نشاور. ۳- دا: خلان؛ «نچ»: خلان، خلان، جیلان. ۴- «ا»: سنی شافعی. ۵- دا: نشاور؛ «نچ»: نشاور؛ نیشابور. ۶- دا: فوله. ۷- «ا»: له ها. ۸- «نچ»: دین دار. ۹- دا: نشاپور. ۱۰- دا: نشاور. ۱۱- «ج»: گرمسیر است.

بزرگ که بدین شهر باز خوانند . حاصلش غله و برنج و خرما و ترنج و نارنج و لیمو و انواع میوه های خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد و آینده و رونده را از خوردن آن باز ندارند و مشهومات چون نیلوفر و بنفشه و یاسمین و نرگس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی مذهبند . و بر ظاهر بشاور<sup>۱</sup> شکل مردی سیاه است ، بهیكل بزرگتر از مردی ، بعضی<sup>۲</sup> گویند طلسمی است و برخی گویند مردی بوده که خدای تعالی او را سنگ گردانیده ، شاهان آن ولایت او را معزز و مكرم دارند و بزیارت او<sup>۳</sup> روند و درو روغن مالند .

انبوران و باشت قوطا<sup>۴</sup> - انبوران شهر کیست بحدود نوبنجان<sup>۵</sup> و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند . هوایش معتدل است و آب روان دارد . باشت قوطا ناحیتی است در کوهستان و سردسیرست . حاصلش غله و اندك میوه باشد<sup>۶</sup> .

بلاد شاپور<sup>۷</sup> - ناحیتی چندست مابین فارس و خوزستان و هوا پس معتدل و بگرمی مایل و آب بسیار دارد و اکثر خراست .

تیر مردان و خوبدان<sup>۸</sup> - دو ناحیتست و دیبهای بزرگ دارد و در میان شکستهها و شیب و بالاهای خاکینست . و هوایش سرد سیرست باعتدال مایل و درو درختستان و انواع میوه هاست و خصوص جوز بی مر<sup>۹</sup> باشد . و اکثر نماء ایشان دیمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت نخچیر نیکو بود<sup>۱۰</sup> و مردم آنجا سلاح ورز باشند و دزد و شبرو چنانکه در یکشب قریب بیست فرسنگ راه بروند .

جبل جیلویه<sup>۱۱</sup> - ولایات بسیارست و قهستان و نواحی فراوان دارد و بالرمستان

۱- «ا» شاور . ۲- کلمه دو «ا» نیست . ۳- «ج» : بزیارتش . ۴- «ا» .

ماهوران و ماشت قوطا ؛ «نج» : ماشت قوطا ( فارسنامه ناصری ص ۲۷۱ اصطخری ص ۱۱۰ ) ( در معجم البلدان هیچك نیست ) . ۵- «ا» . لوسحان ، ۶- «ج» اندك میوه دارد

۷- «نج» : ( فارسنامه ناصری ص ۲۶۶ مقدسی ص ۴۲۲ و اصطخری ص ۱۱۳ ) .

۸- «ج» : «ا» : مردمان و خویکان ؛ «نج» : خویکان ( فارسنامه ناصری ص ۳۰۳ و ۳۰۴ و اصطخری ص ۱۱۰ ) ۹- «ج» : که بسیار . ۱۰- «ج» : باشد .

۱۱- در «ا» نیست ؛ ( فارسنامه ناصری ص ۲۶۲ ) ( نج ) ( مراد کهیلویه است ) .

پیوسته است و هوایش سرد سیرست و آب روان بسیار دارد<sup>۱</sup> و درختان بیشمار و میوه بسیار دارد و شکارگاههای نیکوست<sup>۲</sup> و مردم آنجا سنی شافعی باشند<sup>۳</sup>.

جره<sup>۴</sup> - شهر کی کوچکست، در تلفظ گره خوانند، در زیر شیرازست و بند امیر که از عمارات عالیّه جهان است در بالای شیرازست و<sup>۵</sup> درین معنی گفته اند:

بیت

از خطّه شیراز گشایش مطلب      کز زیر گره دارد و از بالا بند.

هوایش گرم سیرست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست. حاصلش غله و خرما بود و مردم آنجا بیشتر سلاح ورز باشند و موضعی<sup>۶</sup> چند از توابع آنجاست.

جنبذ ملغان<sup>۷</sup> - شهر کی کوچکست و ناحیتی پول بولوست<sup>۸</sup> (؟) و هوایش گرم است و آب روان دارد. حاصلش غله و میوه و مشمومات بود و در آنجا قلعه‌یی حصین است.

خشت و کمارج<sup>۹</sup> - دوشهرند در میان کوهستان. گرم سیرست و آب روان دارند و جز درخت خرما هیچ میوه دیگر نبود غله اش هم دیمی و هم آبی باشد و مردم آنجا بیشتر<sup>۱۰</sup> سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند.

خلار<sup>۱۱</sup> - دیهی بزرگست و چشمه کوچک دارد و سنگ آسیای<sup>۱۲</sup> اکثر ولایات فارس از آنجا برند و ایشانرا غیر از آن حاصلی دیگر نبود<sup>۱۳</sup> عجب آنکه ایشانرا از کم آبی آسیا نیست<sup>۱۴</sup> و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند.

۱ - «ج» : آبش بسیار . ۲ - «ج» : شکارگاههای نیکو دارد . ۳ - «ح» : شافعی

شافعی مذهب و سنی اند . ۴ - اشغایقان امروزی ( فارسنامه ناصری ص ۱۸۵ ) ( نج ) .

۵ - «ج» : شیراز . ۶ - «ج» : موضع . ۷ - «ج» : کنبد ملغان ؛ «نج» : جنبذ ملغان .

۸ - «نج» : پول لولو ؛ «دا» سه کلمه اخیرا ندارد . ۹ - ( فارسنامه ناصری ص ۱۹۵ ) ( نج ) .

۱۰ - کلمه از «دا» است . ۱۱ - ( فارسنامه ناصری ص ۱۹۱ ) ( نج ) ( فرهنگ جغرافیایی ص ۷ )

۱۲ - «ج» : آسیا از . ۱۳ - «ج» : نیست . ۱۴ - «ج» : ایشان از . . . ندانند .

خمایجان و دیه علی<sup>۱</sup> - دوناچیتست و هوای سرد سیر دارد و درخت جوز و انار نیز باشد و از آنجا عسل<sup>۲</sup> فراوان خیزد و نخچیر گاهست و مردم آنجا سلاح ورز باشند و بعضی مکاری<sup>۳</sup>.

سیمسخت<sup>۴</sup> - ناحیتی سرد سیرست و درخت و آبهای روان دارد. حاصلش غله و اندکی میوه باشد.

چرام و بازرنک<sup>۵</sup> - دوناچیتست میان ریز و سمیرم<sup>۶</sup> لرستان و هوایش بغایت سرد سیرست. و آبش از آن دوهها که اکثر اوقات از برف خالی نبود و راههای سخت و دشوار بود و آب روانی بسیارست و نخچیرش نیکو باشد و مردم آنجا بیشتر مکاری<sup>۷</sup> باشند.

غند جان<sup>۸</sup> - در تلفظ دشت بارین<sup>۹</sup> گویند. شهری کوچکست و گرمسیر و یک چشمه کوچک دارد و آب چاهش شور باشد. و غله آنجا<sup>۳</sup> دیمی باشد<sup>۳</sup> و مردم آنجا بیشتر کفشگر و جولاه باشند. و از آنجا اهل فضل خاسته اند.

نوبنجان<sup>۱۰</sup> و شعب بوان - نوبنجان<sup>۱۱</sup> در تلفظ نوبندکان است<sup>۱۲</sup>. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فویه» و عرش از خط استوا «ک»<sup>۱۳</sup>. شاپور بن اردشیر بابکان<sup>۱۴</sup> ساخت. شهری بزرگ بوده است و در ایام فترت ابوسعید کازرونی

۱ - «ا» حماسان و ده علی؛ «نج» دیه علا (فارسنامه ناصری ص ۱۷۲) و اصطخری (ص ۱۱۱). ۲ - «ج» عسل نیز ۳ - دو کلمه اخیر در «ا» نیست. ۴ - «ا» سحت؛ «نج»؛ سیمسخت، سیمتخت، سلخت، سلیعت، سرجت، نیل سحت. (۱). ۵ - «ا» (بخط جدید)؛ وان مکان؛ «نج»؛ (نکاه کنید یا قوب ج ۲ ص ۴۵؛ صرام (مغرب چرام) اصطخری ص ۱۱۲ حریم و بازونک). (کلمه دوم معلوم نیست) ۶ - «ج»؛ «نج»؛ «د» و «یر» ۷ - «ا» دیر و شمرم. (۱). ۷ - «ج»؛ شکای. ۸ - «ا» غندجان ۹ - «ا» دست مادی، تاری یا دشت باری. جبيلة امروزی (فارسنامه ناصری ص ۱۹۵). (بمعجم البلدان ذیل غندجان نیز بشکرید) ۱۰ - «ا»؛ لوسعان؛ «نج» (فارسنامه ناصری ص ۳۰۳) (نج) ۱۱ - «ا»؛ لوهیجان ران؛ ۱۲ - «ا»؛ خوانند. ۱۳ - «ا»؛ ل ها. ۱۴ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست.

آنرا چنان خراب گردانید که مأوای دد و دام شد ، اتابك جاولی آنرا با حال عمارت آورد . هوایش گرمسیرست و از همه نوع درو میوه ها و مشمومات باشد اهل آنجا ممیز و بصلاح نزدیک باشند آبش از کوههایی که در حدود آنست و شعب بوان از مشاهیر متنزهات جهان است ، دره ییست در میان دو کوه طولش سه فرسنگ و نیم در عرض يك فرسنگ و نیم ، همه درختستانست بانواع میوه ها و هوایی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دیهه های فراوان و در میان دره رودی بزرگ روانست و بر هر دو طرف سر آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصه مذکور قطعاً از کثرت درختستان آفتاب بر زمین قتابد و چشمه سارهای بسیار و آبهاش<sup>۱</sup> زلالست و حکما گفته اند که : من محاسن الدنيا اربعة : غوطة دمشق و سغد سمرقند و شعب بوان و مرج شیدان<sup>۲</sup> . و ازین چهار موضع ، دو موضع شعب بوان و مرج شیدان<sup>۳</sup> از حساب ملك فارس است . و نوب جانرا<sup>۴</sup> دیگر نواحی و توابع است هم سهلی و هم جبلی و قلعه سفید دز بر يك فرسنگی<sup>۵</sup> آن شهرست و در ولایات نوب جان<sup>۶</sup> نخچیر بی اندازه بود .

کوره قبادخوره - بقبادین فیروز پدرانوشروان عادل<sup>۷</sup> منسوب است و در این کوره سه شهرست<sup>۸</sup> :

ارجان<sup>۹</sup> - در تلفظ ارغان میخوانند . از اقلیم سیم است . طولش از جزایر

خالدات « فوك » و عرض از خط استوا « كيه » . قبادین فیروز ساسانی ساخت در اول شهری بزرگ بوده است با توابع و نواحی بسیار<sup>۱۰</sup> بروزگار استیلای ملاحده لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه یافت . هوایش گرمسیر عظیم است و آبش از رود طاب که در میان آن ولایت میگذرد و بر آن آب پولی ساخته اند آنرا پول ثکان<sup>۱۱</sup>

۱- «ا» : آب . ۲- «ا» : شدان . (نهر ابله را نیز گفته اند بجای این) . ۳- «ا» : لوسحان .

۴- «ج» : سفیددو سريك فرسنگ . ۵- کلمه در «ا» نیست . ۶- چهار کلمه اخیر در «ا» نیست .

۷- «ا» : اربان . ۸- کلمه از «ا» است . ۹- «ا» : مکان ؛ «نچ» : مکان ، یکان .



خوانند و آن زمین را ریعی نیکوست و از همه نوع میوه ها باشد و خرما بسیار بود و آنجا انار ملیسی<sup>۱</sup> سخت نیکو باشد و مشمومات خوب بود. و در آن حدود قلاعی است چون قلعه طیفور<sup>۲</sup> و ذکلات. و خرابی آن شهر از ساکنان آن قلعه ها بوده است و مردم ارجان<sup>۳</sup> بیشتر مصلح و بخوشتن مشغول باشند.

بوستانک - بر سرحد فارس و خوزستان است و از اکابر شیخ ابوالحسن شیرازی، مشهور به پر سه دار<sup>۴</sup>، بارجان<sup>۵</sup> آسوده است.

ریصهر<sup>۶</sup> - پارسیان آنرا ریشهر خوانند و بر بیان<sup>۷</sup> معروف است. لهراسب کیانی ساخت و شاپور بن اردشیر بابکان تجدید عملاتش کرد. شهری وسط است بر کنار دریای فارس و هوایی بغایت گرم و متعفن دارد و بتابستان اهل آنجا آرد<sup>۸</sup> حب البلوط<sup>۹</sup> بندند و الا از کورت عرق مجروح کردند. حاصلش خرما و کتان ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و درایشان هیچ مردم فصول نبود بلکه زبون دیگران باشند<sup>۱۰</sup> و از آنجا بدذکلات یا فرسنگ است و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلعه ها روند از بهر خوشی هوا<sup>۱۱</sup>.

خبس و فرزند و هندیجان<sup>۱۲</sup> - این نواحی میان ارجان<sup>۱۳</sup> و دیگر اعمال فارس است و خبس بازگاه<sup>۱۴</sup> است و این ولایات در آب و هوا مانند ارجان است.

۱- «ج» . ملیسی ( شاید : ملس ) . ۲- «ا» : اطنبور ، «نج» : طنبور ، طیفور ، طنبور ، طنبور . (۱) ۳- «ا» : ارغان . ۴- سه کلمه اخیر در «ا» نیست . ۵- «ا» : بازرجان . ۶- «ا» : ریصهر ، ریصهر . ۷- «ا» : سرتان ، «نج» : بریتان ، بریتان ، برتبان ، برنجان . (۲) ۸- «ا» : آهین ، «نج» : آیشی ، انشین ، اهین ، جفت بلوط ، بلوط ، آس درخت . در نسخه B . m . ms . or 16737 این جمله چنین است : اهل آنجا کتان پوشند والا از کورت کرما بدن ایشان مجروح گردد (در فارسی نامه ابن البلخی f . 78a آمده) : هوا آن گرمسیری است بغایت چنانکه بتابستان خصبه جفت بلوط گیرند و اگر نه ویش شود از عظیمی کی عرق و گرمی در آن کار کند و پیراهنهای برتن ایشان بیمزاید و دراز گردد ۹- از اینجایی افتاده است ۱۰- «ج» : باشد ۱۱- «ا» : جلس و حر و دل و مدد جان «نج» : خنس ، حبس ، حبس ، حبس ، نرذیل ، فرذیل ( کلمه اول و دوم معلوم نیست ) . ۱۲- «ج» : بازگاه .

جنابا<sup>۱</sup> - جناب بن طهمورث دیوبند ساخت . پارسیان آنرا گنبه<sup>۲</sup> خوانند یعنی آب گنده . و موضعی را که چنین نامی باشد بشرحی دیگر محتاج نبود<sup>۳</sup> و چهاردیه از اعمال آنجاست و شهری است بر کنار دریا .

جلادجان و نیو و دیر<sup>۴</sup> - از اعمال از جان است و آب و هوا و محصول مانند آن و بتکرار محتاج نیست و موضعی چند از اعمال آنجاست .

مهر و بان<sup>۵</sup> - پارسیان<sup>۶</sup> ماهی رو بان خوانند . شهری است بر کنار دریا چنانکه موج دریا بر کنارش میزند و موضعی چند<sup>۷</sup> دیگر از توابع آنست . هوایی گرم و متعفن دارد اما مشرعه دریاست چنانکه هر که از راه فارس براه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره و خوزستان بدریا رود عبور شان بر آنجا بود . و آنجا جز خرما هیچ<sup>۸</sup> میوه دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتیها باشد و آنجا گوسفند کمترست ، اما بز بسیارست . مؤلف فارس نامه گوید<sup>۹</sup> که از يك بز هشتاد رطل شیر دوشیده اند و هم بذر کتان آنجا بسیارست و بدیگر ولایات نیز میبرند<sup>۱۰</sup> .

سینیز<sup>۱۱</sup> - شهر کی است<sup>۱۲</sup> بر کنار دریا و حصار کی دارد و درخت خرما بود

و هوایش گرم و متعفن است و حاصلش کتان و روغن چراغ باشد اما کتانش را داشتی<sup>۱۳</sup> نباشد و اهل آنجا سلیم و بزبون باشند .

و درین پنج کوره مذکوره قلاع و مرغزارها بسیارست<sup>۱۴</sup> آنچه معتبرست

یاد کنیم :

- ۱- «ا» : خنابا . ( ظاهرأ جنابة ، معجم البلدان ) . ۲ - «ا» : کینه ؛ «نج» : کنداب ، کفه . ۳ - «ا» : نیست . ۴ - «ا» : غلامادجان ( و بقیه را ندارد ) ؛ «نج» : جلاجان ، خلادخان ، هور دین ، هودی ، هودوین . ( کلمه اول و دوم معلوم نیست و برای کلمه سوم بفرهنگ جغرافیایی ج ۷ بنگرید ) . ۵ - «ا» : مهرویان ؛ «نج» : مهرویان ، ماهی روان . ۶ - «ج» : باری . ۷ - «ج» : و چند موضع . ۸ - کلمه از «ا» است . ۹ - «ا» : گفته است . ۱۰ - «نج» : دو فارسنامه ابن البلیخی ( f. 79 a ) جمله چنین است : و کوسفندان آنجا بیشتر باشند و بزغاله پرورند و همچنانک ببصره و میگویند بزغاله تاهشتاد رطل و صد رطل برسند و بیشتر نیز و بز و کتان بسیار باشد چنانک بهم جای ببرند . ۱۱ - «ا» : مسر . ۱۲ - «ج» : شهر کی . ۱۳ - ( داشت = دوام؟ ) . ۱۴ - «ا» : مرغزارهای خوبست .

قلاع : اکنون شانزده قلعه معروف است و مشهور و در زمان ماقبل هفتاد و چند قلعه در ملك فارس بود چون فارسیان با سلاجقه نافرمانی کردند و سلاجقه تابك جاولی را بفتح آن دیار فرستادند و او بتهر و جبر اکثر قلاع آنجا خراب کرد و بعضی که بمطاولت در آمدند برقرار بگذاشت و نگهبانان نشاند اکنون از آن قلاع آنچه مشهورست اینست :

قلعه اسفید دز<sup>۱</sup> - در فارس نامه آمده که آن ولعه در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشده و سالهای دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابونصر تیر مردانی آنرا با حال عمارت آورد و آن قلعه بر کوهیست که دورش بیست فرسنگست و بسا هیچ کوه پیوسته نیست و جز یاک راه ندارد و بر سر کوه زمین نرم و هموار و چشمه های آب خوش و باغات و میوه و اندکی زراعت دارد و در آن زمین چاه بسیار فرو برود<sup>۲</sup> و آب خوش دهد و هوایی معتدل دارد و در زیر قلعه دز کی<sup>۳</sup> است آنرا نشناک<sup>۴</sup> خوانند و حصاری محکم دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ و نخجیر داهی نیکوست و عیب آن قلعه جز آن نیست که بمردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم الدوله قصد آن کند تسلیم اولی باشد<sup>۵</sup>.

قلعه اسطخر - در فارس نامه گوید در آن ملک هیچ قلعه از آن قدیمتر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع ممکن بود در آنجا کرده اند، در قدیم آنرا سه کنبدان خوانده اند زیرا قلاع شکسته و شکوان<sup>۶</sup> در ماحول آن است و بر آن قلعه دره شکل زمینی عمیق بود که آب باران در او رفتی و از یاک طرفش بصحرا افتادی، عضد الدوله بر آن طرف بندی<sup>۷</sup> بست و آن زمین را بصاروج و سنگ

۱ - «۱» : قلعه اسفیداره . ۲ - «۲» : نرود . ۳ - «۳» : در کی . ۴ - «۴» : اشتاك ؛ «نج» : نشكنان ، استاك ، اشاك ، اسناك ، اشتاك (۴) . ۵ - در فارسنامه ابن الباطي ( f87a ) جمله چنین است اما معنی آن روشن نیست : اما عیب آن قلعه اینست کی بمردم بسیار نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد آنجا کند مردم بومی باشند کی آنرا بدزدند ۶ - «۱» : سسكوان ؛ «نج» : سنكوان ، سكيوان ، شكوان ، سكوان . (۴) ۷ - «۱» : سدی

و کچ<sup>۱</sup> حوضی ساخت که بهفده پایه نردبان درو روند و بکرباس و قیر و موم صاروج را چنان محکم گردانید که قطعاً آب نمی تراود<sup>۲</sup> و چندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد يك سال از آن بکار برند يك پایه فرو نشیند و آن حوض را ستونها در میان ساخته اند و مستقف گردانیده تا از تغییر هوا آب سالم ماند، و بیرون از این مصانع دیگر دارد. و هوای آن قلعه معتدلست و عیب این قلعه آنکه حصار بلیغ نتوان داد.

قلعه اصطخر بار<sup>۳</sup> - قلعه محکمست و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام مانند اصطخرست. هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمه زاینده نیز هست. قلعه آباده - در استواری کمتر از دیگر قلاع است و در مساحت کوچکتر و هوایی معتدل دارد و آبش از مصنعه است. و مجال جنگ دارد.

دز ابرج<sup>۴</sup> - کوهی است بالای ابرج<sup>۵</sup> که يك نیمه اش استحکام دارد و يك نیمه نه و برین نیمه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روانست که بدیه میرود<sup>۶</sup>.

قلعه تبر<sup>۷</sup> - برسه فرسنگی شیرازست بر طرف جنوب مایل بمشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمه مختصری است و در پای آن قلعه چشمه دیگر هست و در حوالی آن قلعه یکروزه راه آبادانی و علف چهارپای نیست و بدین سبب آنرا محصور نمیتوان کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه است و اصل او ترکمان است<sup>۸</sup> و هوایش بگرمی مایل است.

قلعه تیرخدای<sup>۹</sup> - این قلعه بخبر<sup>۱۰</sup> است بر کوهی درغایت بلندی و بدین سبب

آنرا بدین نام خوانند. هوایش سردست باعتدال مایل و آبش از مصانع است.

۱ - کلمه در «ا» نیست. ۲ - «ا» : نمی برد؛ «ج» : نمی تراود. ۳ - «ا» :

قلعه اصطخر ناب. ۴ - «ا» : ابرج. ۵ - «ا» : ابرج. ۶ - «ا» : می آید.

۷ - «ا» : قلعه تر. (۱). ۸ - «ا» : طیب شاه ترکمان بوده. ۹ - «ا» : قلعه سرحداء. (۲).

۱۰ - «ا» : بحیره ایست «نج» : بغیره؛ و چنین است در جهان نامه اما رجوع به خفر ( در

قلعه خورشه<sup>۱</sup> - بر پنجفرسنلی جهرم بر کوهی بلند نهاده است. هوایش معتدلست بلر می مایل. خورشه نامی<sup>۲</sup> که از قبل برادر<sup>۳</sup> حجاج بن یوسف عامل جهرم بود<sup>۴</sup> ساخت و با اعتماد آن حصن و مالی که داشت بر ولی نعمت خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعه بود، جهت آنکه غرور زیادتی مال با غرور حصن قلعه یار شود و اکثر آنکه دماغ را بفساد آورد و بعضیان انجامد.

قلعه خرمة<sup>۵</sup> - قلعه محکمست و در میان آبادانی. و هوایی معتدل دارد و آبش از مصانع.

قلعه خواندان<sup>۶</sup> - قلعه محکم است بولایت فسا. هوایش معتدلست بلر می مایل، و آبش از مصانع.

قلعه خوار<sup>۷</sup> - قلعه حصار است و هوایش سردست و آبش از چاه.

قلعه دم زوان<sup>۸</sup> - بحدود غندجان<sup>۹</sup> جایی محکمست و هوایش گرمسیرست و آبش از مصانع.

قلعه سهاره<sup>۱۰</sup> - بر کوهی عظیم است بچهار فرسنلی فیروز آباد آنرامسعودیان ساخته اند. هوایی خوش و آبی<sup>۱۱</sup> سرد دارد و درو غله بسیار توان نهاد و بجنک نتوان ستد.

قلعه سمیران<sup>۱۲</sup> - جایی استوارست و بجویم ابواحمد<sup>۱۳</sup> است. هوایش گرمست

۱- «ا» : خرشه ، «نج» : خرشه ، خرشد ، جوشر (۱). ۲- «ج» : افزوده : [مرد] . ۳- «ا» : برادران ۴- «ج» : افزوده [و آن] ۵- «ا» : قلعه خرمة . ۶- «ا» : قلعه خودان ؛ «نج» : خوانبدان ، حراران . (بقعه سی ص ۵۳ نگاه کنید) . ۷- «ا» : قلعه حوار ، «نج» : قلات خار ( فارسنامه ناصری ص ۱۷۴) . ۸- «ا» : قلعه دم روان ؛ «نج» : دهروران ، رم دوان ، دم و ران ، روم دوان (۱). ۹- «ج» : غندبجان . ۱۰- «ا» : قلعه بنهاره ، «نج» : شهاره ، مهاده ، شهاده ، سهادت ( فارسنامه ناصری ص ۸۳۴ : ساره ) ۱۱- «ا» : آبهای . ۱۲- «ا» : سمیران ؛ «نج» : کاشمیران ، شمیران (۱). ۱۳- «ا» : بحریم ابی احمد .

و آبش از مصانع .

قلعه کارزین - در استواری کمتر از دیگر قلاع است و گرمسیر سخت<sup>۱</sup> و برکناد آب ثکان<sup>۲</sup> نهاده و از آن آب بریده براین<sup>۳</sup> قلعه برده‌اند .

قلعه گنبد ملغان<sup>۴</sup> - بحدود ارّجان<sup>۵</sup> از محکمی بیک مرد نگاه توان داشت .

هوایش معتدلست و آبش از مصانع و غله در آنجا چند سال از آفت ایمن ماند<sup>۶</sup> .

و بیرون ازین قلاع ولایات ابراهستان<sup>۷</sup> هر دیه را حصارى است که هر يك قلعه‌ی محکم ، است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشته‌های خاک و بعضی بر زمین و هوای همه گرمسیرست .

مرغزارها - در ملک فارس مرغزار بسیارست آنچه بزرگترست و مشهور تر یاد کنیم :

مرغزار آورد - اکنون بکوشك<sup>۸</sup> زرد معروفست . علفزاری خوب و طویل و

عریض است و چشمه سار<sup>۹</sup> بسیار دارد و هوایش سردست و علفش در غایت سازگاری .

و از دیبهای بزرگ در آن حوالی دیه بجه و طمیر خان<sup>۱۰</sup> و غیره است . طول این

مرغزار ده فرسنگست در عرض پنج فرسنگ .

مرغزار دشت دوان<sup>۱۱</sup> - علفزاری نیکوست و آب روان و چشمه‌های فراوان<sup>۱۲</sup>

دارد و هوایش سردست و اندکی از مرغزار آورد کمترست و رباط صلاح الدین و

فول<sup>۱۳</sup> شهریار درین صحراست و آن علف نیز با چهارپای سازگارست . طول این علفزار

۱ - « ۱ » : گرمسیرست . ۲ - « ۱ » : مکان . ۳ - « ۱ » : آب دزدیده بر .

۴ - « ۱ » : قلعه گنبد لمان . ۵ - « ۱ » : ارغان . ۶ - « ج » : بود . ۷ - « ۱ » :

انراhestan . ۸ - « نج » : کوشك دز و مندی رو دنبه نی . ۹ - « ج » : چشمه های .

۱۰ - « ۱ » : طمیر خان ؛ ( نج ) : طمیر خان ، طحوان ، طهرجان ، طهرجان ، ( نگاه کنید

بیاقوت ج ۱ ص ۱۹۷ و ۹۰۸ ) . ( طمیر خان معلوم نیست ) . ۱۱ - « ج » : روان ؛ « نج » :

دون . ۱۲ - « ۱ » : و چشمه‌ها . ۱۳ - « ۱ » : پول . ( پول ، فول = پل ) .

## نزّهة القلوب حمد الله مستوفی

هفت فرسنگ در عرض پنج فرسنگست .

مرغزار دشت ارژن - در کنار بحیره است که در آن سحراست و در آن حدود

بیشه ییست و درو شیران شرزه باشند<sup>۱</sup> و حکایت امیر المؤمنین علی (عم) و سلمان فارسی و قصه دشت ارژن که مشهورست ، از این دشت ارژن است طول این مرغزار دو فرسنگست در عرض یک فرسنگ .

مرغزار سیکان<sup>۲</sup> - در میان شیراز و لوارست و در میانش آبی استاده و درین حدود بیشه ییست و جای شیران . طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض سه فرسنگ .

مرغزار بهمن<sup>۳</sup> - بحدود جویم<sup>۴</sup> ابواحمدست . یک فرسنگ در یک فرسنگ طول و عرض دارد .

مرغزار بید و مشکان<sup>۵</sup> - بحدود<sup>۶</sup> ناحیت بسیرا<sup>۷</sup> است و سردسیرست<sup>۸</sup> . طولش هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و علفزار عظیم<sup>۹</sup> دارد .

مرغزار بیضا - بر سه فرسنگ بیضاست و علف نیکو و ساز دارد ، ده فرسنگ در ده فرسنگ مرغزارست و چشمه سار نیکو<sup>۱۰</sup> .

مرغزار شیدان<sup>۱۱</sup> - علفزاری در غایت خوشی است چنانچه مانندش دم جایر

بود و پیرامنش همه ولایات<sup>۱۲</sup> معمورست و درو چشمه های<sup>۱۳</sup> بسیارست و آبهای روان

۱ - « ۱ » : و جای شیران . و عبارت بعد را تا علامت ستاره ندارد ۲ - پنج ،

ارشکان ، شکان ، اوشکان ، سکان . (۱) . ۳ - « ۱ » : بهن ؛ پنج . ۴ - بهن ، بهن ، بهن ، بهن .

۵ - « ۱ » : حریم . ۶ - بندوشکان ؛ پنج . ۷ - بندوشکان ، بندوشکان ، بیدوشکان ، بیدوشکان ( نگاه کنید به جهان نامه ص ۲۷۲ و فارسنامه ناصری ص ۲۴۵ و اصطخری ص ۱۲۱ و ابن حوفل ص ۱۹۲ و یاقوت ج ۲ ص ۱۴۱ و ج ۴ ص ۵۴۳ ) ( پنج ) ( مشکان دو معجم البلدان هست ، بید نیست )

۸ - کلمه از « ۱ » است ۹ - « ۱ » : بسر ؛ پنج « اسیرا ، تسر . (۱) . ۱۰ - دو کلمه

اخیر در « ۱ » نیست . ۱۱ - « ۱ » : علف عظیم نیکو . ۱۲ - « ۱ » : و چشمه سار

۱۳ - « پنج » : ارشید ، رشیدان ، شدان . ۱۴ - « چ » : ولایت . ۱۵ - « ۱ » : چشمه سار

و بوقت آب خیز میانش<sup>۱</sup> بحیره شود و بهنگام گرما خشك گردد. و این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ باشد و علفی سازگار دارد<sup>۱</sup> و حکما در باب خوشی آن موضع و غوطه<sup>۲</sup> دمشق و<sup>۳</sup> سغد سمرقند و شعب بوان گفته اند بیشتر یاد<sup>۲</sup> کرده شد. مرغزار قالی<sup>۳</sup> - بر کنار آب پرواب<sup>۴</sup> افتاده است و جایی خرّم اما گیاهش بزمستان چهارپایان را موافق بود و بتابستان زیان دارد. طولش سه فرسنگ در عرض يك فرسنگ.

مرغزار کلان<sup>۵</sup> - بجوار گور مادر سلیمان (عم) است. طولش چهار فرسنگ اما عرض کم دارد و قبر مادر سلیمان از سنگ کرده اند. خانه‌یی چهارسوست. در فارس نامه آمده که کس در آن خانه نتواند<sup>۶</sup> نگرید از خوف کود شدن اما ندیدیم که کسی آزمون کرده باشد.

مرغزار کامفیروز<sup>۷</sup> - مرغزاری تازه تازه است، بر کنار رود کر، ویشه و معدن شیرست و علفش بغایت نیکوست، اما از بیم شیر آنجا چهارپا کم برند. مرغزار کمین و پرواب<sup>۸</sup> و خواست جان<sup>۹</sup> - از مرغزارهای معروف نیست اما گیاهش با چهارپایان سازگار بود و بهتر از دیگر جایها.

مرغزار نرگس - بجوار کازرون و جره<sup>۱۰</sup> بحدود خان آزادمرد<sup>۱۱</sup> طولش سه فرسنگ در عرض دو فرسنگ باشد<sup>۱۲</sup> و گیاه این مرغزار همه نرگس خود روست چنانکه تمامت صحرا فرو گرفته است و شهرتی عظیم دارد و از کثرت بوی نرگس در

۱ - «ج»: فرسنگست و علف او سازگار است ۲ - «ا»: ایراد ۳ - «ا»:

فالی؛ «نیج»: فالی، فول (۱). ۴ - «ا»: ابرو آب (۲). ۵ - «نیج»: کلان، لالان (۳).

۶ - «ج»: نتوان ۷ - جای دو کلمه در «ا» سفیدست ۸ - کذا. بالاتر: پرواب؛

۹ - «ا»: ... و حواب حان؛ «نیج»: برداب، خواست خان، حاست خوان (۲). ۱۰ - «ا»: حره.

۱۱ - «ا»: خان اراد مرو؛ «نیج»: خاك زاد مرد (۲). ۱۲ - کلمه از «ا» است.



آن مرغزار سر خوش شود<sup>۱</sup> و دل تفریح یابد. و بیرون از این مرغزار های کوچک متفرقه بسیارست، ذکرش تطویل دارد.

البحر - جزایری که از حد<sup>۲</sup> سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملک فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس<sup>۳</sup> و بحرین است و حکام<sup>۴</sup> قیس<sup>۳</sup> در ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام ملک فارس را از توابع قیس<sup>۳</sup> شمرده اند و قیس<sup>۳</sup> را دولتیخانه خوانده اند. حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بردفاتر<sup>۵</sup> چهارصد و نود و یک هزار و سیصد<sup>۶</sup> دینارست، و جزایری ده ذکر می رود همه از توابع دولتیخانه قیس<sup>۳</sup> است.

قیس<sup>۳</sup> - از اقلیم دوم است. طولش از جزایر خالدات «فج»<sup>۷</sup> و عرض از خط استوا «که یه»<sup>۸</sup> و آن جزیره بیست بر چهار فرسنگ ساحل هزو<sup>۹</sup> و آن جزیره چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس<sup>۳</sup> است و بر آن جزیره ذرع و نخل است<sup>۱۰</sup> و در آنجا غوس مروارید است. هوایش بعایت گرم است و آبش از باران که در مضایع جمع شود. و در فارس نامه قیس<sup>۳</sup> را از کوره اردشیر خوره شمرده است.

بحرین - از اقلیم دوم است<sup>۹</sup>. طولش از جزایر خالدات «فج»<sup>۱۰</sup> و عرض از خط استوا «له یه»<sup>۸</sup> و آن جزیره بیست<sup>۱۱</sup> در میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند<sup>۱۲</sup> ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیههاست. و شهرستان آنرا هجر گفته اند. اردشیر بابکان ساخت و در زمان سابق آنرا

۱ - «چ» : شوند. ۲ - «ا» : قیس (قیس کیش). ۳ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست

۴ - «چ» : دفتر. ۵ - کلمه در «ا» نیست. ۶ - «ا» : محها. ۷ - «ا» : دله.

۸ - «ا» : مرو. (۲). ۹ - کلمه از «ا» است. ۱۰ - «ا» : محرها. ۱۱ - از اینجا تا علامت ستاره در «ا» نیست.

با لحسا و قطیف<sup>۱</sup> و خط و از ر (۹) والاره<sup>۲</sup> و فروق و بینونه<sup>۳</sup> و سابون<sup>۴</sup> و دارین<sup>۵</sup> و غابه<sup>۶</sup> از ملک عرب شمرده اند<sup>۷</sup> اکنون جزیره بحرین داخل فارس است و از ملک ایران لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ماقبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر قطیف<sup>۸</sup> و لحسا و دیگر ها اکثر اوقات مطاوعت حکام بحرین نمی نمایند. از میوه های بحرین خرما بیشترست و از آنجا بیسیار ولایات برند. و عرب در جهل مثل زدن گفته اند: اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی ابرادا الی الیمن<sup>۹</sup>. هوای بحرین بغایت گرم است و آبش از عیون و قنوات و مردم آنجا بعضی مسلمان و پاک دین و پاک اعتقاد باشند و بعضی در دزدی غلو تمام نمایند و بکشتیها<sup>۱۰</sup> غلبه تمام و در بحر بر کشتیهای تجار زنند و مال برند. در مسالك الممالك گوید: <sup>۱۱</sup> که هر که در بحرین مقام کند سپرش بزرگ شود، چنانکه شاعر گفته:

و من یسکن البحرین یعظم طحاله \* و یحسد بما فی بطنه و هو جایع .  
ابرون<sup>۱۲</sup> - جزیره ییست يك فرسنگ در يك فرسنگ و درو زرع و نخل است و در فارسنامه آنرا از کوره اردشیر خوره گرفته اند.

ابر کافان<sup>۱۳</sup> - جزیره ییست <sup>۱۴</sup> هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر

۱- «ا» : قدیق؛ «نچ» : قدیف . ۲- «ا» : ازرد . (۱). ۳- «ا» : سوبه . ۴- «ا» : شاپور . (۲). ۵- «ا» : دواين . ۶- «ا» : هانه . ۷- کلمه از «ا» است . ۸- «ا» : حدیق . ۹- نگاه کنید به E. W. freytag II امثال عرب ص ۳۵۰ شماره ۱۰۰ (نچ) . ۱۰- کلمه از «ا» است . ۱۱- ابن خردادبه ص ۱۷۱ (نچ) . ۱۲- «نچ» : افرونه ، ابرون ؛ «ا» کلمه و شرح آنرا ندارد . (۳). ۱۳- «نچ» : انروکامانان ، ابرکامانان ، انوکافان ، ابوکافانان ، برکاتان ، ابرکاخان ، انوفاک ، ایرکان (یا قوت ج ۲ ص ۷۲ : کواوان) . (معجم البلدان: ابرکواوان). ۱۴- در «ا» شرح این جزیره برای خارک و شرح جزیره خارک برای این جزیره آمده است .

آن مرغزار سر خوش شود<sup>۱</sup> و دل تفریح یابد. و بیرون از این مرغزار های کوچک متفرقه بسیارست، ذکرش تطویل دارد.

البحر - جزایری که از حد سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملک فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس<sup>۲</sup> و بحرین است و حکام قیس<sup>۳</sup> در ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام ملک فارس را از توابع قیس<sup>۴</sup> شمرده اند و قیس<sup>۵</sup> را دولتخانه خوانده اند. حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بردفاتر<sup>۶</sup> چهارصد و نود و یک هزار و سیصد<sup>۷</sup> دینارست، و جزایری که ذکر می رود همه از توابع دولتخانه قیس<sup>۸</sup> است.

قیس<sup>۹</sup> - از اقلیم دویم است. طولش از جزایر خالدات<sup>۱۰</sup> فج<sup>۱۱</sup> و عرض از خط استوا<sup>۱۲</sup> که یه<sup>۱۳</sup> و آن جزیره بیست و چهار فرسنگ ساحل هزو<sup>۱۴</sup> و آن جزیره چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس<sup>۱۵</sup> است و بر آن جزیره زرع و نخل است. و در آنجا غوس مروارید است. هواش بهایت گرم است و آبش از باران که در مصانع جمع شود. و در فارس نامه قیس<sup>۱۶</sup> را از کوره اردشیر خوره شمرده است.

بحرین - از اقلیم دوم است<sup>۱۷</sup>. طولش از جزایر خالدات<sup>۱۸</sup> فج<sup>۱۹</sup> و عرض از خط استوا<sup>۲۰</sup> که یه<sup>۲۱</sup> و آن جزیره بیست<sup>۲۲</sup> در میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند<sup>۲۳</sup> ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیههاست. و شهرستان آنرا هجر گفته اند. اردشیر بابگن ساخت و در زمان سابق آنرا

۱ - «ج» : شوند. ۲ - «ا» : قیس (قیس کیش). ۳ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست  
 ۴ - «ج» : دفتر. ۵ - کلمه در «ا» نیست. ۶ - «ا» : معها، ۷ - «ا» : لدله.  
 ۸ - «ا» : مرو. (۹). ۹ - کلمه از «ا» است. ۱۰ - «ا» : محرها. ۱۱ - «ا» : پنج  
 تا علامت ستاره در «ا» نیست.

با لحسا و قطیف<sup>۱</sup> و خط و از ر (۹) والاره<sup>۲</sup> و فروق و مینونه<sup>۳</sup> و سابون<sup>۴</sup> و دارین<sup>۵</sup> و غابه<sup>۶</sup> ز ملک عرب شمرده اند<sup>۷</sup> اکنون جزیره بحرین داخل فارس است و از ملک ایران لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ماقبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر قطیف<sup>۸</sup> و لحسا و دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکام بحرین نمینمایند. از میوه های بحرین خرما بیش ترست و از آنجا بسیار ولایات برند. و عرب در جهل مثل زدن گفته اند: اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی ابرادا الی الیمن<sup>۹</sup>. هوای بحرین بغایت گرم است و آبش از عیون و قنوات و مردم آنجا بعضی مسلمان و پاک دین و پاک اعتقاد باشند و بعضی در دزدی غلو تمام نمایند و بکشتیها<sup>۱۰</sup> غلبه تمام و در بحر بر کشتیهای تجار زنند و مال برند. در مسالک الممالک گوید: <sup>۱۱</sup> که هر که در بحرین مقام کند سپرزش بزرگ شود، چنانکه شاعر گفته:

و من یسکن البحرین یعظم طحاله \* و یحسد بما فی بطنه و هو جایع.

ابرون<sup>۱۲</sup> - جزیره بیست یک فرسنگ در یک فرسنگ و درو زرع و نخل است

و در فارسنامه آنرا از کوره اردشیر خوره گرفته اند.

ابرکافان<sup>۱۳</sup> - جزیره بیست<sup>۱۴</sup> هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر

۱- «ا» : قدیق؛ «نج» : قدیف. ۲- «ا» : اورد. (۳). ۳- «ا» : سوه. ۴- «ا» : شاپور. (۴). ۵- «ا» : دراین. ۶- «ا» : عانه. ۷- کلمه از «ا» است. ۸- «ا» : حدیق. ۹- نگاه کنید به E. W. freytag II امثال عرب ص ۳۵۰ شماره ۱۰۰ (نج). ۱۰- کلمه از «ا» است. ۱۱- ابن خردادبه ص ۱۷۱ (نج). ۱۲- «نج» : افرونه، ابرون؛ «ا» کلمه و شرح آنرا ندارد. (۴). ۱۳- «نج» : انروکامانان، ابرکامانان، انوکافان، ابوکافانان، برکاتان، ابرکاخان، انوفاک، ایرکان (باقوتج ص ۷۲ : کاوان). (معجم البلدان: ابرکاوان). ۱۴- در «ا» شرح این جزیره برای خارک و شرح جزیره خارک برای این جزیره آمده است.

شریر و دزد باشند .

بخارك - جزیره ییست فرسنگی در فرسنگی . و در آنجا زرع و نخل است و میوه و غله نیکو بود و غوس مروراید آنجا بهتر و بیشتر باشد از دیگر جای ' و غلبه غوس آنجاست و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کوره قباد خوره شمرده اند .



## باب سیزدهم

## در بیان خطه شبانکاره

و آن شش موضع است و گرمسیر و از اقلیم سیم . حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بالای دویست تومان این زمان بوده است و در این زمان بیست و شش تومان و شش هزار و صد دینار است و دارالملک آنجا قلعه ایگ<sup>۱</sup> و قصبه زرکان است و هر دو متصل بهم اند .

ایگ<sup>۲</sup> و زرکان - قلعه ایگ<sup>۱</sup> بر دزگار ماقبل دیهی بوده است . حسنویه<sup>۳</sup> در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و برو آب روان است ، بهنکام محاصره اگر خصم منبع آن آب بدانند و ممرش از قلعه بدرداند زود مستخلص شود . و زرکان<sup>۴</sup> قصبه بیست در پای<sup>۵</sup> آن قلعه هوایش باعتدال نزدیک بود اما آبش ناگوارنده است و درو غله و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد .

اصطهبانات<sup>۶</sup> - شهرکی پردرخت است . هوایی معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه بیست محکم بوقت نزاع سلاجقه باشبانکاریان<sup>۷</sup> اتابک جاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند .

۱ - «۱» : دیک ؛ «نچ» : اویک . (فاوسنامه ناصری ص ۱۷۸) (معجم البلدان : ایج) . ۲ - «۱» : انک .  
 ۳ - «ج» : حسوبه . ۴ - «نچ» : درا کوه (فارسانمه ناصری ص ۲۳۸) . (۴) . ۵ - «ج» : زیر .  
 ۶ - جای کلمه در «۱» سفیدست ؛ «ج» : اصطهبانات . ( متن از «نچ» است بنقل از فارسانمه ناصری ص ۱۷۵ ) . ۷ - «۱» : شبانکاریکان .

برك وتارم<sup>۱</sup> - دوشهرك اند و برک بزرگترست و قلعه محکم دارد و بسرحد کرمان است . حاصلش غله و خرماي فراوان بود .

خیره<sup>۲</sup> و نیریز - دوشهرك اند و قلعه نیز دارند . و آنجا کشته ش بسبار بود و هوایش بدرمی مایل است . و میشکانان<sup>۳</sup> ناحیتی معمورست از توابع نیریز و در آب و هوا و حاصل مانند آن .

دارابگرد - از اقلیم سیم است . داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت . شهری مدور بوده است ، چنانکه پیرگار کشند ، وحصاری محکم در میان شهر بوده و خندق عمیق داشته اکنون خرابست . هوایش گرمسیرست . غله و میوه و خرما درو نیاك آید و در آن حدود کوهی است بهفت رنگ نمك درو باشد<sup>۴</sup> نواحی حشو و داركان<sup>۵</sup> و مس<sup>۶</sup> و رستاق از توابع آنجااست و درو دیههای معتبر . و در آن حدود ننگی است سخت محکم آنرا تنگ رنبه<sup>۷</sup> خوانند و درو قلعه استوارست و هوای خوش دارد و آبش از عیون و مصانع است . در زمان ماقبل هرکه حاکم دارابگرد بودی بر آن قلعه نشست و در ایام سلف ابراهیم بن ممدان<sup>۸</sup> بر آن قلعه مسئولی شد کرمانیان غلبه کردند و قلعه را از دستش بیرون آوردند و در آن حدود مرغزارست سه فرسنگ در طول و يك فرسنگ در عرض .

کرم و رونیز<sup>۹</sup> - دوشهرك اند<sup>۱۰</sup> در راه فسا . هوایش معتدل است بدرمی

۱- «نچ» برک ، فرك ، طارم ( برک معلوم نیست ؟ ) . ۲ - ۱ . حیره ؛ «نچ» : خیره ، مهره ( فارسنامه ناصری ص ۱۷۸ و ۱۹۹ و ۳۰۵ ) . ( شاید : خیر ؟ ) ۳ - «نچ» : میشکانان ( یا قوت ج ۴ ص ۳۹۴ و اصطهری ص ۱۰۹ یادداشت ۳ - مقدسی ص ۴۲۲ . میشکان فارسنامه ناصری ص ۳۰۸ ) ۴ - «نچ» دارد . ۵ - «نچ» : حدود و ارکان . (۱) ۶ - «نچ» : فیض (۲) . ۷ - «نچ» : زیه ؛ «نچ» : زیه ، زیه ( نگاه کنید بفارسنامه ناصری ص ۳۳۴ ) ۸ - «نچ» : ممدان (۱) . ۹ - «نچ» : رومر ، «نچ» : روبنز ، روبند ( نگاه کنید بفارسنامه ناصری ص ۲۳۷ و ۲۳۸ و اصطهری ص ۱۰۷ و ابن حوقل ص ۱۸۳ ) . ۱۰ - «نچ» : دوشهرکی .

مایل و آب روان دارد .

لار - ولایتی است نزدیک کنار دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر<sup>۱</sup> کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد<sup>۱</sup> و اعتماد کلی بیاران دارند و مردمش<sup>۲</sup> مسلمان باشند .



۱ - «ا» : اندکی میوه بود . و چهار کلمهٔ بعد را نیز ندارد . ۲ - «ج» : مردم او .



## باب پنجاه و نهم

### در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز

و آن یازده شهرست . حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشتصد و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و شش هزار و پانصد دینارست .  
کرمان - بکر می منسوب است که هفتواد داشته و حکایت آن مشهورست .  
پانزده<sup>۱</sup> شهرست . و اکثر هوای معتدل دارد . حدودش تا مکران و مفازیهی که در آن حدودست و تا شبانکاره و عراق عجم و مفازیهی که مابین کرمان و قهستان است .  
و دارالملکش شهر کواشیر .

کواشیر - از اقلیم سیم است . ملولش از جزایر خالدات «مبالب» و عرض از خط استوا «کط نه»<sup>۲</sup> در تاریخ کرمان<sup>۳</sup> آمده است که دشتاسف آنجا آتش خانه ساخته بود پس اردشیر بابکان قلعه شهر ساخت و بردسیر<sup>۴</sup> خواند . ملالعه سارتنس برج میزان و بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بر آن عمارات افزود و در کتاب سبط العلی آمده است که حجاج بن یوسف غضبان بن القبشیری<sup>۵</sup> را بفتح آن ولایت فرستاده بود ، او بحجاج نوشته بود<sup>۶</sup> : «ماؤها وشل وتمرها دقل ولعمها بطل انقل الجیوس بها ضاعوا و ان کثرت جاعوا»<sup>۷</sup> . او آن سپاه را باز خواند ، و در عهد عمر عبدالعزیز بردست صفوان<sup>۸</sup> فتح شد و بفرمان عمر عبدالعزیز درو جامع<sup>۹</sup> عتیق ساختند و امیر علی الیاس درو باغ شیرجانی<sup>۱۰</sup> ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قاعه کوه هم

۱ - «ا» : یازده . ۲ - «ا» : لط . ۳ - (نگاه کنید به حاجی خلیفه شاره ۷۲۵۳) (نچ)  
۴ - اصل : بردشیر . ۵ - «ج» : . . . القبشیری ؛ «ا» : عصیان بن اقمیری . (منن تسمیح قیاسیت) . ۶ - «ا» : نوشت ؛ (نگاه کنید به مسعودی ج ۵ ص ۳۴۱) (نچ) . ۷ - در سبط العلی : . . . واهلها بطل . . . کنروا . ۸ - جای کلمه در «ا» سفیدست ، در : عبدالله .  
۹ - «ج» : مسجد جامع . ۱۰ - «ا» : سرخابی .

او ساخت و جامع تبریزی<sup>۱</sup> تورانشاه سلجوقی ساخت. و درگواشیر از مزار اکابر<sup>۲</sup> شاه شجاع کرمانی است.

بم - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «ع»<sup>۳</sup> و عرض از خط استوا «لح»<sup>۴</sup>. دویند که کرم هفتواد در آنجا بترکید<sup>۵</sup> بدان سبب آنرا بم خواندند. قلعه حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشترست و بگرمی مایلست.

جیرفت - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «صح»<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا «کزن»<sup>۷</sup>. در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنکه عبدالله عمر عبد العزیز<sup>۸</sup> رضی الله عنهما فتح درمان میکرد آن موضع بیشه بود و درو سباع ضارّی بود، لشکر اسلام آنرا پاک کردند و دیهها ساختند و هر يك بنام بانیش موسوم گردانیدند. هوایش گرمست؛ آبس از دیو رود. درو نخلستان بسیار بود<sup>۹</sup> و خرما ارزان بود.

خییس - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «صح»<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا «لا»<sup>۱۰</sup> هوایش گرم است و آبس از رود. و درو نخل بسیارست.

ریغان<sup>۱۱</sup> - در تاریخ کرمان آمده که بهمن بن اسفندیار ساخت. هوایش گرمست. حاصلش غله و خرما باشد.

سیرجان - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «صک»<sup>۱۲</sup> و عرض از خط استوا «کفل»<sup>۱۳</sup>. هوایش بگرمی مایل است و درو قلعه محکم است. و حاصلش غله و پنبه و خرما بود.

شهر بابک - بابات<sup>۱۴</sup> که جد مادری اردشیر بابگان بوده ساخته است. از

۱ - «ا» هروی؛ «نچ»؛ بربرپ، بردی، زدی. (۱). ۲ - «ج»؛ اکبراولیا.  
 ۳ - «ا»؛ صدها. ۴ - «ا»؛ کج ل. ۵ - «نچ»؛ مقبر کند، نیز کنند. ۶ - «ا»؛  
 صحرها. ۷ - «ا»؛ کرن. ۸ - «ا»؛ عبد العزیز ندارد. ۹ - «ا»؛ نخل بسیارست.  
 ۱۰ - «ا»؛ لاها. ۱۱ - «ا»؛ «نچ»؛ ریقان. (= ریگان، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۸).  
 ۱۲ - «ج»؛ مرک. ۱۳ - «ا»؛ بابک بن (قدری سفید).

اقلیم سیم است حاصلش غله و پنبه و خرما باشد .

نرماشیر<sup>۱</sup> - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « صدك » و عرض

از خط استوا « كط »<sup>۲</sup> . در تاریخ کرمان آمده است که اردشیر بابکان ساخت .

مکران - ولایتی وسیعست و خارج ملک ایران ، و شرحتش در آخر خواهد آمد ،

اما چون خراج بایران<sup>۳</sup> میدهد و داخل عمل کرمان است این قدر ذکرش اینجا<sup>۴</sup> کردن در خور بود .

هرموز<sup>۵</sup> - از اقلیم دوم است . طولش از جزایر خالدات « سب »<sup>۶</sup> و عرض از

خط استوا « له »<sup>۷</sup> . بر ساحل بحر فارس افتاده است و بغایت گرمسیر . اردشیر<sup>۸</sup> ساخته

بود و اکنون از خوف حرامی<sup>۹</sup> ملک قطب الدین<sup>۱۰</sup> آنرا بگذاشت و در بحر بجزیره

جرون شهر ساخت ، از هرموز کهنه تا آنجا يك<sup>۱۱</sup> فرسنگست . و در هرموز نخل و

نیشکر بسیارست . حقوق دبوایش ده بر سبیل خراج بایران میدهد و داخل کرمان

است شش تومان میباشد<sup>۱۲</sup> .

~ ~ ~ ~ ~

۱- « ۱ » : نرماشیر ؛ « ۲ » : نچ ؛ « ۳ » : لقاها . ۴- « ۱ » : خراجی

با ایران . ۵- « ۲ » : باین . . در اینجا ۶- « ۱ » : « نچ » هرمز ( در نسخه خطی

پاریس بجای از اقلیم دوم ، از اقلیم سیم خوانده میشود ) . ۷- « ۱ » : سبها . ۸- « ۱ »

که ها . ۹- جای کله در « ۱ » سفیدست ۱۰- « ۱ » : خرابی ۱۱- « ۱ » : نچ ، فخرالدین

۱۲- « ۲ » : است .

## باب پانزدهم

## در ذکر بقاع مفازه مابین کرمان و سیستان ۱

آغاز این مفازه از ولایت قزوین از دیه سومیقان<sup>۲</sup> که مغول آنرا آق خواجه خوانند تا کنار دریای عمان بعد هر روز میرسد و چندانک میرود عرضش فراختر [میکرد] ، طرف جنوبش از ولایات ساره و قم و کاشان و زواره و نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا میرسد و طرف شمالش بر دیار ری و قومس و خراسان و قهستان و زاول و سیستان و غزنه و کاول گذشته در بحر افتد . و آغاز این مفازه از اقلیم چهارم است و چون از اردستان بگذرد تا ببحر رسیدن از اقلیم سیم باشد<sup>۳</sup> . طولش چهار صد فرسنگ بود و آغاز عرضش يك دو فرسنگ و انجاش بکنار<sup>۴</sup> دریا از دو یست فرسنگ میگذرد و اگر چه در این مفازه سکن کمتر از دیگر مفازات اسلام اند اما دزدان و قطاع الطريق که سکنان<sup>۵</sup> بتحقیق اند بیشتر از دیگر مفازات باشند . این مفازه را هوایی<sup>۶</sup> معتدل است .

جرمق - سهدیه است بر راه نیشاپور باصفهان و درو چشمه آب و نخیلات و

زروع و هواشی است .

سفید - در معجم البلدان<sup>۷</sup> گوید بحدود سیستان است .

طبس گیلکی - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « صبلا »<sup>۸</sup> و عرض

ز خط استوا « لیج »<sup>۹</sup> . ولایتی است و حاصلش غله و پنبه و خرما فراوان بود .

کهبنان<sup>۱۰</sup> - شهر کی کوچک و از اقلیم سیم است غله و خرما دارد .

نه<sup>۱۱</sup> - از اقلیم سیم است . اردشیر بابکان ساخته است .

۱ - « ۱ » در نوداد نواحی مفازه مابین کرمان و قهستان . ۲ - « ۱ » : سوسقان . (۱) .

۳ - « ج » است . ۴ - « ج » : از کنار . ۵ - اصل : هوایش ( متن تصحیح قیاسیست ) .

۶ - « نج » : سفند ، سیند ، سفید در ؛ ( باقوت ج ۳ ص ۱۷۰ سنج بجای سنج ) . ۷ - « ۱ » :

صب ها . ۸ - « ۱ » : لیج ها . ۹ - « ۱ » : کهستان . (۱) . ۱۰ - « ۱ » :



تکیناباد<sup>۱</sup> - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « فانه » و عرض از خط استوا « لیج ک »<sup>۲</sup> . شهری وسطست و هوایش بگرمی مایل و آبش از جبالی که در آن حدودست . [ آنجا ] میوه فراوان باشد .  
 قهستان - شانزده ولایت است<sup>۳</sup> .

ترشیز - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صب »<sup>۴</sup> و عرض از خط استوا « له »<sup>۵</sup> . بهمن بن اسفندیار ساخت شهری کوچکست و گرمسیر<sup>۶</sup> و حصاری بغایت حصین دارد و آب آن از کاریزست و دیه‌های بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و غلات بسیار و میوه‌های خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند .

کشمیر<sup>۷</sup> - در آن ولایت قصبه بیست و در قدیم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از آن بلندتر نبود ، چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود و در شاهنامه ذکر درخت کشمیر بسیار آمده چنانکه گفته اند :  
 بیت<sup>۸</sup>

بکی شاخ سرو آورد از بهشت<sup>۹</sup>      بیش در کشمیر اندر بکشت .

و در دیه کشمیر هرگز زلزله نیامده ، در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد . و در ولایت ترشیز چند قلعه محکم است : اول قلعه بردارود ؛ و دویم قلعه میکال<sup>۱۰</sup> ؛ سیم قلعه مهاجد آباد ؛ چهارم قلعه آتشگاه . و از این ولایت غله و میوه به نیشاپور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند . شهر ترشیز خرابست اما مواضع آن بغایت معمورست .

۱ - « نج » : تکیناباد . ۲ « ا » : لیج ک . ۳ - عبارت اخیر در « ا » نیست .

۴ - « ا » : صب ها . ۵ - « ا » : له ها . ۶ - دنباله عبارت در « ا » نیست . ۷ - « نج » : کشمیر . ۸ - « نج » : بکی شاخ سرو از درخت بهشت بیش در شهر کشمیر کشت .

( نگاه کنید به شاهنامه چاپ تورنر ماکان ج ۳ ص ۱۰۶۷ ) ( نج ) . ۹ - « ج » : آوردند : ( متن تصحیح قیاسیست ) . ۱۰ - « نج » : بردار رود ، منکال ، تنکال . ( ۴ ) .

تنجه<sup>۵</sup> - از اقلیم چهارم است بدلول و عریضه<sup>۶</sup> آله<sup>۷</sup> هواها و ...

جنابد - در تلفظ گنابد گویند. شهری ده حاکم است. از دهه ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰  
توابع دارد و او را قلعه بیست<sup>۳</sup> ده پسر که در ده ساله است و ده پسر ده ساله دارد  
چنانکه از بالای آن تل ریگ تا غایت ده پسر ده ساله و ده پسر ده ساله اما  
هرگز آن ریگ در باغات نمی آید و آب از نازده پسر ده ساله در ازای  
کار بست و چاه آن تخمیناً هفت صد گز باشد. و چند دهه پس از آن است  
و مجموع را آب از کاریز و بیشتر نازده ها هجده پسر ده ساله از طرف  
جنوب بشمال میرود. و [ دو ] قاعه بر دو طرف آن است. و ده پسر ده ساله و ده پسر ده ساله  
گویند<sup>۱</sup> و یکی را قلعه درجان<sup>۱۱</sup>. حاصلش غله ده پسر ده ساله و ده پسر ده ساله و ده پسر ده ساله  
دشت بیاض<sup>۱۲</sup> - شهری ندارد و لایبی است و ده پسر ده ساله و ده پسر ده ساله و ده پسر ده ساله

جنابد و تون ییلاق و اداری میوه سردساری هندی

۱- «ا»: صب ۵۸. ۲- ۱۶. لیل ۳ از اسرار با ملا. ۴- «ا»: و هوایی معتدل دارد حاصلش غله و اندکی میوه. ۵- «ا»: سحره؟ «نچ»: تنجرات، تنجه، تبجنه (۱) (احتمالاً برای... ۶- «ا»: حور. ۸- «ج»: موشع باشد و. ۹- «ج»: کوید. ۱۱- «نچ»: دوخان، ورجان، «خ»: وزجان. (شاید درج ۱۱) ۱۲- «ا»: روستا. ۱۳- «ا»: روستا.

بیرجند<sup>۱</sup> - قصبه بیست و در آن قصبه زعفران بسیار باشد و اندکی غله حاصل شود و چند موضع توابع دارد و در دیههای آن انگور و میوه ها باشد. نزاری شاعر از آن موضع است.

خوسف - شهری کوچکست و چند موضع توابع آنست و آب آن از رودخانه باشد و دیههارا آب از کاریز باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل باشد.

شاخن<sup>۲</sup> - ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوک فشا رود<sup>۳</sup> و همچنین موضعی چندست و به آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن.

زیرکوه - ولایتی است، سه قصبه است یکی را اسفدن و دیگری را اشیر<sup>۴</sup> و یکی را شارخت<sup>۵</sup> گویند و در این ولایت غله و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیهها از کاریز باشد.\*

خور<sup>۶</sup> - شهری کوچکست بر سر بیابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار.

طبس مسینان<sup>۷</sup> - از اقلیم سیم است<sup>۸</sup>. طولش از جزایر خالدات «صدنه» و

عرض از خط استوا «لج»<sup>۹</sup> شهری کوچکست و گرمسیر و درو نخیلات<sup>۱۰</sup> فراوان بود و آبش از کاریز<sup>۱۱</sup>، غلات این قصبه هر<sup>۱۲</sup> هفتاد روز آب خورد و غلات مواضع که در حوالی آنست هر هفت<sup>۱۳</sup> روز آب خورد. و در آن ولایت چاهی بود که خاک آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بمردی، اما در این نزدیکی آن چاه را انباشته اند و هم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن چاه میرود و در تابستان بیرون میآید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیگر هست

۱- «ج»: برجند. ۲- «ج»: شاخن. «نج»: ساحین؛ «خ»: ساحن ۳- «نج»: قبادود؛ «خ»: فشاردو؛ «س»: نشاورد. (۱). ۴- «نج»: العبد، اسفدن، هر، ابر ساخت؛ «خ»: اسعدن ... ای. (۱). ۵- «خ»: شارخ. (۱). ۶- «نج»: «ا»: جور. ۷- «نج»: «ا»: «خ»: مسینا. ۸- «ج»: سیم. ۹- «ا»: لجها. ۱۰- «ج»: نخیلات. ۱۱- «ج»: کاریز است؛ و از اینجا تا علامت ستاره در ص ۱۷۹ در «ا» نیست. ۱۲- «ج»: در.



که هروقت که در آن چاه نگاه میکنند شکل ماهی مینماید .

طیس گیلکی<sup>۱</sup> - شهری است کوچک و از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالادات « ص ب ط » و عرض از خط استوا « لط »<sup>۲</sup> در هفت روزه راه یزدست . و هوایش بغایت گرم است<sup>۳</sup> . و خرما و ترنج و نارنج بسیار باشد<sup>۴</sup> و در خراسان غیر از آن جایی دیگر نیست و آبش از چشمه بیست که<sup>۵</sup> مقدار دو آسیا گردان آب آن<sup>۶</sup> باشد . حصاری محکم دارد و در چهار آن علف نیست و چند پاره دیه از توابع آنست .

قاین - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « مع ل » و عرض از خط استوا « لیج م » . شهری بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند دارر آب در اندرون شهر دارد در زیر زمین چنانچه در بیشتر خانه ها سردابها ساخته باشند و از قاین بهر<sup>۷</sup> ولایت از قهستان غیر از ترشیز<sup>۸</sup> . طیس کبابکی بست<sup>۹</sup> فرسنگ راست<sup>۱۰</sup> باشد و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و میوه و زعفران بسیار باشد . اکثر مردم آن شهر سپاهی<sup>۱۱</sup> باشند و همه کس را آلات حرب مهیا باشد و در هر وقت که چهل روز از تابستان میگذرد زراعت میکنند و در اول قوس میدروند<sup>۱۲</sup> حاصل بسیار دارد و آنرا جوی ترش خوانند و بر چهار پامان بغایت سازگار باشد<sup>۱۳</sup> نبات و دره شوند و دلق مسخره<sup>۱۴</sup> سلطان محمود سبکتکین از آن شهر بوده است .

قلعه دره<sup>۱۵</sup> - حصاری محکم است و بر و چشمه آب جاری . بر بالای آن قلعه بی

۱ - «خ» طیس حیت ۲ - عبارت اخیر در «خ» بیست ۳ - «ج» کره است  
 بغایت ۴ - «ج» است ۵ - «ج» چشمه است مقدار ۶ - «ج» بهر شهر ولایت  
 ۷ - «ح» راه ۸ - «ج» نیج ۹ - سیاه چهره ۱۰ - شش کلمه اخیر در «ا» بیست  
 ۱۱ - «ج» دلچک و سخره ( نگاه کنید به تاریخ مرشمه چاپ بیثی ۱۸۳۱ ج ۱ ص ۴۴  
 سطر ۷ تا ۱۳ ) . در تاریخ حیدر رازی B. m. ms. 08 4508 f. 59 h. دلقک آمده است  
 ۱۱ - (۲) .

هست حاصلش غله باشد<sup>۱</sup> و عتّاب بسیار دارد و میوه و انگور کمتر باشد.  
مؤمناباد - ولایتی است و چند پاره دیه توابع آن و قلعه محکم در آن ولایت  
 است که ملاحظه ساخته اند و در غایت استحکام است.

ولایات زاول<sup>۲</sup> - ولایتی عریض است و طویل و مملکتی بوده است \* :

زاول - شهری بزرگست و گرمسیر و درو میوه بسیار، و شکارگاههای خوب  
 و علفزارهای<sup>۳</sup> بسیار دارد.

فیروزکوه - در معجم البلدان<sup>۴</sup> آمده که قلعه حصین است مابین هرات و  
 غزنین و دار الملك حکام غزنین<sup>۵</sup> است و هوایش سردی مایلست و آبش از  
 چشمه و مصانع.

قلعه طاق - شهری کوچکست و درو انگور بسیار باشد و چند دیه توابع  
 آنست.

غزنین - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «فاک» و عرض از خط

استوا «لج کا» همچون عرض بغداد. شهر کوچکست و هوایش سردست و اگر تغییر  
 هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع يك هوا داشتی بلکه تمامت<sup>۶</sup> اقلیم  
 اول و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیک اند گرم بودی و دیگرها که بعدی  
 دارند سرد بودی اما چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلندست  
 سردست و هر جا پست است گرم میباشد.

طرثیت<sup>۷</sup> - شهر کوچک است و بگرمی<sup>۸</sup> مایل. قاضی ابوبکر صاحب «شکر و  
 شکایت» از آنجاست.

۱- کلمه از «خ» است. ۲- «دخ» : ذایل و ذاول ؛ «ا» : ذوال ؛ «نج» : ذایل.

۳- «ج» «دخ» : علفزار. ۴- ( یا قوت ج ۳ ص ۹۳۰ ) (نج) ( با نیرو و کوه مازندران  
 اشتباه نشود ). ۵- «ا» : غره. ۶- «ج» : بلکه تمام. ۷- «نج» : طرثیت ،  
 طرمیشه ، طرمست ؛ «خ» : طرنیه. ۸- «ا» : و هوایش بگرمی.

میمند<sup>۱</sup> - از اقلیم سیم<sup>۲</sup> است طولش از جزایر خالادات « فانه »<sup>۳</sup> و عرش از  
خط استوا « لبح ك » شهری وسطست و گرمسیر در کوهستان واقع<sup>۴</sup> و آبش از رودخانه  
و ینایع<sup>۵</sup> . حاصلش غله و خرما و میوه باشد | و | مکان خواجه حسن میمندی و زیر  
سلطان محمود<sup>۶</sup> .

قرنین - در معجم البلدان<sup>۷</sup> آمده که قصبه بیست از توابع سیستان و بنی ایث سفار  
از آنجا خروج کرده اند<sup>۸</sup> . حاصلش غله و اندك میوه باشد .



۱ - « ا » : ماسن ، « بیچ » : میمنه      ۲ - « ا » : چهارم . ۳ - « ا » : صح ك .  
۴ - دو کلمه اخیر در « ا » نیست . ۵ - ۱۰ - از رود . ۶ - عبارت آخر در « ا » و « ح »  
نیست      ۷ - ( یاقوت ج ۴ ص ۷۳ ) ( « بیچ » ) . ۸ - « ج » : کرده است

## باب هفدهم

## در ذکر ۱ ارباع مملکت ۲ خراسان

درو چند<sup>۳</sup> شهرست . حدودش با<sup>۴</sup> ولایات قهستان وقومس و مازندران ومفازة خوارزم پیوسته است . حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است ، اما در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزراء و کتّاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان وقهستان وقومس ومازندران وطبرستان را مملکتی علیحده گرفته اند و حسابش جداگانه ، کمتر<sup>۵</sup> چیزی بر پادشاهان عرض میکرده وبدین حیل هر سال بمدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات میستده اند ، تا در عهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت ، دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد وبر آن بود که آن مملکت را اموال معین گردانیده و اخراجات مقرری ولایات واقطاع لشکرها ودیگر مصالح آنجایی را وضع کرده مابقی را بوجه خزانه عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند ، زمان امانش نداد وبر آن قرار نماند .

ربع نیشاپور - درو چند شهرست<sup>۶</sup> وهوايش اكثر معتدلست :

نیشاپور - از اقلیم چهارم است و اکنون ام‌البلاد خراسان . طولش از جزایر خالادات « صب لب » و عرض از خطّ استوا « لوکا » . طهمورث دیو بند ساخته بود

۱ - «خ» «ا» : توجیه . ۲ - کله در «ا» و «خ» نیست . ۳ - «ا» : درو

( قدری سفید ) ؛ «خ» ( قدری سفید ) و در او چند . ۴ - «ج» : تا با . ۵ - «ا» «خ» :

بکتر . ۶ - «ا» : درو ( قدری سفید ) شهرست ؛ «خ» : در او شهرست .

بعد از خرایشی چون اردشیر بابکان درمفاز شهر<sup>۱</sup> نه<sup>۲</sup> بساخت شاپور بن اردشیر  
 حاکم خراسان بود از پدر آن شهر را درخواست کرد و او معنایقه نمود. شاپور را  
 غیرت آمد و آنرا<sup>۳</sup> تجدید عمارت کرد و نه شاپور نام نهاد نیشاپور اسم عام آن شد  
 و عرب نیشاپور خواندند. دور باروش پانزده هزار گام است و بر شیوه رقه شطرنج  
 هشت قطعه در هشت قطعه نهاده اند<sup>۴</sup> و اکاسره را عادت بودی ده شهرها را بر شکل  
 جانوران و اشیاء ساختندی. شاپور ذوالاکتاف در زیادتی عمارت آن شهر سعی نمود  
 و دارالاماره خراسان از عهد اکاسره تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و  
 چون دولت به بنی لبث رسید عمرو بن لیث<sup>۵</sup> در نیشاپور دارالامارت ساخت و نیشاپور  
 دارالملک خراسان شد. در سنه خمس و ستمایه<sup>۶</sup> آن شهر بزلزله خراب شد هم در  
 آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادیخ خواندند. دور باروش شش هزار و نه صد  
 گام بود در سنه تسع و سبعمین و ستمایه آن نیز بزلزله خراب شد بدوشه<sup>۷</sup> دیگری شهری  
 ساختند که اکنون ام‌البلاد خراسان آنست. در پیش کوهی نهاده است بر جانب قبله.  
 دور باروش پانزده هزار گام است و آبش از قنوات و ینایع و بعضی قنوات<sup>۸</sup> ینباع<sup>۹</sup>  
 در میان شهر گذرد و در شیب مساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه ها<sup>۱۰</sup> ساخته  
 باشند و آب رود از کوهی می آید که در شمال شرقی نیشاپور است و آن کوه بغایت  
 بلندست و از کوه تا نیشاپور دو فرسنگ بپیش نیست و درین دو فرسنگ برین  
 رودخانه چهل آسیا ساخته اند و آب چنان تیز آید که یک خروار<sup>۱۱</sup> گندم در دلو  
 آسیا میکنند بمقدار سر دو جوال دوختن آن یک خروار آرد شده میباید چنانچه  
 دراز گوش در دنباله هم میرسد. بر جانب شمال بر قبه کوه بمسافت پنج فرس: ۱۲  
 بر کربوه بر آید<sup>۱۳</sup> چشمه ییست که چشمه سبز میگویند و آبی شهر بن و سبز بیرون

۱ - «ج» ۲ - «ج» و آنجا ۳ - «ا» نهاده بودند ۴ - «ج» در  
 ۵ - «ا»: عمرو لیث ۶ - «نج»: ثلثایه (سحت من یا حاشیه معلوم نکشت) ۷ - سه لئمه اخیر  
 در «ا» یست ۸ - «ا» ۹ - «س»: صنایع ۱۰ - «ا»: حوضنهاپان ۱۱ - «ج» بر آید نه.

میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است. بر بام کوشک بر آیند میانۀ چشمه مینماید و در شب جمعه آواز هایل از میانۀ<sup>۱</sup> چشمه ظاهر میشود. از آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگست و پارسایان<sup>۲</sup> شب بر کنار چشمه احیا داشته اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی<sup>۳</sup> بیرون آمدن و چریدن دیده اند. و آب این چشمه در میان صحرا میآید و بر آن عمارت و زراعت بسیار است. و چشمه دیگرست بمیان صحرا بطرف طوس و رایگان<sup>۴</sup> و امیر چوپان ماهی دروی انداخته است و در گوش آن ماهی مرواریدی بمقدار بیضه کبوتری کرده<sup>۵</sup> و اکنون مردم جوق جوق و طایفه طایفه بتفرج میروند و نان در آن چشمه میاندازند ماهی جهت نان میآید مردم تفرج میکنند. و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگست و از مزار اکابر اولیا درو تربت ابو عثمان حیری<sup>۶</sup> و ابوعلی تقفی و عبدالله مبارک و شیخ فریدالدین عطار<sup>۷</sup> است.

اسفراین - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات «صا»<sup>۸</sup> و عرض از خط

استوا «لولج». شهری وسطست و در مسجد آنجا کاسه بزرگست از روی، دورش دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب شمال آن شهر قلعه بیست محکم آنرا دز صعلوک خوانند<sup>۹</sup>. و قریب پنجاه دیه از توابع اسفراین است و هوایش معتدلست اما چون آب از رود خانه یی که در پای قلعه است میآید و آنجا درخت جوز بسیارست ناسازگار میباشد. و ولایت و توابع آن قنوات دارد و همه [را] محصول است از انگور و میوه و غله<sup>۱۰</sup>.

۱ - کلمه در «ا» نیست؛ «خ»؛ میان. ۲ - پارسایان؛ «ج»؛ پارسایان در.

۳ - «ا»؛ «نج»؛ شیر آبی و گاو و اسب و آدمی آبی. ۴ - «ا»؛ رایگان؛ «خ» کلمه را ندارد (شاید: رادکان). ۵ - «ج»؛ و حله در... ماهی از مروارید است. کبوتری.

۶ - «ج»؛ جهری؛ «خ»؛ جهری؛ «د»؛ جهرمی. ۷ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست و «خ» افزوده؛ و در جانب جنوب آن مایل بشرق مزار امامزاده محمدالمعروف پسر امام زین العابدین (ع)

است. ۸ - «ا»؛ صاما. ۹ - دنباله عبارت در «ا» نیست تا ذکر بیبق. ۱۰ - «ج»؛ و غله داشته باشند.

بیهق - ولایتی است<sup>۱</sup> و شهرستان آن سبزوار است و آن شهری وسطست  
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «قطیه» و عرض از خط استوا «لونه».  
هوایش معتدلست<sup>۲</sup> و بازارها فراخ و خوب دارد و ملاقی از چوب بسته‌اند که چهار  
سوی بازارست بغایت محکم و عالی<sup>۳</sup>. حاصلش غله و اندکی میوه و انگور باشد  
و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه‌انسی عشر بند.  
بیار<sup>۴</sup> - از اقلیم چهارم است<sup>۵</sup>. طولش از جزایر خالدات «قطیه» و عرض از  
خط استوا «لدمه»<sup>۶</sup>. شهری وسطست و هوای معتدل دارد<sup>۷</sup> و حاصلش غله و اندکی  
میوه باشد.

جوین - ولایتی است. پیش از این تومان بیهق بوده و اکنون هفردست  
قصبه فریومد شهرستان آنجاست و بحر اباد<sup>۸</sup> ده مقام سعد الدین جده‌ای است و  
آزادوار<sup>۹</sup> و کارزی<sup>۱۰</sup> و دلقند<sup>۱۱</sup> و خوراشاه<sup>۱۲</sup> از معظم قرای آن. اهل آن ولایت<sup>۱۳</sup> اکثر  
شافعی مذهب اند<sup>۱۴</sup>. آب این ولایت از قنوات است و هر موضعی بات<sup>۱۵</sup> ده نازین معتبر  
دارد و محصولات او از همه چیزی باشد و میوه و انگور کمتر باشد.

جاجرم - از اقلیم چهارمست و شهری وسطست<sup>۱۶</sup> در حوالی آن، در دوره  
راه زهر دیاه است و بدین سبب اشکر ییکانه بدانجا نمیتواند رسد<sup>۱۷</sup> در آن شهر  
قلعه بیست و درپای آن دو درخت چنار کوبند هر ده صباح چهار شمشه پوست آنرا  
بدندان گیرد هرگز او را درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختان را بدندان  
برده‌اند<sup>۱۸</sup> و موضعی چند از توابع آنست و در شهر خانه‌های بشکاف باشد. محصول  
آن غله و میوه فراوان باشد.

۱ - کلمه است در «ج» نیست ۲ - از اینجا تا علامت شماره ۴ در ۱ نیست ۳ - دنباله  
عبارت در «ا» نیست تا پایان مطلب ۴ - «ا» : سار ۵ - «ج» : چهارم ۶ - «ا» :  
لطمه ۷ - «ج» : «ا» : یحیاباد ۸ - «ا» : از دوار ۹ - «ج» : ار ۱۰ - «ج» : داد  
۱۱ - «ج» : «خ» : کارزی (ظاهرأ کلاسی امروزی. فرهنگ جغرافیای ایران ج ۹).  
۱۲ - اصل : دلقند. (متن از فرهنگ جغرافیای ج ۹ است) ۱۳ - «ا» : نورشاه (۱).  
۱۴ - کلمه از «ا» است.

خبوشان<sup>۱</sup> - شهری وسطست از اقلیم چهارم . و توابع بسیار دارد و در دفاتر دیوان آن ولایت را استوا<sup>۲</sup> نویسند و در عهد مغول هولاکو خان تجدید عمارت آن کرد و بنیره اش ارغون خان بر آن عمارت افزود<sup>۳</sup> و آب و هوای خوب دارد . حاصلش غله و بنه و انکور و میوه فراوان باشد .

شقان<sup>۴</sup> - شهری وسطست و بیست پاره دیه از توابع آنست و از اقلیم چهارم است<sup>۵</sup> . و محصول از هر نوعی دارد .

طوس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « ص ب لب » و عرض از خط استوا « لز »<sup>۶</sup> . جمشید پیشدادی ساخت بعد از خرائیش طوس نوذر تجدید عمارتش کرد<sup>۷</sup> و بنام خود منسوب گردانید و از مزار<sup>۸</sup> عظمای قمر امام معصوم علی بن موسی الرضا بن جعفر<sup>۹</sup> رضی الله عنهما در دیه سناباد<sup>۱۰</sup> بچهار فرسنگی طوس است و قبر هارون الرشید خلیفه عباسی در مشهد مقدس آن حضرت است \* و مشهد طوس از مشاهیر مزارات متبرکه است و آن موضع<sup>۱۱</sup> اکنون شهرچینی شده . و از مشهد تا زاوه<sup>۱۲</sup> سنجان پانزده فرسنگست و قطب الدین حیدر در زاوه است و شاه سنجان در سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز<sup>۱۳</sup> . و در جانب قبلی طوس دروازه بیست که سه هزار ولی ابوبکر نام در مزارات<sup>۱۴</sup> این دروازه رودبار آسوده اند و در جانب شرقی او قبر امام حجة الاسلام محمد غزالی و احمد<sup>۱۵</sup> غزالی<sup>۱۶</sup> و مزار فردوسی و معشوق طوسی هم آنجاست \* . مردم طوس نیکو سیرت و پاک اعتقاد و غریب دوست

۱ - در « ا » قبل از خبوشان ذکر خاوران آمده است . ۲ - « ا » : اصل همه جاها استو . ( متن تصحیح قیاسیست ) . ۳ - « ا » : آن شهر کرد . ۴ - دنباله عبارت در « ا » نیست . ۵ - « ا » : شان ؛ دنج : سفان ، شان ، شان . ۶ - « ا » : و قریب . ۷ - « ا » : لرها . ۸ - « ج » : کرده . ۹ - کلمه در « ا » نیست . ۱۰ - عبارت تا علامت ستاره \* در « ا » چنینست : و هارون الرشید در دیه نوقان بچهار فرسخی طوس است ؛ « ج » . . . . رضی الله عنهما بن جعفر . ۱۱ - « ا » : « دنج » : نوقان . ۱۲ - و آن موضع در « ا » نیست . ۱۳ - « س » : زاویه . ۱۴ - چهار کلمه اخیر در « ا » نیست . ۱۵ - « ا » : مزار . ۱۶ - « ا » : و امام احمد . ۱۷ - از اینجا تا علامت ستاره \* در « ا » نیست .



باشند و از میوه‌های آنجا انگور و انجیر بسیار باشد و شیرین<sup>۱</sup>. و در حوالی طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار رایگان<sup>۲</sup> گویند طولش دوازده فرسنگ و عرضش پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است.

کلات و جرم - کلات قلعه بیست در غایت محکمی چنانکه درو کشت و ذرع توان کرد و آب فراوان دارد و جرم قصبه بیست در پای آن قلعه و چند پاره دمه است که از توابع آنست.

مرسان<sup>۳</sup> - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «سک» و عرض از خط استوا «لو»<sup>۴</sup> شهری دوپچکست و هوایش بسردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غله فراوان دارد.

فراوه<sup>۵</sup> - از اقلیم چهارم است. طوایش از جزایر خالدات «س»<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا «لط»<sup>۷</sup> شهری وسطست و هوای خوش و معتدل دارد. حاصلش غلات و میوه باشد.  
ربع هری<sup>۸</sup>:

هرات - نه تومان است و ولایتی و سبع دارد و همه از اقلیم چهارم است.  
هرات - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «سدک» و عرض از خط استوا «لدک». هرات نام امیری از توابع جهان پهلوان نریمان ساخت، اسکندر رومی بعد از خرابی تجدید عمارتش کرد. دور باروش نه هزار گام است و هوایی در غایت نیکویی و درستی دارد و پیوسته در تابستان<sup>۹</sup> شمال وزد<sup>۱۰</sup> و در خوشی آن کفنه اند:  
«لو جمع تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی بقعة قل الناس یموت»<sup>۱۱</sup> فيها ابداء.

۱ - «چ»: سیار شیرین باشد ۲ - ظاهراً رادکان ۳ - «خ»: ربع مرسان، «چ»: مریمان، جریمان<sup>(۱)</sup>. (نگاه کنید بجهان نامه ص ۳۲۳) (نچ) ۴ - «ا» لوها. ۵ - «ا» مرادوا: پنج فراود، فراود. ۶ - «ا»: صها. ۷ - «ا»: نها. ۸ - «چ» هرات، هرات. ۹ - دو تابستان در داء نیست. ۱۰ - شمال - بادی که میان مطلق شمس و سنات الممش وزد. ۱۱ - «ا»: قل یموت الناس.

پیت

در میان این صدف شهر هری چون گوهری<sup>۱۰</sup>

اسفزار - شهری وسطست و چند پاره دیه توابع دارد<sup>۶</sup> و باغستان بسیار<sup>۱۲</sup>

و میوه وانکور و انار فراوان باشد و در صور الاقالیم گوید اهل آنجا سنی شافعی  
مذهب اند. و در دین متعصب<sup>۶</sup>.

۱ - عبارت تا علامت ستاره \* در «ا» چنینست : و باغستان بسیار دارد از میوه‌اش انگور و خربزه نیکوست . ۲ - «ا». رشک ؛ دُخ ؛ رشک ؛ دُنچ ؛ رشک ، زسك. (۴). ۳ - «دخ» : اسكلجه ؛ «نچ» . اسكلجه. (۵) ؛ «ا» عبارت و این زمان را ندارد . ۴ - کلمه در ۱۰ نیست . ۵ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست . ۶ - «دج» ... ؛ از ؛ «ج» : گرتو را پرسد کسی از . ۷ - اصل : ور ( متن تصحیح قیاسیست ) . ۸ - «ج» : دریا و آن . ۹ - دنباله عبارت ۱۰ - نایابان مطلب در «ا» نیست . ۱۱ - کلمه از «دخ» است . ۱۲ - «ا» : بسیار دارد .

فوشنج<sup>۱</sup> - از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالادات « سده » و عرض از خط

استوا « لدنه » شهری کوچکست و<sup>۲</sup> ولایتی بسیار از توابع آنست<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> قصبات کوسوی<sup>۵</sup> و خسروگرد و روح داخل آن ولایت است<sup>۶</sup> و موضع معتبر دارد<sup>۷</sup> و باغستان بسیار و انگور و خربزه و میوه اش نیکو میباشد<sup>۸</sup> . چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور دارد<sup>۹</sup> و آسیاهای آن همه بیاد میگردد<sup>۱۰</sup> و گویند که فرعون که در زمان موسی (عم) در مصر بوده از آنجا بوده است و هاهمان ده هم و زیر اوست هم از آنجاست و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است<sup>۱۱</sup> .

باخرز<sup>۱۲</sup> - ولایتی است از اقلیم چهارم و مواضع معتبر دارد و<sup>۱۳</sup> در مجموع مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد بتخصیص قصبه مالان<sup>۱۴</sup> که جای عظیم و پر نژت است و خربزه بلند<sup>۱۵</sup> در جمیع خراسان مشهورست .

بادغیس<sup>۱۶</sup> - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالادات « سهل » و عرض از خط استوا « له ك » . قصبات کوه نقره و دوه غناباد<sup>۱۷</sup> و بزرگترین و بست<sup>۱۸</sup> و لب و حاد<sup>۱۹</sup> و از کایرون و کالون و دهستان از توابع آنست . حاکم نشین دوه غناباد و بزرگترین و دهستان . و کاریز ، که مقام حکیم برقی<sup>۲۰</sup> که سازنده ماه نخشب است ،

۱ - « ا » : پوشنج ؛ نیچ : پوشنج ؛ « خ » : پوشنج ۲ . از اینجا تا علامت ستاره در « ا » نیست . ۳ - عبارت تا علامت ستاره در « ا » در پایان شرح پوشنج آمده است و « روح » را هم ندارد . ۴ - « خ » : کوی سوی ؛ « نیچ » : کرسوی ، فره ، کوسوه ، و غرد گرد ، و روح . ( نگاه کنید بجهان نامه س ۳۱۳ ) . ( هیچک در معجم البلدان نیست ) ۵ - « دج » : و ولایتی بسیار دارد و معتبرست . ۶ - شرح باخرز در « ا » چنینست : شهری وسطست و از اقلیم چهارمست و باغسان دارد و بیست و چهار باوه دیه از توابع آنست ( متن از « دس » است ) . ۷ - « نیچ » : پالین ، پالن . ۸ - « خ » : جزیره . . . ( متن نیز روشن نیست ) ۹ - « دج » : بادغیش ؛ « دج » : بادغیس . ۱۰ - « دج » : عتاب آباد ؛ « دج » : عتاباد ؛ « دس » : کونیا باد . ( ۱ ) ۱۱ - کلمه دو « خ » و « دس » نیست و دنباله مطلب در « ا » چنینست : دهستان بوده و کاویره که مقام برقی سازنده ماه نخشب بود هم از توابع آنجاست ۱۲ - « دج » : حنا . ( ) ۱۳ - « دس » : اوکایرون . و این چند قصبه دو « نیچ » چنینست . لوغنا باد و بست ، باد العبد و الحاد ، از کایرون ، اوکایرون ، از کایرو ، کالو و سرانجام . کاویره ( جهان نامه س ۳۱۴ مرکز ناحیه قلعه نرتو که میگوید ) ( ۱ ) . ۱۴ - « دج » : ترفعی . ( ظ : مراد المقنع است ) .

هم از توابع آنجاست. و در آن ولایت ییشه بیست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فستق است و ازهرات و دیگر ولایات بموسم محصول فستق در آنجا روند و هر کس از برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و ازعجایب حالات آنکه اگر کسی قند کند و از فستق کس دیگری که حاصل کرده باشد بردارد خر او را همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند.

جام - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « صده » و عرض از خط استوا « امد ». شهری وسطست و قریب<sup>۱</sup> دویست پاره دیه از توابع آنجاست. باغستان بسیار و میوه<sup>۲</sup> بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات است و از مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست. و بر آنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علاء الدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبرکه که بسیارست.

جشمت - شهری وسطست و ولایتی<sup>۳</sup> قرب پنجاه پاره دیه که به هری رود منسوب است از توابع آن است<sup>۴</sup> این زمان موضع اوبه<sup>۵</sup> حاکم نشین آنجاست. محصولات فراوان و میوه خوب دارد. بتخصیص سیب سفید بزرگ که در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست.

خواف<sup>۶</sup> - ولایتی است. طولش از جزایر خالدات « صحرک » و عرض از خط استوا « امد ». قصبات سلامه<sup>۷</sup> و سنجان<sup>۸</sup> و زوزن از توابع آنست<sup>۹</sup>. و ملک زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت<sup>۱۰</sup> از میوه هایش انگور و خربرزه و انار و انجیر نیکوست. مردم آنجا

۱ - « ۱ » قرب. ۲ - « ۱ » : میوه فراوان دارد. و جمله بعد آنجا چنین است: و در آنجا از مزار اکابر اولیا تربت شیخ احمد جامی و اولاد شیخ بوذرست. ۳ - « ۱ » : و از اقلیم چهارم. ۴ - « ۱ » : پاره دیه توابع داود و دنباله مطلب را هم ندارد. ۵ - « ج » : موضع او. ۶ - « پنج » : خاف. ۷ - « ۱ » : زاده ؛ « خ » : دس : سلام. ( در فرهنگ جغرافیایی ج ۹ : سلامی ). ۸ - ( در فرهنگ جغرافیایی ج ۹ : سنجان ). ۹ - تا علامت ساره « در ۱ » بیست.

حنفی مذهبند و شریعت رو و در آن مذهب بغایت سلب اند و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حج باشند و در آنجا ابریشم و رویناس بسیار باشد.

زاوه<sup>۱</sup> - ولایتی است و قصبه او زاوه. و در آنجا قلعه کلین محکم باشد و قریب

پنجاه پاره دیه از توابع آنست و بعضی را آب از رودست و بعضی را آب از قنات. حاصلش ابریشم و غله و بنه و انکور و میوه فراوانست و مراد شیخ قفلب الدین حیدر که مقدم حیدریان است در آنجاست.

غور - ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند. از اقلیم چهارم است

طولش از جزایر خالادات<sup>۲</sup> سطر<sup>۳</sup> و عرض از خط استوا<sup>۴</sup> ۱۰ و قریب سی پاره دیه از توابع آنجاست<sup>۵</sup> و مردم آنجا را بدلا هت نسبت کنند.

غرجه<sup>۶</sup> - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات<sup>۷</sup> سطر<sup>۸</sup> ۹ و عرض

از خط استوا<sup>۹</sup> لوم<sup>۱۰</sup> ولایتیست و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است<sup>۱۱</sup> و آب و هوا مانند ولایت غور<sup>۱۲</sup>.

ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان:

بلخ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات<sup>۱۳</sup> فاها<sup>۱۴</sup> ۱ و عرض از خط

استوا<sup>۱۵</sup> لوها<sup>۱۶</sup>. کیومرث بنیاد کرد، ملهمورث دیوبند بانام رسانید و لهراسب تجدید عمارت کرد و بارو کشید شهری بزرگست و در مسیر آب و هوای در سازداری و سطمت. از میوه های انکور و خربزه سخت نکوست سلاطین ملکشاه در رساله آورده است که مردم آنجا را غیرت کمر باشد.

بامیان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات<sup>۱۷</sup> فب<sup>۱۸</sup> ۶ و عرض از

خط استوا<sup>۱۹</sup> ادله<sup>۲۰</sup>. هوای سردست. در عهد خروج مغول جهت آنکه شهبازده

۱ - لکه و شرح آن در ۱۰۰ نیست. ۲ - ۱۰ سطرها. ۳ - ۱۰ فاها. ۴ - ۱۰ لوها.

۵ - باعلامت ستاره در ۱۰۰ نیست. ۶ - ۵۰ غورچه. ۷ - ۱۰ فبها.

۸ - ۱۰ لوله.

ماتیسکان<sup>۱</sup> بن جغتای خانرا آنجا کشته بودند چنگیز خان بکین نیره<sup>۲</sup> آنرا بکلی خراب کرد و ماو بالق<sup>۳</sup> خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و از آن وقت باز خرابست .

پنجپیر<sup>۴</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فب »<sup>۵</sup> و عرض از خط استوا « لوله » . شهری وسطست و هوای خوش دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد<sup>۶</sup> .

جوزجان - ولایتی است و شهرش یهودیه<sup>۷</sup> و فاریاب و شبورقان است . از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « صح »<sup>۸</sup> و عرض از خط استوا « لهك » هوای معتدل دارد و آبش از قنوات و جبالی که در آن حدودست بر میخیزد و حاصلش اندکی غله و میوه باشد<sup>۹</sup> .

ختلان<sup>۱۰</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فا »<sup>۱۱</sup> و عرض از خط استوا « ك »<sup>۱۲</sup> . شهری بزرگ بوده و اکنون خرابست . حاصلش غله و پنبه و انگور باشد .

سمنجان<sup>۱۳</sup> - از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات « فب »<sup>۱۴</sup> و عرض از خط استوا « له »<sup>۱۵</sup> . شهری کوچکست بر طرف شرقی سه محلتست بهم دیگر متصل و طرف غربی سه محلتست<sup>۱۶</sup> متفرق و قلعه محکم دارد و آب فراوان و باغستان بسیار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت

۱ - «ج» : موتوکن ؛ «ا» : مامکان ؛ «نج» : مامکن ، مامکن . مامیکن . ( نگاه کنید به کتاب ابوالقاضی ص ۱۱۴ تا ۱۴۹ ) . ( متن ما از جهانگشای جوینی ج ۲ است ) . ۲ - «ج» : نیره اش . ۳ - «ا» : «نج» : موی مالتی . ( در جهانگشای ج ۲ ص ۱۰۵ چاپ لیدن : ماوو بآلیغ بمعنی ده بد ) . ۴ - جای کلمه در «ا» سفیدست . ۵ - «ا» : فب ها . ۶ - «ا» : بود . ۷ - اصل : یهودیه . ( متن از معجم البلدانست ذیل : جوزجان ) . ۸ - «ا» : صح ها . ۹ - «ا» : اندکی بود . ۱۰ - «ا» : خلان ؛ «خ» : خقلان . ۱۱ - «ا» : ماها . ۱۲ - «ا» : لرها . ۱۳ - «نج» : سینان ؛ «ا» : سینان ؛ «خ» : سینان . ۱۴ - «ا» : لوها . ۱۵ - «ج» : سه محله است بهم متصل . . . سه محله است .

فراوان و خوب باشد .

طالقان - از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم . طواس از جزایر خالانات «فا»<sup>۱</sup> و عرش از خط استوا «اله»<sup>۲</sup> شهری دوجکست و اکثر مردم آنجا جولاه باشند و درو غله و میوه بسیارست و ولایت معمور و آبادانست .

فارباب - از اقلیم چهارم است و توابع جوزجان . طواس از جزایر خالانات «مط»<sup>۳</sup> و عرش از خط استوا «اره»<sup>۴</sup> شهری دوجکست کمتر از طالقان و ولایتی بسیار و میوه فراوان .

قوادیان - از اقلیم چهارم است . طواس از جزایر خالانات «وب»<sup>۵</sup> و عرش از خط استوا «اج»<sup>۶</sup> دیمباد اول دایمان ساحل . شهری دوجکست و بسیار نویده و واسجرد و شومان<sup>۷</sup> از توابع اوست و هوای دایمان دارد دره زهران بسیار بود

تالف - شهری کوچکست در کنار جردن و بهای دایمان و بهای دایمان هزار دام باشد دورباروس سهرار دام است آب دایمان در دایمان و بهای دایمان و بهای دایمان فراوان دارد<sup>۸</sup> .

دلج - فاعه نیست بر بخت<sup>۹</sup> و رسنل باغ بر کوهی ده دایمان و بهای دایمان و بهای دایمان آن کوهست و همه سنگ سنا هست و بر آنجا راه نیست و بر فرازی آن دایمان بسیارست و جایی عظیم محکمست .

۱ - دای صاما ۲ - دای لوله ۳ - دای صعلما ۴ - دای اومه  
۵ - دای مرادیان ( صحیح قنادیان هر چند قوادیان صورت دیگر است ) ۶ - این سه کلمه در حج پیش از کلمه قوادیان آمده است ۷ - دای سومان ۸ - دای اج ما ۹ - دای بودیا ن بودن ( ) ۱۰ - دای سومان ۱۱ - دای دایمان ۱۲ - چ باشد ۱۳ - جای الهه در ۱۴ سعیدست ۱۵ ( شرح بر این دارد )  
دس . دلج . دلج . دای . دای . دای ( شاید اوزج ) ( بچ ) ( ۴ ) ۱ . دلج . دای .

ربع مرو شاهجان :

مرو - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «صوز»<sup>۱</sup> و عرض از خط استوا «لزم» . کهن دزمرو طهمورتن ساخت و شهر مرو اسکندر رومی بر آورد و دارالملک خراسان ساخت . ابو مسلم صاحب دعوت<sup>۲</sup> در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دارالاماره یی سخت عالی و درو قبه یی<sup>۳</sup> پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبه ایوانی است سی گز در شصت گز . مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دارالملک آنجا داشتی بنی لیث صفار با<sup>۴</sup> نیشاپور بردند ، چون دولت بسلاجقه رسید چغری بیک باز بآنجا آورد و نیره اش سلطان ملک شاه مرو را بارو کشید . دوزخ دوازده هزار و سیصد گام است و در آن ملک غله بسی نیکو می آید و معنی این آیت : «مَسْئَلُ السَّادِّينَ يُنْفَقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا مَسَّ لِحَبَسَةٍ أَنْبَسَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ»<sup>۵</sup> گویی در شأن آن ملک و از دست . گویند يك من غله که<sup>۶</sup> آنجا زرع کنند در سال اول صد من حاصل دهد و در سال دوم از غله که درویده باشند و نخم افشاندن شده سی من و در سال سیم ده من . هوایش متعفن است و درو بیماری بسیار بود بتخصیص علت رشته . آبش از مرو رودست و قنوات . زمینش شورناکست و بدین سبب ارتفاعش نیکو باشد و جای ریک روان باشد چه در آن نزدیکی غلبه ریک روانست . و از میوه هاش مرود و انگور و خربزه نیکوست و خشک کرده بیسیار ولایات برند و آبی يك نیک افتد . مردم آنجا بیشتر جنگی بوده اند اکنون آن شهر خرابست و از آنجا اکابر و عقلاء بسیار<sup>۷</sup> خاسته اند و در عهد اکاسره برزویه طیب و بزرجمهر بخنکان

۱- «ا» : صر ۲ - «ا» : صاحب دولت ، دخ . صاحب الدولة . ۳ - «ا» : جامعی .

۴ - «د ج» : قبه و . ۵ - «د ج» : به ۶ - (قرآن کریم سوره بقره آیه ۲۶۳) .

۷ - «د ج» : گویند که يك من غله چون ۸ - «ا» : عظامه ۱۰۰۰ ؛ «ا» : دخ ؛ عظامه





خواجه بی چون بوعلی شادانی آن صاحب قران  
مفتی چون اسعد مهنه<sup>۱</sup> ز هر شینی بری  
صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید  
شاعری فاخر چو مشهور خراسان انوری  
شادبانی ای آب و خاک خاوران کز روی لطف  
همچو آب بحر و خاک کان گهرمی پروری.

سرخس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « صدک » و عرض  
از خط اسنوا « لز »<sup>۲</sup> افراسیاب ترك ساخت . دور باروش پنج هزار گام است و قلعه  
محکم از خاکریز دارد .<sup>۳</sup> و هوایس گرمسیرست و آبش از رودخانهیی که از هری  
بطوس میآید و عظیم نیکو و هاضم<sup>۴</sup> . و از میوه هاس انگور و خربزه نیکوست .  
شبرقان<sup>۵</sup> - شهری کوچکست و گرمسیر و [آنجا] غله فراوان [و] سخت ارزان بود .  
مر و الرود - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « صز »<sup>۶</sup> و عرض  
از خط استوا « لوك »<sup>۷</sup> . از قصبات آن پنج دیه بوده که سلطان ملک شاه ساخت<sup>۸</sup>  
دور باروش پنج هزار گام است و گرمسیرست اما هوایی<sup>۹</sup> درست دارد و آبی گوارنده  
و اکثر اوقات آنجا فراخی باشد<sup>۱۰</sup> و از میوه هاس انگور و خربزه سخت نیکوست<sup>۱۱</sup> .  
چند پاره دبه از توابع آنست .

۱- «۱» اسعد ترك ؛ «خ» - سعد ترکی . ۲- «۱» لرها ۳- چهار کلمه اخیر  
در «۱» بیست . ۴- «۱» و آبش عظیم نیکوست ۵- «ج» . اسفوقاں ( نگاه کنید  
صفحه پیش و یاقوت ج ۳ ص ۲۵۴ و ۲۵۶ ) ؛ ( = شبورغان ) . ۶- «۱» : صرها ۷- «۱» : لرك  
۸- عبارت میان راده ۱۰ تا اینجا در «۱» نیست و جای آن سفیدست . ۹- «ج» : هوای .  
۱۰- «ج» : اودانی بود . ۱۱- جمله بعد در «۱» نیست

بازر<sup>۱</sup> - شهری وسطست و از اقلیم چهارم . ملولش از جزایر خالدات «صه»<sup>۲</sup>  
و عرض از خط استوا «لوم»<sup>۳</sup> . در آن ولایت غله فراوان بود<sup>۴</sup> .  
قلعه نای<sup>۵</sup> - محبس مسعود سعد سلمان است .

. . .

- ۱ - «ا» : یازر ، «نچ» : ما او ، یادز ، مادر ، یارز ، «خ» : ماو (۱) .  
۲ - «ا» : صه ها . ۳ - «ا» : لوم . ۴ - «ا» : و در آنجا غله فراوان باشد .  
۵ - «نچ» : بای ، نار ، مای ، باه ، «ای» : ناه . ( نگاه کنید به چهار مقاله ص ۴۵ ) (نچ) .

## باب هجدهم

## در ذکر ولایت ۱ مازندران

و آن هفت تومان است برین سیل<sup>۲</sup> : اوّل تومان جرجان که دارالملک آنجاست ؛ دوم موروستان<sup>۳</sup> ؛ سیم استرآباد ؛ چهارم آمل و رستمدا<sup>۴</sup> ؛ پنجم دهستان ؛ ششم روغد<sup>۵</sup> ؛ هفتم سیاه رستان<sup>۶</sup> . حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسانست .

جرجان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدا<sup>۷</sup> «ص» و عرض از خط استوا «لونه» . نیرۀ سلطان ملکشاه<sup>۸</sup> ساخت . دور باروش هفت هزار گام است . هوایش گرم است و متعفن و آبش از کوه اما ، چون کوه نزدیک دارد<sup>۹</sup> در هنگام گرما برف از کوه بیاورند . و حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود . و از میوه هایش خرما و انگور و عناب و سنجد نیکو و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما درخت<sup>۱۰</sup> دو سه ساله ازده ساله دیگر ولایات قوی تر و بقوت تر باشد . و اهل آنجا شیعی<sup>۱۱</sup> و صاحب مروّت باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته اند و در زمان آل بویه به وبا<sup>۱۲</sup> و شهر جنگ<sup>۱۳</sup> نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خرابست و آنجا مردم اندک اند . فیروز ساسانی در آن حدود

۱ - «ا» : هژدهم در تفصیل لواحق . ۲ - دو کلمه اخیر دو «ا» نیست . ۳ - «ا» :

بردمورساق ؛ «خ» : هوروستاق ؛ «نج» : موروستان ، برود ، برموساق ، برومستان ، رومورستاق (۱) . ۴ - «ا» : رستمدا . ۵ - «ا» : روغد . (۲) . ۶ - «ا» : ساورستان ؛ «نج» :

ساورستان ، سیاه دستان ؛ «خ» : سیاه رستان . ۷ - «ا» : ص ها . ۸ - جای کلمه دو «ا» سفیدست . ۹ - «ح» : نزدیکی دارد و . ۱۰ - «ج» : تا درخت . ۱۱ - «ج» : شیعه . ۱۲ - کلمه دو «خ» نیست . ۱۳ - «ج» : چنگک شهر ؛ «خ» : شهر خرنک .

جهت دفع تنازع باتورانیان دیواری، طولش پنجاه فرسنگ، بساخت. و از مزارا ناظر  
 قربت محمد بن جعفر الصادق (عم) [آنجاست] و آن مزار بکوه سرخ مشهورست  
 و در آنجا دو سنگ آسیاست هر یک را بیست دز قطر و دو گز نیمه<sup>۱</sup>.

استرآباد - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدا<sup>۲</sup> فطله<sup>۳</sup> و عر<sup>۴</sup>.

از خط استوا<sup>۵</sup> «لونه». شهری وسطست نزدیای بدریای خزر و آب<sup>۶</sup> هوای معتدل  
 دارد. حاصلش غله و میوه و اندود و ابریشم باشد.

آمل - از اقلیم چهارم باشد. طولش از جزایر خالدا<sup>۲</sup> «فرک» و عر<sup>۴</sup> از خود

استوا<sup>۵</sup> «لول». طهمورث ساخت شهری بزرگست<sup>۳</sup> و هوایش بگرمی مایل<sup>۷</sup>.

مجموع میوه های سردسیری و درمبیری از لوز و جوز و انار و خرما<sup>۸</sup> و نارنج<sup>۹</sup>.

ترنج و لیمو و مرکب<sup>۴</sup> و غیره [آنجا] فراوان باشد و مشه و ماب بغایت خوب<sup>۵</sup>. جنبانچه

اگر شهر بند<sup>۶</sup> شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد.

دهستان - از اقلیم چهارم است<sup>۷</sup>. طولش از جزایر خالدا<sup>۲</sup> «ساید» و عر<sup>۴</sup>.

از خط استوا<sup>۵</sup> «لزنه»<sup>۸</sup>. قباد بن فیروز ساسانی ساخت. و آنرا از غفور زیاده اند. آن

مسلمانان و اترک. هوایش گرم است و آبش از رود، اندک مهیبه دارد.

رستم دار - ولایتی است قریب سی صد پاره دیه از توابع آنست و هوایش

بگرمی مایلست و بیشتر ولایات را آبش از شاه رود.

ساری - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدا<sup>۲</sup> «هیج»<sup>۹</sup> و عر<sup>۴</sup> از

خط استوا<sup>۵</sup> «لزنه»<sup>۸</sup>. طهمورث دیوبند ساخت. شهری وسطست و دورس نریب آید. راه از

دام است و ولایتی بسیار از توابع اوست و میوه و پنبه و غله فراوان دارد.

۱ - ذکر تومان دوم و هفتم یعنی «ورستان» و سیارستانی در سعه ها بیامده است.

مگر آنکه آن دورا با ساری دیگری که مذکور افتاده باز خوانند. ۲ - در «ای» باب بیامده

چنینست: و آب و هوایی معتدل دارد. ۳ - جای کلمه «دردا» سفیدست. ۴ - (از عباد صریح

برمی آید که مراد از کلمه «مرکب» برتقال امروزی باشد). ۵ - «ج» خوب و فراوان

۶ - (شهر بند محاصره). ۷ - «ج» چهارم. ۸ - «لزنه». ۹ - «ای» «ج» ها.

۱۰ - «ای». لرها.

روغد<sup>۱</sup> - از افلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فح »<sup>۲</sup> و عرین از خط استوا « لز »<sup>۳</sup> شهر وسطست .

کبود جامه<sup>۴</sup> - ولایتی است و اکنون چون جرجان خرابست . مجموع ولایت داخل کبود جامه است . حاصلش ابریشم و انگور و غله بسیار میباشد و ولایتی عریضست . نیم مردان<sup>۵</sup> - جزیره ییست . مردم بسیار در آنجا ساکنند . کشتیها که از اروس<sup>۶</sup> و گیلان و مازندران می آیند آنجا بیرون<sup>۷</sup> می آیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استرآباد و معصول بسیار از کشتیها دارد .

شهر آباد - قصبه ییست . قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خرابست .



۱ - (۲) . و در « ۱ » شرح روغد قبل از ساری است . ۲ - « ۱ » : محها . ۳ - « ۱ » : لرها .  
 ۳ - (۲) . ۴ - « ۱ » : غالب . ۵ - « ۱ » : الوس ؛ « نج » : الوس ، ارس . ۶ - کلبه از « ۱ » است .

٦- «ج»: چهارم. ٧- «ج»: میل. ٨- «ا»: متعدياً. ٩- «ا»: معها. ١٠- «ا»: لوما

از خط<sup>۱</sup> استوا «لوی». شهری کوچکست و هوای معتدل دارد<sup>۱</sup> و از مزارات اکابر مزار سلطان العارفين بايزيد<sup>۲</sup> طيفوربن عيسى سروشان<sup>۳</sup> آنجاست<sup>۴</sup>. حاصلش میوه و غله فراوانست.

گردکوه - آنرا دزگنبدان<sup>۵</sup> گفته اند. سه فرسنگ است بدامقان. پیرامون

او منصور آباد<sup>۶</sup> و قهاب رستاق<sup>۷</sup> است. زراعات و محصول بسیار دارد.

فیروز کوه - در معجم البلدان<sup>۸</sup> آمده که قلعه ییست که کوه دماوند بر او

مشرقت. سردسیرست<sup>۹</sup>، [آنجا] درخت نمیباشد و غلات بسیارزراعت میکنند و حاصل نیکو دارد<sup>۱۰</sup> و آب خوار از در قلعه و دیه میگذرد.

دماوند - قصبه ییست که آنرا پشيان<sup>۱۱</sup> خوانند از اقلیم چهارم است. طولش

از جزایر خالادات «فرك» و عرض از خط استوا «لهی»<sup>۱۲</sup>. کیومرث ساخت و هوای سرد دارد و از میوه هاش عباسی نیکوست چنانکه از عباسی دوشاب پزند<sup>۱۳</sup>.

فریم - بعضی از قومس گرفته اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات

داخل ساری میباشد و بوالی او<sup>۱۴</sup> تعلق دارد<sup>۱۵</sup> و بعضی داخل قومس کنند و بعضی داخل ساری.

خرقان - دیهی است از توابع بسطام. هوای خوش و آب فراوان دارد. و از مزار

اکابر تربت شیخ ابوالحسن خرقانی در آن موضع است.

۱ - «ا» : هوايش معتدل . ۲ - «ج» «ا» : ابویزید . ( متن از نج است ) .

۳ - «نج» : بروشان ؛ «ا» : بن بروشان . ۴ - عبارت بعد در «ا» نیست . ۵ - «نج» :

ده گنبدان ؛ «خ» : دیز گنبدان . (؟) . ۶ - «ا» : «ا» : مهاب و دوسیاق ؛ «نج» :

مهاب . . . مهاب . . . قهات . . . ( متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۳ است ) .

۸ - ( یاقوت ج ۳ ص ۹۳۰ ) ( نج ) . ۹ - «ج» : هوايش سرد . ۱۰ - دوکلمه اخیر در

«ا» نیست . ۱۱ - «ا» «نج» : میشان (؟) . ۱۲ - «ا» : لری . ۱۳ - «ج» : گیرند .

۱۴ - «ا» : وقت . ۱۵ - ( عبارت بعد زائد می نماید ) .



## باب بیستم

### در ذکر بقاع ۱ جیلانات

و آن دوازده شهرست و از اقلیم چهارم و برکنار دریای خزر . طولش از سفیدرود و رستم‌دار تا موغان چهل<sup>۲</sup> فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان و طوالش تا دریا يك<sup>۲</sup> فرسنگ . حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است . حقوق دیوانی هر جیلانی<sup>۳</sup> بدان امیری<sup>۴</sup> تعلق دارد که حاکم آنجاست ، اما آنچه بدیوان مغول میدهند دو تومان است و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشند<sup>۵</sup> و متابعت او نمایند .

اصفهد<sup>۶</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فه » و عرض از خط استوا « لیح »<sup>۷</sup> . شهری وسطست . حاصلش غله و برنج و اندکی میوه باشد . ولایتی بسیار<sup>۸</sup> و قریب صد پاره دیه از توابع اوست . حقوق دیوانیش دو تومان و نه هزار دینارست .

تولم<sup>۹</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فه »<sup>۱۰</sup> و عرض از خط استوا « لیح »<sup>۷</sup> . شهری وسطست حاصلش غله و ابریشم<sup>۱۱</sup> و برنج و نارنج و ترنج و

۱- «ا» : در عرض قصبات ۲- جای کلمه در «ا» سفیدست . ۳- «ج» : دیوانیش هر جیلانی را . ( متن تصحیح قیاسیت ) . ۴- «ا» : امر . ۵- «ج» : باشد . ۶- «ا» : اصفهد . و شرح آن با تولیم و تبیجان پس از ذکر لاهیجان آمده است . ( در معجم البلدان : اصفهدان ) . ۷- «ا» : لیح ها . ۸- «ج» : ولایت بسیار است ۹- «نج» : «ا» : تولیم . (۱) . ۱۰- «ا» : قدما . ۱۱- «ج» : پنبه .

لیمو باشد.

تیمجان<sup>۱</sup> - شهری وسطست از اقلیم چهارم . حاصلش چنانکه در<sup>۲</sup> دیگر مواضع است .

رشت - از اقلیم چهارم ، هوایش بغایت گرم و متعفن است . حاصلش غله و پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمیز باشند .

شفت - از اقلیم چهارم<sup>۳</sup> و شهری کوچکست و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر مواضع باشد .

فومن - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « فد »<sup>۴</sup> و عرض از خط استوا « لیج »<sup>۵</sup> : شهری بزرگست و ولایات بسیار دارد . حاصلش غله و برنج و ابریشم بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرشی<sup>۶</sup> باشند .

گسگر<sup>۷</sup> - از اقلیم چهارم است و شهری وسطست و آب و هوا مانند دیگر مواضع .

کوچصفهان<sup>۸</sup> - از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته است و سهمش<sup>۹</sup> خواند .

کوتم - از اقلیم چهارم است بر<sup>۱۰</sup> کنار دریا افتاده است و بندرگاه . کشتی که از گران<sup>۱۱</sup> و طبرستان و شروان<sup>۱۲</sup> [آید] از آنجا بیرون آید و حاصلی<sup>۱۳</sup> عظیم دارد .

۱ - « ا » : همجان ؛ « د خ » : تیمجان . ( در فرهنگ جغرافیایی ج ۲ تیمجان دهی است ) .  
 ۲ - اصل : از . ( متن تصحیح قیاسیست ) . ۳ - « ا » : افزود ؛ طولش از جزایر خالدات قدها . ۴ - « ا » : قدها . ۵ - « ا » : لیجها . ۶ - « ج » : علی العرش . ( ظاهراً یعنی از مکرمه و مجسمه اند ، در اشاره بآیه شریفه « الرحمن علی العرش استوی » . ۷ - « ج » : « ا » : کشکر ؛ « نج » : کسکر . ( متن از فرهنگ جغرافیایی است و آنجا کسکرات آمده ) .  
 ۸ - « نج » : کوچفان ، کوچستان ، کرجان ؛ « ج » : کوچفهان . ( متن تصحیح قیاسیست ) .  
 ۹ - « نج » : سهمش ، بهمنش ( ؟ ) . ۱۰ - « ج » : و در . ۱۱ - « ج » : کورکان .  
 ۱۲ - « ج » : شیروان . ۱۳ - « د ج » : میآید و حاصل .

کرجیان<sup>۱</sup> - از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون

وسطست و بآب و هوا مانند ولایات دیگر .

لاهیجان<sup>۲</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «فلك» و عرض از

خط استوا «لح»<sup>۳</sup> . شهری بزرگست و دارالملک جیلانات . آبش از جبال برمیخیزد و حاصلش برنج و ابریشم و اندک غله میباشد و نارنج و ترنج و میوه های گرمسیری فراوان است .

نیسر<sup>۴</sup> - از اقلیم چهارم است و شهری کوچک و در ارتفاع و هوا مانند دیگر

جیلانات باشد .

.....

### پایان بخش نخست از مقاله سوم

۱ - «نج» : کوچستان ، کوخیان ؛ «ا» : کرجیان (؟) . و شرح کلمه در «ا» عین شرحی است که ذیل «نسر» آمده است و «نیسر» و شرح آنرا اصلاً ندارد و احتمال اینکه این کلمه تکرار شماره ۱ در «ج» باشد می‌رود . ۲ - «ا» «نج» : لاهیجان . ۳ - «ا» : لاج ها . ۴ - «نجر» : نسر، نیر (؟) «ا» کلمه را ندارد اما شرح آن ذیل کرجیان است . ۴ - «ا» : آب و هوا

## فهرست نامهای کسان و کتابها و مسوره‌ها

|                                           |                                            |
|-------------------------------------------|--------------------------------------------|
| ابن خلکان - ۳۲۲، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۹۴ ح          | آ                                          |
| ابن سیرین - ۴۰                            | آبان (دختری از نسل کسری) - ۴۵              |
| ابن علوان (ضحاک) - ۳۹ ح                   | آد - ۸۳، ۲                                 |
| ابن قتیبه - ۱۶، ۲                         | آزاد مرد - ۱۵۰                             |
| ابن ماجه - ۶۴                             | آل ایوب - ۱۰۸                              |
| ابو اسحق کازرونی ابن ابراهیم بن شهریار    | آل بویه - ۱۹۷، ۱۳۶، ۱۰۴                    |
| (شیخ) - ۱۵۱                               | آل عباس - ۲۹ ح.                            |
| ابوالحسن خرقانی (شیخ) - ۲۰۱               | ا                                          |
| ابوالحسن شیرازی (شیخ) (= پرسه‌دار) - ۱۵۶  | ابراهیم ادهم - ۳۶                          |
| ابوالحسن حمیری (ابوالحسن حمیری، ابوالحسن  | ابراهیم بن رسول - ۱۴                       |
| خضری) - ۳۷ ح                              | ابراهیم بن مباران (ح: مباران) - ۱۶۸        |
| ابوالعلائی همدانی (خواجه حافظ) - ۸۰       | ابراهیم خلیل ع - ۳، ۲، ۴، ۱۲، ۱۸، ۲۶ ح     |
| ابوالقاسی - ۱۹۱ ح                         | ۱۲۲، ۴۱                                    |
| ابوالحسن کرد - ۸۹                         | ابراهیم خواص - ۵۹                          |
| ابوالوفا (سیدی) - ۴۸                      | ابراهیم (سوره) - ۲ ح                       |
| ابو امامه باهلی - ۸                       | ابراهیم کواهان - ۸۹                        |
| ابوبکر بن طاهر طیار ابهری (ح: ابوبکر طاهر | ابراهیم مروی (یا ابراهیم سفیه، ... مسبه) - |
| ابهری) (شیخ) - ۶۵                         | ۳۶۴ ح. و رجوع به ابراهیم هروی شود.         |
| ابوبکر شادانی - ۶۳                        | ابراهیم هروی - ۶۴                          |
| ابوبکر صدیق - ۱۳، ۱۴                      | ابقای خان مغول - ۷۰                        |
| ابوبکر (قاضی) - ۱۷۹                       | ابلیس - ۴۰                                 |
| ابوبکر (ولی) - ۱۸۵                        | ابن البلخی - ۱۴۳، ۱۴۴ ح                    |
| ابوحنیفه (امام اعظم) - ۳۷، ۷۰، ۱۰۰، ۱۳۱ ح | ابن یحیی - ۱۱۴، ۱۱۶ ح                      |
| ابو داود سجستانی - ۴۰                     | ابن حوقل - ۷ ح، ۸ ح، ۱۴۳ ح، ۱۴۷ ح، ۱۶۲ ح   |
| ابودجانه انصاری - ۸۰                      | ۱۶۸ ح                                      |
| ابو دلف عجلی - ۷۶                         | ابن خرداد به - ۱۲ ح، ۱۳ ح، ۱۶ ح، ۱۸ ح      |
| ابودوانیق (النصور بالله... خلیفه عباسی) - | ۲۸ ح، ۲۹ ح، ۳۰ ح، ۴۲ ح، ۴۷ ح، ۱۰۳ ح        |
| ۴۸، ۴۷، ۳، ۴، ۳۱                          | ۱۰۶ ح، ۱۳۰ ح                               |

ابوریحان - ۲۲، ۲۱  
 ابوسعید کاذرونی - ۱۵۴  
 ابوسعید ابی‌الغیر - ۱۹۴  
 ابوسعید جنبی قرمطی - ۸  
 ابوسعید (سلطان) - ۱۸۱، ۹۲  
 ابوشریف (امیر علی) - ۶۳ ح. و رجوع به ابو علی جعفری شود.  
 ابوطاهر منجم شیرازی - ۸۵  
 ابو عبد الرحمن نسایی - ۸  
 ابو عبد الله خفیف - ۱۳۸  
 ابو عثمان حیری (ح: جهرمی . جهرمی) - ۱۸۲  
 ابو علی تقفی - ۱۸۳  
 ابو علی جعفری (ابوشریف) - ۶۳  
 ابو عمرو (از قراء سبعة) - ۳۲  
 ابو کرب حمیری (اسعد، تبع یمن) - ۶  
 ابو محمد مرتضی - ۳۷  
 ابو مسلم صاحب دعوت - ۱۹۴، ۱۹۳  
 ابو نصر تیر مردان - ۱۵۸  
 ابو یعقوب یویطی - ۳۷  
 اتابکان - ۱۰۳، ۱۲۰  
 اثیرالدین اومانی - ۳۷  
 احسن التقاسیم - ۷ ح  
 احمد - ۸۸  
 احمد ابواسحق - ۶۹  
 احمد بن حسن میندی وزیر (خواجه) - ۱۸۰  
 احمد بن موسی کاظم - ۱۳۸  
 احمد بنجام (ژنده پیل) - ۱۸۹  
 احمد جامی (شیخ) - ۱۸۹ ح و رجوع به احمد جام شود.  
 احمد حنبل (امام) - ۳۶  
 احمد غزالی (خواجه) - ۱۸۵، ۱۸۵، ۶۳ ح  
 احمد قاضی (دامغانی) - ۱۴  
 احمد کبیر (سیدی) - ۴۸  
 احمد مسروق - ۳۷  
 اخوی فرج‌زنجانی (شیخ) - ۶۷

ادریس (الثلث بالعسکه ، الثلث بالنصه)  
 (= هرمس) - ۱۹  
 اردشیر بابکان - ۱۸، ۴۷، ۶۱، ۶۷، ۱۲۵ ح  
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱  
 ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲  
 ۲۰۳  
 ارغون‌خان بن ابقای‌خان بن هلاکوخان - ۵۹،  
 ۶۰، ۷۰، ۱۱۸، ۱۸۵  
 ارغشده بن سام بن نوح - ۱۲۲  
 اساف - ۷  
 اسامة بن شریک (اسفہ سالار) - ۸۹  
 استظهار الاخبار (ک) - ۱۴  
 اسحاق پینمبر - ۱۶، ۱۶ ح  
 اسحاق بن امام موسی کاظم (سیدی) - ۶۹  
 اسری (سوره) - ۱۰ ح، ۱۳۵ ح  
 اسعد (ابو کرب حمیری، تبع یمن) - ۶  
 اسعد بن زرارة - ۱۴، ۸  
 اسعد مهنه - ۱۹۵  
 اسکندر رومی - ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۶۴  
 ۱۰۵، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۹۳  
 اسماعیل بن عباد راژی - ۶۲  
 اسمعیل بن موسی کاظم (امامزاده) - ۱۴۹  
 اسماعیل پینمبر - ۲، ۳، ۸، ۱۶ ح  
 اسماعیلیان - ۶۶  
 اصطخر بن کیومرث - ۱۴۴  
 اصطغری - ۱۳۲ ح، ۱۳۹ ح، ۱۴۰ ح، ۱۴۱ ح  
 ۱۴۲ ح، ۱۴۳ ح، ۱۴۴ ح، ۱۴۶ ح، ۱۴۷ ح  
 ۱۴۹ ح، ۱۵۰ ح، ۱۵۲ ح، ۱۵۴ ح، ۱۶۲ ح  
 ۱۶۸ ح  
 اصفهید: (= اصفهیدان) - ۲۰۲ ح - ۲۰۲،  
 افشین - ۱۰۵  
 اقاجریان: (ح: قاجرمان، قاهرمان، اقاجرانان) - ۳  
 اکاسره - ۳۴، ۴۷، ۱۳۶، ۱۸۲، ۱۹۳  
 امام اعظم (= ابوحنیفه) - ۱۳۱ ح  
 امام‌الدین رافعی - ۶۴

امثال عرب (ک) - ۱۶۵ ح

امیه بن عمرو بن امیه - ۸۹

امیر چوپان - ۱۴، ۱۸۳

امیر المؤمنین (علی ع) - ۳۲، ۳۳، ۳۹

امین الدین نصر (نصیر، ناصر) مستوفی - ۵۲

انبیاء (سوره) - ۱۸ ح

انس بن مالک - ۴۰

انوری - ۳۸-۵۱ ح، ۸۹، ۱۹۵

انوشروان عادل - ۴۳، ۴۷، ۱۰۶، ۱۰۷

۱۲۸، ۱۵۵

اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان - ۱۳۳

الجاباتی سلطان - ۳۴، ۳۶، ۶۰، ۱۲۸

اولجای خاتون دختر ارغون خان - ۷۰

ایران (= کیومرث؛ هوشنگ) - ۲۰

ایرج بن فریدون - ۱۹، ۱۹ ح، ۲۰

اینور - ۱۰

## ب

باباحسن - ۸۹

باباطاهر - ۸۰

بابا فرج - ۸۹

باباکوهی - ۱۳۹

بابک - ۱۷۱، ۱۷۱ ح

بابک خرم دین - ۹۳

باربد مطرب - ۱۹۴

بالینی تبریزی (ح: مالینی) - ۸۹

بایزید بن طیفور بن عیسی سروشان - ۲۰۱

باعتری - ۴۷

بغت النصر (= فرهاد بن کودوز) - ۱۷،

۱۰۴، ۳۸

بدرالدین لؤلؤ - ۱۲۰

برازة معمار - ۱۴۱

براق - ۱۴۵

برزویه طبیب - ۱۹۳

برقمی (حکیم) (ظ = المقنع) - ۱۸۸

بزرجمهر بختگان - ۱۹۳

بطلمیوس - ۱۰، ۱۱۵

بقرة (سوره) - ۲، ۷ ح

بکر بن عبدالله - ۱۰۱

بلاذوی - ۶۲ ح

بلیناس - ۱۱۴

بنی اسرائیل - ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۳۴

بنی امیه - ۶، ۱۷، ۳۲

بنی جرهم (قوم) - ۳

بنی طی - ۱۶

بنی عباس - ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۸

بنی فاطمه - ۱۴

بنی قریظه - ۱۳

بنی لیت صفار - ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۳

بنی نصیر - ۱۳

بواطنه - ۶۵، ۶۶، ۸۲

بوذر (شیخ) - ۱۷۹ ح

بوسعید (ابوسعید ابی الخیر) - ۱۹۵

بوعلی شادانی - ۱۹۵

بویحیی (= عزرائیل) - ۵۷

بهاء الدین حیدر - ۶۴

بهرام بن شاپور ذوالاکناف - ۱۲۸، ۱۷۰

بهرام چوین - ۱۰۲

بهرام گور ساسانی (چور) - ۶، ۴۲، ۴۳

بهلول (شیخ) - ۱۳۹

بهمن بن اسفندیار - ۴۰، ۵۵، ۷۵، ۱۴۲، ۱۴۹

۱۵۰، ۱۷۱ ح، ۱۷۴، ۱۷۵

بیزن بن کیو بن کودوز - ۹۱

## پ

پرسه دار (= شیخ ابوالحسن شیرازی) - ۱۵۶

پسر کودوز - ۱۷۶

پیل سوار (امیر) - ۱۰۴

پیر شیروان - ۸۹

پیرهوی (= عبدالله انصاری) - ۱۸۷

## ت

- تاج‌الدین علی‌شاه تبریزی وزیر - ۹۸، ۱۱۸  
 تاج‌الدین علی‌شاه جیلانی (خواجه) - ۸۷  
 تاریخ حیدرآزی (ک) - ۱۷۸ ح  
 تاریخ فرشته (ک) - ۱۷۸ ح  
 تاریخ کرمان (ک) - ۱۷۰، ۱۷۲  
 تبارزه - ۹۸  
 تبع (= اسعد، ابوکرب حمیری) - ۶  
 التبیان (ک) - ۶۱  
 تهوین (ک) - ۶۱  
 تذکره دولتشاه (ک) - ۱۹۴ ح  
 تفسیر قاضی (ک) - ۱۴۷  
 تور - ۱۹، ۲۰  
 تورانشاه سلجوقی - ۱۷۱  
 تودرماکان - ۱۷۵ ح  
 توریة (ک) - ۱۷  
 ث  
 نمود - ۱۵

## ج

- جابر بن عبدالله انصاری - ۶۱  
 جاماسب حکیم - ۱۷۵، ۱۸۸  
 جامع‌الحکایات - ۱۱۲، ۱۲۵  
 جاوولی (اتابک) - ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۵۰  
 ۱۵۵، ۱۶۷  
 جمعه (امام) - ۸۹  
 جعفر صادق (امام) - ۱۴، ۱۸۵ ح  
 بلال‌الدین بن بهاء‌الدین ولد - ۱۱۴  
 بلال‌الدین طیب شاه (امیر) - ۱۵۹  
 بلال‌الدین ابوالفتوح (شیخ) - ۵۹  
 سال‌الدین بابویه رافعی (امام) - ۶۳ و رجوع  
 به رافعی شود.  
 سال‌الدین جیلی - ۶۴

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۸

- چنابا بن طهمورث دیوبند - ۱۵۷  
 چنید بغدادی - ۳۶  
 جوانمرد قصاب - ۵۹  
 جهان‌نگشای جوینی (ک) - ۱۹۱ ح  
 جهان‌نامه (ک) - ۵۵ ح، ۱۰۴ ح، ۱۰۵ ح، ۱۱۸ ح  
 ۱۲۷ ح، ۱۳۳ ح، ۱۴۶ ح، ۱۵۹ ح  
 ۱۸۶ ح، ۱۸۸ ح

## چ

- چرکس - ۱۱، ۲۲  
 چغری بیگ - ۱۹۳  
 چنگیزخان - ۱۹۱  
 چهارمقاله (ک) - ۱۹۶ ح

## ح

- حاجی خلیفه - ۱۷۰ ح  
 حارث محاسبی - ۳۷  
 حاکم اسماعیلی - ۱۴  
 حام - ۲۰  
 حبیب‌السیر (ک) - ۷۰ ح  
 حججاج بن یوسف ثقفی - ۶، ۳۰، ۵۰، ۱۳۷  
 ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۰  
 خدیفه بن الیمان - ۳۴  
 حرب‌الاحزاب - ۱۲  
 حرریاحی - ۳۳  
 حسن (امام) - ۱۴  
 حسن بصری - ۴۰  
 حسن بلغاری - ۸۹  
 حسن بن زید الباقری، الداعی الی الحق - ۶۶  
 حسن بن حاجی طغای سوبتای (شیخ) - ۱۱۱  
 حسن چوپانی - ۱۱۱  
 حسن صباح - ۶۶  
 حسن عسکری (امام) - ۴۴

|                                                                       |                                                |
|-----------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------|
| ذوالکفل - ۳۳                                                          | حسین بن امام علی بن موسی الرضا (امامزاده) - ۶۳ |
| ر                                                                     | حسین بن علی (امام) - ۳۳، ۴۴، ۵۶، ۶۴            |
| واحیل - ۱۶ ح                                                          | حسین منصور حلاج - ۳۷                           |
| رافعی (جمال الدین ....) - ۶۱، ۶۳                                      | حسنویه - ۱۶۷                                   |
| رای - ۱۲۹                                                             | حمزه (ازقراء سبعة) - ۴۲                        |
| رسالة سلطان ملکشاہ سلجوقی (یا رسالة ملکشاہی) - ۲۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳ | حمزه (برادر عجل) - ۸۹                          |
| رستم دستان - ۷۵                                                       | حوا - ۸                                        |
| رشیدالدین (خواجه) - ۸۷                                                | حیدریان - ۱۹۰                                  |
| رضی الدین طالقانی - ۶۳                                                | ح                                              |
| رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی - ۵۲، ۱۳۷                                | خاقانی - ۸۹                                    |
| رکن الدین جوینی (قاضی) - ۱۴، ۸۵                                       | خدیدجه - ۸                                     |
| رکن الدین دازکو (حاجی) - ۱۳۹                                          | خسرو پرویز - ۲۸، ۴۵، ۴۶، ۱۲۹                   |
| روزبهان (شیخ) - ۱۳۹                                                   | خضر - ۱۰۳                                      |
| ز                                                                     | خلف - ۸۸                                       |
| زاهد (فقیه) - ۸۹                                                      | خلیل الله - ۱۸ ح                               |
| زبور (کک) - ۱۸                                                        | خمار تاش عمادی قزوینی زاهد - ۷                 |
| زبیده خاتون - ۴، ۷۴، ۷۵                                               | خورشه - ۱۶۰                                    |
| زبیر - ۴۰                                                             | خیرالنساج - ۶۴                                 |
| زنده پیل (احمدجام) - ۱۸۹ و رجوع به احمد جام شود.                      | خیزران - ۷                                     |
| زنگی سلقری (اتابک) - ۱۳۸                                              | ح                                              |
| زراوه - ۱۷۵                                                           | دابة الارض - ۷                                 |
| زین العابدین (امام) - ۱۴، ۱۸۳ ح                                       | داراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی - ۱۴۹، ۱۶۸     |
| زوزنی (ملک) - ۱۸۹                                                     | دارا بن داراب - ۶۴ (۱)، ۷۹                     |
| زیاد بن ابیه - ۳۹                                                     | الداعی الی الحق حسن بن زید باقری - ۶۶          |
| س                                                                     | دانیال پیغمبر - ۱۳۳                            |
| سابق بن جعبر - ۱۲۳                                                    | داود - ۱۷                                      |
| ساره - ۳                                                              | دجال - ۱۲، ۵۴                                  |
| ساسان - ۱۵۰                                                           | دولنشاہ - ۳۷ ح، ۵۴ ح                           |
| سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی - ۶۳                                    | دیالہ - ۶۱، ۶۲، ۱۴۰                            |
| سام - ۲۰، ۲۰ ح                                                        | ف                                              |
|                                                                       | ذوالقرنین - ۵۲                                 |



|                                           |                                         |
|-------------------------------------------|-----------------------------------------|
| ۸۲، ۸۱، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱                    | سری سقطی - ۳۶                           |
| ۹۲، ۹۱، ۸۸، ۸۴، ۸۳                        | سعد الدین حوی - ۱۸۴                     |
| ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۴                  | سعد ایی وقاص - ۳۱                       |
| ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۰۲              | سعد بن زنگی سلغری (اتابک) - ۱۳۸         |
| ۱۵۳، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۷                        | سعدی (شیخ) - ۱۳۸، ۱۳۹                   |
| شاه سنجان - ۱۸۵                           | سعید بن العاص الاموی - ۶۲               |
| شاهنامه (کک) - ۹۲، ۹۲، ۱۷۵، ۱۷۵ ح         | سفاح - ۳۸                               |
| شبا نکاریان - ۱۶۷                         | سفیان ثوری - ۴۰                         |
| شیدیز - ۱۲۹                               | سفینه الاولیاء (کک) - ۴۸ ح              |
| شیلی - ۳۶                                 | سکران (شیخ) - ۳۷                        |
| شجاع الدین خورشید - ۷۹                    | سلاجقه - ۱۱۵، ۱۰۹، ۸۵، ۶۹، ۵۲           |
| شجاع کرمانی (شاه) - ۱۷۱                   | ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۳                 |
| شرف الدین درگزینی - ۸۲                    | سلطان سلیمان - ۱۸۵                      |
| شرف الدین محمود شاه اینجو - (ملک) - ۱۳۷   | سلم - ۱۹، ۱۹ ح، ۲۰                      |
| شروین - ۷۲، ۷۲ ح                          | سلمان فارسی - ۱۲، ۴۸، ۱۶۲               |
| شمراء (سوره) - ۱۵ ح                       | سلیمان بن داود پیغمبر - ۱۷، ۴۹، ۱۴۵     |
| شعیا - ۱۷                                 | سلیمان بن خالد - ۴۷                     |
| شفر Schéfer - ۵۸ ح                        | سلیمان شاه ابوه - ۱۲۷                   |
| شکرو شکایت - ۱۷۹                          | سطر العلی (کک) - ۱۷۰، ۱۷۰ ح             |
| شمس الدین (حواجه) - ۶۸                    | شجر سلجوقی (سلطان) - ۲۶                 |
| شمس الدین سجاسی - ۸۹                      | شمر بن مودود سلغری (اتابک) - ۱۳۸        |
| شمویل پیغمبر - ۶۹                         | شهر بن سعد ساعدی - ۱۴                   |
| شهاب الدین سهروردی - ۳۷                   | یاست نامه (کک) - ۵۸ ح                   |
| شیت بن آدم - ۵۷، ۳                        | یغای زهیر (بنی زهیر) - ۱۳۹              |
| شیراز بن طهمورت - ۱۳۷                     | یغای الدوله صدقه بن مصور دیس اسدی - ۴۲  |
| شیرین - ۴۵                                | یغای بن عماره - ۱۳۹                     |
| شیعه - ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۸ ح       |                                         |
| ۹۴، ۱۸۴، ۱۹۷ ح                            |                                         |
| ص                                         | ن                                       |
| صایان - ۱۲۲، ۱۳۲                          | اپورین اردشیر بابکان - ۶۱، ۱۳۲، ۱۵۰     |
| صالح - ۸، ۱۵                              | ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۲                      |
| صاین الدین (ضیاء الدین ۸۹ ح) (حواجه) - ۸۹ | اپور بن اشک بن دارا (= شاپور بزرگ) - ۴۹ |
| صحاح (کک) - ۶۰                            | اپور ذوالاکتاف - ۳۴، ۳۸، ۴۴، ۴۵         |
|                                           | ۴۷، ۶۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۲              |
|                                           | افمی (امام) - ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸        |

|                                          |                                             |
|------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ع                                        | میدرالدین معبد بن عبدالله ملک مراغی - ۶۳    |
| عایشه - ۱۳ ، ۱۵                          | صرمة انصاری - ۱۳                            |
| عباس بن الفضل الملوی - ۱۲ ح. ورجوع بفضل  | صفا (نامردی) - ۷                            |
| ابن عباس شود                             | صفوان - ۱۷۰                                 |
| عباس بن عبدالمطلب - ۱۴                   | صفوان بن معطل - ۱۱۲                         |
| عبدالرحمن خاژنی (شیخ زاهد) - ۲۶          | صفی الدین (شیخ) - ۹۲                        |
| عبدالغفار سكاك (استاد) - ۶۷              | صلاح الدین یوسف - ۱۲۶                       |
| عبدالغادر کیلانی - ۳۷                    | صمصام الدوله بن عضد الدوله دیلی - ۱۴۵ ، ۱۳۷ |
| عبدالله انصاری (شیخ) (= پیرهری) - ۱۸۷    | صورالا قالیم (ک) - ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۹ ، ۶۷   |
| عبدالله بن بکر - ۳۲                      | ۱۰۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۴۵ ،               |
| عبدالله بن ذییر - ۶                      | ۱۸۷ ، ۱۷۴                                   |
| عبدالله بن عامر بن کریز - ۸ ، ۳۹         | ض                                           |
| عبدالله بن عباس - ۵۴                     | ضحاك علونی - ۳۹                             |
| عبدالله عمر عبدالعزیز - ۱۷۱              | ضیاء الملك فتحجوانی - ۱۰۲                   |
| عبدالله مبارک - ۱۸۳                      | ط                                           |
| عبدالمطلب - ۴                            | طاوس العربین - ۱۴۴                          |
| عتبة بن غزوان - ۳۹                       | طاهریان - ۱۸۱ ، ۱۸۲                         |
| عثمان (از علماء) - ۱۵                    | طبری (ک) - ۳۹ ح                             |
| عثمان بن عفان - ۶ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۶۲    | طبقات (ک) - ۷۹                              |
| عثمان ساوجی (شیخ) - ۶۹                   | طلحه - ۴۰                                   |
| عجایب المخلوقات (ک) - ۳۹                 | طوس نوذر - ۱۸۵                              |
| عجل (برادر حمزه) - ۸۹                    | طهمورث دیوبند پیشدادی - ۳۸ ، ۴۶ ، ۵۳        |
| عزالدین قلج ارسلان بن مسعود سلجوقی - ۱۱۱ | ۵۲ ، ۵۵ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۱۵۱ ، ۱۸۱ ،             |
| عزرائیل - ۱۷                             | ۱۹۰ - ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰                       |
| عزیز - ۱۷                                | طی - ۱۵                                     |
| عضدالدوله فنا خسرو دیلمی - ۱۲ ، ۳۳       | ظ                                           |
| ۱۳۰ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۸ ، ۱۵۸              | ظفر نامه (ک) - ۱۰۲ ح ، ۱۰۶ ح ، ۱۲۷ ح        |
| علاء الدین محمد (خواجه) - ۱۸۹            | ظہیر الدین قاریابی - ۸۹                     |
| علاء الدین کیقباد سلجوقی (سلطان) - ۱۰۹   | ظہیر الدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی (ح)   |
| ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴                    | علی بن سیف الدین یا علی بن شمس الدین -      |
| علك (شیخ) - ۶۴ ح                         | ۶۷                                          |
| علك وفلك قزوینی - ۶۴ رجوع بهلك شود       |                                             |
| علوان (ضحاک) - ۳۹ ح                      |                                             |

۸۲، ۸۱، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱  
 ۹۲، ۹۱، ۸۸، ۸۸، ۸۴، ۸۴  
 ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۴  
 ، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۰۷  
 ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۵۳، ۱۵۳  
 شاه سنجان - ۱۸۵  
 شاهنامه (ک) - ۹۲، ۹۲، ۱۷۵، ۱۷۵ ح  
 شبانکاریان - ۱۶۷  
 شپدیز - ۱۲۹  
 شبلی - ۳۶  
 شجاع الدین خورشید - ۷۹  
 شجاع کرمانی (شاه) - ۱۷۱  
 شرف الدین درگزینی - ۸۲  
 شرف الدین محمود شاه اینجو - (ماک) - ۱۳۷  
 شروین - ۷۲، ۷۲ ح  
 شعراء (سوره) - ۱۵ ح  
 شعیا - ۱۷  
 شفر Schéfer - ۵۸ ح  
 شکرو شکایت - ۱۷۹  
 شمس الدین (خواجه) - ۶۸  
 شمس الدین سجاسی - ۸۹  
 شویل بیغمبر - ۶۹  
 شهاب الدین سهروردی - ۳۷  
 شیبث بن آد - ۳، ۵۷  
 شیراز بن طهمورت - ۱۳۷  
 شیرین - ۴۵  
 شیعہ - ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۸ ح  
 ۹۴، ۱۸۴، ۱۹۷ ح

## 3

صایبان - ۱۲۲، ۱۳۲  
صالح - ۸، ۱۵  
صاین الدین (ضیاء الدین ۸۹ ح) (حواجہ) - ۸۹  
صباح (ک) - ۴۰

سری سقطی - ۳۶  
سعدالدین حموی - ۱۸۴  
سعد ایی وقاص - ۳۱  
سعد بن زکی سلفری (انابک) - ۱۳۸  
سعدی (شیخ) - ۱۳۸ ، ۱۳۹  
سعید بن العاص الاموی - ۶۲  
سفاح - ۳۸  
سفیان ثوری - ۴۰  
سفینه الاولیاء (ک) - ۴۸ ح  
سکران (شیخ) - ۳۲  
سلاجقه - ۵۲ ، ۶۹ ، ۸۵ ، ۱۰۹ ، ۱۱۵ ،  
۱۳۶ ، ۱۵۸ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۹۳  
سلطان سلیمان - ۱۸۵  
سلم - ۱۹ ، ۱۹ ح ، ۲۰  
سلیمان فارسی - ۱۲ ، ۴۸ ، ۱۶۲  
سلیمان بن داود پیغمبر - ۱۷ ، ۴۹ ، ۱۴۵  
سلیمان بن خالد - ۴۷  
سلیمان شاه ابوہ - ۱۲۷  
سمط العلّی (ک) - ۱۷۰ ، ۱۷۰ ح  
ستجر سلجوقی (سلطان) - ۲۶  
ستقر بن مودود سلفری (انابک) - ۱۳۸  
سہل بن سعد ساعدی - ۱۴  
سیاست نامہ (ک) - ۵۸ ح  
سیف ایی زہیر (بنی زہیر) - ۱۳۹  
سیف الدولہ صدقہ بن منصور دیس اسدی - ۴۲  
سیف بن عمارہ - ۱۳۹

شاہد بن اردشیر بابکان - ۶۱، ۱۳۲، ۱۵۰،  
۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۲  
شاہد بن اشک بن دادا (= شاہد بزرگ) - ۴۹  
شاہد ذوالکثاف - ۳۴، ۳۸، ۴۴، ۴۵،  
۴۷، ۶۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۲  
شافعی (امام) - ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸

|                                          |                                             |
|------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ع                                        | صدرالدین محمد بن عبدالله لملک مراغی - ۶۳    |
| عایشه - ۱۳ ، ۱۵                          | صرمه انصاری - ۱۳                            |
| عباس بن الفضل العلوی - ۱۲ ح. و رجوع بفضل | صفای (نام مردی) - ۷                         |
| ابن عباس شود .                           | صفوان - ۱۷۰                                 |
| عباس بن عبدالمطلب - ۱۴                   | صفوان بن معطل - ۱۱۲                         |
| عبدالرحمن خازنی (شیخ زاهد) - ۲۶          | صفی الدین (شیخ) - ۹۲                        |
| عبدالغفار سکاک (استاد) - ۶۷              | صلاح الدین یوسف - ۱۲۶                       |
| عبدالقادر کیلانی - ۳۷                    | صمصام الدوله بن عضدالدوله دیلمی - ۱۴۵ ، ۱۳۷ |
| عبدالله انصاری (شیخ) (= پیرهری) - ۱۸۷    | صورالا قالیم (ک) - ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۹ ، ۶۷   |
| عبدالله بن بکر - ۳۲                      | ۱۰۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۴۵ ،               |
| عبدالله بن زبیر - ۶                      | ۱۸۷ ، ۱۷۴                                   |
| عبدالله بن عامر بن کریز - ۸ ، ۳۹         | ض                                           |
| عبدالله بن عباس - ۵۴                     | ضحاک علوی - ۳۹                              |
| عبدالله عمر عبدالعزیز - ۱۷۱              | ضیاء الملک نخجوانی - ۱۰۲                    |
| عبدالله مبارک - ۱۸۳                      | ط                                           |
| عبدالمطلب - ۴                            | طاوس الحرمین - ۱۴۴                          |
| عتبة بن غزوان - ۳۹                       | طاهریان - ۱۸۱ ، ۱۸۲                         |
| عثمان (از علماء) - ۱۵                    | طبری (ک) - ۲ ح ، ۳۹ ح                       |
| عثمان بن عفان - ۶ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۶۲    | طبقات (ک) - ۷۹                              |
| عثمان ساوجی (شیخ) - ۶۹                   | طلحه - ۴۰                                   |
| عجایب المخلوقات (ک) - ۳۹                 | طوس نوذر - ۱۸۵                              |
| عجل (برادر حمزه) - ۸۹                    | طهمورت دیوبند پیشدادی - ۳۸ ، ۴۶ ، ۵۳        |
| عزالدین قلج ارسلان بن مسعود سلجوقی - ۱۱۱ | ۵۲ ، ۵۵ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۱۵۱ ، ۱۸۱               |
| عزرائیل - ۱۷                             | ۱۹۰ - ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰                       |
| عزیز - ۱۷                                | طی - ۱۵                                     |
| عضدالدوله فنا خسرو دیلمی - ۱۲ ، ۳۳       | ظ                                           |
| ۱۳۰ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۸ ، ۱۵۸              | ظفر نامه (ک) - ۱۰۲ ح ، ۱۰۶ ح ، ۱۲۷ ح        |
| علاء الدین محمد (خواجه) - ۱۸۹            | ظهیر الدین فاریابی - ۸۹                     |
| علاء الدین کیقباد سلجوقی (سلطان) - ۱۰۹   | ظهیر الدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی (ح)   |
| ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴                    | علی بن سیف الدین یا علی بن شمس الدین -      |
| علك (شیخ) - ۶۴ ح                         | ۶۷                                          |
| علك و فلك قزوینی - ۶۴ . رجوع به علك شود  |                                             |
| علوانی (ضحاک) - ۳۹ ح                     |                                             |

ح ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵

فارسنامه ناصری (ک) - ۱۳۱، ح ۱۴۰، ح ۱۴۱

ح ۱۴۱، ح ۱۴۲، ح ۱۴۳، ح ۱۴۴

ح ۱۴۵، ح ۱۴۶، ح ۱۴۷، ح ۱۴۸

ح ۱۴۹، ح ۱۵۰، ح ۱۵۱، ح ۱۵۲

ح ۱۶۰، ح ۱۶۱، ح ۱۶۲

فاروق - ۱۴۸

فاطمه - ۱۵

فتوحی مروزی - ح ۵۱

فجر (سوره) - ح ۱۵

فخر الدولة دیلمی - ۶۲

فخر الدین رازی (امام) - ۱۸۷

فخرالدین ربی (ح: ورامینی) (ملک) - ۵۷

فردوسی - ۱۰۴، ۱۸۵

فرس (ملوک) - ۴۷، ۱۳۵

فرعون - ۱۸۸

فرهاد بن کودرز (بخت نسر) - ۱۰۴

فرهنگ جغرافیایی ایرانی (ک) - ح ۵۴، ح ۵۵

ح ۵۸، ح ۶۸، ح ۶۹، ح ۷۰، ح ۷۱

ح ۸۰، ح ۸۱، ح ۸۲، ح ۸۳، ح ۸۴

ح ۹۳، ح ۹۴، ح ۹۶، ح ۹۹، ح ۱۰۰

ح ۱۰۱، ح ۱۰۲، ح ۱۰۳، ح ۱۰۴

ح ۱۲۹، ح ۱۳۳، ح ۱۳۹، ح ۱۴۰

ح ۱۴۴، ح ۱۴۵، ح ۱۴۶، ح ۱۴۷

ح ۱۴۸، ح ۱۴۹، ح ۱۵۳، ح ۱۵۷

ح ۱۷۱، ح ۱۸۴، ح ۱۸۹، ح ۲۰۱

ح ۲۰۳

فرید الدین عطار - ۱۸۳

فریدون - ۱۹

فریطاق - Freytag - ح ۱۶۵

فسابن طهمورت دیوبند - ۱۵۰

فضل بن عباس - ۱۲

فغفور - ۱۲۹

علی النقی (امام) - ۴۴

علی الیاسی (امیر) - ۱۷۰

علی بن عیسی - ۱۳۵

علی بن موسی الرضا بن جعفر (امام) - ۴۴

ح ۴۴، ۶۳، ۱۸۵

علی سهل اسفهبانی - ۵۶

علیشاه تبریزی - ۸۷، ورجوع به تاج الدین

علیشاه شود.

علی مرتضی (امیرالمؤمنین) - ۲۵، ۲۹، ۳۱

۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۱۳۵، ۱۶۲

عماد الدولة دیلمی - ۱۲۴

عمر بن الخطاب (عمر فاروق) - ۶، ۱۳، ۱۴

۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹

۱۳۵

عمر بن عبدالعزیز مروانی - ۶۲، ۱۷۰

عمر سعد - ۵۶

عمر بن لیث - ۱۳۸، ۱۸۲، ۱۸۲

عیسی بن مریم - ۱۸، ۳۵

عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس -

۴۸

عیسی کاشانی - ۶۲

عین القضاة - ۸۰

غ

غازان خان - ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۸۶

۸۷، ۹۱، ۱۰۴

غضبان بن القیصری - ۱۷۰

غیاث الدین امیر محمد رشیدی پسر خواجه

رشید الدین (خواجه) - ۸۷، ۱۸۱

ق

قارس بن ماسور بن نوح - ۱۳۲

فارسنامه ابن البلخی (ک) - ۱۳۵، ۱۳۵، ح ۱۴۳

ح ۱۴۳، ح ۱۴۴، ح ۱۴۴، ح ۱۴۹

فلکی شیروانی - ۸۹

فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور  
- ۱۵۱ و رجوع به فیروز بن یزدگرد ... شود.

فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی - ۹۵  
فیروز بن قباد ساسانی - ۵۴، ۵۸، ۱۴۱،  
۱۰۸، ۱۲۲، ح ۱۹۷

ق

قادر خلیفه - ۱۲۲

قایم خلیفه - ۴، ۴۲، ۸۶

قباد بن شاپور - ۱۵۱

قباد بن فیروز ساسانی - ۴۲، ۹۵، ۱۰۵،  
۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۵۵، ۱۹۸

۱۹۹

قبط - ۲۱

قنلمش (امیر) - ۱۴۵

قرآن (ک) - ۱، ۱۵، ۱۹۳، ح

قراطمه - ۹

قریسیا بن طهمورت - ۱۲۴

قریش - ۴، ۵، ۱۳۵

قزاونه - ۹۳

قزوینی - ۸، ۱۲، ح ۳۹، ح ۴۶، ح ۶۵

قسطاس قیصر ورم - ۱۱۲

قصص (سوره) - ۱۰۹، ح

قصی - ۶

قطب الدین حیدر (شیخ) - ۱۸۵، ۱۹۰

قطب الدین (ح: فخر الدین) (ملک) - ۱۷۲

قلج ارسلان (سلطان) - ۱۱۳

قوبا - ۴۵

قیصر - ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۰

قیس بن ... - ۸۹، ح

قینان بن انوش بن شیت بن آدم - ۳۸

ر

رخری - ۱۳۹

کسائی (از قراء سبعه) - ۵۹

کسری (انوشروان) - ۳۴، ۴۵، ۴۷، ۱۲۲، ح

کمال الدین اسمعیل اصفهانی - ۵۴

کمالینی (ح: کالینی) تبریزی - ۸۹

کوروش - ۱۷، ح

کهن (سوره) - ۱۰۳، ح

کیانیان - ۵۲

کیخسرو بن سیاوش کیانی - ۶۴، ۷۰،

۹۲، ۹۲، ح

کیقباد کیانی - ۵۲، ۱۹۲

کیکائوس کیانی - ۴۱، ۱۲۴

کیومرث - ۲۰، ۵۶، ۱۴۴، ۱۹۰، ۲۰۰

ک

کرشاشف (جهان پهلوان) - ۱۷۴

گزیده (ک) - ۶۱

کشتاسف بن لهراسف کیانی - ۷۶، ۱۰۷،

۱۴۷، ۱۵۰، ۱۷۰

کل اندام (شیخ) - ۱۴۹

کودرز اشغانی - ۱۷

ل

لابان بن ناهر بن آذر - ۱۶

لشکر بن طهموت دیوبند - ۱۳۴

لهراسف (لهراسب) کیانی - ۳۸، ۱۵۶،

۱۹۰

لیثه - ۱۶، ح

م

ماتیگان بن جفتای - ۱۹۱

ماروت - ۳۹

مالک بن انس اصبحی - ۱۵

مأمون خلیفه - ۱۳، ۱۹۳

مبارک ترکی - ۶۲

متوکل عباسی - ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۸۵،

المثلث بالحکمة (المثلث بالنعمة) (= ادریس ،

هرمس) - ۱۹

- چند الدوله بن فخر الدوله - ۶۳  
 لجبسطی - (کک) ۱۱۵  
 جمع ارباب الملك (کک) - ۱۴، ۸۵، ۱۴۵  
 جمع البحرین (کک) - ۱۰۳، ۱۰۶  
 جمع الفصحاء (کک) - ۵۱ ح  
 محمد ابو الولید (خواجه) - ۱۸۷  
 محمد النقی (امام) - ۳۱  
 محمد المحروق بن امام زین العابدین (امامزاده)  
 - ۱۸۳ ح  
 محمد باقر (امام) - ۱۴  
 محمد بن الحسن الفقیه - ۵۹  
 محمد بن جعفر صادق - ۱۹۸  
 محمد بن حنفیه ابن امیر المؤمنین علی - ۱۱۴  
 محمد بن علی کنانی - ۸  
 محمد بن قاسم بن ابی عقیل - ۱۳۷  
 محمد بن موسی الکاظم - ۱۳۸  
 محمد بن یوسف - ۷  
 محمد بن یوسف ثقفی - ۱۳۷  
 محمد تقی الجواد (امام) - ۳۶  
 محمد سلجوقی (سلطان) - ۵۳  
 محمد غزالی (حجة السلام) - ۱۸۵  
 محمد کجوجانی (خواجه) - ۸۹  
 محمد مصطفی - ۹۶، ۴۸  
 محمود سبکتکین غزنوی (سلطان) - ۱۷۸، ۱۸۰  
 راغیان - ۶۶  
 وقضی علی - ۴۰ ح، ۱۲۳  
 رجائیا (ح: مرحاسیا، هرجائیا، مرحاسیا)  
 (بزرگ کشیشان) - ۱۰۲  
 روه (نام زنی) - ۷  
 سالک الممالک (کک) - ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۱۰۳،  
 ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۵۶  
 سظمر بالله احمد بن القندی - ۳۵، ۳۵ ح، ۴۲ ح  
 ستعین - ۳۴  
 سعود سعد سلمان - ۱۹۶  
 سعودی - ۶ ح، ۱۹ ح، ۱۷۰ ح  
 مشکاة المصابیح (ک) - ۱، ۲، ۳، ۱۲،  
 ۱۲ ح، ۱۴، ۲۳ ح  
 مشکین کرجی - ۹۴  
 مشبه - ۷۹  
 مصابیح (کک) - رجوع به مشکاة المصابیح شود.  
 مصطفی - ۱۳، ۱۴، ۱۴۵  
 مطران - ۱۳۳  
 مطیع خلیفه - ۹  
 معارف (کک) - ۲، ۲۶  
 معاویه - ۱۲۳  
 معتز خلیفه - ۳۴، ۶۲  
 معتزله - ۷۹  
 المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید خلیفه عباسی -  
 ۴۴، ۴۶، ۱۰۴  
 المعتض بالله احمد بن الامیر الموفق طلمعة بن  
 المتوکل علی الله - ۳۴  
 معتمد خلیفه - ۲۴  
 معجم البلدان (کک) - ۲ ح، ۱۶ ح، ۴۱ ح، ۴۳ ح،  
 ۴۵ ح، ۴۹ ح، ۵۵ ح، ۷۳ ح، ۸۰ ح،  
 ۸۱ ح، ۹۰ ح، ۹۴ ح، ۹۵ ح، ۹۹ ح،  
 ۱۰۴ ح، ۱۰۶ ح، ۱۰۸ ح، ۱۱۰ ح،  
 ۱۱۲ ح، ۱۱۳ ح، ۱۱۴ ح، ۱۱۴ ح،  
 ۱۱۵ ح، ۱۱۶ ح، ۱۱۷ ح، ۱۱۸ ح،  
 ۱۱۹ ح، ۱۲۱ ح، ۱۲۷ ح، ۱۲۸ ح،  
 ۱۳۵ ح، ۱۳۹ ح، ۱۴۰ ح، ۱۴۱ ح،  
 ۱۴۲ ح، ۱۴۶ ح، ۱۵۲ ح، ۱۵۴ ح،  
 ۱۵۷ ح، ۱۶۲ ح، ۱۶۵ ح، ۱۶۷ ح،  
 ۱۷۳ ح، ۱۷۹ ح، ۱۸۰ ح، ۱۸۸ ح،  
 ۱۹۱ ح، ۱۹۴ ح، ۲۰۱ ح، ۲۰۲ ح،  
 معروف کرخی - ۳۶  
 معشوق طوسی - ۱۸۵  
 مقتدر خلیفه - ۴، ۸، ۱۳۵  
 مقدسی - ۷ ح، ۱۴۲ ح، ۱۴۳ ح، ۱۴۹ ح،  
 ۱۵۰ ح، ۱۵۲ ح، ۱۶۰ ح، ۱۶۸ ح،  
 المقنع - ۱۸۸ ح

|                                                |                                                   |
|------------------------------------------------|---------------------------------------------------|
| نقحات (ك) - ۸ ح ، ۵۹ ح ، ۶۴ ح                  | مكارم (شيخ) - ۳۷                                  |
| نمود - ۳۹ ، ۴۱                                 | المكتفی بالله علی بن الممتضد - ۳۵                 |
| نوح - ۲۰ ، ۳۱ ، ۱۲۴                            | ملاحده - ۶۱ ، ۶۳ ، ۱۵۵ ، ۱۷۹                      |
| نوالدين سمارستانی (ح: سمارستانی) (شيخ) - ۸۹    | ملكشاه سلجوقی (سلطان) - ۲۸ ، ۳۳ ح ، ۱۲۳           |
| نوشتكين شیر کبر سلجوقی (اتايك) - ۶۴            | ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷                             |
| نوشروان - ۱۲۸ ح                                | منتخبات نزهة القلوب (ك) - ۵۸ ح                    |
| نووی - ۳۴ ح                                    | منتصر - ۳۴                                        |
| و                                              | المنصور بالله ابو دوانيق العباسی ، ابو جعفر       |
| وانق خليفه - ۳۴ ، ۱۳۵                          | عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس - ۳۳    |
| وشاق - ۷۷                                      | منوچهر بن ایرج بن فریدون پیشدادی - ۵۷ ، ۴۹        |
| ولید بن عبدالملك مروانی - ۱۳ ، ۶               | موسی الكاظم (امام) - ۳۱ ، ۳۶ ، ۵۸                 |
| ولید بن عقبه الاموی - ۶۲                       | موسی بن یوقا - ۶۲                                 |
| وهب بن منبه - ۱۶ ، ۲                           | موسی بنمیر - ۱۷ ، ۱۰۳ ، ۱۸۸                       |
| وهسودان بن محمد بن رواد (۱) الازدی (امیر) - ۸۶ | مونس الاستاد (= یونس) - ۱۲۹ ح ، ۱۲۹ ح             |
| ه                                              | مهاليل (مهاسل) بن قینان بن انوش بن شیت            |
| هاجر - ۳ ، ۸                                   | ابن آدم - ۱۳۳                                     |
| الهادی بالله موسی بن مهدی - ۶۲                 | مهدنی - ۳۴                                        |
| هاروت - ۳۹                                     | المهدی بالله محمد بن عبدالله خليفه عباسی - ۱۳ ، ۷ |
| هارون الرشید خليفه عباسی - ۴ ، ۷ ، ۳۲ ،        | ۱۳۴ ، ۳۴ ح                                        |
| ۳۴ ، ۶۲ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۸۵ ، ۱۸۵ ،                 | مهدی ، محمد بن حسن العسكري - ۴۲                   |
| ح ۱۸۵                                          | میشور (ح: برمشور ؛ زنجانی) (امیر) - ۷۲            |
| هامان - ۱۸۸                                    | ن                                                 |
| هدایت - ۵۱ ح                                   | ناصر الدين ابو سعيد عبدالله محمد بن علی           |
| هرمس (الثلاث بالحكمة ، الثلاث بالنعمة) (=      | البيضاوی (قاضی) - ۱۴۷                             |
| ادریس) - ۱۹                                    | ناصر خليفه - ۴ ، ۳۰                               |
| هشام - ۵۹                                      | نافع - ۱۵                                         |
| هفت اقليم (ك) - ۶۴ ح                           | نجاشی - ۵                                         |
| هفتواد (كرم) - ۱۷۱                             | نجيب الدين جرباد قانی = ۷۷                        |
| همام الدين تبریزی - ۸۸                         | نخشب (ماه) - ۱۸۸ ، ۱۸۸ ح                          |
| همای بنت بهمن کیانی (= سره) - ۷۵ ، ۱۴۵         | نریان (جهان پهلوان) - ۱۸۶                         |
| هندوان - ۱۹                                    | نزاری شاعر - ۱۷۷                                  |
|                                                | نصیر الدين طوسی (خواجه) - ۱۰۰                     |
|                                                | نمان بن منذر - ۴۲                                 |



۱۲۱ ح، ۱۳۲ ح، ۱۳۵ ح، ۱۴۰ ح،

۱۵۴ ح، ۱۶۵ ح، ۱۶۸ ح، ۱۷۳ ح،

۱۷۶ ح، ۱۷۹ ح، ۱۸۰ ح، ۱۹۰ ح،

۲۰۱ ح،

یاجوچ و ماچوچ - ۱۱

یحیی پیغمبر - ۱۷

یزید - ۳۳

یعقوب پیغمبر - ۱۶

یعقوبی - ۴ ح

یونس پیغمبر - ۶۲۱

هوشنگه پیشدادی - ۱۳۰، ۵۷، ۳۱، ۲۰،

۱۳۳، ۱۴۴، ۲۰۰

هولاکوخان - ۱۸۵، ۱۰۰، ۶۶

ی

یافت - ۹۶، ۲۰

یاقوت ۲-ح، ۴ ح، ۵ ح، ۷ ح، ۸ ح، ۱۲ ح،

۱۵ ح، ۱۸ ح، ۳۰ ح، ۳۳ ح، ۴۲ ح،

۴۵ ح، ۴۶ ح، ۵۸ ح، ۵۹ ح، ۶۴ ح،

۶۵ ح، ۷۲ ح، ۱۰۲ ح، ۱۰۶ ح، ۱۰۸ ح،

۱۱۲ ح، ۱۱۴ ح، ۱۱۶ ح، ۱۱۹ ح،



## فهرست نام جایها

|                                       |                                        |
|---------------------------------------|----------------------------------------|
| آبادیه - ۱۴۷، ۱۴۹ (قلعهٔ ...) - ۱۵۹   | آبراهیم (مقام) - ۵                     |
| آبان (شهر) - ۴۵ و رجوع بشهر آبان شود. | آبرج - ۱۴۵، ۱۵۹ (دز ...) - ۱۵۹         |
| آبشخور (ح: نغوز، ابسجور، آتخون) (۱) - | آبردژ - ۶۸                             |
| ۱۱۱                                   | آبر شهره - (ح: همشهره) - ۱۰۴           |
| آبه - ۸۱                              | آبرتوه (= برکوه) - ۱۴۵، ۱۴۶            |
| آتشگاه (قلعه) - ۱۷۵، ۵۵               | آبر کامان (= ابرکاوان) - ۱۶۵، ۱۶۵ ح    |
| آذر بایجان - ۲۳، ۵۱، ۶۱، ۸۵، ۹۱       | آبروان (افروانه) - ۱۶۵                 |
| ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۰۲           | آیزر (۲) - ۱۴۲                         |
| آزاد - ۱۰۲                            | آبلستان (۲) - ۱۱۰                      |
| آزاد وار - ۱۸۴                        | آبله (نهر) - ۴۰، ۱۵۵ ح                 |
| آس - ۲۲، ۱۱                           | آبوا (دیه) - ۱۶                        |
| آق خواجه (= سومیقان) - ۱۷۳            | آبو قبیس (کوه) - ۱، ۷، ۸               |
| آق سنگ (ح: اقسک، افنیک، افیک، افک،    | آبهر - ۶۰، ۶۴، ۷۲                      |
| اقبیک) - ۱۱۱                          | آبهر رود - ۶۹، ۶۴ ح                    |
| آقشهر - ۱۱۱، ۱۱۱ ح، ۱۱۳، ۱۱۶          | آبیورد - ۱۹۴                           |
| آلانی - ۱۲۷ ح                         | آجنان (= کارخانه) - ۱۰۲                |
| آلان بر اغوش - ۹۹ ح                   | آحد (کوه) - ۱۲                         |
| آمد - ۱۲۱                             | آخلاق (= خلاط) - ۱۱۲، ۱۱۷ ح (بحیره...) |
| آمل - ۱۹۷، ۱۹۸                        | - ۱۱۸، ۱۱۹                             |
| آورد (مرغزار) (= کوشک زرد) - ۱۶۱      | آدمان (ح: ادبان، اومان) - ۸۱           |
| آوه - ۶۵، ۶۸، ۷۴                      | آدک - ۱۱۰                              |
| آهنگران - ۱۹۰                         | آدان - ۲۳، ۶۰، ۶۱، ۱۰۳، ۱۰۵ ح          |
| ا                                     | - ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۸۱                        |
| آبتوت (ح: ابقوط، ابوطوط، ابتوط) - ۱۱۷ | آربطان - ۹۱ ح                          |
| آبغاز - ۱۰۸، ۱۰۸ ح                    | آرییل - ۱۲۰                            |
|                                       | آرجاق (۲) - ۹۵، ۹۵                     |

(۱) در این فهرست و همچنین در فهرست پیشین نام جایهایی که در کتب جغرافیایی دسترس ما نبود تا صحت ضبط آن را مسلم داریم، صور مختلف ضبطشان را با علامت «ح» داخل هلالین نید کردیم تا راه تحقیق مسدود ننماید.

(۲) در فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴ ارجق.

|                                              |                                              |
|----------------------------------------------|----------------------------------------------|
| اروشن (آتشخانه) - ۱۲۷                        | ارجان (ارغان) - ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۶ ح            |
| اروس (ءارس ، روس) - ۱۹۹                      | ۱۵۷ ، ۱۶۱ ح                                  |
| اروند (کوه) - ۸۱ ، ۸۲ ح ، ۸۳                 | ارجیش - ۱۱۷                                  |
| ارونق - ۹۰                                   | ارخان - ۱۴۶                                  |
| اريس (چاه) - ۱۵                              | اردان (ح : اوان ، اردوان) - ۸۱               |
| ازر - ۶۵                                     | اردبیل - ۹ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۲ ح ، ۹۳             |
| ازکایرون (ح: اوکامرون ، رزکایرون ، ازکایرون) | اردستان - ۵۶ ، ۷۵                            |
| - ۱۸۸                                        | اردشیرخوره (کوه) - ۱۳۶ ، ۱۴۳ ، ۱۵۰           |
| ازمادین (ح : ازمادین ، ازماین ، ازماین ،     | ۱۶۴ ، ۱۶۵                                    |
| از یادرین ، ازماروین ، اؤفادرین) - ۸۰        | اردوباد - ۱۰۲                                |
| ازناوه (ح: ارماوه ، ارناوه ، ارپاده) - ۶۹    | اردوهیکل (ح : ارد ملک ، وارد هیکل ، وارد     |
| استخر - ۱۳۹ و رجوع به اصطخر شود .            | هیکل ، داردو هیکل) - ۷۱                      |
| استراباد - ۶۰ ح ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹            | ارژن - ۱۲۱ ، ۱۲۱ ح                           |
| استوا - ۱۸۵                                  | ارژن الروم - ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷                 |
| استوژن (ح: استورن ، استوان ، استورن) - ۸۱    | اوزنجان - ۹ ح ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳              |
| اسدآباد - ۶۰ ، ۸۱                            | ارژنه - ۹۰ ح                                 |
| اسطه (ح: واسطه) - ۸۱                         | ارژن (دشت) - ۱۶۲                             |
| اسفدن - ۱۷۷                                  | ارس - ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵              |
| اسفراین - ۱۸۳                                | ۲۰۷                                          |
| اسفزار - ۱۸۷                                 | ارس (= اروس ، روس) - ۱۹۹ ح                   |
| اسفنج (ح: اوسفتج ، راسنج) - ۸۹ و رجوع به     | ارشک (ح: رشک ، زسک) (آتشخانه) ( - امکلیجه)   |
| باسفنج شود .                                 | - ۱۸۷                                        |
| اسفیدان - ۱۴۶                                | ارصوک (ح: ارسوک ، ارمول ، ارسوک) -           |
| اسفیددژ (قلعه) (اسفیداره - ۱۵۸ ح) ۱۵۸        | ۱۱۸                                          |
| اسفیدهان (ح : اسفندهان) - ۸۳                 | ارغان - ۱۵۵ ، ۱۶۱ ح و رجوع به ارجان شود .    |
| اسکندر (فلجه) - ۲۲                           | اوم - ۵۴                                     |
| اسکندریه - ۱۱ ، ۶۲                           | ارمن - ۹ ح ، ۲۳ ، ۶۱ ح ، ۸۵ ، ۱۰۳ ،          |
| اسکو - ۹۰                                    | ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۷ ح ، ۱۲۰                |
| اسلام (شهر) (= اوجان) - ۹۱ و رجوع به اوجان   | ارمینان - ۹۱ ح                               |
| و شهر اسلام شود .                            | ارمینیه (اومینه ، ارمنیه) - ۱۱۷ ح            |
| اسلیله - ۱۱ ح                                | ارمینیه الاصفیر (یا صغری) - ۱۱ ح ، ۱۱۵ ، ۱۱۷ |
| اسماعیل (حجر) - ۶ ح                          | ارمینیه الاکبر - ۱۱۷                         |
| اشفورقان - ۱۹۴                               | ریمیه - ۹۱ ، ۹۷ ، ۹۷ ح ، ۹۸ ، ۹۸ ح           |
| اشکاوند - ۵۵                                 |                                              |

|                                                                                   |                                               |
|-----------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| الشر - ۱۲۷ ح                                                                      | اشکبیر (جبال) - ۹۵                            |
| الستان (قبايه) (ح: للستان، الشان، الملتان) - ۷۷                                   | اشکور - ۶۵                                    |
| الموت (= اله اموت) - ۶۶                                                           | اشکهران - ۵۵                                  |
| النطق - ۱۰۲، ۹۰                                                                   | اشکیشان - ۵۵                                  |
| الوسجرد (ح: ولوسگرد، ولوسگرد، ولودسگرد، ولوسگرد) - ۶۸ (ورجوع به دستگرد ژوند شود). | اشنویه - ۹۷، ۹۸، ۹۹                           |
| الوند (کوه) - ۷۹، ۸۲، ۸۳                                                          | اشود (ح: اشود، اشورد) - ۸۱                    |
| الوبر (ح = الدیر) - ۸۲                                                            | اشوند (اشنو) - ۸۱                             |
| الیشار - ۸۱                                                                       | اشیر (ح: ایز) - ۱۷۷                           |
| الیشتر - ۱۲۷ و رجوع به الشتر شود.                                                 | اصطخر (دروازه) - ۱۳۷ (شهر...) - ۱۳۶،          |
| اماسیه - ۱۱۱                                                                      | ۱۴۴، ۱۴۵ (قلعه ...) - ۱۴۴، ۱۵۸                |
| امامزاده حسن بن الحسن (مشهد) (= جیان) - ۵۸                                        | (کوره...) - ۸۳، ۱۴۴                           |
| امکلیجه (ح: اسکلیجه، اسکلیجه) (= ارشک) - ۱۸۷                                      | اصطخریاد (ح: اصطخر ماب) (قلعه) - ۱۵۹          |
| انار (= شادار، شادفیروز) - ۹۵، ۹۴                                                 | اصطهبانات - ۱۶۷                               |
| انبار - ۳۷، ۳۸، ۳۸ ح                                                              | اصفهان - ۹، ۹ ح، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷           |
| انبودان (ح: ماهوران) - ۱۵۲                                                        | ۶۰، ۶۶، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۸۶                         |
| انجیلاباد (ح: در رنجلاباد) - ۹۳                                                   | اعلم - ۸۱، ۸۲                                 |
| انجیلاوند - ۶۸                                                                    | اعمال سیف - ۱۳۹                               |
| اندجن (ح: اندجی) - ۷۳                                                             | افرشه (ح: طراذک) - ۱۳۳                        |
| اندرد (۱) - ۷۱                                                                    | افریقیه - ۲۱                                  |
| اندلس - ۱۱، ۲۱                                                                    | اقاباد (ح: داو قاباد، دروا قاباد، قاباد) - ۸۰ |
| اندوان (۲) - ۵۴                                                                   | اقسرا - ۱۰۵، ۱۱۱                              |
| اندیشک - ۱۳۲ (پل ...) - ۱۳۲                                                       | اقصی (مسجد) - ۱۶، ۱۷، ۱۸                      |
| انطاکیه - ۵، ۴۲، ۱۰۴، ۱۱۱                                                         | اقتنوش (ح: افطیموش) (حصن) - ۱۱۶               |
| انقره - ۱۱۰                                                                       | اقلید - ۱۴۶                                   |
| انک - ۶۱ ح                                                                        | اکهل - ۱۶                                     |
| انکول (ح = اسکول، بکول، بکول مکول) (چشمه) - ۶۳                                    | اکریدور (ح: اکریدول، اکریدون) - ۱۱۶           |
| انگوران - ۹۹                                                                      | اکنی (ح: اکنتی) - ۲۱                          |
| انگوریه (ح: انگوره) (= عبوریه) - ۱۱۲                                              | الاره (ح: اژرد) - ۱۶۵                         |
| انی - ۱۸۰                                                                         | الاطاق (ح: الاتاق) - ۱۱۸                      |
|                                                                                   | الان - ۱۱، ۲۲، ۱۰۸                            |
|                                                                                   | الانی - ۱۲۷ و رجوع به آلامی شود.              |
|                                                                                   | البرز - ۱۰۸                                   |
|                                                                                   | الزن - ۷۱                                     |

|                                              |                                       |
|----------------------------------------------|---------------------------------------|
| پ                                            | یران - ۱۷۲ ح                          |
| باب الایواب (دربند) - ۲۱، ۲۲، ۱۰۶            | وبه - ۱۸۹                             |
| باب الجنة - ۶۱                               | وتر (ح: اوبر) - ۲۰، ۲۰ ح              |
| باب العلبة - ۳۵                              | وجات - ۲۲                             |
| باب السوق السلطان - ۳۵                       | ورشلیم - ۱۶                           |
| باب بنی شیة - ۵                              | ورفی (ح: اوری) - ۲۰، ۲۰ ح             |
| باب خراسان (باب طریق خراسان) - ۳۵ - ۳۵ ح     | ورهن (ح: درهین، ادرین، اوردهین) - ۸۰  |
| باب خلیج - ۳۵                                | وریشاق (ح: ارسان، ارمینسان، ارمیان،   |
| بابرت - ۱۱۱                                  | ارمنان) - ۹۱ و رجوع به اربطان یا      |
| بابل - ۳۸، ۴۶، ۱۲۲                           | ارمنیان شود.                          |
| باب نو (دروازه) - ۱۳۷                        | وزج (ح: دلچ) - ۱۹۲ ح                  |
| باجروان - ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۴ (رود ۱۰۰) - ۱۰۴       | وفرید (ح: افرید) - ۹۰                 |
| باجسرا (ح: باجسری) - ۴۵، ۴۴ ح                | ونیک - ۱۱۱                            |
| باجگاه - ۴۶                                  | هر - ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۵ (رودخانه ..) - ۹۶ |
| باخرز - ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۸ ح                      | هواز - ۱۳۱                            |
| بادرایا - ۴۱                                 | بیج (ح: ایکه) - ۱۶۷ ح                 |
| بادغیس - ۱۸۸                                 | بجروود - ۶۹، ۷۰                       |
| بارز (ح: یازر، ما او، مادر، یازر، مارو)      | یدج - ۵۶، ۷۷                          |
| - ۱۹۶، ۱۹۶ ح                                 | یران - ۱، ۹، ۱۰، ۱۹، ۱۹ ح، ۲۰، ۲۱، ۲۲ |
| بازبندی (بازبدا) (= باصیدا) - ۱۲۱ ح          | ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۷ ح، ۲۸، ۲۸ ح، ۲۹        |
| بازرنکه - ۱۵۴                                | ۳۱، ۴۴، ۵۷، ۵۹، ۶۶، ۸۵، ۸۷، ۹۷        |
| باسمنج - ۸۹ ح                                | ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۵          |
| باشب قوطا (ح: ماشت قوطا) - ۱۵۲               | ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲                    |
| باصیده - ۱۲۱ و رجوع به بازبندی شود.          | یراهستان - ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۶۱              |
| باظرنوح (ح: باطر نوح، ناظریدج) - ۱۲۱         | یسیا - ۲۰                             |
| باغ داد - ۳۴                                 | یسیای بزرگه - ۲۰                      |
| باکسایا - ۴۱                                 | یسیای خرد - ۲۰                        |
| باکویه - ۸۵، ۱۰۶                             | یشن (ح: اشس) - ۲۱، ۲۱ خ               |
| بامیان - ۱۹۰                                 | یقان (ح: دایقان، رایقان، اینان) - ۹۰  |
| باویل - ۹۰                                   | یک - ۹ ح                              |
| باویل رود (ح: ناویل رود، تاویل رود، سراساویل | یکه (ح: ایج) (قلعه) - ۱۶۸             |
| رود، هر باویل رود، تاویل، نایل، ساویل) -     | بله - ۳۸ ح                            |
| ۸۹، ۹۰                                       | بلیا (ح: بیت المقدس) - ۱۶             |
| باب (ح: پایت) - ۲۱                           | وان کسری - ۴۸                         |
| بجستان - ۱۷۶ ح                               | وان کیف - ۵۸                          |

|                                               |                                                               |
|-----------------------------------------------|---------------------------------------------------------------|
| بیج (دی) - ۱۶۱                                | بیرکری - ۱۱۸                                                  |
| بهرآباد (ح : یحیاء) - ۱۸۴، ۱۸۴ ح              | برواب (= پرواب) (مرغزار) - ۱۶۳                                |
| بحرین - ۲۳، ۱۶۴، ۱۶۵                          | بروجرد - ۵۶، ۷۸، ۷۸ ح                                         |
| بحیرم (شاید: بندر دیر) - ۱۴۱، ۱۴۱ ح           | برهندرود (ح : برهنه رود، برهندرود، برهنه رود، برینه رود) - ۸۱ |
| بختیاری - ۷۷ ح                                | بریتیش میوزیوم - ۵۸ ح، ۱۳۵ ح                                  |
| بدریه - ۱۱                                    | بریدون (ح : یریدون) - ۷۱                                      |
| بدلان - ۹۷ ح                                  | بزرگترین ؟ - ۱۸۸                                              |
| بدوستان - ۹۱                                  | بزیتون (ح : برمون) - ۱۰، ۱۰ ح                                 |
| بد - ۹۳ ح                                     | بست - ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۸ ح                                         |
| بدلا باد - ۹۷ و رجوع به بدلان شود.            | بسجم (ح : تنخیم، بشم) - ۲۰، ۲۰ ح                              |
| برآآن - ۵۵                                    | بسطام (= وسطام) - ۱۲۹، ۲۰۰، ۲۰۱                               |
| براز الروز - ۳۹                               | بسوی - ۹۹، ۱۰۰                                                |
| برازه (رود، آب) - ۱۴۰، ۱۴۲                    | بسیرا (ح : اسیرا، تستر) - ۱۶۲                                 |
| براغوش - ۹۹، ۹۹ ح. و رجوع به آلان براغوش شود. | بشاورد - ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲                                        |
| بربر - ۱۱، ۲۰، ۲۱                             | بصره - ۲۱، ۲۳، ۳۷، ۳۸ ح، ۳۹، ۴۰، ۴۰                           |
| بر بیان (ح : مرتیان، برینان، برتبان، برننان)  | ۱۵۷، ۱۵۷ ح                                                    |
| (= ریشهر، دیصهر) - ۱۵۶                        | بطایح - ۲۹                                                    |
| برج اولیا (= شیراز) - ۱۳۸                     | بطحا - ۸                                                      |
| برخواد - ۵۵                                   | بعقوبا - ۳۷، ۴۵، ۴۹                                           |
| بردارود (ح : بردار رود) (قلعه) - ۱۷۵          | بنفاد - ۹، ۹ ح، ۱۱، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۴ ح                          |
| بردسیر - ۱۷۰                                  | ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷ ح                              |
| بردع - ۱۰۵، ۱۰۵ ح                             | ۴۸، ۴۸ ح، ۴۹، ۶۱، ۱۷۹                                         |
| بردلیز (ح : بردلر) (گریوه) - ۹۳               | بقیع - ۱۴، ۱۵، ۴۹ ح                                           |
| برذمبین (ح : برذمین، برذمبین) - ۸۲            | بلادشاپور - ۱۵۲                                               |
| برژند - ۱۰۴                                   | بلاس - ۴۰                                                     |
| برسیان (ح : هرشیان، هرسیان، دبیرستان) - ۵۵    | بلاشان (= ولاشان) (مرغزار) - ۵۳، ۵۳ ح                         |
| ۵۵                                            | بلخ - ۹، ۹ ح، ۲۱، ۵۱ ح، ۶۱، ۱۴۶، ۱۴۶                          |
| برطاس ؟ - ۲۲                                  | ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲                                            |
| برطلی - ۱۲۱                                   | بلقار - ۱۰، ۲۲                                                |
| برك - ۱۶۸                                     | بلند (ح : بلند) - ۱۱                                          |
| برکوه (= ابرقوه) - ۱۴۵                        | بلهل (ح : بهل، ملهل) - ۷۱                                     |
| برگری (ح : مرکری، برمرکری، بارگیری،           | بم - ۱۷۱                                                      |

پیرملاحه ؛ (دی) - ۳۳  
 پیستون (کوه) - ۱۲۸، ۱۲۹  
 بیضا - ۱۶۲، ۱۶۷ (دروازه) - ۱۳۷ (مرغزار) -  
 ۱۶۲  
 بیعت قوبا (= بقوبا) - ۴۵  
 ییلقان - ۱۰۵، ۱۰۵ ح  
 بین النهرین - ۴۳، ۱۰۵  
 ینوئه (ح : سونه) - ۱۶۵  
 ییهق - ۱۸۳ ح، ۱۸۴

## پ

پاریس - ۲۹ ح، ۵۸ ح، ۱۷۲ ح  
 پرواب (خ : ابرو آب) (آب) - ۱۶۳ ،  
 ۱۶۳ ح  
 پیشکل دره - ۷۲ ح، ۷۳  
 پیشان (ح : میشان) - ۲۰۱  
 پکن - ۱۰ ح  
 پنج دیه - ۱۹۵  
 پنجبیر - ۱۹۱  
 پوشنج (= فوشنج) - ۱۸۸ ح  
 پیروز (ح : هرود ، سرووق ، شرور) - ۸۱  
 ییلسووا (ح : ییلوار ؛ سله سواد ، فیلسود) -  
 ۸۴ ح

## ت

تاج (قلعه) - ۷۱  
 تارم (= طارم) - ۱۶۸  
 تامرہ (ح : نامرا) - ۴۹، ۴۹ ح  
 تبت - ۱۰، ۱۹  
 تبر (ح : تر) (قلعه) - ۱۵۹  
 تبریز - ۹، ۹ ح، ۶۰، ۶۱، ۶۱ ح، ۸۵ ،  
 ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۱  
 تبعاباد (ح : تاباد ، تیغاباد ، بقاباد) - ۸۰

بیشی - ۷۰ ح، ۱۷۸ ح  
 بناء شاپور (= بشاپور) - ۱۵۱  
 بناجون - ۹۹  
 بند امیر - ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۳  
 بندر دیر (= بحیرم) - ۱۴۱ ح  
 بندیچین (= لعف) - ۴۱، ۴۶ ح  
 بندیان (ح : مدیان ، وندیان ، وندسان ،  
 بندیان ، مدیتان ، مدینان) (= لعف ،  
 بندیچین) - ۴۱  
 بنی عامر (حاط) - ۸  
 بواچیج (؟) - ۱۲۱  
 بوان - ۱۴۷ رجوع به شعب بوان شود .  
 بودج شاپور (ح : بودج ، برج) (= عسکر  
 مکرم) - ۱۳۳  
 بوستانک - ۱۵۶  
 پوشکانات (ح : توشکانات) - ۱۳۹  
 بوقین - ۶۸  
 بول (ح : هول ، نول ، لول) - ۹۶  
 بهار (قلعه) - ۱۲۷  
 بهستان ؟ - ۹۹  
 بهمن (دز) - ۹۲ (مرغزار) - ۱۶۲  
 بهمنش (ح : سهمش) - ۲۰۳، ۲۰۳ ح  
 بهنام (؟) - ۵۸  
 بیات - ۴۱  
 بیار - ۱۸۴  
 بیان - ۱۱۸  
 بیت العمور - ۲  
 بیت القدس - ۱۶، ۱۷، ۱۷ ح، ۱۸، ۳۸ ،  
 ۱۰۹  
 بیت لحم - ۱۸ ح  
 بید (ح : بنید ، بیدون) (مرغزار) - ۱۶۲  
 بیرچند - ۱۷۷

|                                                            |                                                                             |
|------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------|
| تیوک (ح: ترك، هرك) - ۷۳                                    | ترب (ح: ترائب، توب، تعرب، ترب) - ۱۳۲                                        |
| تیر خدا (یا تیر خدای) (قلعه) (ح: مرخدا، سرحداد) - ۱۵۹، ۱۴۰ | ترتر (رود) - ۱۰۵                                                            |
| تیر مردان - ۱۵۲                                            | ترشیز - ۱۷۵، ۱۷۸                                                            |
| تیز (?) - ۱۰۰                                              | ترکستان - ۹۷، ۹۷ ح                                                          |
| تیل - ۹۴ ح                                                 | تستر (= شوشتر) ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۳۰، ۱۳۴                                          |
| ث                                                          | تقصر (ح: نعم، ثمر) - ۱۰۲                                                    |
| ثبیر (کوه) - ۲                                             | تفتازان - ۱۹۴                                                               |
| نکان (پول = پل) (آب) - ۱۵۵، ۱۶۱                            | تفرش - ۷۵                                                                   |
| نور اطعل (کوه) - ۸                                         | تفلیس - ۹، ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۰۸، ۱۰۸ ح                                            |
| ج                                                          | تکریت - ۲۹، ۳۷، ۳۷ ح، ۴۱                                                    |
| جالبق (= عروج، سوس) - ۷۸، ۷۸ ح                             | تکلفه (ح: بکله، تكله، بكار، كلمه، بكابه، تكله) - ۹۴، ۹۵ و رجوع به کلفیر شود |
| جاجرم - ۱۸۴، ۱۸۴ ح                                         | تکینا باد - ۱۷۵                                                             |
| جار - ۱۲۱                                                  | تلان (دیه) (ح: ودن، قران، قلیان، قنان) - ۱۲۲                                |
| جار (دیه) - ۱۶                                             | تل المغالی - ۴۴                                                             |
| جال کولی - ۵۸                                              | تل عفرقوف - ۴۱                                                              |
| جام - ۱۸۹                                                  | تودوقیو - ۲۱، ۲۲                                                            |
| جامکو (ح: جامکور، جویکور، حامکو) - ۹۴                      | تیمجان - ۲۰۲ ح، ۲۰۳، ۲۰۳ ح                                                  |
| جاوان (ح: جادوان) - ۵۴                                     | تنجه (ح: سعه، تنجیزاز، تبجنه، تنحه) - ۱۷۶                                   |
| جیل - ۳۷                                                   | تنگت - ۱۰                                                                   |
| جیل جیلویه (= کهکیلویه) - ۱۵۲                              | توج - ۱۳۹                                                                   |
| جیه - ۴۹                                                   | توقات - ۱۱۸                                                                 |
| جصفه - ۴، ۱۶                                               | تولم (ح: تولیم) - ۲۰۲                                                       |
| جده - ۴، ۵، ۸                                              | تون - ۱۷۴، ۱۷۶                                                              |
| جرو بادقان (= سره، کلبادگان) - ۵۶، ۷۴                      | توی - ۸۲، ۸۲ ح                                                              |
| ج ۷۷، ۷۵                                                   | تویسرکان - ۸۲ ح                                                             |
| جرجان - ۶۱، ۱۹۷، ۱۹۹                                       | تهامه - ۴، ۱۱، ۱۲                                                           |
| جرم - ۵۸                                                   |                                                                             |
| جرم - ۱۸۶                                                  |                                                                             |
| جرم (ح: جزم) - ۹۶                                          |                                                                             |
| جرمق - ۱۷۳                                                 |                                                                             |



چولاندوق (ح: چولاندوق) - ۹۰  
 چویم ایی احمد - ۱۵۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۰ ح ،  
 ۱۶۲  
 چوین - ۱۸۴  
 چهارم - ۱۶۰ ، ۱۴۹  
 چهارود (ح: چهار، حمیرود) - ۶۸  
 چپوق (ح: چپوق، حمتوق، محوق) - ۸۳ و  
 رجوع به مضور شود.  
 چی - ۵۴  
 چیا - ۷۱  
 چیان - ۵۸  
 چیرین - ۱۴۰ ح  
 چیغوز - ۲۱ ، ۱۹۲  
 چیران - ۱۰۴  
 چیرفت - ۱۷۱  
 چیلان - ۹۳ ، ۶۱ ، ۵۱ (بحر ...) ( = بحر خزر) -  
 ۱۰۴ ، ۲۲  
 چیلانات - ۲۳ ، ۵۶ ، ۶۵ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴

چ

چاهک ( = صاهک ) - ۱۴۸ ح  
 چرام ( = صرام ) - ۱۵۴  
 چرنداب - ۸۷ ح ، ۸۹  
 چغان ناوور (ح: چغان نارمد، چغان نادور) - ۷۶  
 چهاردی - ۲۰۰  
 چهل منار - ۱۴۵  
 چیچست - ۹۲ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰  
 چیمه رود - ۷۶ ح  
 چین - ۱۹ ، ۲۰ ، ۴۰ ، ۸۰ ، ۱۲۹

ح

حاد (ح: جاد، الحاد) - ۱۸۸  
 حانی - ۱۲۲  
 حایری (مشهد) - ۳۳

چرود (ح: خرود) - ۶۹  
 چرود (ح: خسرو، خرود، چیرود، چود) - ۷۲  
 چرون (جزیره) - ۱۷۲  
 چره ( = گره، اشقایقان) - ۱۵۳ (مرغزار...) -  
 ۱۶۳  
 جز - ۵۵  
 جزا - ۷۱  
 جزیره ( = دیابکرو دیاوریمه ) - ۱۲۰  
 جزیره (شهر) - ۱۲۱  
 جشت - ۱۸۹  
 جمیر - ۱۲۲  
 جعفریه - ۴۴  
 جغتو (رود) - ۱۰۰  
 جلادجان (ح: جلاجان، خلادخان، خلانادجان) -  
 ۱۵۷  
 جلباره (ح: کلباری، جلباری، حلمار) (محلّه)  
 ۵۳ -  
 جلولا - ۴۹ ، ۴۹ ح  
 جمنقان - ۶۸  
 جنابا (ظ: جنابة) - ۱۵۷  
 جنابة - ۱۵۷ ح  
 جناب - ۱۷۴ ، ۱۷۶  
 چنبدملغان - ۱۵۳  
 جندی شاپور - ۱۳۲  
 جنتقان (ح: حیمغان، حصفان، جمنغان) - ۹۲ و  
 رجوع به جوقان شود.  
 جوباره - ۵۲ ، ۵۴  
 جودی (کوه) - ۱۲۴  
 جور ( = فیروزآباد ) - ۱۴۱  
 جوزجان - ۱۹۱ ، ۱۹۱ ح ، ۱۹۲  
 جوزدان - ۵۵  
 جوسق (محلّه) - ۶۲  
 جوغان - ۹۲ ح

حبش - ۱۹  
حبشه - ۱۱۵  
حبشی (رکن) - ۵  
حجاز - ۱، ۱۲، ۱۲ ح، ۲۰  
حجر (ویه) - ۱۵  
حدیبیه - ۸  
حدیبه - ۳۷، ۴۱، ۴۱ ح  
حدیقہ - ۱۵  
حرا (کوه) - ۸  
حرام (مسجد) - ۱، ۵، ۷، ۸  
حران - ۱۲۲  
حرابی - ۴۱، ۴۱ ح  
حرمین - ۱  
حرمین (= باروی شرقی بغداد) - ۳۵  
حزوره - ۲  
حشو (ح: حدود) - ۱۶۸  
حصن کیفا - ۱۲۲  
حطیم - ۷  
حقان حقیق؟ - ۵۹  
حلوان - ۱۶، ۳۷، ۴۲، ۴۹ ح (آب ... ۴۳،  
۴۶ عقبه، کربوه ... ) - ۲۹، ۱۲۹  
حله - ۳۷، ۳۷ ح، ۳۹، ۴۱، ۴۱ ح  
حمیه - ۱۶  
حمیر - ۱۱ ح  
حنیفقان - ۱۴۰ (رود ...) - ۱۴۱، ۱۴۲  
حوز (= خور) - ۱۳۶ ح  
حویزه - ۱۳۱، ۱۳۲  
حیدریه - ۶۴  
حیره - ۴۲، ۴۶  
حیوان (چشمه) - ۱۰۶  
خج  
خابور - ۱۲۲  
خارک - ۱۶۵ ح، ۱۶۶

خلخال - ۹۳، ۹۲، ۸۵  
 خمایجان - ۱۵۴  
 خمرآباد - ۳۶۸ ح. رجوع به خرمآباد شود.  
 خمس - ۹۴  
 خناتگان (= حنیفان) - ۱۴۰  
 خنان - ۱۰۸  
 خنسای؟ (ح: خنای) - ۱۰، ۱۰ ح  
 خواندان (ح: خودان، خوابدان، حرادان) - ۱۶۰  
 بکتاب مقدس ص ۱۶۰ ح نیز نگاه کنید.  
 خوار - ۲۰۰ (آب...) - ۲۰۱  
 خوار (ح: قلات خار) (قلعه) - ۱۶۰  
 خواردزم - ۱۸۶، ۱۸۱، ۲۲، ۱۰  
 خواست جان (ح: حواب جان، خواست خان،  
 حاست خوان) - ۱۶۳  
 خواشیر (ح: خواستی) (قلعه) - ۱۷۶  
 خواف - ۱۸۹  
 خوابدان - ۱۵۲  
 خود - ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۳۶  
 خورشاه (خورشاه؟) - ۱۸۴، ۱۸۴ ح  
 خورسه (ح: خرشه، خروشه) - ۱۵۰  
 خورشاه (ح: خسرو شاه) - ۹۰ ح  
 خورشه (ح: خرشه، خرشد، جوشر) (قلعه) -  
 ۱۶۰  
 خورنق - ۴۳، ۴۲  
 خورنق (ح: خورنق، خورنق، خورنق) - ۷۱  
 خووانق (ح: خروانق) - ۱۰۱، ۱۰۱ ح  
 خوزان - ۵۴  
 خوستان - ۹ ح، ۲۳، ۲۹، ۵۱، ۶۱ ح، ۱۲۷،  
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶  
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷  
 خوسف - ۱۷۴، ۱۷۷  
 خوشاب - ۱۱۸  
 خوشنان - (خوشی نان) - ۱۲۹

خداآفرین (بل) - ۱۰۱  
 خرادین (ح: خراوین) - ۱۱۸  
 خراسان - ۹ ح، ۲۳، ۲۷، ۵۱ ح، ۶۱ ح،  
 ۹۵ ح، ۱۰۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱،  
 ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵،  
 ۱۹۷، ۲۰۰  
 خراو (ح: خرا، خراد) - ۶۹  
 خربت - ۱۱۲، ۱۱۸  
 خردود - ۶۱  
 خرس (ح: حرس، حوکرش) - ۹۷  
 خرشید - ۱۴۱  
 خرقان - ۸۲، ۸۲ ح، ۲۰۱  
 خرقانین - ۸۱، ۸۲  
 خرکان - ۶۵  
 خرگاه ترشان - ۱۳۸  
 خرمآباد - ۶۸  
 خرماباد - ۷۸، ۷۸ ح  
 خرمه (قلعه) (شاید: خرامه) - ۱۴۷، ۱۶۰  
 خزر - ۱۹، ۲۰  
 خزر (بحر) (= بحر جیلان) - ۲۲، ۱۰۳، ۱۹۸  
 ۲۰۲  
 خزر (دشت) (= قبیچاق) - ۲۲  
 خستجان (ح: خشیجان، خشیجان، خشجان،  
 خیمان) - ۶۵  
 خسرو شاه (ح: خورشاه) - ۹۰، ۹۰ ح  
 خسروکرد (ح: خرما، خسروکرد) - ۱۸۸  
 خشت - ۱۵۳  
 خضره - ۱۵  
 خط - ۱۶۵  
 خفر - ۱۳۹، ۱۵۹ ح  
 خفرک - ۱۴۴  
 خلار - ۱۵۳  
 خلاط - ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۱۷ ح

دراورد (ح: دراورد) - ۹۵  
 دربند - ۱۰۶  
 دربند تاج خاتون - ۱۲۷  
 درجان (ح: دیرحان، دیرجان، دیرجان) - ۱۱۲  
 ح ۱۱۲  
 درجان (ح: درخان، ووجان، وزحان) - ۱۷۶  
 ورجوع به درجاق شود.  
 درجاق - ۱۷۶ ح ورجوع به درجان شود.  
 دودستی شاه (ح: سردوی شاه، سرده سی شاه،  
 سردوشی شاه) - ۸  
 دروشت - ۵۲، ۵۲ ح، ۵۴  
 درگزین - ۸۲  
 درو - ۹۴  
 دروب جو (ح: درجو، دورجو) - ۸۶  
 درودا (ح: دروداد، دروذ، داباد، درود) -  
 ۸۰  
 دریست (ح: دریست، دویست) - ۱۵۱  
 دزآباد سفلی (ح: درآباد، درآباد) - ۷۱  
 دزآباد علیا (ح: درآباد علیا) - ۷۲  
 دزبهن - ۹۲  
 دزیل (ح: دریل، درمل) - ۱۲۸، ۱۲۸ ح  
 دزسیاه (قلعه) - ۷۹  
 دزشیدان - ۹۳ ورجوع به بند شود.  
 دزصلوک - ۱۸۳  
 دزفول - ۱۳۲  
 دزکلات - ۱۵۶  
 دزکنیدان (ده گنبدان، دیز کنیدان) - ۲۰۱  
 دزمار - ۱۰۱ ورجوع به دیزمارشود.  
 دستجرد - ۶۸ (دستجرد زرند) - ۶۸ ح  
 دستگرد - ۱۳۳  
 دشتآباد (جوی) - ۱۳۰  
 دشت ارژن (مرغزار) - ۱۶۲  
 دشت بارین - ۱۵۴

خونیج (= کاغذکنان) - ۷۲  
 خوی - ۹۱، ۹۷  
 خیارج - ۶۴  
 خیابو - ۹۴، ۹۵  
 خیبر - ۱۵  
 خیجین - ۶۹  
 خیبر - ۱۶۸ ح  
 خیره - ۱۶۸ رجوع به خیبرشود.  
 خیف (مسجد) - ۸  
 خیو - (ح: خیو، حیو) - ۶۸  
 ۵  
 داذنان - ۵۶  
 داذین - ۱۴۰  
 دارالاماره - ۷  
 دارابجرد - ۱۳۶، ۱۴۹  
 دارابگرد - ۱۶۸  
 دارالبوار - ۱۵  
 دارالشاطیبه - ۳۵  
 دارالشفاء - ۱۳۸  
 دارالندوة - ۷، ۸  
 دارکان (ح: وارکان) - ۱۶۸  
 دارمرزین (ح: دارمردین، دارمرز، داورمز) -  
 ۹۴  
 دارین - ۱۶۵  
 دامغان - ۶۱، ۶۱ ح، ۲۰۰، ۲۰۱  
 داود (محراب) - ۱۸  
 دجله - ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹  
 ۵۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶  
 دجیل - ۴۳، ۴۵  
 دراک (کوه) - ۱۳۸  
 دراک موسی (ح: داوک) (دروازه) - ۱۳۷  
 دراکوه (= زرکان) - ۱۶۷ ح  
 درام - ۷۱

|                                            |                                                                    |
|--------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------|
| دبیل - ۱ - ۱۰                              | دشت بیاضی - ۱۷۶                                                    |
| دیر - ۱۵۷                                  | دشت دوان (مرغزار) - ۱۶۱                                            |
| دیر عاقول - ۴۳                             | دشتک (= ابرج) - ۱۴۵ ح                                              |
| دیزجرو - ۹۹                                | دشتی - ۵۵                                                          |
| دیزمار باختری - ۱۰۱ ح                      | دقوق - ۴۳                                                          |
| دیز مار خاوری - ۱۰۱ ح                      | دکشن (ح: دکش) - ۲۰، ۲۰ ح                                           |
| دیزه (= مسکان) - ۱۴۱ ح                     | دلج (ح: ولج، دنج، قخما، وکخ) - ۱۹۲ (شاید: اوزج) .                  |
| دیلیم - ۶۲                                 | دلقتند - ۱۸۴                                                       |
| دیلیمان - ۶۵، ۲۰۲                          | دلیجان - ۵۶، ۷۵                                                    |
| دین دلا (= بشاور) - ۱۵۱                    | دماوند - ۳۹، ۲۰۱ (کوه...) - ۲۰۱                                    |
| دینور - ۱۲۸                                | دمزوان (ح: دمروان، دهرودان، دم دوان، دم ورن، دم روان) (قلعه) - ۱۶۰ |
| دیوان هند (کتابخانه) - ۶۳ ح                | دمشق - ۹۱، ۹۰ ح                                                    |
| دیه علی (دیه علا) - ۱۵۴، ۱۵۴ ح             | دوان - ۱۴۰                                                         |
| دیه مورد - ۱۴۹                             | دوبرگی (ح: دورگی، دفرگی) - ۱۱۱                                     |
| ذ                                          | دودانگه (آب) - ۱۳۴                                                 |
| ذات العرق - ۵                              | دورق - ۱۳۱                                                         |
| ذوالخليفة - ۴                              | دوزال - ۱۰۱                                                        |
| ذی بن؟ - (بن) - ۵۴                         | دوشت - ۹۰                                                          |
| ژ                                          | دولاب - ۵۸                                                         |
| زادان (ح: ارادان) - ۱۴۹                    | دولت آباد - ۵۸                                                     |
| زادکان (= ریگان) - ۱۸۳ ح، ۱۸۶ ح            | دولت آباد - ۷۶                                                     |
| زاذان - ۴۳                                 | دولت (دروازه) - ۱۳۷                                                |
| زاسند (کوه) - ۷۶                           | دولو (ح: دورو) - ۱۱۲، ۱۱۲ ح                                        |
| زامچرد - ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹                     | دهضوارقان - ۹۱، ۹۹، ۱۰۰                                            |
| زامز (= رامهرمز) - ۱۳۳                     | دهر؟ (ح: پیرو، تیر) - ۱۰، ۱۰ ح                                     |
| رامهرمز - ۱۳۳                              | دهستان - ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۸۸                                             |
| رامین؟ (ورامین؟) - ۵۸                      | ده کردو (ح: ده کرز) - ۱۴۹، ۱۴۹ ح                                   |
| راودان (ح: دادردان، راودان) - ۶۹           | دهلی - ۱۰                                                          |
| راهبان (ح: راهیان، راهیبان، رمبان، راهشان) | دیاربکر - ۲۳ ح، ۲۹، ۶۱ ح، ۱۱۷، ۱۲۰                                 |
| ۱۵۱ -                                      | ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷                                                      |
| رایگان (= زادگان، ریگان) - ۱۸۳، ۱۸۶        | دیار ریمه - ۱۲۰ و وجوع به ریمه ... شود.                            |
| رأس العین - ۱۲۲                            |                                                                    |

|                                       |                                         |
|---------------------------------------|-----------------------------------------|
| ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۹                    | دیج رشیدی - ۸۷                          |
| دومیه - ۴۳، ۴۶                        | دیمه (دیاد) - ۲۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،        |
| روند (ح: زرنه، ورنه) - ۹۹، ۹۹ ح       | ۱۲۲ ح، ۱۲۴، ۱۲۵ رجوع به دیار دیمه شود.  |
| رونی - ۱۶۸                            | رجه - ۱۶                                |
| روین دژ - ۹۲                          | رخاطر (ح: ازخاطر، ارحایم، حاط) - ۵      |
| رها - ۱۲۳                             | و غش آباد - ۱۳۱                         |
| رهاط - ۱۶                             | رژنه - ۵۵                               |
| ری - ۵۱، ۵۶، ۵۶ ح، ۵۷، ۵۸، ۵۸ ح       | رستاق - ۱۶۸                             |
| ۵۹، ۵۹ ح، ۶۰، ۶۹، ۸۶، ۱۷۳ (دروازه...) | رستمدار - ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲                 |
| ۸۷                                    | رشت - ۲۰۳                               |
| ریز - ۱۵۴                             | رشیدی (کاریز) - ۸۷                      |
| ریشهر (= ریشهر) - ۱۵۶                 | رصفه - ۳۷                               |
| ریشهر (= ریشهر) - ۱۵۶                 | رضوی (کوه) - ۱۶، ۴۷                     |
| ریغان (= ریغان، ریگان) - ۱۷۱          | رقه (= قالا نیقوس) - ۱۲۳                |
| ریگان (= ریغان) - ۱۷۱ ح               | رکناباد (کاریز) - ۱۳۷                   |
| ز                                     | رمزوان (ح: رمزوان) - ۱۴۰                |
| زاب (آب) - ۱۲۲                        | رنان - ۵۴                               |
| زایل - ۱۷۹ ح                          | رنه (ح: ریه، زینه) (تنگ) - ۱۶۸ و رجوع   |
| زاول - ۱۷۳، ۱۷۹                       | بکتاب فاوننامه ناصری شود.               |
| زاولستان - ۱۷۴                        | وین (ح: ترسن) - ۵۵                      |
| زاوه - ۱۸۵ (ولایت، قصبه) - ۱۹۰        | روح - ۱۸۸                               |
| زاهد (کاریز) - ۸۷                     | رودابان (ح: رود ابادان) - ۶۸، ۶۸ ح      |
| زرکان (دراکوه) (قصبه) - ۱۶۷           | رود اور - ۸۲                            |
| زرنج (= سیستان) - ۱۷۴                 | رودبار - ۶۶                             |
| زرنه - ۷۱                             | رودشت - ۵۵                              |
| زرنق - ۹۹                             | رودقات - ۹۰، ۹۱                         |
| زرنک (= سیستان، زرنج) - ۱۷۴           | رودهند (ح: اردوند، ارد هند) - ۹۰ و رجوع |
| زره (بهره) - ۱۷۴                      | به ارژنه شود.                           |
| زعفرانی (زمین) - ۸۲ (کاریز...) - ۸۷   | روس - ۱۱، ۲۲                            |
| زکان (رود) - ۱۴۲                      | روغد (ح: روغد) - ۱۹۷، ۱۹۹، ۱۹۹ ح        |
| زکیه - ۴۰                             | روم - ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۳، ۶۲            |
| زمزم - ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹               | ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷،                |
| زمندو - ۱۱۶                           | ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵ (بحر...) -           |

|                                        |                                        |
|----------------------------------------|----------------------------------------|
| مین دیه - ۷۹                           | سایه - ۱۶                              |
| نجان - ح ۵۶، ۶۰، ۶۵، ۶۷                | سایر - ح ۱۵ . رجوع به سائره شود .      |
| نجان رود - ۱۲۵                         | سائره - ۱۶                             |
| نده رود - ۵۳، ۵۵، ۵۶                   | سبا - ح ۱۱                             |
| نکیان - ۱۰۱                            | سبزوادر - ۱۰، ۱۲۵، ۱۸۴                 |
| نکیا باد - ۴۴                          | سبلان - ۹۸، ۱۰۳ (کوه ...) - ۹۲، ۹۴، ۹۵ |
| نوز (رود) - ۱۰۱                        | سبور؟ (یا: سپور قرچ؟) - ۵۸             |
| واره - ح ۵۶، ۱۷۳                       | ستوریق (ح: ستروق، سقوریق، سفوریق) -    |
| ورا (= بغداد) - ۳۴                     | ۷۰ و رجوع قلتوق شود .                  |
| وزن - ۱۸۹                              | سجاس - ۶۰، ۶۱ (کوه ...) - ۷۰           |
| هر (ح: وار) - ۹۴                       | سجستان - ۱۷۴                           |
| یارت بازار - ۱۱۶                       | سدیر - ۴۲، ۴۳                          |
| یرکوه - ۱۷۷                            | سراب (= سراو) - ح ۹۸                   |
| ن                                      | سرابود (ح: سراورود، سراود، سراندود،    |
| ناباط (دیه) - ۳۴                       | سرانرود) - ۷۲ و رجوع به سراورود شود .  |
| نابون (۱) (ح: شاپود) ۱۶۵               | سراجو - ۹۹                             |
| ار - ح ۹۰                              | سراشیون - ۶۸                           |
| ارو (ح: بسار) - ۹۰ و رجوع به سار شود - | سراو - ۹۱، ۹۸                          |
| اروق - ۷۵                              | سراورود - ۸۷، ۸۹، ۹۰                   |
| اری - ۱۸۹، ۱۹۹، ح ۲۰۱                  | سرجهان - ۷۰                            |
| اسان (= فسا) - ۱۵۰                     | سرخاب - ۸۹، ۸۹ ح (کوه ...) - ۹۰        |
| امرد - ۱۲۳                             | سرخس - ۱۹۵                             |
| امان - ۷۲، ۸۲                          | سرد (ح: جوه سرد) - ۸۶، ۸۶ ح            |
| امره - ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۵              | سردرود - ۸۱، ۸۲، ۸۹                    |
| اوجیلاغ - ۶۹                           | سردست (یا سردشت) - ۹۰، ۹۰ ح            |
| اوه - ۵۶، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰ ح، ۷۳     | سرکان - ۸۲، ۸۲ ح                       |
| ۱۷۳                                    | سرکان رود - ۸۲                         |
| اوه رود - ۸۳                           | سرممان (ح: سریان، سریسان) - ۹۲         |
| اویه - ۱۴۴                             | سرمق (۲) - ۱۴۶                         |
|                                        | سرمندرآی (= سامره) - ۴۴                |

|                                              |                                            |
|----------------------------------------------|--------------------------------------------|
| سره (= همای، گلپایگان) - ۷۵                  | سرندیپ - ۱۱، ۲                             |
| سرسا (ح: سسها، سسها، سیبا) - ۷۸              | سرو (ح: منسر، منسیر، صدر، منبیر، نیپر) -   |
| سسون - ۱۱۲                                   | ۶۸                                         |
| سنارت (ح: تمارت، سناورد، هسارت،              | سروات (ح: سبزوار، سرداب، سردارب) -         |
| تیمارت، سنات) - ۵۵ رجوع به هسارت شود.        | ۱۴۷                                        |
| سنان - ۹، ۲۰۰                                | سروستان - ۱۴۹، ۱۴۰                         |
| سنجان - ۱۹۱                                  | سعادت (دروازه) - ۱۳۷                       |
| سیران (ح: شیران) (قلعه‌ی درایرا هستان) - ۱۵۰ | سعدیه؟ - ۴                                 |
| ۱۶۰                                          | سعیدآباد (ح: سعدآباد) - ۸۹، ۸۹ ح           |
| سیره (دیه) - ۱۵                              | سغد سمرقند - ۹۰، ۱۵۵، ۱۶۳                  |
| سمیرم (ح: شمرم) - ۱۵۴                        | سفید - ۱۷۳                                 |
| سنایاد - ۱۸۵                                 | سفیددژ (قلعه) - ۱۵۵                        |
| سنجار - ۱۲۳                                  | سفیدرود - ۵۱، ۶۷، ۷۲، ۹۹، ۲۰۲              |
| سنجاران - ۸۶                                 | سفیدنچ (ح: سفندج) (ده) ۰۱۹۴ رجوع بکتاب ابن |
| سنجان (= سنگان) - ۱۸۵، ۱۸۹                   | خلکان شود .                                |
| سنجبد - ۹۳                                   | سقایة الحاج - ۷                            |
| سند - ۲۰، ۲۲، ۱۶۴                            | سقسین - ۱۰، ۲۲                             |
| سنقرآباد - ۶۹                                | سقهر (ح: سقهر، سقیر، سقر، سقهره، سقهد) -   |
| سنقر (مسجد) - ۱۳۸                            | ۹۹                                         |
| سنگان (= سنجان) - ۱۸۹ ح                      | سکان (ح: مکان، مئکان، شکان) - ۸۲           |
| سنگ برسنگه (گریوه) - ۱۰۳                     | سکزآباد - ۶۴                               |
| سنویه؟ - ۱۱                                  | سکان (= زرنج، سیستان) - ۱۷۴                |
| سنج (ح: سنیج) - ۱۷۳ ح                        | سکستان (= سیستان) - ۱۷۴                    |
| سودماری (ح: سوزماری، سوماری، شوماری)         | سلم (دروازه) - ۱۳۷                         |
| ۱۰۲ -                                        | سلامه (= سلام، سلامی) - ۱۸۹                |
| سوی حصار (ح: سری حصار، سر محصار،             | سلامی (= سلامه، سلام) - ۱۸۹ ح              |
| شهری، شری) - ۱۱۶، ۲                          | سلطانآباد چمچمال - ۱۲۸                     |
| سوس (= عروج) - ۷۸، ۷۸ ح                      | سلطانیه - ۹، ۹ ح، ۲۱، ۲۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰       |
| سوس - ۱۱۷ ح                                  | ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱                         |
| سوس - ۱۳۳ (رجوع به سوسن شود).                | سلح (کوه) - ۱۲                             |
| سوسن - ۱۳۳ ح                                 | سلباس - ۹۱، ۹۷، ۱۱۷                        |
| سوق الامیر (= فناخسروگرد) - ۱۳۷              | سلنگا؟ - ۱۱                                |
| سوف ثمانین - ۱۲۴                             | سمرقند - ۹۰                                |



|                                               |                                             |
|-----------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ش                                             | سومیقان (ح: سوسقان، سوشقان، سوییگان،        |
| شاپران - ۱۰۷                                  | سومغان، سیونقان، سونقان، سومقان،            |
| شاپور خواست - ۷۹ ح                            | سوسیان، (= آق خواجه) - ۶۴، ۱۷۳              |
| شاپور خوره (خره) - ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۰              | سومنا - ۱۰                                  |
| شاخن - ۱۷۲                                    | سهاره (ح: سهاره، نهاره، مهاده، شهاده، سهارت |
| شاد آباد - ۸۹                                 | ساره) (قلعه) - ۱۶۰                          |
| شادار (= انار) - ۹۵                           | سهرورد - ۶۹                                 |
| شاد شاپور (= قروین) - ۶۱                      | سه گنبدان - ۱۵۸، ۱۴۴                        |
| شاد فیروز (= انار) - ۹۵                       | سهند - ۹۱، ۹۱ ح، ۹۹، ۱۰۰ (کوه) - ۸۷،        |
| شادیخ - ۱۸۲                                   | ۸۹                                          |
| شارخت (ح: شارخ) - ۱۷۲                         | سیادان - ۸۹ - رجوع به سیادان شود.           |
| شافجرد (ح: سانجرد) - ۱۳۳                      | سیادان - ۸۹ ح                               |
| شال - ۶۴                                      | سیاله - ۱۶                                  |
| شال - ۹۴                                      | سیاهدهان - ۶۴                               |
| شام - ۴، ۵، ۷، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲             | سیاه رستاق - ۱۹۷، ۱۹۸ ح                     |
| ۲۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳                   | سیاهرود - ۱۷۴                               |
| (دریا ...) - ۲۱                               | سیراف - ۱۴۰                                 |
| شام (= شنب غازان) - ۸۷، ۸۹                    | سیرجان - ۱۷۱                                |
| شامی (رکن) - ۵                                | سیردان - ۷۱                                 |
| شاهرود (رودخانه) - ۶۶، ۱۹۸                    | سیس - ۲۲، ۱۰۹، ۱۱۲                          |
| شاهرود - ۹۴                                   | سیس - ۹۰                                    |
| شبانکاره - ۹ ح، ۲۳، ۶۱ ح، ۱۳۶، ۱۴۹            | سیستان - ۶۱ ح، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰                |
| ۱۶۲، ۱۷۰                                      | سیف آباد - ۸۲                               |
| شبدبهر (ح: شیدی نهر، شیدی، سیدبهر، شید بهر) - | سیکان (ح: ارئکان، شکان، اوشکان، سکان)       |
| ۸۳                                            | (مرغزار) - ۱۶۲                              |
| شبدیز (صفه) - ۱۲۹                             | بیلاخور - ۷۹ ح                              |
| شبدستر - ۹۰                                   | بیلوان - ۱۲۲                                |
| شبودقان (شبرقان، شبودغان) - ۱۹۱، ۱۹۴ ح        | بیمسخت (ح: نیمسخت، سیمسخت، سلخت، سلیخت،     |
| ۱۹۵، ۱۹۵ ح                                    | سبخت، نیل سحت) - ۱۵۴                        |
| شراء بالا - ۸۰ ح                              | ینا (کوهی در آذربایجان) - ۸۵                |
| شراء پایین - ۸۰ ح                             | ینیز - ۱۵۷                                  |
| شرائین - ۸۰                                   | یواس - ۹ ح، ۱۰۹                             |

|                                               |                                                  |
|-----------------------------------------------|--------------------------------------------------|
| شومان- ۱۹۲                                    | شروزلره (ح: شروزلره، شروخر، شروزلر) -            |
| شهرآباد - ۱۹۹                                 | ۷۱                                               |
| شهرآبان- ۴۵۵ ح. ورجوع به آبان شود.            | شرفآباد - ۶۴                                     |
| شهربابک - ۱۷۱                                 | شردان - ۶۱ ح، ۸۷، ۱۰۶، ۲۰۳                       |
| شهرزور - ۶۱ ح، ۹۹ ح                           | شستر - (= شستر، شوستر) - ۱۳۰ ح                   |
| شهرستان (= شهر نواصفهان) - ۵۴                 | شش کیلان (= ششکلان) - ۸۷، ۸۷ ح                   |
| شهرستانک - ۶۴                                 | شط العرب - ۴۰                                    |
| شهرستانه - ۸۰                                 | شعب بوان - ۹۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳ ورجوع به بوان شود . |
| شهر فیروزان - ۵۶، ۵۶ ح ورجوع به فیروزان شود . | شفت - ۲۰۳                                        |
| شهر نواصفهان (= شهرستان) - ۵۴                 | شقان - ۱۸۵                                       |
| شهره (ح: شهر) - ۱۱۲                           | شق رودبار (ح: سق رودبار) - ۱۵۰                   |
| شهریار (فول، پل) - ۱۶۱                        | شکسته (قلعه) - ۱۴۴، ۱۵۸                          |
| شهبین (= زنجان) - ۶۷                          | شلم - ۱۱۹                                        |
| شیخ البلاد - ۵۷                               | شماخی - ۱۰۶                                      |
| شیدان (مرغزار) - ۱۶۲                          | شمشاط - ۱۱۲                                      |
| شیراز (= قبة الاسلام) - ۹۹ ح، ۱۰۳۹، ۶۱۰، ۶۱۰  | شیران (قلعه) - ۷۱                                |
| ۶۱ ح، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳                 | شیرم (ح: سرم، شوم) - ۶۹                          |
| ۱۵۳، ۱۵۳ ح، ۱۵۹، ۱۶۲                          | شیرم (قلعه) - ۱۸۷                                |
| شیرجانی (ح: سرحانی) (باغ) - ۱۷۰               | شنه - ۷۱ ورجوع به شندستان شود .                  |
| شیروان - ۲۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۶ ح، ۲۰۳ ح      | شندر - ۵۸ ورجوع به شنش وشنده شود.                |
| ص                                             | شنهستان - ۷۱ ح                                   |
| صاحب آباد - ۶۲                                | شنه - ۵۸ ح                                       |
| صاهک - ۱۴۸                                    | شنشت - ۵۸ ح                                      |
| صاین قلعه (= قهود) - ۷۰                       | شنکوان (ح: شتکران، شکتوان، سنکوان، سکیوان        |
| صدوین ؟ - ۴۵                                  | شکون، سکوان، سسکوان) (قلعه) - ۱۴۴،               |
| صرام (= چرام) - ۱۵۴ ح                         | ۱۵۸                                              |
| صفانیان - ۱۰، ۲۲                              | شورزد (ح: شورزه) - ۷۱ ورجوع به شورزگاه           |
| صفا (باب) - ۵ (کوه...) - ۲، ۷                 | شود .                                            |
| صفاهان - ۱۰۵                                  | شورزگاه - ۷۱ ح                                   |
| صفین - ۱۲۲                                    | شوشتر - ۹ (آب ...) - ۱۳۰                         |
| مقلاب - ۱۱، ۱۹                                | شولستان - ۷۷                                     |
| ملاح الدین (رباط) - ۱۶۱                       | شولکستان - ۱۴۹                                   |

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| طریق خراسان - ۴۵                      | مسکان (= ریزه) - ۱۴۱، ۱۴۱ ح           |
| طسوج (یاتسوج) - ۹۲                    | منعاه - ۱۱                            |
| طلیطله - ۱۱ ح                         | صور (رود) - ۱۲۵، ۱۲۵ ح                |
| طمیرخان (ح: طیم خان، طغوان، طهرجان،   | موفیان - ۹۰                           |
| طمرجان) (دیه) - ۱۶۱                   | میمره - ۷۹                            |
| طوالش - ۹۶، ۹۶، ۲۰۲                   | مین - ۱۹، ۱۰                          |
| طور - ۵۴                              | ط                                     |
| طوزآغاچ - ۱۱۶                         | طاب (رود) - ۱۵۵                       |
| طوس - ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۹۵              | طابق (۱) - ۴۵                         |
| طهران (ازتوابع اصفهان) - ۵۴           | طایف - ۱۱، ۱۵، ۲                      |
| طهران - ۵۸، ۵۹                        | طارم - ۶۰                             |
| طریز ناهید - ۶۸ و رجوع به طراز ناهید  | طارم سفلی - ۷۱                        |
| شود.                                  | طارم علیا - ۷۱                        |
| طیسفون - ۴۶                           | طاومسن - ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳               |
| طینور (ح: طیفور، طبتور، طبتور، طنبور) | طاق - ۸۶                              |
| (قلعه) - ۱۵۶                          | طالش - ۹۶                             |
| ع                                     | طالقان - ۷۳، ۷۲، ۷۱                   |
| عادی ۱ - ۱۵                           | طالقان - ۱۹۲                          |
| عانه - ۳۷ ح، ۴۵                       | طبرستان - ۱۳، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۳           |
| عایشه (مسجد) - ۸                      | طبرک (قلعه) - ۵۷، ۵۹ ح                |
| عبادان - ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۴۰               | طبس - ۱۷۸ ح                           |
| عبدالؤمن (بلاد) - ۱۱                  | طبس کیلکی - ۱۷۳، ۱۷۸                  |
| عتیق (جامع کرمان) - ۱۷۰               | طبس مسینان - ۱۷۷                      |
| عدن - ۱۱                              | طبشکری (ح: طبشکری) - ۸۱               |
| عراق عجم - ۵۱ ح، ۵۲، ۵۶، ۶۰، ۶۵       | طنخارستان - ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲             |
| ۸۵، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۷۰           | طرابلس - ۱۱ ح                         |
| ۲۰۰، ۲۰۲                              | طرازک (ح طرازک) (= افروشه) - ۱۳۳      |
| عراق عرب - ۵، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۳۸      | طراز ناهید - ۶۸ ح                     |
| ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۱۲۰           | طریزون (ح: طرون، نرطرون، طیرزن) - ۱۱۷ |
| ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰                         | طریثیت (۲) - ۱۷۹                      |
| عراقی (رکن) - ۶، ۹                    | طرخودان - ۷۵                          |
|                                       | طروجرود (ح: طحروود، طروجرود، طبرود) - |
|                                       | ۶۸، ۶۸ ح                              |

|                                         |                                          |
|-----------------------------------------|------------------------------------------|
| ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴،           | عراقین - ۲۳                              |
| ۱۶۵، ۱۶۷، (... دریا) - ۲۳، ۲۹، ۱۳۶،     | عربة - ۱۵                                |
| ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۲ (شهر...) -           | عرفات (کوه) - ۸                          |
| ۱۳۷                                     | عرفه (بطن) - ۸                           |
| فارس (= قصبه دشت بیاض) - ۱۷۶            | عروج (= سوس) - ۷۸                        |
| فارسچین - ۶۴                            | عروه - ۷۸ ح، ورجوع به عروج شود.          |
| فارقان - ۵۲، ۵۵ ح                       | عسکر مکرّم - ۱۳۳                         |
| فارغان (= فارقان) - ۵۵ ح                | عسکر المتصم - ۴۵ ح                       |
| فاروق - ۱۴۸                             | عقر - ۱۲۴                                |
| فاریاب - ۱۹۱، ۱۹۲                       | عکبرا (ح: عسکر، عکره، عکیره) - ۴۵ ورجوع  |
| فامره (ح: فاوین، فامرین، قرین، فاحره) - | به عسکر المتصم شود.                      |
| ۸۱                                      | علم - ۹۹ ح                               |
| فامنین - ۸۰ ح                           | علیاباد - ۵۸                             |
| فامینی (ح: فامین، ماسین، فامسی، فامنین، | عبادیه - ۱۲۴                             |
| فامیستی، فامتین) - ۸۰ ورجوع به فامنین   | عبان - ۱۱، ۱۶۴، (... دریا) - ۱۷۳         |
| شود.                                    | عبوریه (= انکوریه) - ۱۱۲                 |
| فخرآباد - ۸۰                            | عین - ۱۱۹                                |
| فدک - ۱۵                                | غ                                        |
| فرات - ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۴۹،      | غابه - ۱۶۵                               |
| ۱۱۰، ۱۲۱ ح، ۱۲۳، ۱۲۵                    | غار - ۵۸                                 |
| فراعنه (ده) - ۱۴۶                       | غراب - ۱۶                                |
| فراوه - ۱۸۶                             | غریجه (ح: غورچه) - ۱۹۰                   |
| فراهان - ۷۵                             | غروی (مشهد) (= قبر امیر المؤمنین ع) - ۳۲ |
| فرخار - ۱۰                              | غزنه - ۱۷۳، ۱۷۹ ح                        |
| فردوس (قلعه) - ۷۱                       | غزلین - ۱۷۹                              |
| فرژک (ح: فرژیل) - ۱۵۶                   | غزوان (کوه) - ۲                          |
| فرژین (قلعه) - ۷۶                       | غندجان - ۱۵۴، ۱۵۴ ح، ۱۶۰                 |
| فروق - ۱۶۵                              | غور - ۱۸۷، ۱۹۰                           |
| فریبرژ - ۹۲                             | غوطه دمشق - ۹۰، ۱۵۵، ۱۶۳                 |
| فرنکک - ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۱۱۵             | ف                                        |
| فروکه (ح: فروط، قروط، قروود) - ۸۱       | فارس - ۹ ح، ۱۷، ۲۳، ۵۱، ۵۶، ۵۶ ح،        |
| فریم - ۲۰۱                              | ۶۱ ح، ۸۳، ۹۵ ح، ۹۳۰، ۹۳۵، ۹۳۶،           |
| فریواد (ح: کریواد، قریواد) - ۸۰         | ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲،            |
| فریومد - ۱۸۴                            |                                          |

|                                           |                                             |
|-------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ق                                         | اسا (= ماسان) - ۱۶۸، ۱۵۰، ۱۴۳ (دروازه .)    |
| قادیسیه - ۴۶، ۲۹                          | ۱۳۷ -                                       |
| قاساباد - ۸۰                              | ساران - ۵۵                                  |
| قالا نیقوس (۱) (= رقه) - ۱۲۲              | سقندیس - ۹۰                                 |
| قالی - ۱۴۷ (مرغزار) (ح: فالی، دول) - ۱۴۷  | نشابویه - ۵۸                                |
| ۱۶۳                                       | نشارود (ح: قبارود، مشاورد، نشاورد) - ۱۷۷    |
| قالیقل - ۱۱۲                              | فنان (ح: فنان) - ۱۰۲                        |
| قاین - ۱۷۸، ۱۷۴، ۹                        | فلسطین - ۱۶                                 |
| قبادخورد - ۱۶۶، ۱۵۵، ۱۳۶                  | قم - ۷۵                                     |
| قبادق (= قبادق) - ۱۱۳ ح، ۱۱۶ ح            | فناخسروگرد (= سوق الامیر) (قصبه) - ۱۳۷      |
| مباد (نخلستان) - ۱۵                       | موشنچ - ۱۸۸، ۱۸۸ ح                          |
| قبادیان (= قوادیان) - ۱۹۲ ح               | مولا (ح: قولاسر، قولاد، نهر فولاد، قولای) - |
| قبنان (کوه) - ۱۰۲                         | ۸۳                                          |
| قبقاق (دشت) (= خزد) - ۱۱، ۲۲              | مومن - ۲۰۳، ۲۰۲                             |
| میرس - ۱۱۷                                | مید (قلعه) - ۱۵                             |
| قبله - ۱۰۶                                | میروز - ۱۰۶ و رجوع به فیروز آدشود           |
| قبادق (= قبادق) - ۱۱۳، ۱۱۶                | میروز آباد - ۱۰۶ رجوع به میروزشود           |
| قدس (ومین) - ۱۶ (کوه) - ۴۷                | میروز آباد (درطرام) - ۷۱                    |
| قرا باغ - ۶۱، ۶۱ ح                        | میروز آباد (در فارس) - ۹۳ - ۱۳۶، ۱۴۰        |
| مراحصار - ۱۱۳                             | ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰                               |
| قراحصار لیمویه (ح: ایلعویه، لمعوبه) - ۱۱۳ | میروزان - ۵۸                                |
| قراحصار یواسی (ح: یواس) - ۱۱۳             | میروزان - ۵۲، ۵۶ و رجوع به شهر میروزان      |
| قرامان - ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۵ ح                  | شود                                         |
| قرص - ۱۰۸                                 | میروزبدان (ح: میروزبران) (= میروز رام)      |
| قرطبه - ۱۱                                | ۵۸، ۵۸ ح                                    |
| قرغیز - ۱۱                                | میروز بهرام - ۵۸                            |
| قرقیسیاه - ۱۲۴                            | میروزرام (= میروزبدان) - ۵۸، ۵۸ ح           |
| قرقسین - ۶۴                               | میروزکوه - ۱۷۹ ح، ۲۰۱                       |
| قرماسین (ح: قرماشین) (= کرمانشاهان) -     | میروزکوه - ۱۷۹                              |
| ۱۲۸ رجوع به قرمیسین شود                   | میزادان (ح: مرادان، قبراوان، میراوان،       |
| قرمیسین - ۱۲۸                             | میزادان) - ۵۵                               |
| قرن - ۵                                   | مین - ۷۴                                    |

قوادیان (= قبادیان) - ۱۹۲، ۱۹۲ ح  
قواق (ح = فراق، قراق) - ۱۱۶، ۱۱۶ ح  
قوج آغاج (۱) - ۵۸  
قورتان - ۵۴ ح  
قرطان (یا قورطان) - ۵۴، ۵۵ رجوع به  
مرتاق شود  
قوسان (ح: قودان) - ۴۶، ۴۶ ح  
قوسین - ۵۸  
قوش حصار - ۱۹۶  
قول (ح قولی، فول، قول، طول) - ۹۴ و  
رجوع به تیل شود.  
قولان - ۱۰۱  
قولجان (ح: فولجان) - ۱۴۸  
قوس - ۲۳، ۵۱، ۶۱، ۱۷۳، ۱۸۱، ۲۰۰،  
۲۰۱  
قومیات (ح = فرمانات، قومیات) - ۱۱۳  
قوبیه - ۹ ح، ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶  
قوه (ح = فوه) (حصن) - ۱۱۶، ۱۱۶ ح  
قوهه (یا قوهه) - ۵۸، ۵۸ ح، ۵۹  
قها - ۵۸  
قهاب - ۵۵  
قهاب رستاق - ۲۰۱  
قهبایه - ۷۲  
قهباورستان - ۵۵  
قهدر بجان - ۵۵  
قهرود - ۷۴  
مستان - ۹ ح، ۲۳، ۶۱ ح، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۳،  
۱۷۴، ۱۷۴ ح، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱ (د) .  
۱۴۶  
قهود (= صابین قلعه) - ۷۰  
قیرشهر (ح . قیرسهر) - ۱۱۶  
قیروان - ۱۱  
قیس - رجوع به قیش شود

قرن المنازل - ۵ ح  
قرنین - ۱۸۰  
قول اوزن - ۹۹  
قزوین - ۳۹ ح، ۲۷، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۰ ح،  
۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۴ ح، ۶۶، ۷۱  
۷۳، ۷۴، ۹۲ ح، ۹۹ ح، ۱۷۳  
تسطونیه (ح: تسوسه) - ۱۱۳  
مسطنطنیه (بحر) - ۱۱۶  
نصار (بند) - ۱۴۸  
نصران - ۵۸  
قصر اللصوص (= ککود) - ۱۲۹  
قصر شیرین - ۴۵  
قطروی - ۱۴۸ ح  
قطره (= قطروی) - ۱۴۸  
مطیم - ۱۶۵  
قیقمان (کوه) - ۱، ۳، ۷،  
قلات (یا غلات) - ۷۱  
ملات بندر (قنات) (= کت سمدی) - ۱۳۸  
ملتون - ۷۰ ح  
قلعه - ۸۶  
قلعه دوه - ۱۷۸  
قلعه طاق - ۱۷۹  
قلعه کوه - ۱۷۰  
قلوذه - ۱۱۵  
قلوئیه - ۱۱۶  
قم - ۹، ۵۱، ۵۶، ۶۰، ۶۹، ۷۳، ۷۵،  
۱۷۳  
قمشه (یا قومشه) - ۵۶ ح، ۱۳۶، ۱۴۸  
قمصر - ۷۴، ۷۴ ح  
قندهار - ۱۰  
قنوج - ۱۰

|                                                                           |                                                |
|---------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------|
| فارسنامه ناصری شود .                                                      | یساریه - (= قیصریه) ح ۱۱۴                      |
| کیود؟ - ۱۱۹، ۱۱۹ ح                                                        | یش (یا قیس) (= کیش) - ح ۹، ۲۳، ۸۹، ح ۱۳۶، ۱۳۶  |
| کیود جامه - ۱۹۹                                                           | ح ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۶۴ ح                    |
| کت سعدی (= قلات بندر) - ۱۳۸                                               | یصریه - ۱۱۳، ۱۱۴ ح                             |
| کجا باد (ح: لا کجا باد) - ۹۰                                              | یلع بالغ (ح: قتلغ بالغ، صلح بالغ) - ۶۸         |
| کچو جان - ۸۹                                                              | ک                                              |
| کچیل (شاید: کچل) - ۸۹                                                     | کاب - ۱۱۴                                      |
| کران - ۱۴۲، ۵۲                                                            | کابل - ۱۰، ۲۲، ۱۷۴                             |
| کر - ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۰، ۱۶۳، ۱۴۸، ۱۴۷                               | کاج - ۵۵                                       |
| کراچ - ۵۵                                                                 | کارچی (= کارزی) - ح ۱۸۴                        |
| کر بال (علیا و سفلی) - ۱۴۸                                                | کارخانه (= اجنان) - ۱۰۲                        |
| کر بلا - ۳۳                                                               | کارزی (= کارچی) - ۱۸۴                          |
| کرچ - ۷۶، ۵۶                                                              | کارزین - ۱۴۲، ۱۴۳                              |
| کرچ - ۷۲                                                                  | کارزین (قلعه) - ۱۶۱                            |
| کرجیان (ح: کوجستان، کوجبان، کرجیان) - ۲۰۴                                 | کاریان - ۱۴۲                                   |
| ح ۲۰۴                                                                     | کاریز (= کازیز) - ۱۸۸، ۱۸۸ ح                   |
| کرخ (دیه) - ۳۴ (محلّه ...) - ۳۵                                           | کازیز (= کازیز) - ۱۸۸ ح                        |
| کردار کان (ح: که ارکان، که وادکان، کور وادکان) - ۷۷ و رجوع به لردگان شود. | کازرون - ح ۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۳، (دروازه ..) - ۱۳۵ |
| کردستان - ح ۹، ۲۳، ۲۹، ۵۱، ۶۱ ح، ۸۵                                       | کاسوا - ح ۶۸                                   |
| ۹۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰                                                    | کاسوا - ۶۸ و رجوع به کاسوا شود.                |
| کوزان رود - ۸۲                                                            | کاسه فرعون - ۴۴                                |
| کرکر - (ح: کرکر) - ۱۰۲ و رجوع به کرنی یا کرکسه شود.                       | کاشان - ۹، ۵۶، ۶۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۵ ح، ۱۷۳       |
| کرکسر - ح ۱۰۲                                                             | کافدکنان - ۷۲، ۷۲ ح                            |
| کرکهریه (ح: کرکهر، کرکهر بد، که کهریه) - ۸۱                               | کلان (ح: کلان، لالان) (مرغزار) - ۱۶۳           |
| کرمان - ح ۹، ۲۳، ۶۱ ح، ۱۶۷، ۱۶۸                                           | کالف - ۱۹۲                                     |
| ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۳ ح                                                      | کالون (ح: کالو) - ۱۸۸                          |
| کرمانشاه - ح ۱۲۸، و رجوع به کرمانشاهان شود.                               | کامفیروز - ۱۴۸ (مرغزار ...) - ۱۶۳              |
|                                                                           | کاول - ۱۷۳                                     |
|                                                                           | کبریت (قلعه) - ح ۷۹                            |
|                                                                           | کبرین (ح: کبر، کوند، کسنری، کبرتن) - ۱۴۳       |
|                                                                           | ح ۱۴۳، ۱۴۴ (رجوع به کبری در کتاب               |

|                                                   |                                               |
|---------------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| کوانق شود.                                        | کرمانشاهان (= قرمیسین) - ۱۲۸                  |
| کوبنجان - ۱۴۰                                     | کرملیس - ۱۲۴                                  |
| کوتم - ۲۰۳                                        | کرنه - ۱۲۹                                    |
| کویچمشهان - ۲۰۳                                   | کرنی - ۱۰۲ ح                                  |
| کوردشت - ۱۰۱                                      | کسری (ایوان ، بادگاه) - ۸۷ ، ۴۷               |
| کورشت - ۷۹                                        | کستی (ح: کسنفی، کسفی، کستی) - ۱۱۶             |
| کورد (= کورده) - ۱۴۹                              | کشمر - ۱۴۶ (۱) ، ۱۷۵                          |
| کورده - ۱۴۹ ح                                     | کشیر - ۱۰ ، ۱۷۵ ح                             |
| گوردهود - ۱۵۰                                     | کعبه - ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۲۳ |
| کوزه کنان - ۹۰                                    | ۲۷ ، ۳۳ ، ۳۹ ، ۱۱۰                            |
| کوسوی (ح: کوی، موی، کرسوی، کوسویه) - ۱۸۸          | کلات - ۱۸۶                                    |
| کوشک - ۵۸ ، ۵۲                                    | کلار - ۱۴۹                                    |
| کوشک (ح: کوسک) - ۱۷ ورجوبه کورش شود.              | کلاله - ۹۶                                    |
| کوشک باغ - ۸۰                                     | کلج - ۷۱                                      |
| کوشک زر (یا کوشک زرد) - ۱۴۹ ، ۱۴۹ ح               | کلفیر - ۹۵ ح                                  |
| کوفه - ۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۵۴            | کلنجین (ح: کلجین، کلنجین، کلنجین، کلجین) - ۸۱ |
| کوک (ح: کول) - ۱۱۵                                | کلور - ۹۴                                     |
| کولکو (رود) - ۱۲۹                                 | کلیر - ۹۶ ، ۹۶                                |
| کوله (ح: کوکه) (قلعه) - ۱۱۴                       | کلشار - ۵۵                                    |
| کومجان (ح: کرمجان، کوجهان) - ۸۱ ورجوع             | کماخ (= کخ) - ۱۱۴ ، ۱۱۴ ح                     |
| به کوملاز شود.                                    | کمارج - ۱۵۳                                   |
| کوملاز - ۸۱ ح                                     | کخ (= کماخ) - ۱۱۴ ح                           |
| کوهان - ۵۵                                        | کمرت - ۷۷                                     |
| کوه غناباد (ح: عتاب آباد، عاماد، کوغیا باد) - ۱۸۸ | کمندان - ۵۵                                   |
| کوه نقره - ۱۸۸                                    | کمین - ۱۴۸ (مرغزار ...) - ۱۴۳                 |
| کپینان (ح: کپسنان) - ۱۷۳                          | کن - ۷۲                                       |
| کهران (قلعه) - ۹۵                                 | کندرود - ۸۹                                   |
| کهرجان - ۱۴۳                                      | کنمان - ۱۶                                    |
| کپکیلویه - ۱۵۲ ح                                  | کنگور (= قصراللمصون) - ۱۲۹                    |
| کهندان - ۶۸                                       | کوار - ۱۶۲ ، ۱۴۲ ، ۱۳۹                        |
| کیتو (مرغزار) - ۷۶                                | کوانق - ۹۶ ح                                  |
|                                                   | کوانی (ح: کوالی، کوانی) - ۹۶ ورجوع به         |



|                                         |                                               |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------------|
| گنجه - ۱۷۶                              | کیخسرو (چشمه) - ۷۶                            |
| گنگه در - ۳۹                            | کیرو بقیع (ح: کیرو نفع، کرو تنیج، کیرو تفسیح، |
| کواشیر - ۶۱، ۱۷۰، ۱۷۱                   | کیرو تفسیح، کیرو تنیج) - ۱۱۵                  |
| کور سرخ - ۱۹۸                           | کیش (= قیس) - ۱۶۴ ح                           |
| کویان (۱) - ۵۵                          | کیلین؟ - ۵۸                                   |
| کیلان - ۱۹۹                             | کیماک - ۱۰                                    |
| کیلان فضلون (ح: کلان فضلون، کلان فضلون، | کیوی - ۹۳                                     |
| کیلان فضلون، کیلان تیصلوبه) - ۹۶        | گی                                            |
| کیلوان - ۹۴                             | گاو باری (محررا) - ۱۰۴                        |
| ل                                       | گاوخانی - ۵۳                                  |
| لاو - ۱۶۹                               | گاودول - ۹۹                                   |
| لاغر - ۱۴۳                              | گاوماها (یا گاوماسا، گاوماهیا) - ۶۵           |
| لاکدرج - ۹۰                             | گدوک - ۱۱۶                                    |
| لالجین - ۸۰                             | کرباذگان - ۷۵ ح                               |
| لانجانرود - ۸۲                          | گرجستان - ۲۳، ۶۱ ح، ۸۵، ۱۰۸،                  |
| لاهیجان - ۶۱، ۶۱ ح، ۲۰۴ به لاهیجان شود. | ۱۰۹ ح، ۱۰۸                                    |
| لاهیجان - ۲۰۲، ۲۰۲ ح، ۲۰۴               | کرد آباد (مداین) - ۴۶                         |
| لب (ح: لالعب) - ۱۸۸، ۱۸۸ ح              | کرد آباد (ح: کرد باد) - ۸۰                    |
| لحسا - ۱۶۰                              | کردکوه - ۲۰۱                                  |
| لحف (= بندیجن، بندیان) - ۴۱             | کرد لاخ (ح: کزوملاخ) - ۷۹                     |
| لر بزرگه (= بغنیاری) - ۵۶، ۶۵ ح، ۷۷     | کرکان - ۲۰۳                                   |
| ۲۷۷ ح                                   | کرم رود (ح: کره رود) - ۷۶، ۹۷ ح، ۹۹           |
| لردگان (یا لوردگان) - ۵۶، ۵۶ ح، ۷۷ ح    | کره (= چره، اشقایقان) - ۱۵۳                   |
| ۷۸                                      | کسگر (یا کسکرات) - ۲۰۳، ۲۰۳ ح                 |
| لرستان - ۷۸ ح، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۴       | کشتاسقی - ۲۳، ۱۰۶، ۱۰۷                        |
| لر کوچک (= لرستان) - ۵۶، ۶۰ ح، ۷۸       | کلیدادگان - ۷۵                                |
| ۲۷۸ ح                                   | کلجین (ح: کالچین) - ۷۱                        |
| لشکر (= عسکر مکرّم) - ۱۳۴               | کلهار (ح: کلها) - ۷۱                          |
| لنسر - ۶۶                               | کنابه - ۱۷۶                                   |
| لنجان - ۵۵                              | کنبد ملغان (ح: کنبد لغنان) - ۱۶۱ و رجوع       |
| لویه - ۲۰                               | به چنبد ملغان شود.                            |
|                                         | کنبه (= چنابا) - ۱۵۷                          |

|                                              |                                             |
|----------------------------------------------|---------------------------------------------|
| مایدشت - ۱۲۹                                 | لؤلؤ - ۱۱۵                                  |
| مایرود (مایرود ، مانرود ، بیرون ، مایرود ،   | لیدن - ۱۹۱ ح                                |
| مارو) - ۷۸ ، ۷۹ ح                            | لیلان - ۱۰۰ ح                               |
| مایین (ح: مایین ، مائین) (قصیه) - ۱۴۸ ،      | م                                           |
| ۱۴۸ ح ، ۱۴۹ ، ۱۴۹ ح (کریو) - ۱۴۹             | مایین بره (ح: مایین برده) - ۶۵              |
| میارکاباد - ۶۲                               | ماجلو (ح: باجلو ، یاجلو) - ۸۱               |
| مجاهدآباد (قلعه) - ۱۷۵                       | ماچین - ۱۰ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۴۰                   |
| مجمع البحرین - ۱۰۳ ، ۱۰۴                     | مادرسلیمان (کور) - ۱۶۳                      |
| مچین (ح: بتعین ، پتین) - ۱۰ ، ۱۰ ح           | مادوکاو (ح: باورکا ، ناروکار ، مادرکان) -   |
| محسر (بطن) - ۸                               | ۹۱                                          |
| محمد بن یوسف (دار) - ۷                       | ماربانان - ۵۴                               |
| محبودآباد - ۱۰۴                              | ماوین - ۵۴                                  |
| محول - ۴۶                                    | ماردین - ۱۲۴ ، ۱۲۵                          |
| مغور - ۸۳ ح                                  | مارمهان (ح: مارفهان ، مادجهان ، مارتجان) -  |
| مداین (گردآباد) - ۳۷ ، ۴۳ ، ۴۶ ، ۴۷ ،        | ۸۰                                          |
| ۴۸ ، ۸۷ ، ۱۲ ، ۱۲۸                           | مارین (ح: ماقزین ، مارتین ، دیه مارین ، دیه |
| مدویش (ح: مدیش ، مردیش) - ۲۱                 | ماده ، دیه قزوين ، دیه ساد ، مامزین ،       |
| مدینه - ۴ ، ۸ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ،     | و نازین ، مامچین ، یارین ، مامزین) - ۶۴     |
| ۱۶ ، ۵۴                                      | مازندران - ۲۳ ، ۶۱ ، ۱۷۹ ح ، ۱۸۱ ،          |
| مدینه السلام - ۳۴ ، ۳۴ ح                     | ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ (بحر ...) -           |
| مدینه موسی - ۶۲                              | ۲۳                                          |
| مراغه - ۸۵ ، ۹۱ ، ۹۹ ، ۱۰۰                   | ماستر - ۷۶                                  |
| مراودین (ح: مرادومن ، هرادوهن ، هرادوین) -   | ماکویه - ۱۰۲                                |
| ۷۷                                           | ماکیر (ح: مانکره) (قلعه) - ۷۹ ح             |
| مرج شیدان - ۱۵۵ و رجوع به شیدان شود.         | مالان (قصیه) - ۱۸۸                          |
| مرجستان (ح: مرجستان ، هرچستان ، مرخیان) - ۷۳ | ماندستان (ح: بایندستان) - ۱۴۳               |
| و رجوع به مرجنی شود.                         | ماو بالیغ (= ماو و بالیغ) - ۱۹۱             |
| مرجنی - ۵۸ ، ۷۳ ح                            | ماوراء النهر - ۱۰ ، ۲۲ ، ۱۷۴                |
| مرداقم - ۱۰۱ ، ۹۶                            | ماوشان - ۸۰                                 |
| مرسان (ح: مرینان ، جرینان) - ۱۸۶             | ماوشانرود - ۸۰ ، ۹۰                         |
| مرق - ۶۸ ، ۶۹                                | ماو و بالیغ - ۱۹۱ ح                         |
| مرک - ۶۴                                     | ماهلویه (بحیره) (ظ: مهارلو) - ۱۳۸ ، ۱۳۸ ح   |
| مرند - ۹۱ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱                        | ماسجت (ح: یاسجت) (قلعه) - ۷۷ ح              |
| مرو - ۹۹ ح ، ۱۰۱ ح ، ۱۰۵ ، ۱۸۲ ، ۱۹۳         |                                             |

مورودستان، پرودود، پرودوساق، پرودومستان:

رومورودستان - ۱۹۷، ۱۹۸ ح

موسی (تیه) - ۱۶ (مغیره) - ۱۰۶، ۱۰۴

موش - ۱۲۵

موصل - ح ۹ = ۲۳، ۸۵، ۱۰۳، ۲۰۲

موغان - ح ۹ = ۲۳، ۸۵، ۱۰۳، ۲۰۲

موکله (ح: هوکله) - ۸۶

مؤمنا باد - ۱۷۹

موهو (ح: مرهو، هرهو، هرمو، هرمو، سرهو) -

۱۴۳، ۱۴۴ ح

مهراترود - ۸۷، ۸۹، ۹۱

مهروبان - ۱۵۷

مهرود - ۴۵، ۴۵ ح

مهنه - ۱۹۴

میافارقین - ۱۲۵، ۱۲۵ ح

میانیج - ۹۷ ح، ۹۹

میبد - ۸۴، ۸۴ ح

میسان - ۴۰

میشکانات (ح: مسکانات، میشکان، بیسکانات) -

۱۵۰، ۱۵۵ ح، ۱۶۸، ۱۶۸ ح

میکال (ح: تنکال، منکال) - ۱۷۵

میلاگرد - ۸۱

میلان - ۹۰، ۱۰۰ ح

میمند - ۱۴۳، ۱۸۰

میون دژ - ۶۶

ن

ناحیه (نهر) .

نارمیان (ح: شارمیان، سارمسان، ماومیان) -

۸۶ (دروازه...) - ۸۷ (محل...) - ۸۷

ناصره الجلیل - ۱۸

ناهلة (ح: نایله، نایله، باهله، ناهلیه) - ۷، ۷ ح

نای (قلعه) - ۱۹۶

نایه - ۶۸

ناین - ۵۶، ۸۴ ح، ۱۷۳

۱۹۴، (قلعه) ۷۸ ح

مرودود - ۱۹۳، ۱۹۵

مرودشت - ۱۴۵، ۱۴۷ ح

مروست - ۱۴۷

مروشاهجان - ۱۹۳ رجوع به مروشود .

مروه (کوه) ۷، ۷

مزدقان - ۸۲، ۸۳

مزدلفه - ۲، ۸

مستنصریه - ۳۶

مسجد الحرام - ۱

مسرقان - ۱۳۴

مشر الحرام - ۷

مشکان (مرغزار) - ۱۶۲، ۱۶۲ ح

مشکین - ۹۱، ۹۴، ۱۰۳

مشهد طوس - ۱۸۵

مشهد کانی (ح: کوفی) (شکارگاه) - ۱۳۱

معس (ح: فیض) ۱۶۸

مصر - ۴، ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۱۸۸

معبادیه (ح: بعبادیه، معبدی) - ۴۸، ۴۸ ح

مغرب (بلاد) - ۱۱، ۱۷، ۱۹

مغولیه - ۷۲

مغازه (کویر) - ۲۳، ۵۱، ۶۱ ح، ۷۵، ۲۰۰

مغسقة البلاد (= روم) - ۱۰۹

مکران - ۱۰، ۱۷، ۱۷۲، ۱۷۳

مکه - ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲،

۱۴ ح، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷

مکیر (ح: مکس) - ۲۲

ملایر - ۸۳

ملطیه - ۱۱۵

ملقونیه - ۱۱۶

منازجرد - ۱۱۹

منصور آباد - ۲۰۱

منی - ۲، ۸ (کوه...) - ۲ (دره...) - ۷

مورودستان (ح: پرودومورودستان، هورودستان،

|                                           |                                                       |
|-------------------------------------------|-------------------------------------------------------|
| نورد - ۱۵۱                                | نجد - ۲۹، ۲۳، ۵                                       |
| نورس (۱) - ۱۲۲                            | نجله - ۹، ۶۹                                          |
| نوقان (ده) - ۱۸۵ ح                        | نجم آباد - ۶۹                                         |
| نویده (ح: نودپ، بودن) (قصه) - ۱۹۲         | نجم (قلعه) - ۱۲۲                                      |
| نه - ۱۸۲، ۱۷۳                             | نخجوان (= نقش جهان) - ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰ ح                 |
| نیشاپور (= نیشاپور) - ۱۸۲                 | نرتوکه (قلعه) - ۱۸۸ ح                                 |
| نهاوند - ۵۶، ۵۷، ۵۸ ح، ۸۲                 | نرجه - ۶۱                                             |
| نهر عیسی - ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۳۵                 | نرگس (مرغزار) - ۱۶۳                                   |
| نهر ملک - ۴۹                              | نرماشیر - ۱۷۲                                         |
| نهران - ۳۴، ۳۷ ح، ۴۹، ۴۶ (آب...) - ۳۶     | نسیار (ح: نساژ، نساد، نساژ) - ۷۱                      |
| ۴۳، ۴۵، ۴۹                                | نشابور - ۵۱ ح رجوع به نیشاپور شود.                    |
| نیاستر - ۷۴                               | نشاک (ح: استاک، اشاک، نشکان، اسناک، اشتاک، دزک) - ۱۵۸ |
| نیرت (ح: شرب) - ۲۱                        | نصیبین - ۱۲۵                                          |
| نیریز - ۱۰، ۱۴۴، ۱۶۸                      | نعلنز - ۵۶، ۷۶، ۷۷                                    |
| نیسر (ح: نیر، نستر) - ۴۰، ۴۲ ح            | نظامیه (مدرسه) - ۳۶                                   |
| نیشاپور (نیساپور) - ۹۹ ح، ۶۱، ۱۷۳، ۱۷۵    | نیانیه - ۳۷، ۳۷ ح، ۴۹                                 |
| ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳                             | نقش جهان (= نخجوان) - ۱۰۲                             |
| نیکسار (ح: یکفور، نکفور) - ۳۲             | نکسار (ح: نکیسار) - ۱۱۵، ۱۱۵ ح                        |
| نیل - ۳۷ ح، ۴۹                            | نکیدا - ۱۱۳، ۱۱۵                                      |
| نیلان (میلان، لیلان) - ۱۰۰                | نمره - ۱۵                                             |
| نیم ارداد (ح: سم ارداد) (= شهر فور) - ۱۲۸ | نساو (ح: نلبار، نیشان، تلبار، تیسامه) - ۸۱            |
| نیمروز - ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۷۴                   | نیمسور (ح: نیور، نمیور، تیمور، نیسور) -               |
| نیم مردان - ۱۹۹                           | ۷۶ رجوع به نیمور یا چیه وود شود.                      |
| نیمور - ۷۵، ۷۶ ح                          | نوار (ح: نوادر، نوار) - ۸۱                            |
| نینوی - ۱۲۶                               | نوبر - ۸۶                                             |
| نیو (ح: هوردین، هوری، هودوین) - ۱۵۷       | نوبران - ۶۸ ح                                         |
| و                                         | نوبنجان - ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵                               |
| وادی القری - ۱۵                           | نوبندگان (= نوبنجان) - ۱۵۴                            |
| واسط - ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۹، ۴۹ ح، ۵۰           | نوبه - ۱۱ ح                                           |
| واشجرد - ۱۹۲                              | نوذر (ح: نوبر، نویز) - ۶۸ رجوع به نوبران              |
| وان - ۱۱۹                                 | شود.                                                  |
| وحیده - ۱۵                                | نوذر (قلعه) - ۹۶                                      |
| ورامین - ۵۶، ۵۹                           |                                                       |

|                                                         |                                                 |
|---------------------------------------------------------|-------------------------------------------------|
| هشجین - ۹۳                                              | ورژله - ۶۸                                      |
| هقدوان - ۹۶ ح                                           | ورژین - ۵۸                                      |
| هقدوان (ح: هندوان) - ۹۶ ورجوع به هقدوان شود             | وسطان - ۱۱۹                                     |
| هفتشویه (ح: هفتشویه) - ۵۵                               | وشاق (ح: وسق، وشق) - ۷۷، ۷۷ ح                   |
| ههجان (ح: نیمجان، ملهجان، سرمان) - ۱۴۳                  | وقس - ۶۹                                        |
| ۱۴۳ ح                                                   | ولاسچرد (یا ولاشچرد) - ۱۱۹، ۱۱۹ ح               |
| هندان - ۵۹، ۵۱، ۶۰، ۷۷ ح، ۷۸ ح، ۷۹، ۹۰                  | ولیان کوه - ۸۶، ۸۷، ۸۹                          |
| هسار - ۵۵ ح و رجوع به سنارت شود.                        | وینه - ۹۹ ح                                     |
| هشهره (= ابرشهره) - ۱۰۴                                 | ه                                               |
| هند - ۹۰، ۲۳، ۲۰، ۴۰، ۵۳، ۱۲۹ (دریا...)                 | هاشیه (قصبه) - ۳۱                               |
| ۲۳ -                                                    | هجر - ۱۶۵، ۱۶۴                                  |
| هند رود (ح: هنده رود، هفتده رود) - ۸۲                   | هرات (ح: هراء، هوان) (درفارس) - ۱۴۸، ۱۴۹        |
| هندویان (ح: هندیان، هندومان) - ۱۳۱                      | هرات - ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۶ ح، ۱۸۷، ۱۸۹                |
| هندیجان - ۱۵۶                                           | ورجوع به هری شود.                               |
| هنگامباد (ح: سنگامباد، سنگامباداد) - ۱۱۹                | هرار - ۱۰۱                                      |
| ۱۱۹ ح                                                   | هردقان (ح: مزدقان، مردمان، هزدقان، مزدقان) - ۷۲ |
| هوشیار - ۱۱۵                                            | هرسین - ۱۲۹                                     |
| هول؟ - ۹۶                                               | هرم - ۱۴۲                                       |
| هیث - ۳۷ ح، ۴۹، ۵۰                                      | هرماس (نهر) - ۱۲۵                               |
| هیرک (ح: هرک، سیرک، ترک، میرک) - ۱۰۵                    | هرمز (یا هرمز) - ۹۰ ح، ۹۰، ۹۳، ۱۷۰، ۱۷۲         |
| ۱۴۱                                                     | ۱۷۳                                             |
| هیرمند - ۱۷۴، ۱۷۴ ح                                     | هری - ۹۰ ح، ۵۱ ح، ۱۶۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵            |
| ی                                                       | ورجوع به هرات شود.                              |
| یافت - ۹۶                                               | هری رود - ۱۸۷، ۱۸۹                              |
| یشرب - ۱۲                                               | هراردخست - ۱۴۴                                  |
| یزد - ۱۰، ۵۱، ۶۰، ۸۳، ۱۳۶، ۱۴۴                          | هزو (ح: مرو، مزو. شاید هرمز؟) - ۱۴۴             |
| ۱۷۳، ۱۷۸                                                | ۱۴۴ ح ۱۶۶                                       |
| یزد خواست - ۱۴۹                                         | هشترود - ۹۹                                     |
| یلقان بازار (ح: یلقون بازار، یلقان، یلقود، یلقون) - ۱۱۶ | هشت نوم - ۱۳۹ ح                                 |

|                      |                                    |
|----------------------|------------------------------------|
| یونان - ۲۰، ۱۱       | یلملم - ۴                          |
| یونس (مقام) - ۳۴     | یمانی (رکن) - ۵                    |
| یهودی - ۱۹۱          | یم - ۴، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۱۶۵ |
| یهودیة الاصفهان - ۵۴ | ینبع - ۱۵                          |
|                      | یورت (ح: نورت، یورب) - ۲۰، ۲۰ ح    |



# از مصحح کتاب حاضر

- ۱- دیوان استادمنوچهری دامغانی - باحواشی و تعلیقات و تراجم احوال و فهرست لغات (چاپ اول سال ۱۳۲۶) (چاپ دوم قریب بانتشار).
- ۲- دیوان استاد فرخی سیستانی - باحواشی و تعلیقات و فهرست اعلام و لغات.
- ۳- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی - بر اساس چاپ ترنرماکان و چاپهای مهم دیگر.
- ۴- دیوان حکیم عنصری بلخی - باحواشی و فهرست اعلام و لغات و مقابله نسخ معتبر (قریب بانتشار).
- ۵- ترجمان القرآن - شامل لغات قرآن کریم با معانی فارسی آن؛ تألیف میرسیدشریف جرجانی، ترتیب داده عادل بن علی، بضیمه فهرست الفبایی معانی و لغات فارسی.
- ۶- سفرنامه ناصر خسرو - باحواشی و تعلیقات و فهرست اعلام و لغات.
- ۷- گنج بازیافته - (بخش نخست) مجموعه احوال و اشعار: لبیبی، ابوشکور، دقیقی، ابوحنیفه اسکافی، قضایری دازی، ابوالطیب مصعبی.
- ۸- تذکرة الملوك - درباره تشکیلات اداری و مشاغل و مناسب دوران صفوی. باحواشی و امان نظر در کتاب سازمان اداری حکومت صفویه یا ترجمه تعلیقات پرفسور مینورسکی بر تذکرة الملوك.
- ۹- جشن سده - با شرکت چندتن از اعضاء انجمن ایران شناسی.
- ۱۰- مجمع الفرس سروری کاشانی (تحریر کامل) - با مقابله نسخ معتبر و حواشی و فهرست (ذیر چاپ).
- ۱۱- گنج بازیافته (بخش دوم) - شامل احوال و اشعار: کسائی، شهید بلخی، رودکی، عسجدی و چندتن دیگر از شاعران بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری (آماده چاپ).
- ۱۲- السامی فی الاسامی - تألیف میدانی. مهمترین لغت دستگامی تازی بیارسی با مقابله اقدم نسخ و فهرست الفبایی لغات فارسی با معادل تازی آن (با شرکت یسک تن از فضلاء) (قریب بانتشار).
- ۱۳- کشف الایات قرآن کریم - بر اساس کشف الایات فلوکل (قریب بانتشار).
- ۱۴- فهرست اسماء اعلام و اماکن و کتب و قبایل تارینخ حبیب السیر - (چاپ کتابخانه خیام).
- ۱۵- فرهنگ آندراج - (سه جلد انتشار یافته و سه جلد دیگر تحت طبع است).
- ۱۶- لغت فرس اسدی طوسی - باحواشی و تعلیقات و فهرست.
- ۱۷- جامع التواریخ رشیدی - (بخش اسماعیلیه).
- ۱۸- نزهة القلوب - حداد الله مستوفی.
- ۱۹- غیاث اللغات - باحواشی و فهرست.
- ۲۰- سفرنامه خوزستان - (قریب بانتشار).





Iranian Culture  
And Literature

21

THE GEOGRAPHICAL PART  
OF THE

# NUZHAT - AL QULUB

Composed By  
**HAMD - ALLAH MUSTAWFI**  
OF QAZWIN  
IN 740 (1340)

EDITED BY  
**MOHAMMAD DABIRSYAGHI**

Tahoori  
Publisher & Bookseler  
Shah - Abad Avenue  
TEHRAN  
1958

